

# حشمت انداز ایران

۴۹

اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۷  
قیمت ۱۵۰۰ تومان



صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

لطف‌الله میثمی



طراح جلد:

فرزین آدمیت

آتوضیح:

طرح جلد در ارتباط

با «قانون اساسی یا فہم فقہای شورای نگہبان»

و «ولویت‌بندی، حلقه مفقودہ پروژہ‌های

عمرانی» است. [



چاپ:

ایرانچاپ



توزیع:

مؤسسہ اطلاعات



نشانی: میدان توحید، خیابان نصرت غربی،

شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷

تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵



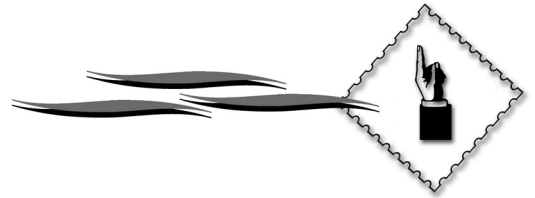
www.meisami.com

meisami40@yahoo.com

چشم‌انداز ایران در انتخاب، ویرایش و حذف مطالب رسیده آزاد است.  
متن اصلی مطالب ترجمه شده را همراه با آن برای ما ارسال نمایید.  
لطفاً مطالب ارسالی خود را در صورت امکان حروفچینی شده و در  
غیر این صورت خوانا، روی یک طرف کاغذ بنویسید.

## به نام مهربان ترین مهربانان

- ۲ نکته‌هایی چند در یک یادداشت / مهندس لطف‌الله میثمی
- ۵ قانون اساسی یا فہم فقہای شورای نگہبان / گفت‌وگو با آیت‌الله اسدالله بیات زنجانی
- ۱۱ اولویت‌بندی، حلقه مفقودہ پروژہ‌های عمرانی / فائزہ حسنی
- ۲۰ اتحاد و همزیستی، اصلی قرآنی / گفت‌وگو با حجت‌الاسلام سیدمحمد علی ایازی
- ۳۴ مقایسه تطبیقی ادیان در مسئله زنان / رضا علیجانی - بخش نخست
- ۴۱ بنیادگرایی در پاکستان، «مکتب دیوبند» / محمدرضا کربلایی - بخش دوم
- ۴۸ معرفی کتاب؛ گل‌های ارکیده برای ژاندارک برمه / پروین امامی
- ۵۴ داستان اعتیاد / گفت‌وگو با سعید مدنی - بخش نخست
- ۶۲ آب‌پاش پر سوراخ (نظری به مواجہ دولت احمدی‌نژاد با منابع مالی کشور) / ہدی صابر
- ۷۱ نفت ملی است نہ دولتی / دکتر محمد ستاری فر
- ۷۵ اقتصاد ایران به کدام سو؟ / دکتر احمد علوی
- ۸۱ اقتصاد امریکا به کدام سو؟ / دکتر مرتضی محیط
- ۸۶ بگذارد در این کشتزار گریه کنم / نیلوفر سیاوشی
- ۸۸ چشم‌انداز ادبیات متعهد
- ۹۱ ۳۰ خرداد ۶۰؛ خودشیفتگی و جزمیت تشکیلاتی / گفت‌وگو با حجت‌الاسلام محمود صلواتی
- ۱۰۲ باری سنگین تر از توان‌شانہ‌ها / گفت‌وگو با سعید شامسوندی - بخش دوم / مهندس لطف‌الله میثمی
- ۱۰۹ درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیہ / گفت‌وگو با دکتر فضل‌الله صلواتی - بخش سوم
- ۱۱۸ قرآن و نقد بہینہ / گفت‌وگو با مهندس لطف‌الله میثمی
- ۱۲۷ شورا و نگاہی بہ انجمن‌های محلی دورہ مشروطہ / سیدمہدی غنی - بخش دوم
- ۱۲۹ نخچیران در قرائت مولانا / سید حامد علوی
- ۱۳۴ حضور افتخار آمیز؟! خروج غرور آمیز؟! / فتانہ یعقوبی
- ۱۳۸ ایران در آیینہ مطبوعات جهان / تلخیص و روح‌یابی: فخری سادات میرفتاحی
- ۱۴۹ در سوگ دوست / دکتر انور خامہ‌ای
- ۱۵۰ چشم‌انداز خوانندگان
- ۱۵۹ واژہ‌نامہ سیاسی / معصومہ قشقایی



## نکته‌هایی چند در یک یادداشت

### قرآن: خدای نامه یا ...؟

- به دنبال گفت‌وگوی دکتر عبدالکریم سروش با رادیو زمانه و درج آن در سایت ایشان در بهمن ۱۳۸۶، گفت‌وگوی ایشان با روزنامه کارگزاران با عنوان «کلام محمد، اعجاز محمد» (۸۶/۱۱/۲۰ شماره ۴۲۵) بحث‌هایی در گرفت که به ترتیب زمان در زیر می‌آید:
- ۱- یادداشت عطاءالله مهاجرانی، روزنامه آفتاب یزد، با عنوان «قرآن، کلام خداوند»، (۸۶/۱۲/۱۶ شماره ۲۳۰۸)
  - ۲- نقد آیت‌الله جعفر سبحانی به دکتر سروش، روزنامه کارگزاران با عنوان «شک‌گرایی جدید»، (۸۶/۱۲/۱۹ شماره ۴۵۱)
  - ۳- متن کامل پاسخ دکتر سروش به آیت‌الله سبحانی، روزنامه کارگزاران، با عنوان «بشر و بشیر»، (۸۶/۱۲/۱۹ شماره ۴۵۱)
  - ۴- نقد آیت‌الله جعفر سبحانی به سروش، روزنامه کارگزاران، با عنوان «تفکیک دو نوع الهام»، (۸۶/۱۲/۲۰ شماره ۴۵۲)
  - ۵- متن کامل پاسخ دکتر عبدالکریم سروش به نقدهای آیت‌الله جعفر سبحانی، با عنوان «تقدم ناسازگاری‌ها و تأخر تفاسیر»، (۸۶/۱۲/۲۰ شماره ۴۵۲)
  - ۶- نقد مصطفی حسینی طباطبایی، سایت تابناک (۸۶/۱۲/۲۲)
  - ۷- متن کامل جوابیه آیت‌الله سید جعفر سبحانی به دکتر عبدالکریم سروش، روزنامه کارگزاران با عنوان «پیام ده، پیام آور نیست»، (۸۶/۱۲/۲۵ شماره ۴۵۶)
  - ۸- تقی رحمانی، روزنامه کارگزاران، با عنوان «نگاه به متدلوژی‌های غربی و فهم قرآن»، (۸۶/۱۲/۲۵ شماره ۴۵۶)
  - ۹- نقد عبدالعلی بازرگان به دکتر سروش، سایت: [www.bazargan.com/abdolali](http://www.bazargan.com/abdolali) (۸۶/۱۲/۲۵)
  - ۱۰- نقد محمد تقی فاضل میبدی، روزنامه اعتماد، با عنوان «گفت‌وگوی مبارک»، (۸۶/۱۲/۲۵ شماره ۱۶۳۸)
  - ۱۱- متن کامل جوابیه آیت‌الله سید جعفر سبحانی به دکتر عبدالکریم سروش، کارگزاران، با عنوان «پیامبر؛ بال در بال ملانک»، (۸۶/۱۲/۲۶ شماره ۴۵۷)
  - ۱۲- بخشی از نقد مصطفی حسینی طباطبایی به دکتر سروش، روزنامه کارگزاران، با عنوان «وحی و مکاشفه عرفانی»، (۸۶/۱۲/۲۶ شماره ۴۵۷)
  - ۱۳- نوشته محمدرضا نیکفر، روزنامه کارگزاران، «تفسیر و تجربه ستم»، (۸۷/۱/۱۸ شماره ۴۶۱)

- ۱۴- نوشته محمدرضا نیکفر، روزنامه کارگزاران، «تفسیر متن کهن و معضل جهان‌شناسی جدید»، (۸۷/۱/۱۹ شماره ۴۶۲)
  - ۱۵- نوشته محمدرضا نیکفر، روزنامه کارگزاران، «هرمنوتیک متن استراتژیک»، (۸۷/۱/۲۰ شماره ۴۶۳)
  - ۱۶- نقد آیت‌الله مکارم شیرازی، روزنامه ایران، با عنوان «افکار صوفیانه و ناتوانی در تفسیر قرآن سرچشمه انحراف درباره پیامبر است»، (۸۷/۱/۲۵ شماره ۳۹۰۲)
  - ۱۷- نقد حجت‌الاسلام عبدالمجید معادیخواه، روزنامه کارگزاران، با عنوان «درآمد گونه‌های برپرسش‌های زنجیره‌ای»، (۸۷/۱/۲۷ شماره ۴۶۹)
  - ۱۸- مقاله بنی صدر، با عنوان «قرآن، کلام خدا، کلام محمد، یا آمیزه‌ای از هر دو؟»
- ضمن اولویت دادن و فراموش نکردن حرکت‌های قانونی مردم ایران که در پی جست‌وجوی دولتی پاسخگو و خواهان حراست از آرای خود هستند، نشریه بر آن است که چکیده استدلال‌های قرآنی مبادله شده را دنبال کند تا همگی از آزمایش و تازینه تکامل جدیدی در پیشگاه آفریدگار دانا، شنوا و بینا، سربلند بیرون آییم.

□



### ترکیه؛ محتوا یا شکل؟

همان‌طور که می‌دانیم در سال ۱۳۸۶ حزب عدالت و توسعه در یک سازوکار دموکراتیک با تکیه بر نیروهای مولد، در یک انتخابات رفتاری گونه‌گونی توانست ۸۰ درصد آرای مردم را به خود جذب کند. آنها رونق اقتصادی، تورم تک‌رقمی، رشد اقتصادی

قابل ملاحظه و دموکراسی بدون فیلتر و متکی بر آرای مستقیم مردم را به ارمغان آوردند و پاداش متناسب با آن را از ملت ترکیه دریافت کردند. معاون رجب طیب اردوغان، اصلی ترین تضاد موجود در جامعه ترکیه را تضاد بین دو نوع دموکراسی معرفی کرد؛ دموکراسی متکی به آرای مردم و دموکراسی ای که در بستر هویت ترکیه نوین، یعنی سکولاریسم باشد.

سعی حزب عدالت و توسعه بر آن است که در راستای محتوای اسلام گام برداشته و منطبق قوی اسلام را در یک سازوکار دموکراتیک پیش ببرد تا پذیرش جهانی نیز پیدا کند. اما سعی ما، بویژه روزنامه کیهان در این است که تضاد اصلی ترکیه را رویارویی اسلام با سکولاریسم و پیروزی اولی بر دومی بدانیم. مقوله ای که خود حزب عدالت و توسعه راضی به آن نبوده و این قطب بندی را قبول ندارد. آنها معتقدند این قطب بندی و شیوه نگرش، سطحی و قشری بوده، ژنرال های ترکیه را احساس کرده تادر سنگر سکولاریسم علیه حزب عدالت و توسعه، پرونده سازی کنند. ژنرال های ترکیه هم دموکراسی را از فیلتر هویت سکولاریسم عبور می دهند، مگر ما در ایران چه می کنیم؟ به نام اسلام و امام زمان، تورم دورقمی، گرانی ارزاق و مسکن رابه ارمغان آورده ایم و دموکراسی را از هویت فقهی، عبور می دهیم.

در مورد تحصیل دختران، در پارلمان ترکیه این طور مطرح شد که درست نیست دختران ترکیه از تحصیل دانشگاهی محروم باشند که این دیدگاه رأی آورد و بدین سان دختران با ورسری هم می توانند به دانشگاه بروند. روزنامه کیهان، این پدیده را هم پیروزی اسلام بر سکولاریسم نامید و این همان چیزی است که ژنرال ها را احساس کرده تا علیه حزب عدالت پرونده سازی کرده و در نهایت آن را غیرقانونی کنند. طرح این مسئله در پارلمان ترکیه، شکل فقهی حلال و حرام نداشت، بلکه روح اسلام مطرح شد که دختران ما نباید از تحصیل دانشگاهی محروم شوند و وقتی آنها می توانند در سازوکارهای دموکراتیک به رشد و توسعه مناسب برسند، چرا خود را در قطب بندی ای قرار بدهند که در نهایت به جنگ داخلی بینجامد.

۱۳۳۲ علیه حکومت ملی و قانونی دکتر مصدق بر شمرده شده است: (۱)  
الف - حساسیت نسبت به کمونیسم در پروسه جنگ سرد و این که حزب توده وابسته به ابرقدرت شوروی، ممکن است قدرت را در ایران به دست گیرد.

ب - حساسیت شرکت های فراملیتی نفت نسبت به سود کلان و باد آورده که توسط قانون ملی شدن نفت به رهبری نهضت ملی ایران و مصدق به خطر افتاده بود؛ به عبارتی راست و وحشی جهانی و داخلی بر اساس نازکی کار و کلفتی پول.

ج - حساسیت امریکا و انگلیس و در پی آن شرکت های فراملیتی نفت نسبت به الگوی «اقتصاد بدون نفت» مصدق و این که مبادا این الگو به دیگر کشورهای نفت خیزی که به درآمد نفت معتاد شده اند تسری و تعمیم یابد و این که کشورهای جهان سوم بدون وابستگی، رهایی یافته و آزاد و مستقل زیست کنند.

د - در کنار عوامل بالا، مقاله های مختلفی در چشم انداز ایران و در کتاب «همه مردان شاه» بررسی شده است، دکتر هوشنگ امیراحمدی طی گفت و گوی خود در اسفند ۱۳۸۶ و فروردین ۱۳۸۷ با روزنامه های کارگزاران، اعتماد و اعتماد ملی بدون توجه به عوامل بالا معتقد است علت اصلی کودتا علیه حکومت مصدق این بود که مصدق انتخابات آزاد و دموکراسی را در ایران مستقر کرده بود، در حالی که امریکا، دموکراسی منهای امریکا را بر نمی تابد.

درواقع علت اصلی سرنگونی مصدق را دموکراسی منهای امریکا می دانند و هم اکنون نیز برای جمهوری اسلامی این راهبرد را تجویز می کند. برای تقریب به ذهن، در سال ۱۳۲۷ نیز در حزب توده ایران انشعابی به رهبری خلیل ملکی، انور خامه ای، جلال آل احمد و... رخ داد. این انشعاب «سوسیالیزم منهای مسکو» نام گرفت که اصلی ترین دشمن، حزب توده و شوروی تلقی می شد، ضمن تأمل در این مقوله آيا هژمونی امریکا تا این حد با دموکراسی عجین شده که تمامی عوامل دیگری که در کتاب ها و تحقیقات مختلف بر شمرده شده، یا نادیده گرفته شود؟!



### ابر قدرت افکار عمومی

در عرف دیپلماسی جهانی این مطلب را آموزش داده و جا



### علت اصلی کودتا علیه مصدق

تا آنجا که می دانیم تاکنون علت های چندی برای کودتای ۲۸ مرداد

مسائل جهانی و چه در داخل ایران جای والایی در معادلات خودمان به افکار عمومی بدهیم تا قدرت تشکیلاتی مان، ما را فریب ندهد.

□



### بحران انرژی و بازار ۱۰۰۰ میلیارد دلاری اورانیوم

این روزها می‌شنویم که رقابت زیادی بین امریکا و فرانسه برای دادن و فروش نیروگاه اتمی به کشورهای ساحلی خلیج فارس مانند عربستان، امارات، بحرین و قطر آغاز شده است. این درحالی است که تبلیغات دنیای غرب بر این منوط استوار است که ایران با دارا بودن نفت و گاز چه نیازی به انرژی اتمی دارد؟

اگر از منظر بحران انرژی و مالی که گریبان گیر امریکا و غرب است به این پدیده بنگریم خواهیم دید از یک سو این کشورها مبالغ هنگفتی در برابر واردات نفت گران قیمت به کشورهای نفت خیز می‌پردازند، به طوری که در موازنه پرداخت‌ها نقش منفی دارد و از سوی دیگر سعی دارند با فروش این نیروگاه‌ها و بویژه با فروش مصرف سالیانه اورانیوم تا حدی موازنه پرداخت‌های خود را جبران کنند.

گفتنی است هم‌اکنون سالیانه یک بازار ۱۰۰۰ میلیارد دلاری فروش اورانیوم وجود دارد که بر سر تصاحب و یا حفظ آن رقابت‌های زیادی وجود دارد. فایده دیگر فروش نیروگاه‌های اتمی در این است که ذخایر نفت و گاز این منطقه دست نخورده باقی می‌ماند تا کشورهای غرب بویژه امریکا بتوانند در درازمدت از آن استفاده کنند که این از لوازم بحران انرژی است.

لطف‌الله میثمی

پی‌نوشت:

۱- چشم‌انداز ایران، شماره ۳۲، کتاب «همه مردان شاه» نوشته استیون کینزر، ترجمه لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه.

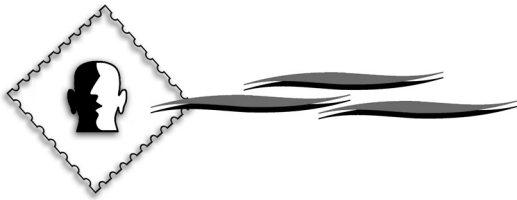
انداخته‌اند که ایالات متحده امریکا طراح مسائل و رویدادهای جهانی بوده و بقیه کشورها همراه و در نهایت حمال و مجری طرح‌های امریکا هستند. با یک نگاه اجمالی به رویدادهای چند دهه تاریخ معاصر ملاحظه می‌کنیم که این نتیجه‌گیری به ظاهر تقویت می‌شود، اما آیا این مطلب اصالت هم دارد؟ ما می‌بینیم امریکا ابرقدرتی است که با وجود افکار عمومی، با سازو کارهای تشکیلاتی، نظامی، امنیتی، اطلاعاتی و اقتصادی بسیار قوی به کار خود ادامه می‌دهد. ما دیدیم در مخالفت با حمله به عراق تنها در روز، ده‌میلیون نفر از مردم جهان به‌طور همزمان طی تظاهراتی با جنگ مخالفت کردند، همچنین در یک راهپیمایی بی‌سابقه یک میلیون و دویست هزار نفری، شهروندان لندن مخالفت خود را با جنگ اعلام کردند. در سراسر جهان، متفکران زیادی مخالف حمله به عراق بودند.

آقای خاتمی، رئیس‌جمهور وقت ایران پیش‌بینی قریب به یقینی کرد که در پی حمله به عراق نه تنها تروریسم از بین نخواهد رفت، بلکه تقویت هم خواهد شد.

این قلم بر آن نیست که به آنچه در عراق گذشت پردازد، بلکه بر آن است تا یک نتیجه‌گیری راهبردی مهم را مطرح کند؛ باشد که در طراحی استراتژی به آن توجه داشته باشیم.

آری، افکار عمومی نیز مانند یک ابرقدرت عمل می‌کند. ما شاهد آن بودیم که دیری از حمله به عراق نگذشته بود که عوارض منفی جنگ بر انتخابات اسپانیا، استرالیا و ایتالیا اثر کرد. تونی بلر، نخست‌وزیر انگلستان مجبور شد در برابر افکار عمومی عقب‌نشینی کرده و استعفا دهد. در انتخابات میان‌دوره‌ای امریکا دیدیم مردم شدیداً ناسیونالیست آن سامان علیه رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوایشان آن هم در گرما گرم جنگ، رأی داده و نشان دادند که نمی‌خواهند قربانی منافع مشترک محافظه‌کاران جدید و اسرائیل باشند و سرنوشت خودشان را به این دو گره بزنند. برژینسکی در آخرین کتاب خود به نام فرصت دوم (Second Chance) مطرح می‌کند، امریکا در تاریخ خود به لحاظ تشکیلاتی تا این زمان، قوی‌تر از اکنون نبوده، ولی از نظر سیاسی هیچ موقعی خصومت مردم جهان نیز علیه امریکا تا به این حد نبوده است. او می‌افزاید حمله به عراق این پدیده را بسیار تقویت کرد و معتقد است تا دیر نشده باید طرحی نو در انداخت، وی بر این باور است که صدام بسیار ضعیف و مهار شده، نیاز به چنین حمله پرهزینه‌ای نداشت. در رسانه‌های عمومی امریکا وقتی از بوش صحبت می‌شود عباراتی مانند «غیر محبوب‌ترین رئیس‌جمهور» و «غیر محبوب‌ترین جنگ» (The Most Unpopular peresident-The most unPopular War) به کار برده می‌شود.

این است اهمیت ابرقدرت افکار عمومی که با فاصله زمانی چند سال نقش چشمگیر خود را نشان می‌دهد. بیایم چه در



گفت و گو

# قانون اساسی یا فهم فقهای شورای نگهبان

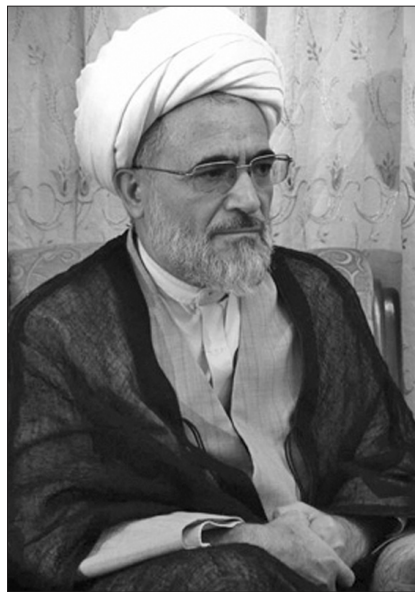
گفت و گو با آیت‌الله اسدالله بیات زنجانی

آیت‌الله اسدالله بیات در سال ۱۳۲۰ در شهرستان زنجان متولد شد. ایشان پیش از پیروزی انقلاب به تدریس در حوزه‌های علمیه پرداخت، پس از آن و تا پیش از عضویت در شورای بازنگری قانون اساسی، مدیریت بنیاد مستضعفان را برعهده داشتند. همچنین به مدت سه دوره نماینده مجلس شورای اسلامی بودند. از مشاغل دیگر ایشان می‌توان به عضویت در شورای شهر، قضاوت، اشتغال در دفتر تبلیغات اسلامی قم، عضو شورای فرهنگ عمومی و عضو شورای بررسی کتاب‌های درسی مدارس اشاره کرد. آیت‌الله اسدالله بیات دارای تألیفات و ترجمه‌هایی نیز می‌باشند، از جمله: خودسازی، آفات انقلاب، روش برداشت صحیح از قرآن، معرفت‌الله، توحید، شناخت امام و امت از دیدگاه قرآن و سنت، نظام اقتصادی اسلام، سلسله مقاله‌هایی درباره جاودانگی راه امام و... همچنین ایشان از فقهای صاحب رساله و از اساتید برجسته حوزه علمیه قم نیز هستند.

من پرسش شما را این گونه تبیین می‌کنم که به اعتقاد برخی، قانون اساسی مشروط به اصل چهار است و این اصل روی موازین اسلامی تأکید دارد و ملاک اسلامیت و عدم اسلامیت، همان تفسیر، فهم و تشخیص شورای نگهبان است و در نتیجه قانونیت قانون اساسی، با فهم و تشخیص شورای نگهبان است.

برای روشن شدن پاسخ این پرسش، من با مثالی توضیح خودم را آغاز می‌کنم؛ ما بحثی در اصول داریم که این گونه مطرح است؛ اگر کسی بیاید بگوید «کل خبری کاذب»، به این معنی که همه چیزهایی که من می‌گویم، دروغ است، اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا دروغ و کذب بودن همه چیزهایی که این طرف می‌گوید، شامل خود همین جمله هم می‌شود یا خیر؟

اگر شامل همین جمله بشود از صدق خود همین جمله، کذبش نتیجه خواهد شد، برای اینکه اگر همین جمله هم جزو آن اصل کلی محسوب شود، دروغ است و در نتیجه خود آن جمله هم دروغ می‌شود. اگر هم صادق نشود باز دروغ است، برای این که در اصل آن جمله، گفته همه و این همه، شامل همان اصل



اگر قانون اساسی لغو شود، شورای نگهبان هم لغو خواهد شد

تمام حرف من این است که مشروعیت نهادهای مدنی و قانونی با قانون اساسی است، مشروعیت قانون اساسی با رأی مردم است و رأی مردم هم حجیتش بالذات است

همان‌طور که می‌دانید قانون اساسی که ثمره انقلاب شکوهمند توحیدی، اسلامی و مردمی بود، گام به گام در معرض فهم‌ها و تفسیرهای مختلف است، برای نمونه یکی از فقهای شورای نگهبان در خطبه‌های نماز جمعه گفتند که تک‌تک مواد قانون اساسی، مشروط به اصل چهار قانون اساسی است و اصل چهارهم مشروط به موازین اسلامی است و موازین اسلامی هم مشروط به فهم فقهای شورای نگهبان است. آیا این فهم مبتنی بر قانون اساسی و فقه سیاسی - اجتماعی است یا مبتنی بر فقه فردی و فرعی پیش از انقلاب است؟ در عمل این شائبه به وجود آمده که آیا ما قانون اساسی مستقلی داریم یا هر چه هست فهم فقهای محترم شورای نگهبان است؟ اگر فهم آنها آموزش‌های حوزوی است که مراجع، ارشدتر از آنها هستند، به نظر شما چه باید کرد؟ چرا که کم‌کم فهم و تفسیر از خود اصل جلوزده و اولویت می‌یابد. گویا اصلی وجود ندارد و تک‌تک مواد قانون اساسی به امضای مراجع و ۴۵ مجتهد جامع‌الشرایط نرسیده و سه بار رأی مردم پای آن نبوده است. گویا آنهایی که به این قانون رأی داده‌اند، قانون را نمی‌فهمند.

هم می‌شود و بنابراین اصطلاحاً مستلزم دوری باطل است. با توجه به پرسش مطرح شده، شورای نگهبان ادعایش این است که قانونیت و مشروعیت قانون اساسی از من است در حالی که شورای نگهبان، مشروعیت و قانونیت نشأت گرفته از خود قانون اساسی است. اگر مشروعیت و قانونیت قانون اساسی، از شورای نگهبان باشد که دور باطل است، چرا که شورای نگهبان، نهادی در درون قانون اساسی است و اگر هم از قانون اساسی نشأت نگرفته باشد، که اصل ادعا خلاف واقع است. یک بحث دیگری هم اینجا مطرح است که شورای نگهبان عنوانی حقوقی است. اگر بگویید نظر فقیهان حجت است، نظر فقیهان، که شورا نیست و ربطی به قانون اساسی ندارد. وقتی گفته می‌شود شورای نگهبان، این عنوان یک قرارداد حقوقی آن هم در درون قانون اساسی است. معنای این حرف این است که شورای نگهبان مشروعیت نظرشان از همین قانون اساسی است. بنابراین، اگر قانون اساسی لغو شود، شورای نگهبان هم لغو خواهد شد، یعنی دقیقاً همان مثالی می‌شود که عرض کردم. تمام حرف من این است که مشروعیت نهادهای مدنی و قانونی با قانون اساسی است، مشروعیت قانون اساسی با رأی مردم است و رأی مردم هم حجیت بالذات است. من با آقایان بحث حقوقی و فلسفی داشتم و دارم و این بحث‌های بین ما، مربوط به الان نیست و از ۲۰ سال پیش، آغاز شده است.

**ممکن است درباره این که رأی مردم، حجیتش بالذات است توضیح دهید.**

این سخن از مصادیق این قانون کلی است که در مباحث فلسفی از آن استفاده می‌شود و آن قانون این است که: «کلمه بالعرض لایدان ینتهی الی بالذات»، یعنی هر امر عارضی باید به یک بالذات برگردد. برای این که اگر این چنین نباشد، یا دور لازم می‌آید یا تسلسل که هر دو، باطل است. برای روشن شدن این موضوع، از یک مثال استفاده می‌کنم. مثلاً ساختمانی تاریک است، فرض می‌کنیم این ساختمان خاموش، روشن می‌شود و این روشن شدن، نیاز به علتی دارد و قاعدتاً علت روشن شدن ساختمان، یک عامل روشنائی است که مثلاً چراغ است و اگر کسی پرسد، چرا ساختمان روشن است، می‌گوییم که مثلاً لامپی روشن است، اما این پرسش صحیح نیست که پرسیم، چرا لامپ روشن است. برای این که روشنائی چراغ برای خودش است. با توجه به این مثال، من معتقدم آزادی برای بشر ذاتی است، یعنی بشر ذاتاً آزاد خلق شده است و از این رو ما آزادی را از قبیل حقوق، قوانین و قراردادهای اجتماعی و همه اعطائیات از قبیل قانون نمی‌دانیم، بلکه آزادی را مقوم ذات بشر می‌دانیم که با خود او خلق شده است. بنابراین وقتی بشر آزاد است، معنای

آن این است که رأی، هم برای خودش و هم برای دیگران، حجت و قابل استناد است. با توجه به تمام این مسائل است که چه با نگاه فلسفی و چه با نگاه حقوقی به جریان بنگریم، فهم شورای نگهبان باید مبتنی بر خود قانون اساسی باشد؛ برای اینکه قانون اساسی متکی به رأی مردم است و رأی مردم هم حجیتش، بالذات است اما حجیت رأی شورای نگهبان، مستند به خود قانون اساسی است. پس اگر گفته شود نهاد شورای نگهبان، بازوی قانون اساسی است، در پاسخ یادآوری می‌کنیم که نهاد شورای نگهبان لازم است، ولی نقش بازو را ندارد.

**بازو، نماد نگهبانی است.**

شورای نگهبان بازو نیست، شاهد جریان هم این است که نمایندگان در مجلس جنبه قانونیت دارند، ولی شورای نگهبان در مصوبات قانونی مجلس نقش دارد و به این مصوبات اعتبار می‌دهد، اما وقتی نمایندگان مجلس دوبار از مسیر انتخاب عبور می‌کنند یک بار موقع انتخاب توسط مردم و یک بار موقع تصویب اعتبار نامه. در این سیر ملاحظه می‌کنیم شورای نگهبان حق اظهار نظر ندارد. شیوه قانون این گونه است که نمایندگان مجلس می‌توانند در مورد صحت انتخابات، شیوه اجرای قانون و حتی نحوه عملکرد شورای نگهبان، اظهار نظر کنند و با نظر خودشان، شخصیت حقوقی مجلس را شکل دهند.

**یعنی شورای نگهبان هم عنوان حقوقی دارند؟**

بله، جایگاه آنها معنای حقوقی دارد، چرا که یک تشکیلات یا یک نهاد حقوقی آمده، به اینها اعتبار حقوقی داده و این نهاد چیزی جز قانون اساسی نیست.

**بنابراین این نهاد اعتبار حقوقی دارد؟**

بله، به همین دلیل است که اگر مصوبه‌ای به تأیید شورای نگهبان برسد، قانونی است و اگر نرسد قانونی نیست. اما آیا شورای نگهبان این حق را دارد چیزی بگوید که مغایر قانون اساسی باشد؟ برای این که مردم این اعتبار را به قانون اساسی داده‌اند و قانون اساسی این اعتبار را به شورای نگهبان داده است. ما می‌گوییم خبر واحد حجت است، چرا که بنای عقلا بر آن است. بنای عقلا چرا حجت است؟ برای این که ذاتاً حجت است. واقعاً این که امر عقلا برای شما حجت است، این دلیل نمی‌خواهد. ما می‌گوییم خبر واحد حجت است، چرا که به سیره عقلاست و نمی‌گوییم که خدا گفته من بنای عقلا را حجت می‌دانم چرا که خداوند خودش خالق عقل و عقلاست و امکان ندارد خلاف عقل عقلا، دستوری صادر فرماید. اصلاً خدا کارش عقلایی است و هر جا گفته نه، ماقبول داریم. پس پاسخ پرسش اول به نظر من بسیار روشن است.

**من معتقدم آزادی برای بشر ذاتی است، یعنی بشر ذاتاً آزاد خلق شده است و از این رو ما آزادی را از قبیل حقوق، قوانین و قراردادهای اجتماعی و همه اعطائیات از قبیل قانون نمی‌دانیم، بلکه آزادی را مقوم ذات بشر می‌دانیم که با خود او خلق شده است**

روش شورای نگهبان مانند رئیس جمهور است. رئیس جمهور عنوانی حقوقی است و تعریف دارد و عیناً مثل قوه قضاییه و مجلس است. مجلس کلمه حقوقی است که تعریف، لوازم، تبعات و ملزومات خود را دارد، بنابراین اگر در قانون اساسی، شورای نگهبان ملحوظ نشده بود این شورا مشروعیت نداشت. از این رو فهم شورای نگهبان در تفسیر است. وقتی می‌گوییم تفسیر قانون اساسی با شورای نگهبان است، حقی است که قانون اساسی به شورای نگهبان داده است و این به خاطر آن است که تسلسلی پیش نیاید. به عبارت دیگر برای حل و فصل حقوق اجتماعی است. اگر در جامعه شکایتی بود به قوه قضاییه می‌رود و اگر قوه قضاییه درست عمل کند، تسلسل در جامعه معنایی ندارد و باید بحث در جایی تمام شود. گفته شده است تفسیر قانون اساسی با شورای نگهبان و تفسیر قوانین عادی با مجلس است. بنابراین مشروعیت واقعی و حقوقی شورای نگهبان به قانون اساسی برمی‌گردد و قانون اساسی میثاق ملی است که به اراده ملی برمی‌گردد و اراده ملی، یعنی اراده عقلا. مادامی که خدای عالم اراده عقلا را نفی و در اصطلاح ردع نفرموده است، خود به خود حجت است. به همین دلیل هم ما می‌گوییم مبنای شریعت اسلام و نظام جمهوری اسلامی به رأی مردم است. از جمله مسائلی که به هیچ وجه قابل بازنگری نیست، اتکای جمهوری اسلامی به آرای مردم است. این موضوع، قابل بازنگری نیست.

#### این مسئله در خود قانون اساسی اول نبود؟

خیر، در بازنگری اضافه شد.

#### این اصل چندم است؟

در اصل ۱۷۷ قانون اساسی.

در عمل می‌بینیم اکنون بین خود قانون اساسی و فهم قانون اساسی تضادی پیش می‌آید، حال انسان باید کدام را در نظر بگیرد؟ اگر فهم اینها مبتنی بر آموزش‌های حوزوی است، مراجع ارشد هستند...

من در اینجا دو - سه نکته دیگر را می‌خواهم اشاره کنم. قهراً در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که وقتی بنا شد نظر شورای نگهبان بر قانون اساسی مطرح شود، پس باید دید قانون اساسی چه وظایفی برای این تشکیلات برشمرده است؟ من حتی در رابطه با اصل ۱۱۰ هم چنین نظری دارم، چون یکی از اختلاف‌هایی که با شورای نگهبان است این است که می‌گویند اختیارات رهبری فوق است که در این اصل آمده است.

#### آیت‌الله مصباح یزدی هم

در پیش خطبه‌های نماز جمعه تهران گفتند اصل ۱۱۰ باید به اصل ۵۷ که ولایت مطلقه است ارجاع شود. بدین معنا که دیگر اختیارات ولی فقیه محدود نباشد.

من در بازنگری پاسخ این را داده‌ام و اکنون هم به‌طور مبنایی می‌گویم ما بحثی

در علم الاصول داریم که در آنجا می‌گویند یک بار قانونگذار در مقام بیان است، پس به گونه‌ای برداشت می‌شود. یک بار در مقام سکوت است، به گونه دیگر برداشت می‌شود. یک بار در مقام تفصیل است، در آن زمان هم به گونه‌ای دیگر برداشت می‌شود. در اصل ۱۱۰ قانون اساسی، قانونگذار وظایف را برشمرده، چون در مقام استقصا بوده و چیز دیگری اضافه نکرده است، معلوم می‌شود که آنها در صدد نفی اختیارات دیگر بوده‌اند. این اصل است که آخوند در کفایه و شیخ در رسائل دارد، امام در بسیاری از اصول خود دارند و آقایان خوبی و حکیم هم دارند، یعنی اینها حرف من نیست، حرف تمام بزرگانی است که در علم اصول صاحب نظر هستند.

مقدمه دیگر عبارت از این است که قانون اساسی گاهی مبنای مشروعیت خود را از امضای ولی فقیه می‌گیرد، مانند تمام قوانینی که رهبر به عنوان منشأ و مؤسس انقلاب - که در اصطلاح کاریزما تعبیر می‌شود - دستور تأسیس خبرگان قانون اساسی را می‌دهد، چرا که قانون اساسی محصول و فرزند اوست و مسائلی از این دست و زمانی هم قانون اساسی مبنای مشروعیت می‌شود و این دو کاملاً با هم متفاوتند و بی‌توجهی و غفلت نسبت به تفاوت این دو مورد، باعث سوء برداشت می‌شود؛ با توجه به این دو مورد است که ما می‌گوییم قانون اساسی خودش مبنای مشروعیت است. من در بازنگری هم این را گفته‌ام که میان تمام رهبران انقلاب‌ها - که خود مؤسس انقلابند - با رهبران بعد از آنها تفاوت‌هایی وجود دارد، از این رو میان امام خمینی با رهبری‌های بعدی نیز، تفاوت است. فرق آن این است که قانون اساسی مولود امام خمینی است، اما رهبری‌های بعد از امام، مولود خود قانون اساسی. یعنی اگر قانون اساسی لغو شود، هیچ دلیلی وجود ندارد که شخص منتخب از سوی خبرگان، ولی فقیه باشند. باید به این موضوع توجه کرد، پیش از این که قانون اساسی به این شکل در بیاید، مردم، رهبری امام خمینی را امضا کرده و پذیرفته بودند، چرا که مردم اختیار دارند؛ مثل این است که من به منزل شما بیایم و شما هم با میل و رغبت غذا می‌آورید، پس من هم حق استفاده از آن غذا را دارم. وقتی من با آزادی، رهبری را انتخاب کردم، این کافی است. اما در اینجا قانون اساسی، خبرگان را معرفی کرده، مردم به خبرگان رأی دادند و خبرگان هم کسی را معرفی کرده‌اند. پس اگر قانون اساسی لغو شود، آن شخص هم، متزلزل می‌شود و همه از جمله خبرگان و رأی مردم هم متزلزل خواهد شد.

مورد سومی که آقایان باید به آن توجه کنند، اصل حاکم و

محکوم است و آن در جایی است که یک اصل با اصل دیگر نوعی اصطکاک و تعارض داشته باشد، ولو اصطکاک در مقام جعل. مثلاً در منابع روایی داریم که «اذا شککت فابن علی الاکثر» هر کجا شک کردید بنا را بر اکثر بگذارید. در جای دیگر هم گفته «لاشکک لکثیر شک»،

از جمله مسائلی که به هیچ وجه قابل بازنگری نیست، اتکای جمهوری اسلامی به آرای مردم است

کسی که زیاد شک کند، شکش اعتباری ندارد. خوب، این دورا چگونه باید جمع کرد؟ انسانی که شک دارد آیا نمازش دو رکعت است یا سه رکعت اما کثیرالشک است، چگونه باید عمل کند؟ حدیث دوم می گوید که شک اعتباری ندارد درحالی که حدیث اول می گوید بنا را بر اکثر بگذارید. در اصول گفته شده است، در مقام جمع، دومی در اولی تصرف کرده و بر آن حاکم می شود. پرسش اینجاست که ولایت فقیه چگونه ولایتی است؟ در واقع ولایت فقیه، با تصریح خود امام، ولایتی جعلی - قراردادی و اعتباری است، مانند حضانتی که مادر بر بچه دارد، پس می توان آن را امری عقلایی قرار داد. امر عقلایی، تابع محدوده قرارداد است. صاحبان قرارداد در اندیشه های سیاسی می گویند، این حرف، مبنا دارد و این مبنا درست است. حرف ما در شریعت اسلام این است که می گوئیم ضیق ولایت و اختیارات فرد به محدوده قانون برمی گردد. این قانون اساسی محدوده اختیارات ولی فقیه را این چند موردی می داند که در اصل ۱۱۰ قانون اساسی آمده است. به همین دلیل در بازنگری یکی از پیشنهادات این بود که اختیار انحلال مجلس هم به اختیارات مذکور اضافه شود که با آن مخالفت شد؛ معنای این مخالفت، این است که اختیارات، منحصر به آن مسائلی است که قانونگذار در مقام بیان آن بوده است. پس معلوم می شود که این اختیارات مطابق قانون، هم قابل توسعه و هم قابل تضییق است، نتیجتاً قانون اساسی می تواند دایره ولایت را محدود یا وسیع کند. بیان آن آقایی که اشاره کردید، اعتبار قانونی ندارد.

**اما اصل ۵۷ قانون اساسی، بحث ولایت مطلقه فقیه را مطرح می کند.**

برای آن هم توضیح دارم. پس بایانی که من گفتم به نظر من اصل حاکم و محکوم نیست و هیچ اصطلاحی بین اینها نیست که اسلام حاکم بر همه چیز است و درست که مشروعیت نظام با ولایت فقیه است، اما چه کسی گفته هر چه ولایت فقیه بگوید اسلام است. خود امام خمینی که بانی ولایت فقیه است می گوید رسول اکرم (ص) هم تابع قانون است که همان قانون خداست تا چه رسد به ولی فقیه. بنابراین اگر منظور از مطلقه، فوق قانون باشد، با نظر امام و با مبانی فقهی، همخوانی ندارد. به همین دلیل امام بارها و بارها فرمودند: ولی فقیه بر فقهای دیگر، ولایت ندارد.

**آیت الله منتظری هم از ولایت عامه نام بردند.**  
این ولایت عامه دقیقاً در برابر ولایتی مانند پدر است که از آن

به ولایت خاصه تعبیر می کنند. به نظر می رسد مراد از ولایت مطلقه، همان ولایت عامه است، از این رو ما در بازنگری مفصل بحث کردیم و گفتیم این ولایت به معنای فوق قانون نیست. ذیلی که در اصل ۵۷ آمده پیشنهاد حجت الاسلام عبدالله نوری است و ما به این پیشنهاد رأی

دادیم و آن این مطلب است که قوای سه گانه کشور هر کدام به طور مستقل زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت اداره می شوند، که طبق اصول قانون اساسی مورد بررسی است و معنای این جمله این است که مطلقه به این معناست که در یک دایره وسیع تراست و معنی نامحدود نمی دهد و در واقع در مقابل خاصه است.

پس مطلقه با این قید آمده است و در کادر قانون اساسی است. مطلقه ای که در اینجا می گوئیم درست در مقابل تفسیری بود که بعضی از فقهای وقت شورای نگهبان داشتند، اختلاف ایشان با امام هم سر این موضوع بود، چرا که امام معتقد بود ولایت مطلقه و ولی امر می تواند با توجه به مصالح کلی و از باب ارجحیت اهم بر مهم، در رابطه با مصالح کلی از بعضی احکام فرعی هم صرف نظر کند. این اختیارات، شکلی عقلایی دارد که همه رهبران در بسیاری از کشورها دارند. معنای این حرف عبارت از این است که در مقام تراحم اگر یک مصلحت عمومی، تعارض با مصلحت فردی داشته باشد چه باید کرد و تشخیص آن با چه کسی است. امام در ضرورت ها گفتند: تشخیص ضرورت با مجلس است، ولی اصل تشخیص مصلحت با فقیه جامع الشرایط است.

**منظور شما همان اکثریت نسبی و بعد دو سوم مجلس بود، که شورای نگهبان با آن مخالفت کرد؟**

بله، امام در عین حال فرمود از این پس دیگر شورای نگهبان حق دخالت ندارد. به همین دلیل امام در آنجا اختیارات شورای نگهبان را هم محدود کرد. پس معنای ولایت مطلقه این است که ولایت ولی فقیه در محدوده احکام فرعی نیست. این بحثی است که همه فقها دارند. مگر در مقام ضرورت نمی گوئیم اگر روزه مضر باشد باید آن را هم خورد؟ این اصل مسلم فقهی است، اما ولایت مطلقه فقیه به معنای فوق قانون بودن نیست. شاهد آن هم ذیل اصل ۵۷ است.

**برداشت من از آنچه شما گفتید این است که یکی از مؤلفه های ولایت مطلقه، ولایت و اولویت احکام اجتماعی بر احکام فردی است. این قانون اساسی خودش شامل احکام اجتماعی است و اداره امور مملکت را می گوید، پس اولویت بر احکام فردی دارد. این که امام هم گفتند رساله اجتماعی من است و در آخرین نامه خود به نماینده های مجلس گفتند که دو مورد در شرایط جنگ از قانون اساسی عدول شد و باید از این پس همگی تابع قانون اساسی باشیم؛ آیا برداشت من درست است؟**

بله، صحبت شما کاملاً درست است. آن نامه هم با امضای ما، شش نفر از نمایندگان مجلس بود و در آن نامه این گله را کردیم و البته بعدها تعداد دیگری هم به امضا کنندگان اضافه شدند.

**ممکن است این شش نفر را نام ببرید؟**

من، آقایان هاشمیان، منتجب نیا، مجید انصاری، سیدهادی خامنه ای و مرحوم

**آیت الله جوادی آملی یک بار به کمیسیون قضایی آمده و گفتند ما با نهج البلاغه انقلاب کردیم و با توضیح المسائل می خواهیم آن را اداره کنیم، که شدنی نیست**



فخرالدین حجازی. امام در پاسخ نامه ما فرمود: فرزندان من! شما درست می‌گویید و من این تصمیمات را به خاطر ضرورت جنگ می‌گرفتم و از این پس هم هیچ کس چنین کاری نمی‌کند. تعبیر ما در نامه این بود، این شیوه‌ای که در برابر قانون اساسی گرفته‌اید، موجب می‌شود از این پس سنگ روی سنگ بند نشود. امام فرمود تذکر شما به جاست و از این پس این کارها نمی‌شود. این نشانه بزرگواری ایشان است. من معتقدم حکومت چه اسلامی و چه غربی، خود لوازم خودش را دارد. ولایت به معنایی که امام می‌گوید، همه رهبران دنیا دارند و جدید نیست. پس ما نمی‌توانیم به صرف یک رساله عملی، کشور را اداره کنیم. آیت‌الله جوادی آملی یک‌بار به کمیسیون قضایی آمده و گفتند ما با نهج‌البلاغه انقلاب کردیم و با توضیح المسائل می‌خواهیم آن را اداره کنیم، که شدنی نیست.

بنابراین وقتی حجت‌الاسلام نوری، آن پیشنهاد را داد و رأی هم آورد، بنا بر دادن اختیارات بی حد و حصر به ولی فقیه نبود، با اینکه یکی از آقایان شورای نگهبان پس از رأی آوردن این اصل، در آن موقع گفتند عیبی ندارد، بیاورید، چون در نهایت ما باید تفسیر کنیم و البته من هم جواب دادم تفسیر «من عندی» که نمی‌شود.

بنابراین به نظر من این گونه است که در اصول قانون اساسی اصطکاک نیست، درگیری من با بزرگواران این است که نگاه آنها، نگاه حکومتی نیست. ای کاش نگاه آنان مانند نگاه امام بود.

**گاهی ولایت مطلقه‌ای که به آن استناد می‌کنند بیشتر به استبداد نزدیک است تا تعریف واقعی و فقهی مطلقه.**

ما در بازنگری تعمداً آن قید را آوردیم. تمام بحث من این است که ولایت فقیه یک ولایت قراردادی است و این، عین عبارت امام در ولایت فقیه و در رساله اجتهاد و تقلید ایشان است، که «ولاشک ان ولایت الفقیه من الامور الاعتباریه العقلانیة کولایه الاب لا ولاده» و تمام اختلاف بین مرحوم امام و مرحوم نائینی نیز در همین جاست. امام حکومت را به معنای حکم اولی، واجب می‌داند، مرحوم آقای نائینی به عنوان حکم ثانوی، چون او

نمی‌توانست باور کند ولایت اعتباری است. او فکر می‌کرد همان ولایت امام است، امامتی که از سوی خداست.

**گفته می‌شود ایشان معتقد بودند امامت شیعه دو مؤلفه دارد: یکی «عصمت» و دیگری «علم» و مجموعه نمایندگان که از عصمت و علم برخوردار باشند و توسط مردم انتخاب شوند، جای امام معصوم غایب را پر می‌کنند.**

من در دو جا هم آورده‌ام که چرا آقای نائینی از این مقدمات

به مشروطه می‌رسند و چرا امام خمینی به جمهوری اسلامی. آن بیت‌الغزل و راز در کجاست. یکی از آنها این است که امام ولایت را یک امر قراردادی می‌داند. ای کاش آقای عبدالله نوری در ذیل آن قانون (اصل ۵۷) را مستند به این اصل فقهی می‌کردند و آن این است که چرا حضرت امام اصرار دارند که اعتباری است و چرا می‌گویند اگر ولی فقیه عدالت را رعایت نکند خود به خود معزول است، یعنی منزحل است و نیازی به عزل ندارد. این عین عبارت حضرت امام است.

من کتابی به‌طور مشترک با دکتر جمشیدی نوشتم به نام «اندیشه سیاسی امام خمینی» که کتاب درسی هم شده است. در آنجا من این مسئله را به‌طور کامل باز کرده‌ام که چرا امام روی این قضیه اصرار دارد. اگر این مطلب جایفتد دیگر آن بحث‌ها پیش نمی‌آید. این ولایت، ولایتی تکوینی نیست و گر نه صلاحیت را همه فقها دارند و جالب است که امام به صراحت می‌گوید، ولی فقیه هیچ ولایتی بر فقهای دیگر ندارد.

یکی از مقلدان امام از ایشان پرسیده بود؛ اگر به این برسیم که از آقای خوئی تقلید کنیم چگونه می‌شود؟ امام گفته بودند اگر به این رسیده‌ای، حرام است که از من تقلید کنی.

**بین قانون اساسی و فهم فقها، فهم فقها اجرا می‌شود و**

مملکت به آن سمت می‌رود. در گفت‌وگو با آقای محتشمی‌پور (نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۴۸)، ایشان می‌گفت طبق قانون اساسی، هر کس سرنوشت خود را رقم می‌زند، آزاد است و رأی هم متعلق به اوست، پس نظارت استصوابی با روح قانون نمی‌خواند. ایشان می‌گفت این نظارت، قانونی نیست، ولی در عمل اجرا می‌شود؛ حال مردم باید چه کنند و تکلیفشان چیست؟

من گفت‌وگوی مفصلی با روزنامه اعتماد ملی (۲۴ و ۲۶ دی ماه ۱۳۸۶) پیرامون نظارت استصوابی داشتم که چاپ شد، اما اینجا مسئله را کمی فنی‌تر مطرح می‌کنم. این که مردم باید چه کنند، به نظر من نخبگان جامعه ما، هم دانشگاهیان و هم حوزویان به وظایف خود، خوب عمل نمی‌کنند. من در مورد چرایی این موضوع چند مثال می‌زنم؛ در رابطه با خبرگان، ۲۰ سال پیش دو ایراد گرفتم. ای کاش در مورد این دو ایراد وقتی آقایان احساس کردند که حرف من درست است، حمایت می‌کردند. من آن زمان گفتم این نوع تأیید صلاحیت اعضای خبرگان توسط شورای نگهبان یک دور باطل است. این را در نطق پیش از دستور در مجلس هم گفتم. حال چرا



دور است، این بسیار روشن است، چون از یک سو مقام رهبری، شورای نگهبان را نصب می کند، از سوی دیگر شورای نگهبان، صلاحیت اعضای خبرگان را تأیید می کند و در نهایت خبرگان هم مقام رهبری را انتخاب می کنند.

یک اشکال دیگر، غیر حقوقی بودن این نوع تأیید صلاحیت است، در کجای عالم، تأیید رقیب را به عهده رقیب می گذارند. برای نمونه فقهای شورای نگهبان باید صلاحیت کاندیداها (خبرگان) را در تهران تأیید کنند، در حالی که غالب این فقها خودشان از تهران کاندیدا هستند. این کار زیر سؤال است. این همان بحثی است که در قانون اساسی کردیم و گفتیم چرا قانون اساسی حجت است؟ چون از رأی مردم است و رأی مردم حجت است. اما راهکارها باز نمی شود و اطلاع رسانی حقوقی به مردم داده نمی شود. اکنون در دانشگاه ها وقتی حقوق اساسی را تبیین می کنند، این گونه بازگو نمی شود. تنها گاهی برخی از اساتید حرف های شجاعانه ای می زنند. در حالی که در دانشگاه ها، قانون اساسی باید باز شود. قانون اساسی حرف های زیادی برای بحث و گفتن دارد البته به تازگی برخی از دوستان به من پیشنهاد کرده اند که درس خارج قانون اساسی دایر کنم.

من بارها گفته ام نظارت استصوابی در دو جای فقه مطرح است؛ یکی در باب وقف و دیگری وصیت. در باب وقف این جهت است که واقف چیزی را وقف می کند و نظرش این است که درست عمل شود، پس متولی را نصب می کند و برای این که خاطر جمع شود، یک ناظر هم برای متولی می گذارد. وصیت کننده هم برای این که اطمینان یابد به وصیتش درست عمل می شود، کسی را وصی معرفی می کند و بعد، ناظری هم برای وصی معین می کند. سپس در آنجا حدود اختیارات خود را مشخص می کند. حال آیا وصی باید با اطلاع او عمل کند یا باید نظر او را هم کسب کند؟ معنای استطلاعی و استصوابی، یعنی همین که در جای خودش گفته شده است. من گفتم در

قانون اساسی، نظارت آمده است. علاوه بر این در اصل ۶۲ قانون اساسی به صراحت آمده است که صلاحیت کاندیداها و شرایط آنها و شرایط رأی دهندگان و شیوه انتخابات، طبق قانون معین می شود. پس اصلاً شورای نگهبان حق ندارد بگوید چه کسی صالح است و چه کسی صالح نیست. شورای نگهبان تنها حق دارد بگوید وزارت کشور در اینجا قانون را خوب فهمیده یا نه و درست اجرا کرده یا نکرده. شورای نگهبان تنها ناظر بر کار وزارت کشور است. شما از

ابتدای «جواهر» تا انتهای آن را بررسی کنید، ببینید در کجای آن واژه صلاحیت آمده است.

**اختیارات شورای نگهبان در تجدیدنظر در چه مواردی زیاد شد؟**

هیچ اختیار جدیدی در تجدیدنظر به شورای نگهبان، اضافه نشد.

**ممکن است کسانی را که در بازنگری قانون اساسی شرکت داشتند، نام ببرید؟**

من، آقایان عمید زنجانی، نجفقلی حبیبی، حسین هاشمیان و سیدهادی خامنه ای از مجلس بودیم. تعدادی را هم مانند رهبری کنونی آیت الله خامنه ای، آقایان هاشمی، مهندس موسوی، مهدوی کنی، کروی، عبدالله نوری، موسوی خوئینی ها، مرحوم آقای مشکینی، دکتر حسن حبیبی، سید حسن طاهری، مؤمن، جنتی، امامی کاشانی و... را امام تعیین کردند که در کل ۲۴ نفر شدیم.

دو نوع خبرگان بود، یکی خبرگان قانون اساسی بود که من در آن زمان نبودم. بازنگری هم بود که مبنای آن نامه ای بود که ۱۵۰ نفر از مجلس نوشتند و مواردی را معین کردند؛ این موارد یکی در مورد قید مرجعیت بود و دیگری در مورد شورای عالی قضایی و در مورد شورای امنیت و اختیارات صداوسیما هم بود. (که در این مورد آخری، به نظر من قانون اساسی اول، بسیار بهتر از امروز بود.) مهندس موسوی، پیشنهادی داشتند که افسوس به آن عمل نشد. پیشنهاد ایشان این بود که ما یک رسانه عمومی ملی هم تصویب کنیم.

من نسبت رهبری با خبرگان رانست دولت با مجلس می دانم. اکنون نگاه من این گونه است که اگر نگاه یک آخوند و فقیه به مسائل اسلامی، نگاه حکومتی نباشد این فرد در فهم قانون اساسی، دچار مشکل می شود و در شورای نگهبان و هر جای دیگر باشد، آسیب زیادی خواهد زد.

**در روزنامه ها منعکس شد، یک بار خود آقای امامی کاشانی گفتند؛ ما صبح در شورای نگهبان می نشینیم و می گوئیم قانون کار خلاف اسلام است، بعد از ظهر در تشخیص مصلحت نظام می گوئیم موافق مصلحت است.**

پس مردم این گونه نتیجه می گیرند که مصلحت مستضعفین با این برداشت از اسلام همخوانی ندارد.

آخر چرا باید این گونه باشد، امام فرمودند؛ ثانویه و اولیه هر دو اسلام است و همین باعث شد من ۴۷ مقاله با عنوان حدود اختیارات دولت اسلامی نگاهشتم.

**با وجود مشغله تدریس، رسیدگی و پاسخگویی به مقلدان، از فرصتی که در اختیار نشریه چشم انداز ایران قرار دادید، تشکر می کنیم.**

**من نسبت رهبری با خبرگان را نسبت دولت با مجلس می دانم. اکنون نگاه من این گونه است که اگر نگاه یک آخوند و فقیه به مسائل اسلامی، نگاه حکومتی نباشد این فرد در فهم قانون اساسی، دچار مشکل می شود و در شورای نگهبان و هر جای دیگر باشد، آسیب زیادی خواهد زد**

# اولویت بندی، حلقه مفقوده پروژه‌های عمرانی

نگاهی به آخرین جلسه علنی مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۸۶ و تصویب نهایی لایحه بودجه

فائزه حسنی\*

در حالی که نمایندگان در بحث و بررسی کلیات بودجه اظهار می‌داشتند که بودجه از اهداف برنامه چهارم دور شده است. در روش جدید، دولت ابتدا تبصره‌های بودجه را به صورت لایحه جداگانه‌ای تقدیم مجلس کرد تا به صورت قانون دائمی در آیند و لایحه بودجه در قالب یک ماده واحده و جدول‌های مربوطه تقدیم شود، ولی مجلس رسیدگی به آنها را منوط به دریافت لایحه اصلی کرد و سرانجام لایحه دولت به‌طور خلاصه مشتمل بر یک ماده واحده و شش بند و ۳۹ دستگاه مشمول ردیف بدون تبصره به مجلس تقدیم شد، به‌طوری که حجم صفحات آن یک چهارم کتاب بودجه سال ۱۳۸۶ بود. استدلال دولت این بود که اگر احکام دائمی در قانون بودجه باشند، باعث پیچیدگی بودجه می‌شود و مشکلات اجرایی و نظارت بر آن را افزایش می‌دهند، در حالی که نمایندگان معتقدند این روش بودجه‌نویسی در قالب یک ماده واحده، بعد نظارتی مجلس را کاهش می‌دهد. از سویی نمایندگان نیز به نیازهای حوزه انتخابیه خود آشنایی دارند و بودجه را بهترین ابزار برای سهم‌خواهی به منظور تأمین نیازهای منطقه خود می‌دانند؛ به همین دلیل روش جدید، مورد رضایت بسیاری از آنها قرار نداشت، زیرا با روش جدید هر سازمان، نهاد و وزارتخانه‌ای با زیرمجموعه‌هایش دارای یک ردیف است، یعنی اعتبارات دستگاه‌های اجرایی، ذیل دستگاه اصلی تجمع شده‌اند. واحدهای تابعه پس از تصویب بودجه به وزارتخانه مربوطه مراجعه و

بودجه سال ۱۳۸۷ در حالی که مجلس شورای اسلامی ارائه شد که با شیوه جدیدی تنظیم شده بود و باعث سردرگمی برخی از نمایندگان شد. رئیس‌جمهور که به جای رئیس سازمان منحل شده مدیریت و برنامه‌ریزی، لایحه را به مجلس آورده بود گفت که با روش جدید، تعداد صفحات بودجه کاهش یافته و بودجه سبکی به مجلس آورده است. از نگاه کارشناسان، خلاصه‌نویسی بودجه را نمی‌توان مثبت تلقی کرد، چرا که نخست از شفافیت آن کاسته می‌شود و دوم آن که باعث می‌شود، ابعاد نظارتی مجلس بر عملکرد دستگاه‌ها کاهش یابد. شیوه سنواتی مرسوم این بوده که منابع و مصارف بودجه، پیش‌بینی و به مجلس تقدیم می‌شد، مجلس هم با تغییراتی آن را تصویب می‌کرد و در مراحل اجرایی، کسری منابع باعث تقدیم لوایح متمم یا اصلاحیه می‌گردید، که تورم و برخی تبعات اقتصادی را به دنبال داشت. به همین دلیل لزوم تدوین لایحه بودجه بر مبنای صحیح منابع و مصارف ایجاد می‌کرد که نظام بودجه‌نویسی دچار تحول اساسی شود و معمولاً در فصل تصویب بودجه، نمایندگان از ضرورت چنین تحولی سخن می‌گفتند. در این راستا کاهش وابستگی بودجه به منابع نفت و گاز، به‌عنوان رویکرد مهم سند چشم‌انداز بیست‌ساله و برنامه چهارم توسعه مورد توجه قرار گرفته است. بر اساس برنامه چهارم، دولت باید با کاهش سالیانه ۲۰ درصد از وابستگی بودجه به نفت، بودجه سال ۱۳۸۹ را بدون اتکا به درآمدهای نفتی ببندد،



**تفصیل بودجه به جای مجلس به دولت سپرده شده و وظیفه نظارتی مجلس بر درآمدها و هزینه‌های بودجه مخدوش شده است**

**اصل ماجرا این بود که نمایندگان معتقد بودند که لایحه بودجه اعاده شده از سوی مجمع تشخیص مصلحت نظام است و نه شورای نگهبان و مجمع نمی‌تواند مقدم بر شورای نگهبان نظر بدهد**

سهم خود را از بودجه درخواست می‌کنند. وزارتخانه با تشخیص اولویت‌ها آن را تخصیص می‌دهد. برخی نمایندگان معترض به روش جدید بر این نظر بودند که این شیوه تخصیص منابع به دلیل روابط غیررسمی و سیاسی بین وزارتخانه‌ها و زیرمجموعه‌هایشان قدرت چانه‌زنی در سهم خواهی زیرمجموعه‌ها را کاهش می‌دهد. این در حالی است که ساختار بودجه باید طوری تنظیم شود که از مدار تعیین شده در اسناد بالادستی، یعنی سند چشم‌انداز بیست‌ساله و برنامه چهارم توسعه و

سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی خارج نشود. قطعاً کارآمدی بودجه ناشی از انطباق با واقعیات اقتصادی است و بودجه مطلوب، بودجه‌ای است که پاسخگوی نیازهای واقعی جامعه بوده و از دید نظارتی و کنترل مجلس نیز خارج نباشد، زیرا مجلس علاوه بر قانونگذاری، نظارت بر اجرای بودجه را به عهده دارد. نمایندگان معتقدند تنها اعتبارات ۳۹ دستگاه اصلی دارای ردیف، به تصویب مجلس می‌رسد و دست دولت در جابه‌جایی و تغییرات در اعتبارات زیرمجموعه‌های دستگاه‌های اصلی بدون نیاز به مجوز از مجلس، باز می‌شود. همچنین دیوان محاسبات عمومی در انجام وظیفه‌ای که به موجب اصل ۵۵ قانون اساسی به عهده دارد، با مشکل روبه‌رو خواهد شد. به موجب اصل ۵۵، بایستی هر وجهی در محل خود به مصرف برسد و از اعتبارات مصوب تجاوز نکند. ضمن آن که تعیین اولویت‌ها در تخصیص منابع برای مجلس امکان‌پذیر نمی‌شود. به‌طور کلی تفصیل بودجه به‌جای مجلس به دولت

سپرده شده و وظیفه نظارتی مجلس بر درآمدها و هزینه‌های بودجه مخدوش شده است. نمایندگان، لایحه بودجه را مخالف با اصول ۵۲، ۵۳، ۵۴ و ۵۵ قانون اساسی، همچنین مخالف مواد یک و ۶۸ قانون محاسبات عمومی و مواد ۱۲ و ۱۹ قانون برنامه و بودجه می‌دانند. نگرانی کارشناسان این است که انحلال سازمانی با تجربه ۱۰۰ سال بودجه‌ریزی و ۶۰ سال برنامه‌ریزی و جایگزین کردن ۳۰ نفر و ازسوی دیگر انحلال بازوی کارشناسی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در استانداری‌ها، دستگاه نظارتی استان‌ها را زیر نظر دستگاه سیاسی، اجرایی قرار می‌دهد که در نهایت

پروژه‌های عمرانی را با ماهیت سیاسی و فاقد نظارت کارشناسی به اجرا درآورد.

با این وصف، بودجه از تصویب نمایندگان عبور کرد، اما نامه مجمع تشخیص مصلحت نظام به دبیر شورای نگهبان حاکی از آن بود که بودجه ۱۳۸۷ با سیاست‌های کلی نظام مغایرت دارد. در این نامه آمده که در اجرای مقررات نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام، ابلاغیه مقام معظم رهبری مورخ ۱۳۸۴/۶/۱۵ به پیوست نظر مجمع

تشخیص مصلحت نظام مصوب ۱۳۸۶/۱۱/۲۷ درخصوص انطباق لایحه بودجه سال ۱۳۸۷ کل کشور با سیاست‌های کلی مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام برای لحاظ در لایحه ابلاغ می‌شود. همچنین متذکر می‌شود لایحه یادشده مغایرت‌های فراوانی با سیاست‌های کلی برنامه چهارم، سیاست‌های کلی اصل ۴۴ و نیز سند چشم‌انداز بیست‌ساله داشته و این شورا به دلیل فرصت کوتاه تا پایان سال (۱۳۸۶) و لحاظ واقعیت‌های کشور به اعلام حداقل مغایرت‌ها بسنده کرده است. آن مغایرت‌ها عبارتند از:

- ۱- مطابق بند ۵۱ سیاست‌های کلی برنامه چهارم توسعه، اتکای هزینه‌های جاری به نفت بایستی کاهش یابد و تأمین آن از محل درآمدهای مالیاتی صورت پذیرد.
- ۲- با توجه به رشد قابل توجه بودجه شرکت‌های دولتی، بانک‌ها و مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت در بودجه سال ۱۳۸۷ این ابهام وجود دارد که بخشی از این افزایش‌ها ناشی از گسترش سرمایه‌گذاری‌ها در موارد خارج از اصل ۴۴ قانون اساسی است. ضمن آن که در بودجه، دولت مکلف به واگذاری ۶۰ درصد از سهام خود در بنگاه‌های دولتی که در زمینه موارد خارج از صدر اصل ۴۴ فعالیت می‌کنند نشده است که با سیاست‌های اصلی مغایرت دارد.
- ۳- سومین ایرادی که در نامه مجمع تشخیص مصلحت نظام آمده، عبارت است از این که ساختار و مواد بودجه در جهت نظارت بر انطباق بودجه با سیاست‌های کلی نظام بویژه سیاست‌های برنامه چهارم توسعه و سیاست‌های کلی

**برخی از نمایندگان می‌گفتند  
 مجمع تشخیص مصلحت نظام یک  
 مجلس مشورتی است که صرفاً  
 می‌تواند نظرات مشورتی خود را  
 به مقام رهبری ارائه کند و اعلام  
 نظرات مجمع تشخیص مصلحت  
 نظام توسط شورای نگهبان به  
 مجلس را شیوه‌ای غیر معمول  
 دانسته و آن را بدعت‌گذاری در  
 تصویب لایحه بودجه به‌شمار  
 می‌آوردند**



**حسن سبحانی، نماینده دامغان:  
 نکته مهم این است که قانون  
 باید اجرا شود و اختیارات  
 مجلس سر جای خود باقی بماند.  
 در آیین‌نامه داخلی مجلس،  
 سازوکار شیوه رسیدگی به  
 اعتراضات مجمع وجود ندارد،  
 اگر شورای نگهبان اعلام کرد،  
 برای مجلس واجب‌الاتباع نیست**

اصل ۴۴ قانون اساسی و تنظیم و تعادل بین منابع و مصارف و انضباط مالی موضوع بند ۵۰ سیاست‌های کلی برنامه چهارم غیرشفاف است و ابهامات زیادی با سیاست‌های ذکر شده دارد. نامه قید کرده که دولت بایستی تا پایان خرداد ماه ۱۳۸۷ گزارش تطبیقی بودجه با سیاست‌های یادشده را به منظور شفافیت بودجه به مجلس شورای اسلامی تقدیم کند. این پیشنهادها در مجلس مورد بررسی و تصویب قرار گرفت. بدین ترتیب، صرفه‌جویی در هزینه‌ها و ارتقای کارایی سقف اعتبارات هزینه‌ای، بدون افزایش آن، ممنوعیت افزایش سرمایه دولت در شرکت‌ها و مؤسسات یا تأسیس شرکت دولتی جدید و یا انجام هرگونه فعالیت اقتصادی جدید خارج از موارد صدر اصل ۴۴ قانون اساسی توسط دستگاه‌های اجرایی، از اعتبارات عمومی یا هر نوع اعتباری از بودجه کل کشور ممنوع شد. همچنین بی‌انضباطی مالی دولت از سوی مجمع تشخیص مصلحت نظام مهار شده و با تصویب مجلس شکل جدی‌تری به خود گرفت.



**حسن سبحانی: شما سروران عزیز می‌توانید سکوت کنید و شاهد این ماجرا باشید، اما در قبال این ملت و تاریخ همه مسئول هستیم. ما برای چه قسم خوردیم که قانون اساسی را اجرا کنیم. برای چه گفتیم آیین‌نامه داخلی مجلس را اجرا می‌کنیم. همین کافی است که یکی، دو نفر مدام اینجا جزع و فزع بکنند و هیئت رئیسه بدون هیچ استنادی بگویند قبول نیست و شما همین‌طور ناظر باشید!**

**حسن سبحانی: ما می‌خواهیم با زور نوشته قانونی خصوصی‌سازی کنیم، امکان‌پذیر نیست**

گفتنی است که به جز ایرادات مجمع تشخیص مصلحت نظام، نامه‌ای جداگانه از سوی آیت‌الله جنتی، دبیر شورای نگهبان به حداد عادل رئیس مجلس حاکی از آن بود که شورای نگهبان سه ایراد به لایحه بودجه دارد. ایرادات شورای نگهبان به بندهای ۲۷ و ۳۱ لایحه از این جهت بود که ردیف و اعتبار آنها تعیین نشده و بنابراین مغایر اصل ۵۳ قانون اساسی شمرده می‌شد. دوم آن که کلمه فاینانس لفظ غیرفارسی و مغایر اصل ۱۵ قانون اساسی به کار برده شده است. همچنین ایراد سوم به حذف کلمه سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در تمام لایحه و اصلاح آن به معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی ریاست جمهوری اختصاص داشت.

نمایندگان هم برای تأمین نظر

شورای نگهبان دو بند از لایحه بودجه را که مغایر اصل ۵۳ قانون اساسی شناخته شده بود به دلیل آن که ماهیتی شبیه به هم داشتند در هم ادغام و برای آن ردیف و اعتبار در نظر گرفتند و به جای کلمه فاینانس، تسهیلات مالی خارجی و به جای کلمه لایحه، کلمه قانون را به کار بردند. اما اصل ماجرا این بود که نمایندگان معتقد بودند که لایحه اعاده شده از سوی مجمع تشخیص مصلحت نظام است و نه شورای نگهبان و مجمع نمی‌تواند مقدم بر شورای نگهبان نظر بدهد. از جمله آن نمایندگان، حسن سبحانی، الیاس نادران، مهدی کوچک‌زاده، عباسعلی اختری، احمد توکلی، سید محمود مدنی و... بودند.

برخی از نمایندگان می‌گفتند مجمع تشخیص مصلحت نظام یک مجلس مشورتی است که صرفاً می‌تواند نظرات مشورتی خود را به مقام رهبری ارائه کند و اعلام نظرات مجمع تشخیص مصلحت نظام توسط شورای نگهبان به مجلس را شیوه‌ای غیرمعمول دانسته و آن را بدعت‌گذاری در تصویب لایحه بودجه به‌شمار می‌آوردند. در مقابل، حداد عادل رئیس مجلس به دفعات، در این باره توضیح داد و تذکر نمایندگان را وارد ندانست. حداد عادل گفت: مجمع تشخیص مصلحت نظام دو - سه سالی است وارد مرحله نظارت شده، این از وظایفی است که به مجمع تفویض شده و باید این کار را انجام دهد. سیاست‌های کلی باید یک جایی خود را نشان دهد، نمی‌شود که مجمع سیاست‌های کلی را پیشنهاد کند و رهبری هم تأیید بفرماید، اما هیچ جایی برای اعمال این سیاست‌های کلی و مسئول بودن دستگاهی برای اجرا شدن آن نباشد. وی تصریح کرد: ابلاغ شورای نگهبان براساس اصل ۱۱۰ است که در مورد اصل ۴۴ هم صورت گرفته بود، بنابر این مطلب از نظر حقوقی قابل فهم است. پیش از آن که تذکرات نمایندگان را بیاوریم، خوب است به فضای آخرین جلسه مجلس

در سال ۱۳۸۶ نیز توجه کنیم. نمایندگان در تدارک رفتن به حوزه‌های انتخابیه خود بودند، به طوری که باهنر، زمانی که به نیابت از رئیس مجلس، جلسه را اداره می‌کرد به شوخی گفت: اسناد و وسایل خود را از روی میزهایتان جمع کنید، شاید برخی از ما رأی نیاوریم و بعد حال و حوصله جمع کردن وسایل خود را نداشته باشید. اما همچنان بازار تذکرات و اظهارهای قانون اساسی گرم بود و نمایندگان تذکرات مهمی در رابطه با رفع ایرادات مطرح می‌کردند. حداد عادل هم در پاسخ به اظهارهای مکرر گفت: دوستان به محذورات و محدودیت‌ها توجهی ندارند. وی افزود: ما طبق آیین‌نامه عمل کرده‌ایم. اگر فرصتی بود و اگر لایحه بودجه در آذرماه به مجلس شورای اسلامی تقدیم می‌شد و اگر انتخابات نبود و باز اگر شورای نگهبان گرفتار تأیید صلاحیت‌ها نبود، خیلی کارها شفاف‌تر و روشن‌تر می‌شد.

حداد عادل در پاسخ به تذکرات آیین‌نامه‌ای افزود: راهی که شروع شده راه خوبی است. در این اولین قدم هم کار مجمع، هم کار شورای نگهبان و هم کار مجلس، خیلی در سطح مطلوب نبوده، ولی اهمیت این اولین قدم از این جهت است که اولین قدم است و راه دارد آغاز می‌شود، مثل بقیه کارها با گذشت زمان این هر سه نهاد؛ مجمع، شورا و مجلس، کار با همدیگر را از حیث رعایت سیاست‌های کلی می‌آموزند و با تمرین بیشتر و کسب تجربه، این باب هم در قانونگذاری ما بازمی‌شود.

حسن سبحانی، نماینده دامغان در تذکر خود گفت: در ماده ۱۸۶ آمده که مجلس به ایرادهای شورای نگهبان باید رسیدگی کند. وی گفت: نکته مهم این است که قانون باید اجرا شود و اختیارات مجلس سر جای خود باقی بماند. در آیین‌نامه داخلی مجلس، سازوکار شیوه رسیدگی به اعتراضات مجمع وجود ندارد، اگر شورای نگهبان اعلام کرد، برای مجلس واجب‌الاتباع نیست. سبحانی در ادامه گفت: آنچه به اصل ۴۴ برمی‌گردد و در ابلاغیه رهبری هم بوده، سیاست‌های کلی اصل ۴۴ است و سیاست کلی نظام نیست. وی گفت، این را از نظر حقوقی نباید ساده گرفت برای آن که

تمامی اختیارات مجلس در حال سلب شدن است و افزود آنچه در دستور کار است موضوعیت قانونی ندارد. رئیس مجلس در پاسخ به تذکرات آیین‌نامه‌ای، سبحانی گفت که ما با جنابعالی اختلاف نظر داریم و فکر هم نمی‌کنیم این اختلاف نظر در چنین مقام و موقعیتی به نتیجه برسد. وقتی می‌گویند سیاست‌های کلی نظام شامل سیاست‌های کلی اصل ۴۴، سیاست‌های کلی برنامه چهارم و بسیاری سیاست‌های کلی دیگر می‌شود.

با وجود تذکرات پی‌درپی، مجلس وارد دستور شد و هنگامی که اصلاحات کمیسیون تلفیق قرائت شد سبحانی بار دیگر مخالفت خود را اعلام کرد. اما بند یک اصلاحات، دولت را مکلف می‌کرد تا پایان سال ۱۳۸۷ حداقل ۶۰ درصد از سهام، سهم‌الشرکه، حق تقدم ناشی از سهام و سهم‌الشرکه، حقوق مالکانه حق بهره‌برداری و مدیریت شرکت‌های دولتی غیر صدر اصل ۴۴ قانون اساسی متعلق به دستگاه‌های اجرایی موضوع ماده ۱۶۰ قانون برنامه چهارم توسعه با احتساب واگذاری‌های سال اول، دوم، سوم برنامه چهارم و تمامی سهام دولت و شرکت‌های دولتی در شرکت‌های غیردولتی را به بخش‌های خصوصی، تعاونی و عمومی غیردولتی از طریق مزایده یا بورس واگذار کند.

دکتر سبحانی پیش از ایراد مخالفت تذکر داد که این بندی که قرائت شد، مکانیزم قانونگذاری را طی نکرده است، زیرا اول باید اعلام می‌شد، پیشنهاد گرفته می‌شد، در کمیسیون رسیدگی می‌شد، جلسه علنی، مخالفت، موافقت، مخبر، دولت اظهار نظر می‌کرد تا مصوبه می‌شد و بعد شورای نگهبان ایراد می‌گرفت. وی به رئیس مجلس گفت، شما با مجلس، با قانون و آیین‌نامه صحبت بفرمایید. این که می‌گویید من با شما اختلاف نظر دارم، نظر من و شما نیست. در قانونگذاری لایحه تقدیم می‌شود، کمیسیون تصویب می‌کند، به مجلس می‌آید. اگر تصویب شد به شورای نگهبان می‌رود، شورای نگهبان به مصوبه ایراد می‌گیرد، اینجا می‌آید رفع می‌شود یا نمی‌شود. الان این بند که قرائت شد کدام یک از این سازوکار را طی کرده؟ در حالی که

### حسن سبحانی: دوستان! همراهی کنید بگذارید در این مملکت نظم حاکم بشود، سلاقی افراد حاکم نباشد. مداوم می‌فرمایید امنیت اقتصادی، امنیت اقتصادی از بر خورد سلیقه‌ای به قوانین و مقررات کشور است

■  
حسن سبحانی: نه مطالعه، نه مقدمه، نه پیشنهاد، نه بحث، نه موافقت، نه مخالفت، صرفاً تحت این عنوان که این بلندگو قابلیت خاموش شدن دارد بایستی اینجا حاکم بشود. ما با این روند در مجلس مخالف هستیم. فکر می‌کنیم این روند، مجلس را کاملاً مسلوب‌الاختیار کرده. هر موقعی هم یک مطلبی را می‌گوییم، مسئله را به جاهای دیگر ربط می‌دهند، می‌خواهند انسان را منزوی کنند

سبحانی اصرار داشت رئیس مجلس، مستند به آیین نامه پاسخ بدهد، رئیس جلسه تذکر ایشان را وارد ندانست و گفت که شما ده بار هم بگویید، من هم ده بار این جواب را می‌دهم. سپس میکروفن سبحانی را باز گذاشت تا دلایل خود را مطرح کند. وی گفت: من اولین از پنج مورد را که با همه آن مخالف هستم به لحاظ این که اصلاً خلاف همه چیز است، مخالفت می‌کنم. برای بقیه هم به اعتراض مشارکت نمی‌کنم. این شیوه تحمیل نظرات بر یک مجلسی است که اراده ملت است. یک بندی را که اینجا اضافه کردند از هیچ یک از مجاری قانونگذاری عبور نکرده. شما سروران عزیز می‌توانید سکوت کنید و شاهد این ماجرا باشید، اما در قبال این ملت و تاریخ همه مسئول هستیم. ما برای چه قسم خوردیم که قانون اساسی را اجرا کنیم. برای چه گفتیم آیین نامه داخلی مجلس را اجرا می‌کنیم. همین کافی است که یکی، دو نفر مدام اینجا جزع و فزع بکنند و هیئت رئیسه بدون هیچ استنادی بگوید قبول نیست و شما همین طور ناظر باشید! یکی از دلایلی که این قضیه پیش می‌رود، سکوت شماست. شما اینجا ببینید! گفته «دولت مکلف است (اصلاً ماهیتاً انسان نمی‌تواند بحث بکند) ۶۰ درصد از سهام، سهم‌الشرکه، حق تقدم ناشی از سهام، حقوق مالکانه را تا پایان سال ۱۳۸۷

عرضه کند.» کسی که یک ذره این اقتصاد را بشناسد، ضوابط حاکم بر این اقتصاد را بشناسد، می‌داند که این حرف ذره‌ای موضوعیت اجرایی ندارد، ما می‌خواهیم با زور نوشته قانونی خصوصی‌سازی کنیم، امکان‌پذیر نیست. ولی صرف نظر از ماهیت، اصولاً اینها خلاف وارد شده، این نباید در دستور کار مجلس قرار بگیرد

دوستان! همراهی کنید بگذارید در این مملکت نظم حاکم بشود، سلايق افراد حاکم نباشد. مدام می‌فرمایید امنیت اقتصادی، امنیت اقتصادی از برخورد سلیقه‌ای به قوانین و مقررات کشور است. این حکمی که در بند یک داده شده، به اندازه دو سوم اقتصاد کشور است. ما چطور می‌توانیم بدون ذره‌ای

پیش‌زمینه درخصوص این اظهارنظر بکنیم؟ نه مطالعه، نه مقدمه، نه پیشنهاد، نه بحث، نه موافقت، نه مخالفت، صرفاً تحت این عنوان که این بلندگو قابلیت خاموش شدن دارد بایستی اینجا حاکم بشود. ما با این روند در مجلس مخالف هستیم. فکر می‌کنیم این روند، مجلس را کاملاً مسلوب‌الاختیار کرده. هر موقعی هم یک مطلبی را می‌گوییم، مسئله را به جاهای دیگر ربط می‌دهند، می‌خواهند انسان را منزوی کنند. ما که ساکت نمی‌شویم. ما در قبال وظیفه‌ای که داریم باید بایستیم، این روند قانونی خودش را طی نکرده، به لحاظ ماهوی به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست چرا چیزی را می‌نویسیم که می‌دانیم عملیاتی نیست؟ به همین دلایل مخالف هستیم.

احمد توکل‌ی نماینده تهران نیز در تذکر خود به مخالفت برخاست و گفت: ما در مرحله نهادسازی هستیم. این دومین بار است که مجمع تشخیص مصلحت نظام برای نظارت بر اجرای اصل سیاست‌های کلی اظهارنظر می‌کند. اگر دقت در رعایت این مطلب صورت نگیرد و تعجیل صورت بگیرد، عذر هم این باشد که آخر کار است و ما گرفتاریم و وقت نداریم، ممکن است بعدها آسیب‌های جدی به کشور و ساختار قدرت در کشور بخورد. یک عبارتی در این نامه آقای رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام هست که بسیار درخور توجه است، در قانون اساسی آنجا که

**احمد توکل‌ی: اینجا که من برسم به مجلس، روی میز من ۵، ۶ تا بند مهم که آثار بسیار تکان‌دهنده، شگرف اقتصادی دارد، من باید با یک مخالف و یک موافق راجع به آن تصمیم بگیرم. هیچ فکر قبلی نکرده‌م، یک بدعت در قانونگذاری می‌شود و برای اقتصاد ملی خطر فراهم می‌کند**



تکلیف شورای نگهبان را مشخص می‌کند، وظیفه شورای نگهبان را کشف مغایرت‌های مصوبات مجلس با قانون اساسی و احکام شرع مقدس می‌داند، یعنی اگر مجلس مصوبه‌ای داشت باید با احکام شرع و اصول قانون اساسی مغایر نباشد نه منطبق باشد. وی افزود: اینجا در این نامه رئیس محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام آمده درخصوص انطباق لایحه بودجه سال ۱۳۸۷ کل کشور با سیاست‌های کلی مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام، این از آن چیزهایی است که در آینده ما را گرفتار می‌کند. نفرمایید مقصودشان همان تغایر است. مقصود باید در متون حقوقی با دقت ادا شود. اگر ما اینجا دقت نکنیم بعدها کشور را

گرفتار می‌کنیم، بدون این که بتوانیم کسی را مقصر تشخیص بدهیم

وی ادامه داد: در این امر مهم مثل رویه هر سال عمل نفرمایید. این که شما فرمودید رویه هر سال این بود که بودجه وقتی شورای نگهبان ایراد می‌گرفت ما می‌بردیم در کمیسیون تلفیق و یکسره می‌آوردیم در صحن علنی، آن موقع از این اتفاقات نمی‌افتاد. مصوبات مجلس را شورای نگهبان ایراد می‌گرفت، در مورد چیزی که تصویب شده بود رفع مغایرت می‌کردیم. حالا می‌گویند شما مواد جدیدی تصویب کنید که انطباق صورت بگیرد. می‌گویند این یک چیز جدید است. اگر بخواهم احتیاط بکنم قطعاً نمی‌گویم بدعت است. حداقل چون امر بدیع است باید احتیاط کرد. الان در چیزهایی که کمیسیون تلفیق بدون اعلام قبلی که مطمئن بشوید، ما مطلع شدیم جلسه تشکیل داده و بعضی از اعضا مثل خود بنده که

مطلع نشدم و نیامدم و نبودم، اگر هم بودم باز می‌شدم یک نماینده معمولی که غایب هستند، الان می‌گویم جلو من می‌گذارید که مواد جدید باید تصویب کنم، نه عدم تغییر را رفع کنم، فرق این دفعه با دفعات قبل این است

الان در بند دو که قرائت شد چیزی گنجانده شده که مغایر مصوبه مجلس در مورد سیاست‌های کلی اصل ۴۴ است. ما در آنجا گفتیم هفت ساله اجرا شود. اینها می‌گویند دولت در یک سال باید ۴۰ درصد را بفروشد. این به معنای نقض سیاست‌های کلی اصل ۴۴ است که می‌گوید قیمت‌گذاری باید معقول صورت بگیرد. اگر شما سال دیگر به دولت الزام کنید که ۴۰ درصد سهام قابل واگذاری صدر اصل ۴۴ را به بورس عرضه کن، اولاً نمی‌تواند برای این که آمادگی ندارد. ثانیاً اگر بتواند، قیمت آن چنان کاهش پیدا خواهد کرد که همه سرمایه‌گذاران در بورس متضرر می‌شوند.

تو کلی خطاب به رئیس جلسه گفت: من دارم با کار جنابعالی مخالفت می‌کنم، می‌گویم شما

بندهای جدیدی را به اسم قانونگذاری ارائه کردید غیر از رفع تغییر، آن که هر سال به آن استناد می‌کنید رفع تغییر بود، همه آمادگی داشتند. اینجا که من برسم به مجلس، روی میز من ۵، ۶ تا بند مهم که آثار بسیار تکان‌دهنده، شگرف اقتصادی دارد، من باید با یک مخالف و یک موافق راجع به آن تصمیم بگیرم. هیچ فکر قبلی نکردم، یک بدعت در قانونگذاری می‌شود و برای اقتصاد ملی خطر فراهم می‌کند. من از همین جا اعلام می‌کنم که سال آینده اگر این بخواهد اجرا شود، بورس به مخاطره می‌افتد و کلیه بازار سرمایه ایران را آسیب می‌زند. خواهش می‌کنم آیین‌نامه را در این خصوص رعایت نفرمایید. فرصت بدهید نمایندگان فکر کنند بعد تصمیم بگیرند.

تو کلی در ادامه گفت: اولاً بند ۷ مصوبه آیین‌نامه داخلی مجمع تشخیص مصلحت نظام درباره انطباق برنامه با سیاست‌های کلی است نه بودجه سالانه و افزود، من بر اعتراض قبلی خود باقی هستم و راجع به این بند گفت: یک روز ما با دولتی کردن، می‌گفتیم این قدر از پشت‌بام بیرون نیایید می‌افتید، حالا پس پسکی می‌رویم؛ از آن طرف پشت‌بام می‌افتیم. رهبری به شکل بسیار متریقی یک سال بر اجرای بند «الف» سیاست‌های کلی اصل ۴۴ اصرار کرد، برای این که رقیب در عرصه‌های دولتی خلق شود و رقابت دولت در آنجایی که حق مردم است، حذف شود. پله بعدی، بعد از این که در عرصه‌های صدر اصل ۴۴ رقیب پذیرفت، آمادگی ملی در اقتصاد ایجاد شد، آن وقت واگذاری صدر اصل ۴۴ شروع می‌شود؛ چون حجم عظیمی از مالکیت‌ها و حقوق دولتی قابل واگذاری است، تدریج باید در این امر واگذاری رعایت شود.

هم به دلیل پیدایش گروه‌هایی از بخش خصوصی که قابلیت به عهده گرفتن کارهای بزرگ صنعتی را داشته باشند، بعد رشد طبقه متوسط اقتصادی هم به دلیل رعایت مصالح عمومی که قیمت واحدهای واگذاری به شدت پایین نیفتد. به همین دلیل اگر

**احمد توکلی: به شکل قانونگذاری ما داریم به یک کار غیرمتعارف در بررسی لایحه بودجه دست می‌زنیم و یک بدعتی را پایه‌گذاری می‌کنیم. در یک بند ماده واحده لایحه بودجه دولت را ملزم می‌کنیم که ۴۰ درصد از این وظیفه حداقل هفت ساله خودش را باید طی یک سال انجام بدهد. این کار یا چوب حراج‌زدن به مایملک عمومی و دارایی مردم است و باعث می‌شود که قیمت و شاخص بورس پایین بیاید و وقتی شاخص بورس پایین بیاید باعث می‌شود که سرمایه‌گذاری در بورس به مخاطره می‌افتد و بازار سرمایه ایران را مختل می‌کند**

**احمد توکلی: کارهایی که الان دولت دارد در واگذاری سهام فولاد مبارکه و مس سرچشمه می‌کند، اینها قانونی نیست. ما هل ندهیم که کارهایی که قانونی نیست بیشتر انجام بشود**



یادتان باشد، وزیر اقتصاد و دارایی که خود از مدافعان و کسانی است که نقشش در تدوین سیاست‌های کلی، در تصمیم‌سازی مؤثر بود در مصاحبه‌اش با تأکید زیاد گفت که اجرای این سیاست‌های کلی حداقل ده سال طول می‌کشد. تو کلی گفت: در کمیسیون تلفیق، در کمیسیون ویژه اصل ۴۴ زمان لازم برای اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ را هفت سال در نظر گرفته‌اند که البته ما جزء کسانی بودیم که هفت سال را کم می‌دانستیم. حالا به شکل قانونگذاری ما داریم به یک کار غیرمتعارف در بررسی لایحه بودجه دست می‌زنیم و یک بدعتی را پایه‌گذاری می‌کنیم. در یک بند ماده واحده لایحه بودجه دولت را ملزم می‌کنیم که ۴۰ درصد از این وظیفه حداقل هفت ساله خودش را باید طی

یک سال انجام بدهد. این کار یا خوب حراج زدن به مایملک عمومی و دارایی مردم است و باعث می‌شود که قیمت و شاخص بورس پایین بیاید و وقتی شاخص بورس پایین بیاید باعث می‌شود که سرمایه‌گذاری در بورس به مخاطره می‌افتد و بازار سرمایه ایران را مختل می‌کند.

۴۰ درصد، ۱۵۰ هزار میلیارد تومان که تخمین زده می‌شود صدر اصل ۴۴ است، حدود ۶۰ هزار میلیارد تومان می‌شود. دولت سال گذشته ۱۰ درصد آن را نتوانسته است انجام بدهد، چگونه می‌تواند در یک سال بازار بورس را که کل مبلغ آن از این مبلغ بیشتر نمی‌شود ۶۰ هزار میلیارد تومان سهام و حقوق مالی عرضه کند و شاخص بورس پایین نیاید.

تو کلی ادامه داد: خواهش می‌کنم به این تصمیمات عجولانه‌ای که ناشی از غفلت از واقعیت‌های نهادی اقتصاد ایران است رأی ندهید. این کار نه با سیاست‌های کلی اصل ۴۴ سازگار است، نه با مصوبه مجلس در قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ سازگار است، نه با مصلحت ملی سازگار است و نه با توانایی‌های دولت سازگار است، همین کارهایی که الان دولت دارد در واگذاری سهام فولاد مبارکه و مس سرچشمه می‌کند، اینها قانونی نیست. ما هل ندهیم که

## سید محمود مدنی گفت: امروز قطعاً یک روز مهمی برای مجلس است، برای این که همه بدعت‌های سیاسی، آرام مطرح می‌شوند و با سکوت تبدیل به شیوه مستمر می‌شوند



کارهایی که قانونی نیست بیشتر انجام بشود

مخالف بعدی سید محمود مدنی بجستانی بود. وی گفت: امروز قطعاً یک روز مهمی برای مجلس است، برای این که همه بدعت‌های سیاسی، آرام مطرح می‌شوند و با سکوت تبدیل به شیوه مستمر می‌شوند.

آنچه که امروز مطرح شده دو جنبه دارد: یک جنبه آن، جنبه محتوایی است که حفظ سندهای بالادستی کشور، قانون اساسی، برنامه چشم‌انداز است. قطعاً ما برای انطباق اینها یک نهادی را لازم داریم، اصل کار درست است و ما از این جهت خوشحالیم و افزود: مجمع تشخیص مصلحت نظام یک مجمع مشورتی است. مشخصاً به رهبری مشورت می‌دهد و راه در مسیر قانونی مصوب یک طرفه است، آنچه

که از مجلس به آنها ارسال می‌شود اظهار نظر می‌کنند. ما از آن طرف حاکمیت بر مصوبات مجلس نداریم، بحث لایحه امسال نیست، شیوه خواهد شد. مدنی در ادامه گفت: «جناب آقای حداد! بترسید از آن روزی که ولو در سال‌های، سال آینده مجلس شورای اسلامی که تبلیغاتش شروع خواهد شد و همه شما می‌گویید در رأس امور است، مظهر اراده ملت است، چنین و چنان است، فردا یک مسئله بسیار کوچکی را تصویب کند، مجمع تشخیص مصلحت نظام بگوید خلاف سیاست‌های کلی است و دوباره برگردد. پس از مجلس چه چیزی باقی خواهد ماند؟

ببینید! اینجا دو شیوه دارد: این مجمع مشورتی، مشورتی است. شما ماده قانونی آن را صریح خواندید، باید به مقام معظم رهبری مشورت بدهند. آقا یا می‌پذیرند یا نمی‌پذیرند، اگر پذیرفتند مثل قانون مطبوعات که خود آقا دخالت فرمودند بر اساس پذیرش حکم ولایت فقیه البته عمل شد.»

مدنی در پایان گفت: بنابراین من تقاضا می‌کنم حرمت این امامزده‌ای که از همه سو مورد هجوم واقع شده و خود حضرت تعالی دل پر دردی دارید، بیش از این شکسته نشود که سنگ روی سنگ بند نخواهد شد.

و شورای نگهبان به مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌فرستد، یعنی جای شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام دگرگون شده است.

تو کلی بار دیگر در اخطار خود در حالی که به منشی هیئت‌رئیس تذکری داد که چرا تکمه اخطار و تذکرات را پاک می‌کند، در حالی که آقای حداد عادل هم خلاف کرده و تذکراتی را که در رأی مؤثر بوده نگرفته است. افزود نامه‌ای که مجمع محترم تشخیص مصلحت نظام نوشته رویه غلطی دارد که باید گفته شود تا تکرار نشود. وی گفت که شورای نگهبان طبق وظیفه قانونی خودش همواره رعایت کرده و هر وقت مصوبه‌ای از مجلس با قانون اساسی مغایر بوده، فقط به آن اشاره کرده، ولی

در مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام این جمله آمده که «لازم است مجلس شورای اسلامی از هر نوع افزایش در اعتبارات هزینه‌ای سال ۱۳۸۷ جلوگیری کند». در اینجا امر و نهی نمی‌تواند بکند. او چه حقی دارد به ما دستور دهد؟ یا این که دستور بدهد و برای دولت تکلیف تعیین کند، شاید دولت نخواهد تا پایان خرداد ماه ۱۳۸۷ گزارش تطبیق بودجه سال ۱۳۸۷ با سیاست‌های یادشده را به مجلس شورای اسلامی تقدیم کند. مجمع تشخیص مصلحت نظام در جایگاهی نیست که از این کارها بکند، حداکثر از وظیفه‌ای که رهبر معظم انقلاب برعهده‌شان گذاشته نظارت کند، اگر مصوبه را مغایر سیاست‌های کلی تشخیص داد، اعلام‌تغایر کند.

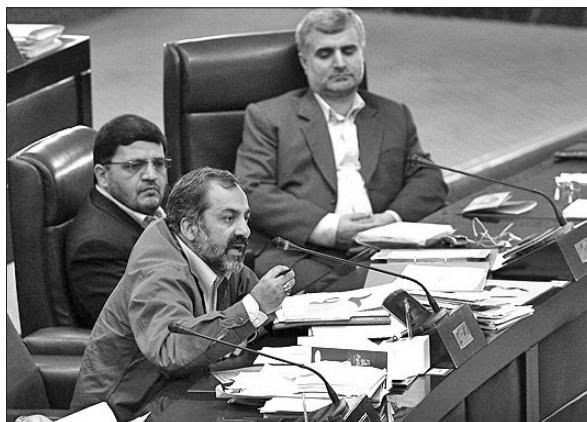
به این ترتیب اصلاحات سومین بودجه دولت نهم در حالی به تصویب مجلس هفتم رسید که اخطارهای قانون اساسی که مکرراً از سوی نمایندگان اعلام می‌شد به نتیجه نرسید، زیرا رئیس مجلس تذکرات و اخطارها را وارد ندانست. پس از پایان

حداد عادل هم در پاسخ گفت: من خواهش می‌کنم دوستان این داستان را به صورت خیلی غم‌انگیز و این که دارد حق و حقوق مجلس مخدوش می‌شود مطرح نفرمایید. این همان نکته اولی است که خود شما گفتید که باید اعمال مصوبات بالادستی نظام یک راهی داشته باشد. بنده این را سؤال می‌کنم: آیا در قانون اساسی سیاست‌های کلی نظام به عهده رهبری گذاشته شده یا نه؟ آیا رهبری اگر مستقیم احساس کنند در بودجه یا در هر قانونی سیاست‌های کلی نظام رعایت نشده، مطابق قانون اساسی حق دارند مستقیم به مجلس تذکر بدهند یا نه؟ آیا رهبری می‌توانند به شورای نگهبان بگویند که چون این رعایت نشده بگویید مغایر با قانون اساسی است یا نه؟ مسلم می‌توانند.

رهبری مطابق همین اختیارات به مجمع تشخیص مصلحت نظام تفویض اختیار کرده‌اند که موارد مغایر با سیاست‌های کلی را به جای رهبری، مجمع به شورای نگهبان ابلاغ کند. همین کار صورت گرفته خیلی ساده است، مسئله را این طور به صورت فاجعه‌آمیز مطرح نکنید که «از این مجلس چه باقی می‌ماند؟» شأن و منزلت مجلس در چارچوب

قانون اساسی است و قانون اساسی هم همین‌رامی‌گوید.

عماد افروغ نیز در اخطار قانون اساسی مربوط به اصل ۱۱۲ گفت که سیاست‌های کلی نیاز به نظارت‌های کلی دارد و نظارت‌های کلی هم نیاز به شاخص‌ها و سازوکارهای خودش را دارد. شما می‌گویید سازوکار آن جا افتاده که مجمع تشخیص مصلحت نظام، نظارت‌های خود را در اختیار شورای نگهبان قرار دهد، شورای نگهبان اعمال کند نه این که عین نامه مجمع را برای مجلس بفرستد. افروغ ادامه داد که مجلس بعد از رفع ایرادات، اصلاحات را اعمال کرده و مصوبه را به شورای نگهبان می‌فرستد



**عماد افروغ: شما می‌گویید سازوکار آن جا افتاده که مجمع تشخیص مصلحت نظام، نظارت‌های خود را در اختیار شورای نگهبان قرار دهد، شورای نگهبان اعمال کند نه این که عین نامه مجمع را برای مجلس بفرستد**

**احمد توکلی: پول نفت خطر درست می‌کند. ما در سال ۱۳۸۴ نسبت به این خطر هشدار دادیم، ولی با آن کاملاً همراهی نشد و آثار آن در بخش مسکن و حمل‌ونقل شروع شد**

جلسه احمد توکلی نماینده تهران و رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس که کمتر در راهروهای مجلس دیده می‌شود و اکثر اوقات با بیان یک جمله «وقت ندارم» مصاحبه نمی‌کند، در بین خبرنگاران حضور پیدا کرد.

توکلی با قاطعیت، بودجه سال ۱۳۸۷ را انبساطی و تورم‌زا اعلام کرد. وی که پیش از این در جلسه رسیدگی به کلیات لایحه، مخالفت‌های جدی خود را مطرح کرده بود، این بار نیز توضیح داد که این حد از اعتبارات با رشد ۸۰ درصدی بودجه عمرانی در لایحه بودجه قابل جذب نیست و اثرات منفی دارد. او یادآور شد که چون این اعتبارات بین پروژه‌ها پخش می‌شود و اولویت‌بندی به‌خوبی صورت نمی‌گیرد، در آخر سال بخشی از این اعتبارات صرف جبران کسری‌های جاری خواهد شد و بنابراین تزریق این مقدار دلار از حساب ذخیره ارزی به اقتصاد ملی در طول یک‌سال آثار تورمی دارد، مگر آن‌که واردات را زیاد کنیم تا پول از جامعه جمع شود و عرضه هم تقویت شود. توکلی با اشاره به آن که مجلس یک بودجه انبساطی تورمی را تصویب کرده و بیماری هلندی تشدید خواهد شد، گفت که در کمیسیون

تلفیق پیشنهاد کاهش بودجه عمرانی را به میزان پنج‌هزار میلیارد تومان مطرح کرده است، ولی نمایندگان به دلیل فشاری که در جامعه وجود دارد، با آن موافقت نکرده‌اند.

توکلی در رابطه با مهار تورم گفت که درآمدهای نفتی باعث می‌شود که میل به خرج کردن سریع آن در کشور تقویت شود. وی افزود: از سال ۱۳۸۴ که اولین بودجه دولت کنونی به تصویب رسید، میل به خرج کردن درآمدهای نفتی به شدت بروز کرد و مردم هم برای اجرای طرح‌های عمرانی فشار می‌آوردند، دولت هم برای اجرا، پرتحرک و پرنشاط بود، اما با وجود اینها پول نفت خطر درست می‌کند. ما در سال ۱۳۸۴ نسبت به این خطر هشدار دادیم، ولی با آن کاملاً همراهی نشد و آثار آن در بخش مسکن و حمل‌ونقل شروع شد.

رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس در رابطه با بنزین و این که چرا مجلس در این خصوص قیمت تعیین

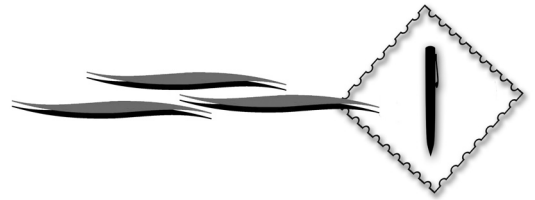
نکرد گفت که چون مجلس این تکلیف را به عهده دولت گذاشته بود دلیلی نبود که در قانون بودجه یک سال بخواهد نرخ بنزین را تعیین کند. توکلی ادامه داد: مجلس بخش یارانه را بیش از سه میلیارد دلار برای واردات بست و گفت اقدام دولت در سال گذشته در رابطه با واردات بیش از ۲/۵ میلیارد دلار بنزین قانونی نبود و برای این که این اتفاق سال ۱۳۸۶ در سال ۱۳۸۷ تکرار نشود هرگونه استفاده از منابع از هر جا را ممنوع کردیم. دولت نباید غیر از سه هزار میلیارد تومانی که در بودجه اجازه داده شده بنزین وارد کند. بعد از تصویب بودجه، غلامحسین الهام سخنگوی دولت گفت که این لایحه بودجه، بودجه دولت نیست، چرا که در آن تغییرات متعددی صورت گرفته است و به طنز گفت که گویی جای سلطان و شبان با هم عوض شده است، هر چند که بر اجرای آن تأکید داشت، چرا که دولت، مسئولیت اجرایی بودجه را به عهده دارد.

الهام به گلایه از مجلس شورای اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت نظام گفت که در این دوره، مجمع مواردی را به بودجه الحاق کرده و در واقع آثار و نتایج بودجه متوجه تصویب‌کنندگان آن خواهد بود نه دولت، زیرا وقتی در بودجه، تغییراتی بدون نظر کارشناسی مناسب دولت صورت گیرد مشکلاتی ایجاد می‌شود که از جمله تورم‌زا بودن است؛ برای نمونه این که در بودجه به دولت تکلیف کنند که واگذاری ۴۰ تا ۶۰ درصد داشته باشد، یعنی متوسط ۵۰ درصد واگذاری در طول یک‌سال، بحث این است که این حجم زیادی را به بازار وارد می‌کند و این که چگونه بازار می‌تواند این ظرفیت را جذب کند. وضعیت سهام چگونه می‌شود، به طوری که سهامداران آسیب ببینند و سهام کاهش پیدا نکند. سخنگوی دولت گفت که دولت اجرای بودجه را به عهده دارد، ولی نتایج آن به عهده مجلس شورای اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت نظام است.



**سخنگوی دولت: دولت اجرای بودجه را به عهده دارد، ولی نتایج آن به عهده مجلس شورای اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت نظام است**

\* خبرنگار نشریه چشم‌انداز ایران در مجلس شورای اسلامی.



# اتحاد و همزیستی، اصلی قرآنی

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام سید محمد علی ایازی



خاطر بسیاری مسائل، اتحاد استراتژیک جدیدی برقرار شده، یعنی امریکا و اسرائیل به همراه بسیاری از کشورهای منطقه که عمدتاً اهل سنت هستند با ایران و شیعه، رویارویی جدیدی را به وجود می‌آورند. ما هر چه بتوانیم شدت این رویارویی را کاهش دهیم و در جهت اتحاد و همزیستی حرکت کنیم، به نفع ایران، مسلمین و بشریت خواهد بود. آیت‌الله خمینی با خط‌مشی «اسلام محمدی» و «اسلام امریکایی»، اینها را به وحشت انداخته بود؛ که همه فرقه‌ها در یک تضاد، طبقه‌بندی می‌شدند. یک‌بار رادیو صدای امریکا گفت: آیت‌الله خمینی منطقه را شیار زده است، اسلام امریکایی یک‌سو و اسلام محمدی سوی دیگر قرار گرفته و طبیعی است که توده‌های منطقه، اسلام محمدی را به اسلام امریکایی ترجیح بدهند و می‌گفت ما صدسال زحمت کشیدیم تا تضاد فرقه‌ای، مرزی، جغرافیایی، نژادی و لهجه‌ای ایجاد کردیم؛ اینها با خط‌مشی آیت‌الله خمینی از بین می‌رود.

از سوی دیگر، در میان نیروهای سنتی، یکی از افراد مهم جریان به اصطلاح ولایتی، با بدفهمی و تلقی

نادرست از دعوت به اتحاد؛ می‌گفت: ما هزاران سال پول خمس و زکات دادیم، «قال الصادق» و «قال الباقر» راه انداختیم، آیت‌الله خمینی حتی روی دست وهابی‌ها زد و گفت اسلام امریکایی و اسلام محمدی، پس شیعه چه می‌شود. این طیف هم در داخل بسیار تکران بودند. کسانی به مسائل اختلاف برانگیز دامن می‌زدند. بنابراین باید تلاشی برای کاهش دادن اختلافات مذهبی انجام داد. به نظر شما - که تحقیقات زیادی درباره مسائل

آیت‌الله‌العظمی بروجردی و... آنها از یک‌سو هویت شیعه و اهل بیت را می‌شناختند و از سوی دیگر دغدغه این جهاد را هم داشتند، سخن از وحدت می‌کردند و می‌گفتند باید به سمت وحدت برویم و چاره‌ای غیر از این نداریم

اگر بخواهیم پیرامون یک محور توحیدی، متحد بشویم، عدم تفرقه طبق آموزه‌های قرآن حتمی است. بحث اصلی را با نمونه‌ای شروع می‌کنم؛ وقتی سفارت امریکا تصرف شد، سندی کشف شد که براساس آن امریکا پیش‌بینی کرده بود اگر ایران به دست انقلابیون بیفتد، باید از کجا به ایران حمله کند؛ از راه پاکستان، افغانستان و خلیج فارس، یا ترکیه و کویت. مثلاً راه ترکیه را بررسی کرده بودند که پای ناتو به میان می‌آید، ولی از نظر نیروهای زرهی، موتوریزه و نظم و... بسیار مناسب است. همه مسیرها رد شده بود، اما راه عراق، انتخاب شد، زیرا که ایران و عراق مرزهای مشترک طولانی دارند، ارتش عراق، مکانیزم و موتوریزه است. بین این دو کشور تضاد عرب و فارس و از همه مهمتر تضاد شیعه و سنی مطرح است.

دیگر اینکه عراق پشتوانه نفت و اعراب را دارد. امریکا روی این عوامل کار کرده بود، دیدیم چگونه جنگ تحمیلی رخ داد و هشت سال هم طول کشید. خرج این جنگ را سلاطین عرب دادند، چون تاج و تخت آنها با انقلاب

اسلامی و تشکیل نظامی که رأی مردم را داشته باشد، در معرض سقوط قرار گرفته بود، مسئله تضاد شیعه و سنی هم مطرح بود و بیشتر سنی‌ها از آن حمایت می‌کردند.

این روزها ملاحظه می‌کنیم همان فرمول استراتژیک نزاع میان طوایف مسلمین دوباره در حال به‌وجود آمدن است. امریکا ابتدا شعار خاورمیانه جدید و دموکراتیک را داد، در نتیجه دیکتاتورهای منطقه به خود لرزیدند، اما ورق برگشت؛ حالا به

**اجتماعی اسلام بویژه حقوق و اتحاد میان مسلمانان با رویکردی قرآنی انجام داده‌اید - درباره حل این تضاد تاریخی - سیاسی و توجه به اتحاد، چه باید کرد؟**

ضمن تشکر از فرصتی که در اختیار من قرار دادید، در آغاز باید بگویم، موضوعی را که برای گفت‌وگو انتخاب کرده‌اید، موضوعی بس حیاتی و یکی از چالش‌های جدی جامعه معاصر مسلمانان است. ما به لحاظ اندیشه‌ورزی، با دو جریان روبه‌رو هستیم؛ یک جریان متفکران و مصلحان بزرگ ما بودند که در علمیت، تقوا و هویت‌شناسی آنها تردیدی نبود، مانند آیت‌الله‌العظمی بروجردی و... آنها از یک‌سو هویت شیعه و اهل بیت را می‌شناختند و از سوی دیگر دغدغه این جهاد را هم داشتند، سخن از وحدت می‌کردند و می‌گفتند باید به سمت وحدت برویم و چاره‌ای غیر از این نداریم. اگر می‌خواهیم به سمت آموزه‌های قرآن برویم، باید این کار را انجام دهیم، حتی اگر ما بخواهیم معارف اصیل قرآن و معارف اهل بیت را ترویج کنیم، راه آن با وفاق و وحدت حاصل می‌شود، نه با دعوا، چرا که در دعوا - به گفته مشهور - حلوا خیر نمی‌کنند، معمولاً به سر و کله هم می‌زنند و به جایی هم نمی‌رسد، آخرش هم این می‌شود که دشمن از این اختلاف استفاده می‌کند.

درباره وحدت بین مسلمین دو مسئله اساسی وجود دارد:

نخست این پرسش مطرح است که آیا «وحدت» در فرهنگ دینی و اسلامی ما یک حرکت استراتژیک است، یا دعوت به وحدت، یک حرکت تاکتیکی و به دلیل ضرورت‌های تاریخی توسط مصلحان و متفکران اسلامی مطرح شده است؟

به نظر من باید گفت: وحدت اسلامی، یک حرکت تاکتیکی و موسمی و یا وابسته به شرایط خاص تاریخی نیست. برای نمونه نباید بگوییم به دلیل شرایط تاریخی و یا سیاسی، مانند اشغال فلسطین، حضور امریکا، یا موقعیت منطقه بگویم باید وحدت داشته باشیم، بلکه دعوت به اتحاد، اصلی قرآنی و حیاتی برای حیات و تقوم و داشتن تمدن و شکوه و تعالی معنوی است. این نکته را توضیح خواهم داد.

دوم: پرسش بعدی درباره چیستی وحدت و دعوت به تقریب میان مذاهب اسلامی، و راهکارهای عملی آن است؟

اهمیت گفت‌وگو و وحدت؛ پیرامون وحدت در آغاز باید روشن شود که به دنبال چه چیزی هستیم. بدون شک، گفت‌وگو درباره عوامل و عناصر تشکیل دهنده وحدت، یکی از مبرم‌ترین نیازهای جامعه اسلامی است. وحدت اسلامی، در شرایطی از مهمترین نیازهای جامعه اسلامی مطرح

می‌شود که جدایی‌ها و ظهور جریان‌های آنتی‌سین، کیان جهان اسلام را تهدید می‌کند. از این رو، باید هم مفهوم وحدت و هم مراد از عوامل، اهمیت و اهداف آن را در قرآن و روایات توضیح داد.

واقعیت این است که در قرآن کریم - که کتاب مشترک مسلمین است - آن اندازه‌ای که در باب وحدت به عنوان یکی از مسائل اجتماعی، تأکید شده، موضوع دیگری را نمی‌شناسم؛ البته این مطلب ربطی به شرایط سخت و تنگناها ندارد، هر چند که شرایط سخت و شکننده کنونی ایجاب می‌کند که درباره آن اولویت قائل شویم. به هر حال آیات فراوانی هست که قرآن کریم با صراحت تأکید می‌کند که مسلمانان باید وحدت برقرار بکنند.

قرآن کریم در بیش از پنجاه آیه، به مسئله وحدت و نگرانی از عواملی که فراهم آورنده اختلاف است، پرداخته و راه‌های رسیدن به وحدت را نشان داده است. از این راه‌ها می‌توان به رفتار مسالمت‌آمیز با مخالفان، پرهیز از طرح مسائل اختلاف برانگیز و بی‌ثمر مذهبی، جلوگیری از تحریک احساسات و توهین به مقدسات، پرهیز از تکفیر مسلمانان، رعایت حقوق اجتماعی، رعایت اصول اخلاقی، و تعامل علمی میان دانشمندان و فرهیختگان مسلمان، اشاره کرد و تأثیر این عوامل را در تحقق وحدت نشان داد. چنانکه اگر این اصول از سوی هر یک از عالمان و صاحبان مذاهب رعایت شود، دشمنان اسلام و کسانی که آب به آسیاب آنها می‌ریزند، دیگر نمی‌توانند جنگ و خونریزی در میان مسلمانان راه بیندازد و این گونه جهان اسلام را پراکنده و دسته دسته مانند لشکر شکست خورده سازند، تا جایی که بتوانند جهان اسلام را تحقیر و به مقدسات و شخصیت پیامبر گرامی و قرآن توهین کنند و کشورهای مسلمان را در این گوشه و آن گوشه جهان اشغال و تصاحب و ثروت‌های آنان را به تاراج ببرند.

یک نمونه آن آیه شریفه: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» است که از غرر آیات قرآن و جزء آیات کلیدی و راه‌گشا نسبت به آیات دیگر است.

در قرآن مجید، از وحدت و مذمت اختلاف سخن به میان

آمده و خطرات آن بازگو شده است. با بررسی این آیات عوامل وحدت‌بخش را می‌توان به خوبی به دست آورد. تشویق به وحدت و پرهیز از اختلاف در صورتی مؤثر است، که عوامل اختلاف شناسایی شود و با راه‌حل‌های مثبت در جهت وحدت گام برداشته شود. زادگاه اختلاف از نظر قرآن در میان

**اگر ما بخواهیم معارف اصیل قرآن و معارف اهل بیت را ترویج کنیم، راه آن با وفاق و وحدت حاصل می‌شود، نه با دعوا**

حاملان دین و از سوی برخی عالمان بسته اندیش است؛ آنان هستند که گاه به جای کاستن از اختلاف‌ها و نزدیک کردن افکار و اندیشه، زمینه‌های رویارویی را فراهم می‌سازند و با سطحی‌نگری، طرح موضوعات سست و بی‌پایه، برگزاری جلسات موهن، استناد به احادیث ضعیف، همواره هیزم اختلاف را انباشته می‌سازند، آنان آگاه هستند که چه می‌کنند، با کار خود دو دستگی ایجاد می‌کنند و کینه می‌افشانند. به تعبیر قرآن: «مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُصِّیَ بَيْنَهُمْ» (شوری: ۱۴)، با آگاهی به اختلاف دامن می‌زنند.

به همین دلیل کسانی مانند علامه طباطبایی اختلاف در میان فرقه‌های دینی را بر خلاف فطرت و برخاسته از رو گوید که شما هویت دینی خود را از دست بدهید، بحث این است که پر رنگ کردن هویت مذهبی نباید به قیمت تشدید اختلاف و تحریک احساسات باشد.

در قرآن، آیات دیگری نیز وجود که به یگانگی امت اسلامی تأکید دارد: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون» (انبیاء: ۹۱) یا: «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُون» (مؤمنون: ۵۲) یعنی ما مسلمانان باید بر محور خداوندی خدا و بر محور امت واحد دور هم جمع شویم، اگر جمع نشویم آن وقت امت واحد نخواهیم بود.

آیات دیگری نیز هست: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات: ۱۰) که می‌گوید ای مؤمنان! همه با هم برادر هستید، پس میان این برادران باید اصلاح به‌وجود بیاید و تقوا و پرواداری باشد و تقوا داشتن هم متناسب با برادری است نه تقوای کلی، یعنی وقتی که با هم تعامل دارید، این تعامل باید با تقوا همراه باشد، دعوا، جنگ، نزاع و کینه‌جویی و تعصب نداشته باشید، باید بحث علمی و گفت‌وگوی دینی داشته باشید، ولی اختلاف و نزاع، ناسزا گفتن، هتک حرمت و توهین به مقدسات نباشد.

در بیشتر موارد در قرآن مجید از برادری و وحدت سخن گفته شده و به مذمت اختلاف پرداخته و افزون بر دستور بر اخوت و برادری و دعوت به تعاون، بر نیکی و تقوی، اتحاد و همدلی را از نعمت‌هایی می‌داند که به واسطه پذیرش اسلام به جامعه اسلامی در عصر پیامبر هدیه شده، گویی می‌خواهد که این نعمت پاسداری شود و با تأکید و

سفارش بر وحدت ایمانی و اجتماعی، مسلمانان به اختلاف‌های گوناگون توجه نکنند. عبارت‌هایی همچون «اعتصموا، اصلحوا، رابطوا، تعاونوا، در جهت تشویق به وحدت آمده است، یا حتی دستورهای اخلاقی اجتماعی مانند حرمت غیبت، سوءظن و افشاکاری در جهت پیشگیری از اختلاف آمده است. برای نمونه در جایی که می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ» (حجرات: ۱۱) دشنام دادن و ریشخند گرفتن و سرزنش کردن از عوامل جدایی میان مسلمانان می‌شود و یا دیگران را با نامه‌های زشت و القاب ناپسند یاد کردن: «وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ» (حجرات: ۱۰) را ممنوع ساخته است.

به همین دلیل رفع اختلاف و حفظ وحدت در جامعه اسلامی اهمیت بسیار پیدا می‌کند و هر حرکت اختلاف برانگیز، کینه‌آور و تحریک‌کننده احساسات ممنوع می‌شود: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (انفال: ۴۶) و هرگز راه اختلاف و تنازع نپوید که قدرت و عظمت شما نابود خواهد شد و نیز می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» (آل عمران: ۱۰۳) و همگی به رشته دین خدا چنگ زده و به راه‌های متفرق نروید و به یاد آورید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید و خدا در دل‌های شما الفت و مهربانی انداخت و به لطف خداوند همه برادر دینی یکدیگر شدید.

**درباره وحدت، بدفهمی‌هایی ایجاد شده که گاه همین بدفهمی تبدیل به ضدیت و تشدید اختلاف شده، با توجه به پژوهش‌هایی که شما کرده‌اید، مراد از وحدت چیست؟**

منظور از وحدت، یکی کردن مذاهب، شیعی کردن سنیان و یا سنی کردن شیعیان نیست. منظور حصر مذاهب به یک مذهب و یا حتی گرفتن مشترکات مذاهب و طرد مفترقات آنها نیست. منظور نداشتن هویت و مبارزه با هویت هر یک از مذاهب نیست، بلکه منظور از وحدت و یکپارچگی این است که با توجه به مشترکاتی که بین همه طوایف و فرقه‌های اسلامی وجود دارد و همگی اعتقاد به خداوند یگانه، پیامبر اسلام و کتاب الهی و قبله مشترک و اعتقاد به معاد و احکام اسلامی مثل نماز، روزه، حج و زکات دارند، با همدلی با

**وحدت اسلامی، یک حرکت تاکتیکی و موسمی و یا وابسته به شرایط خاص تاریخی نیست. برای نمونه نباید بگوئیم به دلیل شرایط تاریخی و یا سیاسی، مانند اشغال فلسطین، حضور امریکا، یا موقعیت منطقه بگوئیم باید وحدت داشته باشیم، بلکه دعوت به اتحاد، اصلی قرآنی و حیاتی برای حیات و تقویم و داشتن تمدن و شکوه و تعالی معنوی است**

یکدیگر زندگی، همکاری و از توهین به مقدسات و تحریک یکدیگر بپرهیزند.

**پس شما معتقدید که قرآن، فرقه‌مندی و اختلاف بین قبایل و شعوب را به رسمیت می‌شناسد، ولی از یک سو به آن اصالت نداده و از سوی دیگر نزاع و دعوا را نیز نمی‌خواهد؟**

بله، قرآن قبول دارد که انسان‌ها دارای افکار و عقاید مختلفی هستند، وقتی در بستر جامعه قرار می‌گیرند با سلیقه‌ها و دیدگاه‌های مختلفی روبه‌رو

می‌شوند. اختلاف در بعضی از اعتقادات و احکام و اختلاف منابع - که نتیجه طبیعی اجتهاد و تفکر آزاد است - نباید موجب جدایی و دوری قلب‌های مسلمانان از یکدیگر شود، بلکه باید همه فرقه‌های اسلامی با شرح صدر کامل و وسعت نظر، عقاید و افکار یکدیگر را درک و تحمل نمایند و در عین حال که در صحنه کاوش، تحقیق، بحث و استدلال در فضای علمی تلاش می‌کنند، در عرصه زندگی اجتماعی و تعامل با توجه به مصالح تمام امت اسلامی با سماحت یکدیگر را درک و به عناصر مهم تشکیل دهنده وحدت، توجه و در راه تحقق آن بکوشند.

**از نظر جنابعالی اهداف وحدت بخشیدن به طور مشخص چیست؟**

چنانچه اشاره کردم، وحدت اسلامی آرمانی است که قرآن بر آن تأکید دارد و هر مسلمانی باید در پی تحقق آن باشد. این هدف دارای مقاصد دینی و انسانی و اخلاقی بر اساس آموزه‌های قرآن کریم و روایات پیامبر گرامی و اهل بیت آن حضرت است تا اگر در گذشته از یکدیگر متفرق و پراکنده بودیم، اینک بر اساس آرمان‌هایی در صدد تدارک و جبران مافات برآیم و در سایه قرآن واحد و قبله واحد مجتمع شویم، به همین دلیل می‌توان اهداف وحدت بخشی را در مسائل زیر خلاصه کرد:

۱- نخستین هدف برای وحدت بخشی، کاستن تنش‌ها، اختلافات و از بین بردن کینه‌ها، پیشگیری از جنگ‌ها و کشتارهای مذهبی است. این هدف با مشخص کردن مبرم‌ترین مسائل دینی و تعیین اولویت‌ها میسر می‌گردد.

۲- جلوگیری از گسترش جریان‌های افراطی مذهبی، تشدید تعصب‌های کور و غیرمنطقی، که معمولاً در سایه اختلافات مذهبی شکل می‌گیرد و هر چه این اختلاف‌ها افزوده می‌شود، زمینه رواج غلو و خرافات افزون می‌شود. به جای تعمیق در دین و معنویت، حرکات ظاهری و شعاری افزایش پیدا می‌کند و سطح دین از عمق به لایه‌های روبنایی و سطحی تنزل می‌یابد،

## واقعیت این است که در قرآن کریم - که کتاب مشترک مسلمین است - آن اندازه‌ای که در باب وحدت به عنوان یکی از مسائل اجتماعی، تأکید شده، موضوع دیگری را نمی‌شناسم

مراسم و رفتارهای ظاهرگرایانه فراوان می‌شود، اما از حقیقت دین هیچ خبری نیست، در صورتی که آگاهی از اهمیت وحدت و رویکرد به آن، دین منطقی و مستدل و با پشتوانه اعتقاد آگاهانه را فراهم می‌سازد.

۳- حفظ هویت اسلامی در جهان با وحدت بخشی به جهان اسلام شکل می‌گیرد، حتی هویت شیعی و هویت سنی با وحدت، بیشتر می‌شود، بویژه اگر این هویت با عمران و آبادانی و

توسعه اقتصادی و سیاسی و رعایت حقوق متقابل و سماحت همراه باشد.

۴- تقویت بنیه جامعه اسلامی، عزت و شکوه صدر اسلام هنگامی باز می‌شود که مسلمانان در یک صف قرار گیرند و امکانات، ثروت، قدرت و شکوه آنان رونقی برای اخلاق و معنویت و دینداری شود.

۵- جلوگیری از تشویش افکار غیرمسلمانان و پیشگیری از گریز از دین در جامعه اسلامی؛ زیرا هرگاه نزاع‌های فرقه‌ای و مذهبی اوج بگیرد، در داخل جوامع مسلمان سرخوردگی، تنفر و گریز از دین شکل می‌گیرد، اسلام به عنوان دین خشونت معرفی می‌شود و طرفداران جنگ تمدن‌ها و آنانی که از جنگ‌های صلیبی سخن می‌گویند، برآمد جنگ‌های مذهبی را ریشه در آموزه‌های دینی اسلام معرفی می‌نمایند و اگر مسلمانان در فلسطین و در جاهای دیگر به حق از خود دفاع می‌کنند، به حساب خشونت طلبی اسلام جا می‌زنند.

این است که روشن کردن اهداف وحدت و نشان دادن عوامل مؤثر، این فایده را خواهد داشت تا روشن کند، منظور از وحدت استحاله و از بین بردن مذهبی به نفع مذهبی دیگر نیست، بلکه عدم نزاع و اختلاف، دارا بودن سعه صدر و تحمل دیگران، کاستن تنش‌ها و تکفیرها و ایجاد دوستی و محبت در میان ملل اسلامی است.

**برای دستیابی به وحدت چه راه‌هایی را باید طی کرد و چه عواملی وحدت بخش امت اسلامی خواهد بود؟**

در آغاز این نکته را باید بگویم، اصل اختلاف در اندیشه، امری طبیعی است. در قرآن کریم، آیات بسیاری مسلمانان را به اختلاف افکار دسته‌ها، گروه‌ها، ملت‌ها و طبایع بشری توجه می‌دهد و این گونه چندگانگی را به عنوان یکی سنت الهی می‌شناسد. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا.» (حجرات: ۱۳) ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با

یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید.

و یاد ر جایی دیگر می فرماید: «وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا» (نوح: ۱۴) شما را به گونه‌های مختلف آفرید. این تنوع گونه‌ها، هم به لحاظ ذهنی، فکری، استعداد و فهم، و هم به لحاظ شرایط اجتماعی، فرهنگی، موقعیت زندگی و گرایش‌های عقیدتی می‌تواند باشد و نیز این چندگانگی از مشیت‌های الهی است که انسان‌ها از جهت هوش، ذکاوت، شجاعت، آرمان‌خواهی و روحیات علمی و اقتصادی متفاوت باشند: «وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِؤَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ.» (انعام: ۱۶۵) برخی را بر برخی دیگر بالاتر از دیگری گردانیدیم تا شما را در این تفاوت مراتب و درجات بیازماییم و در جایی دیگر می‌فرماید: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً.» (مائده: ۴۸) اگر خداوند می‌خواست همه شما را یک امت قرار می‌داد.

از سوی دیگر، این اختلاف، گاه در طبقه پیامبران شکل گرفته و قرآن به تفاوت درجات آنان اذعان کرده است: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ.» (بقره: ۲۵۳) برخی از این پیامبران را بر بعضی دیگر فضیلت و برتری دادیم و این برتری با انتخاب خداوند و براساس حکمتی بوده است. «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ.» (اسراء: ۵۵) بی‌گمان برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم و این برتری در مقام رسالت، شریعت و بیان معارف، تاثیرگذار در جامعه و عقاید و بینش آنان می‌شود و همین، زمینه چند فکری را فراهم می‌سازد، چنان‌که در برابر، جامعه هر چه بخواهد یک‌دست شود، باز به‌طور کلی ممکن نیست و اقوامی خواه ناخواه جنگ و اختلاف را دارند. تأیید این مطلب با این بیان قرآن است که می‌فرماید: «وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.» (مائده: ۶۳) خداوند بین یهود تا روز قیامت عداوت و دشمنی را قرار داده است، درحالی‌که اگر مسلمانان به دستورات الهی عمل کنند و از نزاع و جنگ پرهیزند سیادت و آقایی خواهند داشت: «وَلَا تَهْنُؤُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.» (آل عمران: ۱۳۹) ترس و حزن به دل راه ندهید، شما اگر مؤمن باشید برتر خواهید بود.

بنابراین، نفس چندگانگی و چند مذهبی‌گری ناپذیر است. در مقام قضاوت نیستیم که بگوییم این مذهب خوب است یا آن مذهب، و این هم ممکن نیست که گفته شود همه مذاهب یکی شوند، چون این هم عملی نیست و از قرآن استفاده می‌شود که همواره اختلاف مذهبی وجود دارد: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ.» (هود: ۱۱۳) اگر پروردگار تو خواسته بود همه مردم را یک امت قرار می‌داد، ولی همواره در

اختلاف خواهند بود. پس باید کاری کرد که این اختلاف به تشتت، نزاع، درگیری، کینه و کشتار نینجامد و اختلاف سلیقه‌ها و برداشت‌ها، موجب آثار عملی تنش‌زا نشود و مهمتر این‌که خود را از امت واحد جدا ندانند، چون خداوند با همه این احوال فرموده است: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً.» (انبیا: ۹۲) این دین شما و این امت شما یگانه است.

با این توضیح، آشکار می‌شود که چگونه باید به سراغ وحدت‌بخشی میان مذاهب رفت و عوامل توجه به وحدت را شناخت، زیرا شناخت عوامل، به شناخت راهکارها می‌انجامد و هر مذهب و گروهی می‌داند که با واقعیتی به نام اختلاف مذاهب روبه‌روست و اگر بخواهد به تعالیم قرآن عمل کند، به دنبال یکی کردن نمی‌رود و به ریسمان الهی چنگ می‌زند، چون چاره‌ای ندارد که این اختلاف را از راه دیگری چاره کند، چاره‌ای که عملی و مثمر ثمر باشد و با تحفظ مذهب خود، زمینه تشتت و نزاع را برطرف کند.

### یکی از مشکلات مصلحان مسلمان دستیابی به وحدت و تقریب میان مذاهب بوده است. به نظر جنابعالی با چه شیوه‌هایی می‌توان به وحدت رسید؟

به نظر اینجانب تا از راه‌های عملی اقدام نکرده، شعار دعوت به وحدت راه به جایی نمی‌برد. این راه‌ها به‌طور عمده به شرح زیر است:

۱- رفتار مسالمت آمیز با پیروان مذاهب مخالف؛ یکی از راه‌های وحدت‌بخشی، احترام متقابل پیروان مذاهب مختلف با یکدیگر است، زیرا هر چند اختلافات مذهبی عمیق باشد، اما این اختلافات نباید آثار عملی خشونت‌باری بین مسلمانان در پی داشته باشد و حساب اختلاف عقیدتی با حساب رفتار و حقوق اجتماعی مخالفان کاملاً جداست و اختلاف در مذهب به تنهایی تأثیری در حقوق اجتماعی مسلمانان ندارد. در خصوص مخالفان مذهبی به سراغ قرآن می‌رویم و بر مبنای معرفی آن را از منظر قرآن بررسی می‌کنیم. طرد و برخورد‌های خشن با مخالفان عقیدتی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که فرد اعتقاد خود را صحیح و اعتقاد دیگران را باطل و مبارزه با آن را ضروری می‌داند، تا جایی که به خود اجازه می‌دهد برای نابودی آنان قدم بردارد. اما اگر ثابت شود که نگاه قرآن به انسان‌ها بر این مبناست که

اعتقاد انسان متکی به عوامل گوناگونی مثل محیط تولد، پدر و مادر، احساسات و ادراکات مختلف، شرایط تاریخی، اجتماعی، جغرافیایی و فرهنگی است، همه اینها در عقیده انسان تأثیر می‌گذارد و به صورت گریزناپذیر شرایطی را به وجود می‌آورد که فردی در محیط زندگی تابع این مذهب و فردی در

**تشویق به وحدت و پرهیز از اختلاف در صورتی مؤثر است، که عوامل اختلاف شناسایی شود و با راه‌حل‌های مثبت در جهت وحدت گام برداشته شود**



محیطی دیگر، تابع مذهب دیگر می شود. با چنین تحلیلی از درک های متفاوت انسان ها در فهم حقایق علمی، معارف دینی، اختلاف شرایط و محیط ها، اختلاف دینی طبیعی و به عنوان واقعیتی اجتناب ناپذیر تلقی می شود. وقتی مطالعه بیشتر و کمتر فرد باعث اختلاف در فهم و تفسیر قرآن می گردد، وقتی شرایط روحی و اخلاقی، باعث اختلاف فهم ها می گردد، وقتی که عوامل بیرونی و محیطی و حتی رفتارهای حاکمان، تأثیر گذار در اعتقاد فردی می گردد؛ نمی توان همه اختلاف های اعتقادی را به حساب سرکشی، طغیان، عناد و سرپیچی از حق گذاشت. قرآن کریم به هر دو عامل توجه دارد، هم جایی که اختلاف، نتیجه شرایط طبیعی و نکات پیشین است، و هم جایی که در اثر سرکشی، طغیان، عناد و سرپیچی از حق است، اما واقعیت آن است که عمده این اختلاف ها در جوامع، ناشی از

جحد و انکار حقیقت و از روی سرکشی نیست و ثمره طبیعی و منطقی محیط و تربیت و مربوط به اختلاف دسته نخست است که به تعبیر قرآن: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ» (هود: ۱۱۸) همواره در اختلاف هستند و این اختلاف در علم سابق و ازلی خداوند تعلق گرفته و برطرف کردن آن به قهر و غلبه ساخته نیست. اگر خداوند می گوید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْفِرُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (یونس: ۹۹) مشیت خداوند تعلق نگرفته که همه در روی زمین ایمان آورند و همه یک گونه مؤمن باشند و عقیده واحدی داشته باشند و این انتخاب و اراده در گزینش راه و خصوصیات آن دخالت داشته، بنابراین دلیلی ندارد که صاحبان مذاهب بخواهند آثار عملی و خشونت باری برای پذیرش دیگری ایجاد کنند و رفتار مسالمت آمیز با پیروان مذاهب مختلف را به جنگ و نزاع تبدیل کنند.

به همین دلیل روایات فراوانی از اهل بیت رسیده که این مسالمت مذهبی را تشویق و ترویج می کنند. در روایتی از امام صادق رسیده است: «اگر مردم بدانند که چگونه خداوند تبارک و تعالی این خلق را آفرید، هیچ کس دیگری را ملامت نمی کند.» (حر عاملی، ج ۱۶، باب ۱۴، ص ۱۶۱، حدیث ۲۱۲۴۳، آل البیت)

**منظور از وحدت، یکی کردن مذاهب، شیعی کردن سنیان و یاسنی کردن شیعیان نیست. منظور حصر مذاهب به یک مذهب و یا حتی گرفتن مشترکات مذاهب و طرد مفترقات آنها نیست. منظور نداشتن هویت و مبارزه با هویت هر یک از مذاهب نیست، بلکه منظور از وحدت و یکپارچگی این است که با توجه به مشترکاتی که بین همه طوایف و فرقه های اسلامی وجود دارد و همگی اعتقاد به خداوند یگانه، پیامبر اسلام و کتاب الهی و قبله مشترک و اعتقاد به معاد و احکام اسلامی مثل نماز، روزه، حج و زکات دارند، با همدلی با یکدیگر زندگی، همکاری و از توهین به مقدسات و تحریک یکدیگر پرهیزند**

و در حدیثی دیگر از ایشان درباره مدارا و مسالمت با مخالفان می فرماید: خداوند اسلام را هفت سهم قرار داده، سپس آن را بین مردم تقسیم کرد و به بعضی یک سهم داد و به برخی دیگر دو سهم و... پس بر آنکه یک سهم دارد، دو سهم از اسلام را تحمیل نکنید، زیرا بر ایشان سنگین آمده، متفرشان می کند، بلکه با ایشان مدارا کنید و برای ایشان ورود به اسلام و مراتب آن را آسان بگیرید، آنگاه حضرت به شرایط تاریخی عصر خود اشاره می کنند و می فرمایند: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَمَارَةَ بَنِي أُمِيه كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعَسْفِ وَالْجُورِ، وَأَنَّ أَمَامَتَنَا بِالرَّفْقِ وَالتَّأَلُّفِ وَالتَّوَقَّارِ وَالتَّقِيهِ وَحَسَنِ الْخُلُقِ وَالْوَرَعِ وَالاجْتِهَادِ، فَرَغَبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَفِي مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ.» (همان، ح ۲۱۲۴۸، ص ۱۶۵)

حکومت بنی امیه با شمشیر، خشونت و ستم بود و رهبری و امامت ما با مدارا، الفت، آرامش، نگهداری، رفتار خوب، خویشتن داری و اجتهاد در راه علم و معرفت است، پس از این روش مردم را به دین جذب و ترغیب کنید.

۲- پرهیز از طرح مسائل اختلاف برانگیز و بی ثمر مذهبی؛ دومین عامل، پرهیز از طرح مسائل بی ثمر مذهبی و درگیر کردن جامعه به موضوعاتی است که نه تنها هویت دینی جامعه را تقویت نمی کند و به معنویت و اخلاق اسلامی مدد نمی رساند، بلکه موجب افزایش تنش و اختلاف در میان فرقه های مذهبی می گردد. معمولاً بسیاری از مسائل سطحی دینی که گاه شکل شعار به خود می گیرد و در تقویت معنویت و تعمق دین تاثیر ندارد، از سوی کسانی طرح می شود و فضای آرام جامعه به موضوعاتی درگیر می شود، که نه در جهت تقویت فرهنگ اهل بیت است و نه در جهت رونق سنت نبوی. در این زمینه چند نکته دارای اهمیت است:

نخست: روح کلی و جانمایه دعوت قرآن، نهی از جنگ، دشمنی، شقاق و قطعه قطعه کردن اجتماع مسلمانان است. بنابراین هر حرکتی که در جهت ضدیت با همدلی و همکاری باشد، برخلاف دستور قرآن است: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.» (انفال: ۴۶) از اختلاف و نزاع در دین پرهیزید که سست شوید و مهابت شما از بین برود.



چنان که از امام صادق نقل شده است: «لا تخصصوا بدینکم فانَّ الْمُخَاصِمَةَ مَرَضَةٌ لِلْقَلْبِ». برای دین خود با مردم ستیزه نکنید، زیرا ستیزه‌جویی بیماری‌کننده دل است. (مجلسی، ج ۲، ص ۱۳۳)

دوم: از نظر قرآن، چون تدبیر در آیات و معارفش موجب بروز دیدگاه‌های مختلف می‌شود، از این رو قرآن دستور می‌دهد با شیوه نیکو، بحث انجام گیرد و تنها راه دعوت به خداوند که رسمیت دارد یک راه و آن برخورد با اندیشه از طریق جدال با احسن است:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل: ۱۲۵) با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر باشد مجادله نما.

نتیجه چنین برداشتی از عرضه دین و برخورد با دیدگاه مخالف، پرهیز از اموری است که برخلاف جدال با احسن است، یعنی چیزهایی که موجب تشدید اختلاف و نتیجه گرفتن از دعوت می‌گردد. چون این آیه در مقام بیان شیوه تبلیغ و دعوت مردم به دین و راه الهی است که در آن تنها یک طریق را پیشنهاد می‌کند و آن را موفقیت‌آمیز در مقام دعوت دینی می‌شمارد و آن روش حکمت و موعظه حسنه است که با بحث‌های بی‌ثمر و جدال‌هایی که ایجاد کینه می‌کند، سازش ندارد.

سوم: از لوازم جدال احسن، پرهیز از مسائل اختلاف برانگیز و کاستن تنش‌هاست، زیرا وقتی فضای گفت‌وگو و شنیدن فراهم می‌گردد که محیط دوستی و آرامش برقرار شود و افراد در پی شنیدن سخن یکدیگر و تأمل در کلام باشند و نه غلبه و تحکم بر دیگری. جدال احسن با تألیف قلوب حاصل گردد و اختلاف برانگیزی تحریک قلوب است و نه تألیف قلوب. قرآن مناظره و بحث را ممنوع نمی‌کند، اما همین وظیفه را با عنوان تبلیغ و رساندن در جایی می‌داند که فضا برای رساندن ایجاد شود و اگر در جایی هیاهو و قیل و قال است و صداها بلند و یا فضای گفت‌وگو مسموم است، بحث بی‌ثمر و تبدیل به مخاصمه گردیده، که مخاصمه ممنوع است. امام باقر(ع) در روایتی می‌فرماید: «لا تخصصوا الناس فان الناس لو استطاعوا ان يحبونا لأحبونا». (مجلسی، ج ۲، ص ۱۳۲، ح ۲۱) با مردم (و مخالفان عقیدتی خود) مخاصمه نکنید، زیرا مردم اگر توان آن را داشته که ما را دوست بدارند، دوست خواهند داشت.

این نکته، هم به لحاظ منطقی برای دعوت‌گران مهم است و هم به لحاظ روان‌شناسی، بویژه آنکه اگر موضوعات از اموری باشد که در نهایت ثمر دینی و عملی ندارد و جنبه تاریخی دارد، که

هم نقل قول‌ها متفاوت است و هم تفسیرهای آن، و اگر طرفدار مذهبی این نقل را بگیرد، مقابلش نقل دیگر را می‌آورد و اگر این طرف تحلیل و تفسیر خاصی را بی‌آورد، دیگری با تحلیل و تفسیری دیگر مقابله می‌کند و در نهایت جز آلوده شدن فضای صمیمیت، دوستی و الفتی که قرآن از ما می‌خواهد، چیزی عاید نخواهد شد و تازه هر یک سر خط اول ایستاده‌اند.

۳- جلوگیری از تحریک احساسات و توهین به مقدسات؛ عامل سوم، بلکه از مهمترین آنها احترام به مقدسات صاحبان مذاهب و مواظبت بر رعایت ادب در گفتار در ذکر نام آنهاست. این اصل عقلایی است که آنچه را بر خود نمی‌پسندی بر دیگران می‌پسند. اگر ما نمی‌خواهیم به بزرگان، علما، دانشمندان و مقدسات

مابی‌ادبی شود، دیگران نیز چنین خواسته‌ای دارند. قرآن کریم این اصل را حتی درباره بت‌پرستان و کسانی که به جز خدا را می‌پرستند مطرح می‌کند: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (انعام: ۱۰۸) و آنهایی را که جز خدا را می‌خوانند، دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی و

**اگر در گذشته از یکدیگر متفرق  
و پراکنده بودیم، اینک بر اساس  
آرمان‌هایی در صدد تدارک و جبران  
مافات بر آییم و در سایه قرآن واحد و  
قبله واحد مجتمع شویم**

دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ. (صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۴)

و دسته سوم کسانی هستند که با صراحت به بدگویی دشمنان ما می پردازند و آنگاه که مردم غلوهایی که آنان در حق ما ساخته اند را می شنوند، شیعیان ما را تکفیر می کنند، و شیعیان ما را کسانی می دانند که قائل به ربوبیت ما هستند... و وقتی بدگویی دشمنان ما را در احادیث ساختگی که به نام و ذکر آنها آمده، می شنوند [ما را دشنام می دهند]، در حالی که خداوند فرموده است: و آنهایی که جز خدا را می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی و به نادانی خدا را دشنام خواهند داد.

از این روایات به خوبی استفاده می شود، در عصر حیات اهل بیت، روایاتی جعلی به نام آنان در جهت آلوده کردن فضای دینی در میان مسلمانان ساخته می شده است و هدف از وضع این روایات، تشدید درگیری و مخالفت و تحریک احساسات و ایجاد دشمنی با اهل بیت بوده است و حضرت این حرکت را محکوم می کند و به این آیه استشهاد می کند. بنابراین وقتی قرآن کریم حتی با کسانی که رفتار زشت و مخاصمه و جنگ طلبانه دارند می فرماید: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت: ۳۴) و نیکی با بدی یکسان نیست. بدی را به آنچه خود بهتر است دفع کن، آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است گویی دوستی یکدل می گردد.

در فضای فرهنگی جامعه اسلامی نباید تقابل و توهین باشد، در این آیه خداوند نمی خواهد که شما رقیب را رام کنید، بلکه می خواهد دشمنی را از بین ببرید، عداوت را طرد کنید و این با خوبی کردن و بدی را با نیکی پاسخ دادن است. قرآن مجید در یک منشور محکم اخلاقی می گوید: «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا.» (اسرا: ۵۳) به بندگان من بگو نیکوترین سخن را بگویند و حرف خوب بزنید، همانا شیطان در دل ها و سوسه می کند و از آغاز، دشمن آشکار انسان بوده است.

به همین دلیل مرحوم مجلسی از شیخ طوسی از حضرت علی (ع) درباره اصحاب پیامبر به یاران خود فرمود:  
«وَصِيكُم فِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ لَا تَسْبُوهُمْ، فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ نَبِيِّكُمْ وَهُمْ أَصْحَابَةُ الَّذِينَ لَمْ يَتَدَعُوا فِي الدِّينِ شَيْئًا وَ لَمْ يُوَقِّرُوا صَاحِبَ بَدْعِهِ، نَعْمَ أَوْصَانِي رَسُولِ اللَّهِ فِي هَؤُلَاءِ.» (مجلسی، حیات القلوب، ج ۲، ص ۲۶۱ و قریب به همین مضمون، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰۶) شما

**حفظ هویت اسلامی در جهان با وحدت بخشی به جهان اسلام شکل می گیرد، حتی هویت شیعی و هویت سنی با وحدت، بیشتر می شود، بویژه اگر این هویت با عمران و آبادانی و توسعه اقتصادی و سیاسی و رعایت حقوق متقابل و سماحت همراه باشد**



به نادانی خدا را دشنام خواهند داد.

این اصل است که خداوند در قرآن مطرح می کند: «لَكُلُّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ.» (انعام: ۱۰۸) این گونه برای هر امتی کردارشان آراسته می گردد و اعتقاد پیدا می کنند. وقتی خداوند درباره غیر مسلمانان چنین می گوید، این اصل درباره شخصیت های مورد احترام در میان مسلمانان بیشتر صادق است که نباید زمینه اختلاف و کینه و تحریک احساسات را فراهم کرد.

شاهد بر همین معنا، روایت امام رضا (ع) که ابراهیم بن ابی محمود خراسانی به آن حضرت می گوید: من روایاتی را در

فضل اهل بیت و مخالفان آنان می بینم که مانندش را پیش شما نمی شناسم، حضرت پس از توضیحاتی در هدف سازندگان احادیث دروغین و دسته بندی آنها، درباره دشنام به آنان می فرماید:  
«و ثالثها التصريح بمثالب اعداءنا، فاذا سمع الناس الغلو فينا كفروا شيعتنا و نسبوهم الى القول بر بويتنا... و اذا سمعوا مثالب اعداءنا باسماءهم و قد قال الله عزوجل: وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن

را در مورد اصحاب پیامبر خدا سفارش می‌کنم، آنان را سب (ناسزا) نکنید که اینان اصحاب پیامبر شما هستند، اصحابی که در دین بدعتی نگذاشتند و بدعتگذار را احترام نکردند. آری رسول خدا در مورد اصحاب به من سفارش فرمود.

حضرت این مسئله را در کلامی دیگر در جنگ صفین هنگامی که شنید عده‌ای از اصحابش شامیان را دشنام می‌دادند، فرمود: «أَنْتِ أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ.» (نهج البلاغه، خ ۲۰۶) من خوش ندارم که شما دشنام‌دهنده باشید و در ذیل می‌فرماید: اما اگر کردارشان را یادآور می‌شدید و کارهای ناشایسته آنان را برمی‌شمردید، به راست نزدیک و معذورتر بود. شما به جای دشنام به آنان می‌گفتید: «اللهم احفظ دماءنا و دماءهم و اصلح ذات بیننا و بینهم.» بار پروردگارا خون ما و آنها را حفظ کن. بین ما و آنها اصلاح نما و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت فرما.

این شیوه حضرت، حتی در مورد کسانی که با او جنگیدند و خلافتی که مسلمانان با او بیعت کرده بودند نقض کرده و خون مسلمانان را ریخته بودند، انجام می‌گیرد و نشان می‌دهد که حضرت چگونه به مسئله ادب در گفتار و ناسزاگویی نکردن پایدار بوده است، و این شیوه در کنار سیره آن حضرت با خلفا و ارتباط و همکاری با آنان آشکارتر می‌شود. ایشان پس از روی کار آمدن خلیفه اول، هنگامی که گروهی به سوی خانه امام سرازیر شدند تا در مقابل ابوبکر با وی بیعت کنند، برخلاف انتظار در پاسخ کسانی که دست بیعت به سویش دراز کرده بودند چنین فرمود: «شَقُّوا امواج الفتن بِسُفْن النجاة و عرجوا عن طریق المنافرة، و صُعُوا تيجان المفاخرة، أفلح من نهض بجناح او استسلم فاراح...» (نهج البلاغه، خ ۵) ای مردم امواج کوه پیکر فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات (علم، ایمان و اتحاد) در هم بشکنید، از راه اختلاف و پراکندگی کنار آید. تاج تفاخر و برتری جویی را از سر بنهید. دو کس راه صحیح پیمودند؛ آن کس که با داشتن یار و یاور و نیروی کافی به پای خاست و پیروز شد و آن کس که با نداشتن نیروی کافی کناره‌گیری کرد و مردم را راحت ساخت.

از این رو با شرافت و بزرگواری دربارہ یکایک خلفا سخن می‌گوید، اگر نقدی دارد در ضمن همکاری با آنان بیان می‌کند. او به مناسبت شهادت محمد بن ابی‌بکر در دوران خلافت خود به یاران خویش خطابه‌ای خواند و چنین گفت:  
 چون ابوبکر زمامدار امور شد، به

آسان‌گیری و محکم‌کاری پرداخت و به مردم نزدیک شد و اعتدال به خرج داد، پس با وی از راه نصیحت و خیرخواهی مصاحبت کردم و در آنچه خدا را اطاعت می‌کرد، با کوشش تمام او را اطاعت نمودم و هیچ‌گاه طمع نکردم که حادثه‌ای برای او پیش آید و من زنده بمانم، در زمام امری که با وی گفت‌وگو داشتم به سوی من بازگردد. (تقفی کوفی، الغارات، ج ۱، ص ۳۰۷)

این شیوه را عملاً در دوران زمامداری ابوبکر، عمر و عثمان انجام داد و با همکاری خود در جاهای مختلف از اختلاف و درگیری پرهیز کرد. برای نمونه با ارائه نظرهای مشورتی و راهنمایی در جهت حفظ آنان در صورتی که مدینه را ترک کنند، برای جنگ با رومیان در مشورت ابوبکر و برای جنگ با ایرانیان در مشورت عمر، مانع از کشته‌شدن احتمالی آنان شد. (ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱۶، ص ۳۱۵، نهج البلاغه، خ ۳۴ و خ ۱۴۶) و حتی به‌طور کلی در اثر جنگ‌های خلیفه دوم بویژه در جنگ‌هایی که امر بر وی مشتبه می‌شد و نیازمند مشاوره با امام علی بود، از مشورت دریغ نمی‌کرد. به همین دلیل در تاریخ آمده است که گاه حضرت علی در نبود خلیفه دوم جانشین وی می‌شد، چنان‌که پس از اینکه امام علی (ع) مانع از شرکت مستقیم خلیفه دوم در جنگ‌ها شد، خلیفه عمر، تصمیم گرفت که سپاه مسلمین را از پشت سر مدیریت و تقویت کند، این امر مستلزم آن بود که خلیفه از شهر خارج شود و تا نزدیکی میدان‌های جنگ پیش رود. از این رو یک‌بار وقتی قرار شد برای سپاه اسلام در جنگ قادسیه نیروی کمکی فرستاده شود و به همراه لشکریان برود، علی (ع) را افزون بر منصب قضاوت، جانشین خود در مدینه بگرداند. ابن اثیر جزری (م ۶۳۰) در این باره می‌نویسد: «و کان علی القضاء فیما ذکر علی بن ابی طالب... ثم جمع وجوه اصحاب رسول الله (و اعلام العرب) و ارسل الی علی و کان استخلفه علی المدینه.» (الکامل، ج ۲، ص ۳۰۹، دارالکتب العربی، ط ۱۳۸۷، ۲ ق) و علی بر قضاوت شهر حکمرانی داشت و اصحاب پیامبر خدا و اعلام بزرگان را گردآوری کرد و به دنبال علی (ع) فرستاد و او را جانشین خود در مدینه گردانید.

و موارد دیگری از همکاری، تعامل میان اهل بیت پیامبر و خلفا و صحابه وجود داشته و اگر کسانی در فضای تعارضات مذهبی این اختلافات را تبدیل به ضدیت، توهین و خروج از فرهنگ دینی و ادبی جامعه اسلامی کرده‌اند، نشان می‌دهد که با واقعیت‌های تاریخی

**قرآن، نه تنها جنگیدن با مخالفان  
 اعتقادی را نهی می‌کند، بلکه  
 نیکی کردن و دادگری نسبت به آنان  
 را سفارش می‌کند و تنها در صورتی  
 کارزار را جایز می‌شمارد که آنها از  
 سر دشمنی با مسلمانان برخیزند و  
 مردم را از خانه‌هایشان بیرون کنند،  
 یا با مسلمانان به خاطر دینشان  
 بجنگند یا با دشمنان دیگر همدستی  
 و همپیمانی کنند**

سازش ندارد و برخلاف سیره و مشی امام علی (ع) است.

و این داستان تنها منحصر به یک مورد نیست، موارد دیگری از قبول جانشینی امیر مؤمنان نسبت به خلیفه دوم (ر. ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۷) و همکاری با خلیفه سوم عثمان بن عفان به اقتضای شرایط و رعایت مصالح بوده است، که اوج این همکاری‌ها در جریان حکومت خلیفه سوم و مشورت دادن درباره توحید مصاحف (یکی کردن

صحیفه‌ها)، نظارت بر صحت آنها و در جریان محاصره منزل عثمان مشاهده می‌شود. زمانی که خلیفه سوم سخت گرفتار است و کمتر یار و یآوری دارد و شهر مدینه مرکز آشوب و درگیری است و افراد در اطراف خانه عثمان گرد آمده‌اند، در چنین شرایطی امام علی به عثمان کمک کرد، هر چند نسبت به تبعیض‌ها و حیف و میل‌هایی که از سوی اطرافیان و عمال عثمان انجام می‌گرفت و حضرت انتقاد می‌کرد، اما آن حضرت سعی داشت فتنه را فرو بخواباند و آن گونه که خلیفه عثمان از امام علی خواست تا با مردم صحبت کند و نگذارد که بر او بشورند، امام درخواست او را پذیرفت و با مردم صحبت کرد، مشروط بر آنکه عثمان به وعده‌هایی که می‌دهد، عمل کند. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۱۱) و همه این موارد باز نشان می‌دهد این تعامل‌ها تا چه حدی در جهت کاهش دادن اختلاف‌ها و توجه به وحدت بوده است.

۴- پرهیز از تکفیر صاحبان فرقه‌های اسلامی؛ چهارمین عامل وحدت بخش در راستای ایجاد فضای سالم ایمانی و دینی و کاستن اختلاف‌ها و کاستی از تنش‌ها و پرهیز از تکفیر کردن است. متأسفانه یکی از بیماری‌های جوامع مذهبی رواج تکفیر مخالفان فکری و عقیدتی است. این مذهب آن مذهب را تکفیر می‌کند و آن یکی، این یکی را. این مذهب خود را بر حق و دیگری را باطل می‌شمارد و برعکس. تا جایی که در میان پیروان مذاهب فضای سخت و شکننده‌ای ایجاد می‌شود که تحمل یکدیگر را ندارند و دست کم بدبینی و کینه در جامعه مسلمین ایجاد شده تا جایی که با ادیان دیگر تعامل می‌کنند و اما با معتقدان مذاهب اسلامی حاضر به همکاری نیستند. خدای آنها یکی است، قبله آنها یکی است، اما یکدیگر را به کفر نسبت می‌دهند.

بیماری تکفیر عموماً در محیط‌های رشد نیافته، از آنجا شکل می‌گیرد که فرد تصور می‌کند چون نظرات او درست

### عزت اسلامی، عزت ایمانی و عزت معنوی در سایه وفاق و عدم اختلاف کردن ایجاد می‌شود. اگر مامی خواهیم شکوه معنوی ایجاد کنیم، یعنی آن خواص و آثار دینی و معنوی اسلام و قرآن را در جامعه تحکیم کنیم، این کار با نزاع، اختلاف، دعوا کردن و به سر و کله همدیگر زدن ایجاد نمی‌شود

است، پس دیگری بر باطل، گمراه و قابل تکفیر است. البته طبیعی است که هر فردی نظرات خود را حق و صحیح بداند، اما باید احتمال بدهد که دیگری درباره عقیده او چنین فکر نمی‌کند و با مقدماتی که در زندگی و محیط دینی تربیت یافته، به نتایج فکر او نرسیده و بسا با مستندات و براهین دیگری به نتیجه‌ای مخالف آنچه او عقیده دارد، واصل شده، از این رو در پیشگاه خداوند عناد و لجاجی نکرده و به اصطلاح قرآنی بر حق سرپوشی (کفر) نگذاشته و معذور است

و اگر قرار باشد، هر کس چنین انجام دهد، هر مذهبی، مذهب دیگر را تکفیر کند، همه پیروان مذهبی توسط پیروان مذهب دیگر کافر شده‌اند و این روش موجب درگیری، دو دستگی و رواج تعصب کورکورانه و حب و بغض‌های غیرمنطقی، دسته‌بندی‌های کاذب و احیاناً نسبت‌های خلاف واقع خواهد شد و به رواج کینه، جنگ و برادر کشی خواهد انجامید و به نفع هیچ مذهبی نیست که با این روش با مخالفان خود برخورد کند. به هر حال در قرآن کریم این روش مذمت شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (نسا: ۹۴) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون در راه خدا زمین را طی می‌کنید، واری می‌کنید و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می‌کند مگویید تو مؤمن نیستی.

مفهوم این پیام قرآنی آن است که در گشت و گذار و ارتباط با جوامع و ملت‌ها که انسان افکار و اندیشه‌های متفاوتی را می‌بیند، به مجرد اینکه دید کسی برخلاف عقیده او سخن می‌گوید، آن کس را طرد و لعن نکند و به دیگران نسبت نامسلمانی ندهد. ممکن است افراد آن گونه که شما می‌اندیشید، نیندیشند، اما دلیل بر آن نیست که آنها تکفیر شوند.

در روایتی از امام صادق (ع) در مذمت تکفیر دیگران چنین رسیده است: «ملعون ملعون من رمی مؤمناً بکفر و من رمی مؤمناً بکفر فهو کفرتله» (قمی، عباس، سفینه النجاه، ج ۴، ص ۲۳۲، ماده کفر و بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۰۹) از رحمت خدا به دور باد، به دور باد کسی که مؤمنی را به کفر نسبت می‌دهد و کسی که مؤمنی را به کفر نسبت می‌دهد مانند آن است که او را کشته است.

و در روایت دیگری آن حضرت نیز می‌فرماید: وای بر شما که لعن به مؤمنان داشته باشید و آنها را تکفیر کنید. (کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶۰)

و نیز صدوق از سلیم بن قیس از امیر مؤمنان نقل می‌کند که

شنیدم می فرمود: «احذروا علی دینکم ثلاثه... رجلاً قرأ القرآن حتی اذا رأیت علیه بهجه، اخترط سيفه علی جاره و رماه بالشرك، قلت یا امیر المؤمنین ایها اولی بالشرك؟ قال الرامی.» (خصال، ص ۱۳۹، مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۳۷، بیروت)

از سه گروه در دین خود بر حذر باشید. مردی که قرآن می خواند تا جایی که دیده می شود شوق و بهجتی نشان می دهد، اما شمشیر خود را بر همسایه خود می کشد و او را به شرک نسبت می دهد، پس گفتم ای امیر مؤمنان کدام یک به شرک نزدیکتر هستند، آن حضرت فرمود: آن کس که نسبت شرک به دیگران می دهد.

جالب تر از همه اینکه امیر مؤمنان علی (ع)، مخالفان خود را و حتی کسانی که علناً حضرت را دشنام می دادند و در مرحله ای با حضرت جنگیدند، تکفیر و متهم به کفر و ارتداد و امثال اینها نکرد و از این شیوه ها در برخورد با مخالفان خود استفاده نکرد.

از امام باقر (ع) در این باره نقل شده است: «ان علیاً لم یکن ینسب احداً من اهل حربه الی الشرك و لا الی النفاق و لکنه کان یقول هم اخواننا بغوا علینا.» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۸۳، حدیث ۱۰، شماره مسلسل ۲۰۰۳۲، آل البیت)

علی هیچ یک از افرادی را که با او جنگیدند به شرک و نفاق متهم نکرد و آنان را تکفیر نکرد، بلکه می گفت آنها برادران ما هستند که ما ستم کردند.

البته منظور حضرت از اخوان و برادران، اصطلاح در فرهنگ کتاب های فقهی نیست، بویژه در مورد اهل شام. این کلمه قرآنی است، چنانکه قرآن می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ»، بلکه مفهومی حتی توسعه یافته تر از آن است، چنانکه قرآن درباره قوم شعیب و ثمود تعبیر به اخ می کند: «وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا.» (هود: ۶۱) «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا.» (هود: ۸۲) چنانکه همین معنا در روایتی از امام سجاد نقل شده است. (ر.ک: هویزی، نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۵، ح ۱۰۸)

یکی از نکات جالب توجه در ارتباط با تکفیر مذهبی، مذمت «عجب» است. عجب یعنی شیفتگی به دینداری خود است، که آثار و پیامدهایی دارد که در روایات اهل بیت از آن بر حذر داده شده است، چون کسی که خود را محور دین و اسلام می داند، گویی که سخنگوی اسلام است و به راحتی دیگران را تکفیر می کند. در روایتی از پیامبر آمده است:

«شرار امتی الوجدانی المعجب بدینه، المرائی بعمله، المخاصم بحجته.» (متقی هندی، کنز العامل، ج ۳، ص ۵۱۵)

ح ۷۶۷۵) بدترین امت من کسی است که شیفته دین و ریاکننده به عمل خود است و با حجت و دلیل با دیگران به نزاع می پردازد و ستیزه جویی می کند در روایاتی از اهل بیت آمده است: کسانی که خود را به پندار خویش رهیافته و دیگران را گمراه می بینند، خوراک دوزخ و در قعر هلاکت هستند. (جعفریات، ص ۱۹۲، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۹، ح ۲۰۲۴)

بنابراین، عنایت به زدودن فرهنگ تکفیر از جامعه دینی، و جبهه دیگر وحدت است، زیرا مبدأ نزاع های مذهبی و مجوز دادن برای بی حرمتی و طرد، از تکفیر آغاز می گردد و با توجه های ظاهری بسند مجوز قتل گرفته می شود، حال اگر این فرض گذاشته شود که معیار اسلام آن گونه که از پیامبر نقل شده، مشترکات است: «من استقبل قبلتنا و صل صلاتنا و اکل ذبیحتنا فله ما لنا و علیه ما علینا.» (صدوق، خصال، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۲۳۷) کسی که مانند ما به قبله نماز می خواند و نمازی مانند مسلمانان می خواند و همانند مسلمانان حیوانات را ذبح می کند و می خورد، همه حقوق و احکام متقابل مسلمانان را دارد.

بدون شک اگر با تکفیر در هر سطحی مبارزه شود، نتیجه ای جز تعالی فکر، شفاف شدن حقایق، نزدیکی قلوب و کاهش اختلافات نخواهد داشت و دیگر کسی از این تکفیرها برای ایجاد جنگ مذهبی سوء استفاده نخواهد کرد.

۵- رعایت حقوق اجتماعی؛ پنجمین عامل مؤثر در وحدت بخشی جوامع مسلمانان، توجه به حقوق متقابل صاحبان مذاهب و اقلیت های مذهبی است. مراد از این رعایت حقوق اجتماعی و سیاسی، فرصت و امکان مساوی برای انجام مراسم و اعمال عبادی متناسب با دیدگاه های مذهبی آنان در یک کشور از سوی دولت های اسلامی است. لازمه به رسمیت شناختن اختلاف و تنوع افکار، طبایع و سلیق بشری - که در آغاز این نوشته به آن اشاره گردید و توضیح داده شد که این گوناگونی اندیشه ها و عقاید، طبیعی است - پذیرش اصل رعایت حقوق متقابل یکدیگر است، و گرنه آن وحدت طلبی که قرآن به آن دعوت می کند، عملاً تحقق نخواهد پذیرفت، زیرا بسیاری از منازعات اجتماعی و سیاسی از آنجا شکل می گیرد که افراد و گروه ها و صاحبان مذاهب احساس ستم و بی عدالتی در حق خود می کنند و در صورتی که حق آزادی اندیشه و بیان و برگزاری مراسم و انجام تکالیف نداشته باشند و یا در کشور حقوق اجتماعی و سیاسی آنان مانند دیگر شهروندان استیفا نگردد، احساس ظلم می کنند و به حساب ایجاد محدودیت و تبعیض مذهبی گذاشته می شود، و چون تبعیض

### نخستین خلیفه کشی و سب خلیفه مسلمین یعنی حضرت علی (ع)، توسط بنی امیه آغاز شد

در هر حال ستم است، با آموزه‌های قرآنی ناسازگار است. قرآن کریم با نفی اکراه در دین (در آیات سوره بقره: ۲۵۶، یونس: ۹۹) یا به‌طور مستقیم حق آزادی دینی را پذیرفته و یا آن که با بیان آزادی انسان‌ها حتی در صورت انتخاب نادرست و با بیان عدم مشروعیت الزام مخالفان به تظاهر به حق - که خود بخشی از هویت دینی و مذهبی حق است - زمینه اجازه فرصت برای انجام تکالیف را فراهم ساخته است، زیرا بین نفی اکراه در دین و آزادی ملازمه است. اگر نباید کسی را مجبور کرد، پس می‌توان اندیشه و عقیده‌ای متفاوت داشت، از این رو وقتی اطلاع‌رسانی انحصاری است، یا انجام شعائر دینی در محدودیت است، به صورت مستقیم افراد در محدودیت هستند. هنگامی که اقامه شعائر و ایجاد مراکز عبادی برای غیر مسلمانان جایز است و حکومت‌های کشورهای مسلمان پذیرفته‌اند که مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان بتوانند مراکز عبادت داشته باشند و برخی از مفسران به مناسبت تفسیر این آیه شریفه: «لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِدَتْ صَوَامِعُ وَبِيعَ وَصَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا.» (سوره حج: ۴۰) و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها، کلیساها، کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد.

گفته‌اند: این که قرآن فریضه جهاد و دفاع را به‌عنوان پیشگیری از انهدام صومعه‌ها، کلیساها، کنیسه‌ها و مساجد ذکر کرده است، دلیلی بر این است که نمی‌خواهد هرگز مراکز اقامه شعائر مذهبی و عبادی غیر مسلمانان نابود شود، زیرا مدلول التزامی این سخن، احترام به مذاهب، آزادی انسانی در مقام عبودیت و پرستش خداوند است. اگر قرآن برای مراکز مختلف عبادی انسان‌ها ارزشی قائل نبود، یکی از نتایج دفاع و انگیزه جهاد را برای حفظ این مراکز ذکر نمی‌کرد و از میان فواید بسیار دفاع و جهاد، بقای پایگاه‌های عبادی را بر نمی‌شمرد.

وانگهی، این مراکز عبادی را در جنب مسجد قرار می‌دهد و به همان اندازه که برای مساجد در میان مسلمانان احترام قائل می‌شود، برای آن مکان‌ها نیز احترام و ارزش قائل می‌شود. (از باب نمونه ر.ک: فضل‌الله، تفسیر من وحی القرآن، ج ۱۶، ص ۸۴، بیروت، دارالملاک - همچنین قرطبی، الجامع الاحکام، ج ۶، ص ۷۰)

بنابراین وقتی مراکز دینی غیر مسلمانان پذیرفته می‌شود، آزادی انجام مراسم برای مسلمانان در هر مذهبی که باشند به طریق اولی پذیرفته شده و حق آنان محفوظ است. (درباره آزادی برای ایجاد مراکز عبادت و اجرای مراسم دینی ر.ک: ایازی، آزادی در قرآن، ص ۳۹۳ و چشم‌انداز ایران، شماره ۱۸ باعنوان «آزادی و ارتداد در قرآن»)، زیرا یکی از لوازم آزادی

اجتماعی، اجازه اقامه شعائر و ایجاد پایگاه‌ها و مراکز عبادی به کسانی است که به‌عنوان شهروند جامعه دینی محسوب می‌شوند. اگر ثابت کردیم که در جامعه اسلامی کسی را نمی‌توان به زور و اجبار ملزم به پذیرش عقیده‌ای کرد، الزاماً پذیرفته‌ایم که او می‌تواند عقیده خود را داشته باشد و اعمال و مناسکی را که مرتبط به عقیده اوست انجام دهد و تنها با انتخاب و اختیار آزادانه او از مذهب شما، موضوع دگرگون می‌شود.

نکته دیگر؛ هر مخالف عقیدتی، دارای مجموعه‌ای از عناصر عقیدتی است که به آنها عشق ورزیده، مقدسشان می‌شمارد و می‌خواهد آن را به‌خوبی انجام دهد. وقتی قرآن کریم بدگویی به مشرکان را نهی می‌کند، (انعام: ۱۰۸) نشان می‌دهد که رفتار با مخالفان عقیدتی (خواه مسلمان باشد یا غیرمسلمان) باید به گونه‌ای باشد که احساسات آنها جریحه‌دار نشود، چه به صورت سلبی از طریق توهین به مقدسات و در مانع شدن از انجام مراسم دینی. به همین دلیل آیه: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (انعام: ۱۰۸) و چه به صورت ایجابی در رعایت حقوقی که احساسات آنان را جریحه‌دار می‌کند و موافق عقیده آنان نیست و تعیین خط قرمز برای مجادلات و مناظرات عقیدتی است برای غیرمسلمانان (تا چه رسد به مسلمانان) و هم آغازی برای روش تعیین حق آزادی انجام مراسم دینی در سطح رفتارهای اجتماعی و رعایت ارزش‌های دینی آنان.

این طبیعی است که شیعیان در کشورهایی که در اقلیت هستند، طالب برگزاری مراسم عزاداری و انجام مراسم دینی در کانون و محافل خود هستند و سنی‌ها برعکس چنین خواسته‌ای را در کشورهایی که در اقلیت هستند داشته باشند.

از سوی دیگر وقتی سخن درباره رعایت حقوق اجتماعی می‌شود، تنها یک بخش آن حق آزادی مراسم مذهبی، دینی، انتشار کتاب، تبیین دیدگاه‌ها و اندیشه‌های آنان است و بخش‌های دیگر آن در به رسمیت شناختن حقوق اسلامی مخالفان مذهبی، با همه دامنه آن در جامعه است. حقوقی که بهره‌مند شدن فرد از حق تصمیم‌گیری و دخالت در سرنوشت خود و جامعه می‌باشد. به هر حال، اگر قبول کردیم که مخالفان مذهبی مسلمان، مانند همه پیروان مسلمان، دارای حقوق مشترک و مساوی هستند و پذیرفته‌ایم که آزادی حق انسان است و آدمی از آنجا که موجودی محق است، حق دارد که انتخاب‌گر باشد، چون آزاد است، حق تصمیم‌گیری دارد، حق دارد چنانچه به او تعدی شد به مراجع و محاکم ملی مراجعه کند و دعوایش را در دادگاه مستقل و بی‌طرف طرح نماید و دستگاه قضایی موظف باشد که علنی به کار او رسیدگی کند و این مسائل ربطی به وظیفه فرد در برابر خداوند ندارد.

۶- رعایت نکات اخلاقی؛ ششمین عامل رعایت اصول اخلاقی

است که هر چند در قالب حقوق نمی‌گنجد، اما در ایجاد وحدت میان مسلمانان تأثیر بسزایی دارد. این مرتبه که بالاترین مرتبه در میان عوامل وحدت بخش تلقی می‌گردد، از نکاتی است که قرآن به همه مسلمانان سفارش می‌کند و رعایت آن به مثابه مکارم اخلاق تلقی می‌شود و جایگاه و مرتبه‌ای بلند در آموزه‌های قرآنی دارد. در تعالیم قرآن مجید درباره همه مخالفان حتی غیرمسلمانان آمده است:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُواكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسَطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسَطِينَ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ • إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُواكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَ مَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.» (ممتحنه: ۹-۸)

خداوند شما را از نیکی کردن و دادگری نمودن با کسانی که در دین با شما کارزار نکرده‌اند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نرانده‌اند، باز نمی‌دارد، همانا خدا دادگران را دوست می‌دارد، جز این نیست که خدا شما را از دوستی کردن با آنان که در دین با شما کارزار کرده‌اند و از خانه‌هایتان بیرون راندند و بر بیرون کردن شما (با دیگران) همکاری کردند باز می‌دارد و هر که با آنان دوستی کند، از ستمکاران است.

جالب توجه اینکه قرآن، نه تنها جنگیدن با مخالفان اعتقادی را نهی می‌کند، بلکه نیکی کردن و دادگری نسبت به آنان را سفارش می‌کند و تنها در صورتی کارزار را جایز می‌شمارد که آنها از سر دشمنی با مسلمانان برخیزند و مردم را از خانه‌هایشان بیرون کنند، یا با مسلمانان به خاطر دینشان بجنگند یا با دشمنان دیگر همدستی و همپیمانی کنند. از این رو بحث در آیه، جنگ اعتقادی و مذهبی نیست، بلکه جنگ دفاعی و انسانی است. حال اگر درباره غیرمسلمانان سفارش می‌شود که نه تنها با دادگری برخورد کنند، بلکه نیکی کنند. این اصل درباره مسلمانان به طریق اولی مطرح است و اگر لازم است در جامعه مسلمانان الفت و دوستی باشد، باید اصل بر نیکی کردن باشد. زشتی و بدی را با خوبی پاسخ دهد:

«وَ يَذُرُون بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» (رعد: ۲۲) و در برخورد با دیگران به بهترین وجه پاسخ دهید: «وَ إِذَا حُجِّبْتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنٍ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها» (نسا: ۸۶) و چون به شما درود گفته شد، شما به صورتی بهتر از آن درود بگویید، یا همان را برگردانید. و در برخورد با مخالف، نباید دشمنی و اختلاف باعث دوری از حق و عدالت شود: «وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» (مائده: ۸) و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که از جاده عدالت خارج شده و عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است.

و آیات دیگری که همگی دعوت به مکارم اخلاق و ارزش‌های والای انسانی می‌کند و اگر جامعه مسلمین آن را رعایت کنند، بهترین تأثیر را برای ایجاد وحدت خواهد گذاشت.

در این باره از اهل بیت پیامبر روایات بسیار رسیده که از

حق مسلمان سخن گفته شده و عنوان آن کلی است. (در این باره ر. ک: حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب ۱۲۴، از احکام العشره، ص ۲۱۵) این روایات گاه با تعبیر حق مسلمین یا حق مسلم آمده و این به جز عناوین خاص ایمانی است که گاه با تعبیر شیعه و امور دیگر رسیده، یا آمده است که مسلمان مکر نمی‌کند، خدعه نمی‌کند: «مَن كَانَ مُسْلِمًا فَلَا يَمُكِّرُ وَلَا يَخْدَعُ... لَيْسَ مِنَّا مَن مَكَرَ نَمِي كُنْد، كَسِي رَا نَمِي فَرِيْد.» (همان، ص ۲۴۱) مسلمان مکر نمی‌کند، کسی را نمی‌فریبد. کسی از ما نیست که غش با مسلمین داشته باشد. از ما نیست کسی که به مسلمانی خیانت کند. معاویه بن وهب می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم، چگونه شایسته است برای مردمی که با ما زندگی می‌کنند و از عقیده ما نیستند: (ممن لیسوا علی امرنا) رفتار کنیم، فرمودند:

«تَنْظُرُونَ إِلَىٰ ائِمَّتِكُمُ الَّذِيْنَ تَقْتَدُونَ بِهِمْ فَتَصْنَعُونَ. فَوَاللَّهِ اِنَّهُمْ لَيَعُوْدُونَ مَرْضَاهُمْ وَ يَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ وَ يَقِيْمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ وَ يُؤَدُّونَ اَلْاِمَانَةَ اِلَيْهِمْ.» (کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳۶) نگاه کنید به امامان خود و به آنان اقتدا کنید. هر گونه که آنها رفتار می‌کنند شما نیز رفتار کنید. به خدا سوگند، آنها بیمارانشان را عیادت می‌کنند و بر سر جنازه‌هایشان حاضر می‌گردند و در (جایی که لازم است) شهادت به سود و زیان می‌دهند و امانت‌های آنان را به خودشان برمی‌گردانند.

در روایتی دیگر عبدالله بن سنان می‌گوید: شنیدم که امام صادق (ع) از اینکه خداوند در کتاب الهی فرموده است: «وَ قَوْلُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره: ۸۳) می‌فرماید: «عودوا مرضاهم و اشهدوا جنازتهم و اشهدوا لهم و عليهم و صلوا معهم فی مساجدهم.» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۱) بیماران آنان را عیادت و در تشییع جنازه‌های ایشان شرکت کنید و برای ایشان (و جایی که درخواست شهادت دارند) بر علیه ایشان به حق شهادت دهید و با ایشان در مساجدشان نماز گزارید.

و روایت دیگری که همین معنا را با عبارت دیگری یادآور می‌شود و می‌گوید: سزاوار است که همزیستی داشته باشید (کلینی، ج ۲، ص ۶۳۵) و روایت دیگری که کلینی در کتاب العشره از اهل بیت ذکر کرده و به صراحت از رعایت اخلاق و ادب اسلامی برای همه مسلمانان، آنانی که حتی مخالف شما هستند، تأکید می‌کند و می‌فرماید: «وَ احبوا للناس ما تحبون لانفسکم» و برای مردم، آن را دوست بدارید که برای خود دوست می‌دارید (همان، ص ۶۳۵-۶۳۶) و خطاب حضرت نسبت به کسانی است که از مجموعه مذهب شیعه نیستند، اما باید معاشرت خوبی داشت و حقوق آنان را پرداخت و در دین ورع داشت و صدق حدیث و ادای امانت بر حسن خلق، که باعث خوشحالی اهل بیت می‌گردد، انجام داد (همان، ص ۶۳۶)

از نکات قابل توجه در تعالیم اهل بیت علیهم السلام، که مرحوم حر عاملی، بابی را به موضوع آن اختصاص می‌دهد،



استحباب حضور در نماز جمعه آنها و حتی حضور در صف اول نماز آنان است، تا جایی که از امام صادق (ع) نقل شده است: «من صلی معهم فی الصف الاول کان کمن صلی خلف رسول الله (ص) فی الصف الاول.» (وسائل الشیعه، ج ۸، باب ۵ از ابواب صلات الجماعة، ص ۲۹۹، ح ۱)

کسی که با آنان در صف اول نماز بخواند، گویی در پشت سر رسول خدا در صف اول نماز خوانده و چنین پاداش و ارزشی برای رعایت وحدت اسلامی و همراهی و مدارا با جمعیت مسلمین و جدانشدن از سواد اعظم، یعنی توده‌هایی عظیم از اکثریت مسلمان، (اصطلاحی است که امیرمؤمنان بارها آن را تکرار کرده و تأکید می‌کند، نهج البلاغه، خ ۶۶، ۱۲۷) در نظر گرفته شده، که راه خود جدا نکنید و در جمع باشید و برای خود در چنین محیط‌هایی نماز جماعتی مستقل راه نیندازید، «فان یدالله مع الجماعة»، چون دست خدا با جماعت است.

بنابراین بدرفتاری و یابی توجهی به معاشرت با مخالفان مذهبی موجب بدبینی، جدایی، عامل اختلاف و تفرقه می‌گردد و شاید به لحاظ تأثیر از حساس‌ترین عوامل باشد، که رعایت نکات اخلاقی موجب تقویت وحدت و عدم رعایت آن موجب اختلاف و جدایی می‌شود.

اینها که بیان شد برای این بود که معلوم شود وقتی ما بحث وحدت بین مسلمین می‌کنیم، نمی‌خواهیم یک مسئله تاکتیکی را مطرح کنیم، بلکه می‌خواهیم یک اصل قرآنی را مطرح کنیم و آن این است که عزت اسلامی، عزت ایمانی و عزت معنوی در سایه وفاق و عدم اختلاف کردن ایجاد می‌شود. اگر ما می‌خواهیم شکوه معنوی ایجاد کنیم، یعنی آن خواص و آثار دینی و معنوی اسلام و قرآن را در جامعه تحکیم کنیم، این کار با نزاع، اختلاف، دعوا کردن و به سر و کله همدیگر زدن ایجاد نمی‌شود.

بنابراین می‌دانیم که دشمنان هم دقیقاً دست روی «تفرقه ببینانداز و حکومت کن» می‌گذارند، یعنی اگر می‌خواهند بر مسلمین سیادت، آقایی و حکومت کنند، دقیقاً می‌دانند که از کجا باید آغاز کنند؛ از ایجاد دعوا و اختلاف. از فرقه‌ها با منافع مذهبی و دینی خودشان، جبهه‌بندی، درست می‌کنند و براساس این جبهه‌بندی دعوا درست می‌کنند تا به مقاصد خود برسند.

**در عمل می‌بینیم سپاه صحابه در پاکستان شعار «شیعه کافر» می‌دهد و برخی از شیعیان هم «سنی کافر» را مطرح می‌کنند.**

همان‌طور که پیش از این هم اشاره کردم، این نوع حرف‌ها و تلقی‌ها با آموزه‌های قرآنی نسبتی ندارند. وقتی قرآن می‌گوید همه شما امت واحد هستید، یعنی کسانی که قرآن، خدا و پیامبری پیامبر را قبول دارند، وارد جرگه عالم موحدین مسلمان قرار می‌گیرند.

برای نمونه متأسفانه امروز گروهی درباره ابولؤلؤ و کاری که او کرده مسائلی را مطرح می‌کنند که هیچ ربطی به عالم اسلام نداشته است. او خلیفه دوم را ترور کرده و این ترور در خط

حکومت شام بوده است. اصلاً کشتن خلیفه دوم از جایی شروع شد که خلیفه دوم تصمیم داشت معاویه را عزل کند و معاویه از طریق مغیره بن شعبه فهمید. قرائتی وجود دارد که از جایی این حرکت شکل گرفته که کار خلیفه دوم را یکسره کند و عجیب این که نخستین خلیفه کشتی و سب خلیفه مسلمین یعنی حضرت علی (ع)، توسط بنی‌امیه آغاز شد. حالا گروهی آمده‌اند این کار بنی‌امیه را به شکل دیگری به صورت تقابلی مطرح می‌کنند. درباره ابولؤلؤ هم جنجالی راه انداختند و این که او مجوسی یا زرتشتی یا ایرانی بوده و یا قبرش در کاشان بوده است؛ اما معلوم نیست. درحالی که می‌گویند او را دو - سه روز بعد از ترور خلیفه دوم کشتند. اگر پشت‌پرده همه این مسائل را نگاه کنید می‌بینید این مسائل را برای این به راه انداختند که دعوی بین شیعه - سنی را تشدید کنند. اصلاً سطح معارف و فضایل اهل بیت بالاتر از این است که خودشان را درگیر مسائل سطحی و سخیف بکنند. بنی‌امیه دو جنایت بزرگ کردند؛ یکی این که خلیفه کشتی را باب کردند. ترور حضرت علی (ع) هم در پشت‌پرده مسائل جدی دارد که مثلاً ابن‌ملجم را چه کسی تحریک کرده و... دیگر این که قتل خلیفه دوم و خلیفه سوم را بنی‌امیه به راه انداختند و با مقدمات و تمهیداتی این کار را انجام دادند و دیگر این که سب خلیفه مسلمین کردند و این درحالی است که حضرت علی (ع) اسم سه فرزند خود را ابوبکر، عمر و عثمان گذاشتند که در روز عاشورا در کنار امام حسین (ع) به شهادت رسیدند.

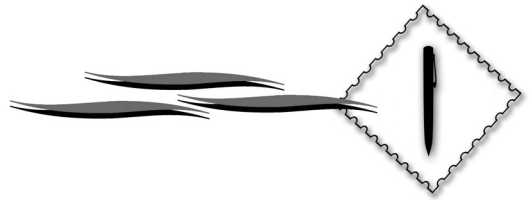
**ضمن تشکر، امیدواریم در این راستا از تحقیقات شما بیشتر بهره‌مند شویم.**

## نشریه چشم‌انداز ایران

از تمامی دوستان عزیز که با ارسال نامه و کارت تبریک، سال جدید را تبریک گفتند، تشکر و سپاسگزاری می‌نماید.

شایسته دیدیم در پاسخ به لطف دوستان و خوانندگان محترم نشریه شعری از حافظ شیراز تقدیم نماییم:

بلبلی برگ گلی فوش رنگ در منقار داشت  
ونر آن برگ و نوا فوش ناله‌های زار داشت  
گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد پیست  
گفت ما را بلوه معشوق در این کار داشت



# مقایسه تطبیقی ادیان در مسئله زنان

رضا علیجانی - بخش نخست

در پی درج گفت‌وگوی آقای علیجانی با عنوان «دین، زن و دنیای جدید» در شماره‌های ۴۴ و ۴۶ نشریه چشم‌انداز ایران، ایشان مطلب زیر را در دو بخش برایمان ارسال کردند که در دو شماره خواهد آمد.

«زن در متون مقدس» موضوع بحث و میزگردی بوده که حاصل برگزاری ۸۵ ساعت کلاس و ۵۶۰ فاکت (استناد به متن مقدس) می‌باشد. فشرده مباحثی که مطرح شده<sup>(۱)</sup> این است که رسولان، اصلاح‌گر و مصلح بوده‌اند و در مجموع هم «نگاه» به زنان و هم «قوانین» مربوط به زنان را گامی کیفی و جهشی جلو برده و انسانی‌تر کرده‌اند. اما شاید بتوانیم بگوییم که آنان بیشتر در «نگرش» نسبت به «قوانین»، اصلاح کرده‌اند. همچنین گفته شد این اصلاح، در مجموع، سقف کاری بود که برای نمونه پیامبر می‌توانست انجام دهد. شاید این امر را نتوان به طور کامل و به صورت تحقیقاتی نشان داد؛ البته این امر نه قابل اثبات است و نه قابل رد، ولی حداقل می‌توان گفت در این امر از سوی پیامبر گام‌های کاملاً جدی و جهشی به نفع زنان برداشته شد.

نکته محوری بحث‌ها این بود که پیامبران و مصلحان در زمان خویش نکات و قوانینی را مطرح کرده‌اند که در مجموع صدایی مصلحانه و اصلاح‌گرانه به نفع زنان بوده است، اما پس از گذر ایام و با تغییر فرهنگ و مناسبات زمانه و بویژه امروزه، ما (نه انسان‌های عصر پیامبر)، با دو صدا در متون روبرو می‌شویم. تجربه چهار میزگردی هم که با روحانیون و صاحب‌نظران ادیان زرتشت، یهود، مسیحیت و اسلام، برگزار شد، به‌خوبی این حالت دو صدایی در هر یک از ادیان را نشان می‌داد.

قوانین و قواعد. برای نمونه در تاریخ دموکراسی، سیاهان ۵۰ سال زودتر از زنان توانسته‌اند حق رأی بگیرند. این نشان از شکاف زودتر سلطه نژادی نسبت به سلطه جنسیتی دارد. نگرش تاریخی باعث می‌شود که ما شناخت دقیق‌تر، منصفانه‌تر و واقع‌گرایانه‌تری نسبت به پدیده‌های تاریخی و فکری از جمله بحث زنان داشته باشیم. شاید مناسب باشد با ذکر یک مثال از مبحث کارگران، اهمیت و ضرورت برخورداری از نگاه تاریخی را بیشتر ملموس کنیم. اوئن-که یک سوسیالیست تخیلی است - در سال ۱۸۱۵ منشوری را منتشر می‌کند. او می‌گوید که کار کردن برای کودکان کمتر از ۱۰ سال ممنوع است و برای افراد ۱۰ تا ۱۸ سال نیز حداکثر ساعات کار را ۱۰/۵ ساعت در روز اعلام



**نگرش تاریخی باعث می‌شود که ما شناخت دقیق‌تر، منصفانه‌تر و واقع‌گرایانه‌تری نسبت به پدیده‌های تاریخی و فکری از جمله بحث زنان داشته باشیم**

ما در مباحث‌مان از «نگاه تاریخی» و «متد تاریخی - الهامی» صحبت کردیم؛ به این صورت که نگاه تاریخی ذهن ما را بازتر و قضاوت ما را دقیق‌تر و منصفانه‌تر می‌کند. برخورداری از نگاه تاریخی و نگرش از این منظر که پیامبران مصلحانی بوده‌اند که در حوزه‌های مختلف، از جمله زنان، دست به اصلاحاتی زده‌اند، در همه زمینه‌ها، از جمله سیاسی، اقتصادی و ... کارکردی مشابه برخوردی که ما با بحث زنان کردیم دارد.

براساس همین نگاه تاریخی است که باز ما متوجه می‌شویم دیواره ستر سلطه جنسیتی بیشتر از سلطه سیاسی، اجتماعی و حتی نژادی، از خود پایداری و مقاومت نشان داده و می‌دهد. حتی سلطه طبقاتی بیشتر از سلطه جنسیتی در طول تاریخ دچار شکاف شده است؛ چه در تفکر و مبانی اندیشگی و چه در

می‌کند. (۲) اگر امروز به این منشور نگاه و آن را تحلیل کنیم، می‌گوییم که خیلی ظالمانه است، ولی اگر آن را در بستر تاریخی همان روزگار (یعنی در ۱۸۱۵) بررسی کنیم، شاهد هستیم که گفته می‌شود «اقدامات اوئن در نیولاتارک، شهری که اوئن در آن زندگی می‌کرده است، در طی چند سال نه تنها در سطح انگلستان بلکه در تمام اروپا با اهمیت تلقی گشت و نیولاتارک، به شکل زیارتگاه مصلحین اجتماعی جهان درآمد.» (۳)

همچنین باز در یک نگرش تاریخی می‌بینیم، ۱۰۳ سال بعد، یعنی در سال ۱۹۱۸ «در اولین قانون حافظ منافع کارگران که در انگلستان تصویب گردید، آمده است که حداقل سن کار ۹ سال (یعنی یک سال پایین‌تر از سنی که اوئن گفته بود) و حداکثر ساعات کار در روز، ۱۲ ساعت بدون احتساب وقت غذاست.» (۴) (باز ۱/۵ ساعت بیشتر از ساعتی که در منشور اوئن آمده بود)، یعنی یک قرن بعد، هنوز قوانین حمایتی از کارگران، از اولین منشور اوئن عقب‌تر است. هر چند ممکن است هر دوی آنها اکنون از دید ما (به عنوان یک انسان قرن بیستمی) قوانینی ظالمانه و غیرقابل دفاع به نظر برسند، ولی اگر با نگاه تاریخی به این موضوعات نگرسته شود، قضاوت واقع‌گرایانه‌تر و

منصفانه‌تری را برای ما در پی خواهد داشت، چرا که در یک مطالعه تاریخی ما به واقعیت زمانه در آن هنگام بیشتر پی می‌بریم. برای نمونه می‌بینیم در قرن ۱۹ «در نتیجه شرایط اسفبار غیربهداشتی و نامناسب کار در کارخانه‌ها امراض مختلفی در بین کارگران به شدت شیوع داشت، بویژه در بین کودکان، مرگ زودرس، فلج، کوری، سل و... امری بسیار عادی و معمولی می‌نمود. ساعات کار حدود ۱۶ ساعت در روز بود. طبق تحقیقات دکتر دیلمه نتایج مترتب بر این کارهای سخت برای کودکان، تلف شدن عده زیادی از آنها بود. کسانی که زنده می‌ماندند تنی رنجور و ناتوان داشتند، چنانچه هنگام سربازگیری سال ۱۸۳۷، در معاینه پزشکی، ۸۶ درصد از فراخوانندگان قابل خدمت نبوده و در معاینه پزشکی رد شدند!» (۵) این مثال در مسائل طبقاتی، دموکراسی و حقوق بشر، آزادی و عدالت و همچنین در مسئله زنان نیز کاربرد دارد.

بحث زنان هم به لحاظ موضوع و هم

به لحاظ متدلورژیکی برای ما اهمیت دارد. در رابطه با این موضوع ما به تمام جزئیات بحث وارد شدیم، ولی متدلورژی حاکم بر بحث و این که این متدلورژی در دیگر حوزه‌ها و موضوعات نیز کاربرد دارد، برای ما مهم است. این متدلورژی قابل تکرار و قابل کاربرد برای تمام حوزه‌های دیگری که امروزه برای ما مهم است و بخشی از معضلات و موانع توسعه انسانی تمام عیار و روند دموکراتیزاسیون در کشور ما را تشکیل می‌دهد، مانند مباحث آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، توسعه، عدالت و... کاربرد دارد و در همه این حوزه‌ها نیز می‌توان با همین شیوه و متدلورژی «نگاه تاریخی» تحقیق و تبیین کرد.

در این جلسات سعی کردیم ضمن بحث تفصیلی و مورد به مورد درباره مسائل زنان، این «نگاه تاریخی» را هم جا بیندازیم. در رابطه با طرح همین نگاه تاریخی بود که فشرده‌ای از نگاه بشر در اسطوره‌ها، فلسفه و ادبیات و شعر، به زنان را نیز مطرح کردیم. فرضیه محوری در این حوزه این است که اگر در طول تاریخ نگاه مثبتی به زنان وجود داشته عمدتاً معطوف به مادر بوده است و نه زن و در رابطه با زنان وجه غالب (و البته نه مطلق) تفکر بشری «ضعیفه، شریره، لطیفه» بودن زن است.

این عصاره برداشتی است که ما از این نگرش و مطالعات داشتیم. زن در تلقی کلاسیکی که تا اوایل دوران مدرنیته و حتی تا اواسط آن، همچنان وجه غالب تفکر حاکم بر بشر بوده است، «ضعیفه، شریره، لطیفه» به‌شمار می‌رفته است. زن با توجه به عقل یا جسم و توان بدنی‌اش «ضعیفه» و در رابطه با رفتار و نقش اجتماعی‌اش «شریره» و یا در نگاهی کاملاً جسم‌محور و جنسی «لطیفه» دیده می‌شده است. مصلحان اجتماعی و بویژه پیامبران ادیان بزرگ نیز در این بستر فرهنگی و تاریخی حرکت کرده و سعی در اصلاح آن داشته‌اند. محصول نهایی حرکت آنها در زمانه خویش یک حرکت جهشی در اصلاح وضعیت زنان بوده است، اما برای انسان مدرن امروز میراث آنان حالتی دوصدایی دارد. ما این وضعیت دوصدایی را در رابطه با تک‌تک ادیان بررسی کرده و هر یک را در جدولی دست‌نونه (مسائل این زمانه و ناین زمانه) ارائه کرده‌ایم که در پی می‌آید:

**زن در تلقی کلاسیکی که تا اوایل دوران مدرنیته و حتی تا اواسط آن، همچنان وجه غالب تفکر حاکم بر بشر بوده است، «ضعیفه، شریره، لطیفه» به‌شمار می‌رفته است. زن با توجه به عقل یا جسم و توان بدنی‌اش «ضعیفه» و در رابطه با رفتار و نقش اجتماعی‌اش «شریره» و یا در نگاهی کاملاً جسم‌محور و جنسی «لطیفه» دیده می‌شده است**



**مصلحان اجتماعی و بویژه پیامبران ادیان بزرگ نیز در این بستر فرهنگی و تاریخی حرکت کرده و سعی در اصلاح آن داشته‌اند. محصول نهایی حرکت آنها در زمانه خویش یک حرکت جهشی در اصلاح وضعیت زنان بوده است، اما برای انسان مدرن امروز میراث آنان حالتی دوصدایی دارد**

جدول ویژگی‌های ناین‌زمانه و این‌زمانه آیین‌های گوناگون در رابطه با زنان آیین هندو:

برخی ویژگی‌های این‌زمانه	برخی ویژگی‌های ناین‌زمانه
<ul style="list-style-type: none"> <li>- هم‌سرستی مرد و زن</li> <li>- تجلی یکسان خداوند در زن و مرد</li> <li>- ایزدبانوان</li> <li>- قابلیت تحصیل و تعلیم و عمل به ریاضت</li> <li>- عشق متقابل و محبت بین زن و مرد</li> <li>- دفاع از هنجارمندی روابط جنسی و برخورد با فساد</li> <li>- لزوم شادی در زندگی و محبت مرد به همسر</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- واژه زن به معنای دوم است.</li> <li>- زن از مرد و برای مرد آفریده شده است.</li> <li>- وجه زنانه خداوند (الیه شکتی) سمبل خشونت و قدرت تخریبی خداوند است.</li> <li>- زنان برای تعالی در چرخه تناسخ به مرد تبدیل می‌شوند (تبدیل به زن شدن هم یک مجازات است).</li> <li>- نگاه جسم‌محور و جنسی به زن (بوژه در رابطه با بهشت)</li> <li>- تقسیم نقش بین مرد و زن (مرد فکر و قدرت و زن زیبایی و اغواگری و جادوگری و بی‌وفایی) و تقسیم نقش خانوادگی (مرد، کار و ریاست و محبت؛ زن، کار و اطاعت و لطافت).</li> <li>- محرومیت از علم و تحصیل</li> <li>- زن مانع نجات مرد و لزوم دوری از او در ریاضت.</li> <li>- نگاه مذکر محور و تأکید بر برتری پسر</li> <li>- زن موضوع مزد و هدیه و فدیة (زن شیء نه شخص)</li> <li>- چندهمسری و کودکزنی و بیوگی مادام‌العمر</li> <li>- ساتی (خودسوزی داوطلبانه زنان با تقوا همراه با جسد همسرانشان)</li> <li>- بی‌ارثی زنان</li> </ul>

آیین زرتشتی:

<ul style="list-style-type: none"> <li>- زن هم‌سرشت و هم‌سرنوشت مرد (اسطوره مشی و مشیانه)</li> <li>- وجود امشاسپندان و ایزدزنان (نماد پارسایی، تحمل، مهر و محبت و...)</li> <li>- نگاه واقع‌گرایانه به زنان آسمانی (حضور هم‌زمان ایزدان و ایزدبانوان و دیوان و دیوزنان)</li> <li>- زنان مخاطب دعوت</li> <li>- ستایش از زنان بزرگ و پارسا</li> <li>- هم‌ردیفی زنان و مردان (در ستایش، کنش و پاداش)</li> <li>- اجازه و رضایت دختر برای ازدواج</li> <li>- عمده‌تر بودن و رسمیت تک‌همسری</li> <li>- حمایت حقوقی و اخلاقی از دختران و زنان در امور جنسی</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- خلقت ناچاری زن، شری لازم (و برای مرد)، زن زاده دیو و زاینده دیو، منشا و مظهر شر در آغاز و پایان جهان (جهیکا)</li> <li>- نگاه مذکر محور به اسطوره آفرینش و نیز سرآغاز و استمرار تاریخ (نقش دومی زن)</li> <li>- اهریمن بخشی از وجود مردان، اما به کرات تجسم و تجسد در کلیت زنان</li> <li>- کثرت و تفوق ایزدان مذکر نسبت به ایزدزنان و کارکرد گسترده منفی دیوزنان</li> <li>- حضور عنصر قوی اغوا و فریب در دیوزنان و پریان (و گاه ایزدزنان)</li> <li>- توجه ویژه به مردان و ذکر انحصاری آنان</li> <li>- نگاه مذکر محور و تأکید بر پسر و تبار مذکر محور</li> <li>- نگاه جسم‌محور و جنسی به زن (بوژه در رابطه با بهشت)</li> <li>- تقسیم نقش مرد و زن (تفکر و دلیری و...، زیبایی و زایش و...) و تقسیم نقش خانوادگی (خانه‌خدایی و وفاداری، کار و اطاعت و نگهداری از خانه و فرزندان و...)</li> <li>- کمترین میزان مهر (و عهد و پیمان) بین زن و شوهر</li> <li>- تأکید بر آموزش پسران</li> <li>- زن موضوع مزد و هدیه و فدیة (زن شیء نه شخص)</li> <li>- عدم تجویز، اما تحمل چندهمسری</li> <li>- خوددوس (ازدواج با نزدیکان)</li> <li>- عدم توجه به بیوه‌زنان</li> <li>- برخی محرومیت‌ها و محدودیت‌های زنان از اغذیه آئینی (ندورات)</li> <li>- تفاوت دستمزد برای معالجه، تطهیر و ... در مورد زنان</li> <li>- تقدم توجه حقوقی به سگ نسبت به زن (در برخی موارد)</li> <li>- تلقی تابویی از زایمان، سقط فرزند و عادت‌ماهانه زنان و سخت‌گیری شدید مذهبی و آئینی</li> <li>- تلقی تابویی و تقسیم جنسیتی سوگ آئینی</li> </ul>
--	--

## آیین یهود:

<ul style="list-style-type: none"> <li>- تقدم و موضوعیت خلقت آدم</li> <li>- خلقت حوا از دنده آدم</li> <li>- خلقت زن برای مرد (زن در خدمت مرد)</li> <li>- زن باعث و بانی گناه اولیه (فریب خورده و فریبکار)</li> <li>- مجازات و محکومیت ازلی زن به ریاست مرد و تبعیت از او و نقش دومی زن</li> <li>- زن تجسم شر (در بخش مهمی از فرهنگ یهود)</li> <li>- دعای روزانه برای زن (و برده و غیر یهودی) آفریده نشدن</li> <li>- عدم ذکر زنان در کنار و همپای مردان</li> <li>- نگاه مذکر محور و تأکید بر نخست زاده پسر</li> <li>- برخی محدودیت‌ها و تبعیضات جنسیتی سیاسی و حقوقی و...</li> <li>- عدم اشتغال قضایی، ریاست اجرایی و... و بهره‌بری از برخی اغذیه‌های آیینی</li> <li>- تقسیم جنسیتی در برخی امور عبادی (عدم محاسبه زنان در برخی حد نصاب‌ها برای رسمیت برخی مراسم‌های مذهبی و عدم حضور آنها در بسیاری مراسم‌های جمعی مذهبی و حضور غیررسمی در برخی آیین‌ها)</li> <li>- تقسیم جنسیتی آموزشی و علمی</li> <li>- ضعیفه بودن زنان</li> <li>- تأکید بر خصایص منفی زنان (وراجی، حسادت، اغواگری، جادوگری، تأثیرگذاری منفی بر شوهر و...)</li> <li>- سعی در دور از انتظار نگه داشتن زنان</li> <li>- حق طلاق مردانه</li> <li>- تعدد زوجات (هر چند به مرور زمان محدود و ممنوع شده است).</li> <li>- برخی ازدواج‌های منسوخ شده و ازدواج درجه دوم</li> <li>- تقسیم نقش مرد و زن (عمومی و خانوادگی)؛ علم‌اندوزی، تلاش برای امرار معاش و وفاداری، کار خانه و اطاعت از مرد</li> <li>- نگاه تابویی و سخت‌گیرانه به طلاق</li> <li>- بر خورد تابویی با زنان مطلقه‌ای که ازدواج می‌کنند</li> <li>- نگاه تابویی به برخی امور بهداشتی (در رابطه با آمیزش، عادت ماهانه و...)</li> <li>- تبعیض تابویی جنسیتی در رابطه با احکام مربوط به تولد کودک</li> <li>- بی‌ارثی همسر و کم‌ارثی دختران</li> <li>- سخت‌گیری روی حجاب (و برخورد شدید در حد طلاق)</li> <li>- زن موضوع هدیه و معامله</li> <li>- برخی قوانین سخت‌گیرانه خشن (سوزاندن، سنگسار و...)</li> <li>- تملک و کنیزی دختران اسیر</li> <li>- امکان ازدواج با دختران خردسال (قبل از بلوغ)</li> <li>- سخت‌گیری روی برخورد، تماس، نگاه و... زن و مرد</li> <li>- مردسالاری در عرفان یهودی و عدم حضور و وجود زنان در آن</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- عدم بار منفی واژه مؤنث (ایشاه)</li> <li>- زن همسرش با مرد</li> <li>- حوا مادر همه زندگان، زن سرمنشأ زندگی</li> <li>- نبوت زنان و چشم‌انداز آرمانی تساوی جویانه</li> <li>- یکی یا یک تن بودن زن و شوهر</li> <li>- احترام به مادر (و پدر)</li> <li>- حمایت شدید از بیوه‌زنان</li> <li>- طرح زنان حکیم و دانا</li> <li>- برخورد مثبت با ازدواج</li> <li>- طرح رضایت دختر برای ازدواج</li> <li>- لزوم احترام و وفاداری شوهر به همسر</li> <li>- برخی اقدام‌های حمایتی از زوج‌های جوان</li> <li>- برخی اقدام‌های حمایتی از زنان (استقلال اقتصادی زنان، حمایت از زنان بیوه و...)</li> <li>- عدم تصویر و تأکید آشکار جنسی</li> <li>- برخورد اخلاقی و حمایت حقوقی و عاطفی از زنان</li> <li>- شادی در زندگی</li> </ul>
--	---



تأکید بر همسرستی زن و مرد یکی از مشترکات جدی و صداهای رسا و بلندی است که می‌توان در همه ادیان دید و این از مواردی است که می‌تواند برای کسانی که گرایش زن خواهانه دارند در بازخوانی سنت دینی، به طور جدی و محوری مورد توجه و اتکاء قرار گیرد؛ بویژه آنکه در آن زمان (و حتی گاه در زمانه ما) تأکید بر این همسرستی، انقلاب فکری و نگرش عظیمی بوده است

#### آیین مسیحی:

- زن همسرست با مرد و دارای استعداد نجات	- خلقت زن برای مرد
- زن و مرد محتاج یکدیگر	- زن مسئول گناه اولیه
- نبوت زنان و چشم‌انداز آرمانی تساوی جویانه	- مجازات و محکومیت ازلی زن به تبعیت از مرد و نقش دومی زنان
- زن و مرد فرزندان خدا	- نگاه عمودی و سلسله مراتبی (خدا، عیسی، مرد، زن)
- یک تن بودن زن و شوهر	- زن، نماد و تمثیلی برای شر در جهان
- احترام به مادر (و پدر)	- سخت‌گیری بر ازدواج، ترجیح تجرد (همسر رقیب خدا و مانع محبت و خدمت به او)
- برخورد انسانی عیسی با زنان و نقش فعال زنان در پیرامون او	- سخت‌گیری و تلقی تابویی از طلاق
- نقش فعال زنان در کلیساهای اولیه	- بدبینی و تبعیض پولس رسول و کلیسا در رابطه با زنان
- نگاه انسانی عیسی به خطاکاران	- عدم ذکر زنان در کنار و هم‌پای مردان
- کم‌رنگی تأکید بر پسران	- تقسیم نقش خانوادگی (مرد، ریاست؛ زن، اطاعت)
- عدم تصویر جنسیت‌محور و زایش‌گر از زنان	- تبعیض در کلیسا (لزوم سکوت زنان و عدم کسب مناصب بالا)
- عدم برخورد هدیه - فدیهای با زنان	
- لزوم احترام و وفاداری شوهر به همسر	
- تأکید بر رعایت حقوق جنسی زنان در خانواده	
- محدودسازی و نفی چندهمسری	
- حمایت از بیوه‌زنان	
- برخورد اخلاقی و حمایت حقوقی و عاطفی از زنان	

## آئین اسلام:

<p>- همسرشستی و مسئولیت مساوی زن و مرد (نگاه افقی، نه عمودی)</p> <p>- مسئولیت مشترک آدم و حوا در هبوط (زن مسئول گناه اولیه نیست)</p> <p>- خلقت زوجی انسانها</p> <p>- پذیرش و استقبال از «دختر» (نذر همسر عمران)</p> <p>- نسبت دادن آفرینش دختر و پسر به خداوند</p> <p>- حمله به دخترکشی اعراب</p> <p>- نگاه دلسوزانه و مهربانانه رسول در رابطه با زنان</p> <p>- سفارش زنان در وصیت رسول</p> <p>- رابطه زن و مرد؛ آرامش بخشی، دوستی و محبت</p> <p>- زن و مرد پوشش یکدیگرند (نیاز مساوی و متقابل)</p> <p>- ذکر هم پای مردان و زنان</p> <p>- جایگاه انسانی و دوستی (ولایت) و مسئولیت اجتماعی (امر به معروف و نهی از منکر و...) مشترک و متقابل زن و مرد</p> <p>- به رسمیت شناختن استقلال اقتصادی زنان</p> <p>- به رسمیت شناختن استقلال سیاسی زنان</p> <p>- برخورد مفصل و مثبت با حکومت ملکه سبأ</p> <p>- احترام ویژه به مادر (و پدر)</p> <p>- دروغ خواندن محرومیت زنان از اغذیه آیینی</p> <p>- عدم برخورد تابویی با مسائل زنانه (عادت ماهانه، زایمان و...)</p> <p>- مجادله یک زن با رسول و حمایت خداوند از او</p> <p>- زن موضوع مزد و هدیه و فدیة نیست</p> <p>- برخورد مثبت با ازدواج</p> <p>- لزوم رضایت دختر در ازدواج</p> <p>- پرداختن مهریه به خود زنان</p> <p>- برخورد مثبت و عاطفی رسول با زنانش (در مقایسه با برخی نبیها و پادشاهان تصویر شده در عهد عتیق)</p> <p>- مخیر کردن همسران رسول و اجازه طلاق دادن به آنها</p> <p>- نفی برخی ازدواجهای ضدزن</p> <p>- اجازه ازدواج با زنان غیرهمدین</p> <p>- مشورت زن و شوهر در بازگیری فرزند از شیر</p> <p>- رفرمهایی گسترده در امر طلاق، ارث، زنان بیوه و...</p> <p>- حق طلاق زنانه (خلع)</p> <p>- تعیین داور از طرف زن و شوهر برای رسیدگی به اختلافات آنها</p> <p>- تأکید بر رعایت متقابل پاکدامنی و حمایت از انضباط جنسی</p> <p>- طرح برخی زنان به عنوان الگو برای همه انسانها</p> <p>- پناه بردن زنان به رسول در بسیاری از مشکلاتشان</p> <p>- وجود تعداد زیادی یاران و صحابی زن و حضور آنان در عرصه‌های مختلف (فکری، دینی، سیاسی، نظامی و...)</p>	<p>- خلقت حوا از آدم، زن برای مرد</p> <p>- برتری مذکر بر مؤنث</p> <p>- زنان و اولاد و اموال مایه امتحان</p> <p>- نگاه جسم‌محور به زنان (بهشت، کشتزار، متعه، جایگزینی، ازدواج با کنیزان و کنیزان شوهردار)</p> <p>- تعدد زوجات</p> <p>- تعدد همسران رسول و اجازه مطلق دادن به رسول در ارتباط با آنها</p> <p>- نبوت مردانه</p> <p>- عدم حمایت از بیوه‌زنان</p> <p>- نقصان دین و عقل در زنان، برتری احساس بر عقل (در فقه و حدیث)</p> <p>- لغزش و فراموشی در شهادت و گواهی</p> <p>- فضل و درجه مردان</p> <p>- مسئله مهریه</p> <p>- سرپرستی و ریاست مرد بر زن (در خانواده یا در جامعه)</p> <p>- عدم ذکر وفاداری</p> <p>- ازدواج با دختران کم‌سال</p> <p>- منع ازدواج زنان با غیرهم‌دین (و اجازه به مردان در این باره)</p> <p>- تنبیه بدنی زنان</p> <p>- حق طلاق مردانه و سهولت آن</p> <p>- برخی تفاوتها (و تبعیضات) حقوقی: گواهی و شهادت، قصاص و دیه، ریاست و قضاوت و... ارث</p> <p>- پرده، حریم، حجاب، خانه‌نشینی و نقاب (در برخی برداشتها)</p> <p>- لزوم رضایت یا اجازه شوهر در بسیاری از امور (خروج از خانه و...) طبق فقه و حدیث</p> <p>- نگاه جسم‌محور و سخت‌گیری روی برخورد و تماس زن و مرد (نگاه، صدا، دست دادن و...) طبق فقه و حدیث</p> <p>- غلبه نگاه و تلقی منفی از زنان در احادیث و فرهنگ کلاسیک سنتی (نگاه جسم‌محور، کم‌عقلی، فسق و...)</p> <p>- دیدگاه منفی برخی از خلفا نسبت به زن</p>
---	---

در وهله اول برخی مشترکات جدی در همه ادیان می‌توان دید. همانطور که موارد اختلافی را نیز شاهد هستیم. در جداولی که ارائه شده، موارد مهمتر را با خط سیاه‌تر نشان شده است.

مسئله اشتراکات و افتراقات بین ادیان و متون مقدس می‌تواند در بحث گفت‌وگوی ادیان و مقایسه تطبیقی ادیان نیز کاربرد داشته باشد. ادیان هم نکات مشترک جدی و هم موارد اختلافی قابل توجه دارند. هم برخی اختلافات و هم بعضی اشتراکات آنها جدی است. به نظر من در بحث گفت‌وگوی ادیان محور اشتراکات را باید در رویکرد آنها

نسبت به مسائل «اخلاقی» و «سیاسی» دید، بویژه در ادیان سامی و البته موارد اختلاف‌شان نیز متعدد است.

اگر ادیان موجود بخواهند از موضع الهیات با یکدیگر وارد بحث شوند شاید بسیاری از آنها نتوانند نقاط اشتراک خیلی جدی بیابند و یا دست کم، نقاط افتراق‌شان بسیار زیاد است. برای نمونه اسلام و یهود با توجه به یکتاپرستی پررنگ‌شان (یهودیت تاریخی، نه یهودیت قبیله‌گرای متون اولیه) اصلاً نمی‌توانند با مسیحیت گفت‌وگوی جدی با افق مشترک داشته باشند، اما اگر از محور اخلاق وارد شوند و یا بعضاً در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی، می‌توانند به‌طور جدی گفت‌وگو کنند و نقاط اشتراک‌شان را استخراج کنند. در بحث زنان نیز بنده همین نظر را دارم، یعنی هم می‌توان نقاط اختلاف و هم نقاط اشتراک جدی در مقایسه آنها با یکدیگر را شاهد بود.

شاید بتوان گفت دو مسئله و دو مورد مشترک بسیار جدی در بین همه متون مقدس و ادیان در رابطه با زنان وجود دارد؛ نخست «هم‌سرستی زن و مرد» و دیگری «رابطه محبت‌محور زن و شوهر» است. در ستون سمت چپ تمام جدول‌هایی که ارائه شده - و ویژگی این‌زمانه ادیان را معرفی می‌کند - در هر یک به زبانی و بیانی، این نکته آمده است. این امر شاید مهمترین نکته اصلاح‌گرانه‌ای است که در همه ادیان وجود دارد، البته می‌توان به این امر یک تبصره در رابطه با آیین زرتشتی زد. در فرهنگ زرتشتی و نه در خود اوستا، در یکی از قرائت‌های مهمی که وجود دارد، در داستان خلقت؛ نظری شدیداً منفی درباره زن وجود دارد و زن را زاینده و زاینده دیو معرفی می‌کند. از این استثنا و تبصره که بگذریم، تقریباً در تمامی ادیان، بحث هم‌سرستی زن و مرد آمده است.

### در آیین هندو به شکل عشق متقابل و محبت بین زن و مرد؛ که می‌گوید مثل دو تکه یک لپه هستند. عهد عتیق و عهد جدید هم می‌گوید زن و شوهر یک تن می‌شوند. در فرهنگ اسلامی بر رابطه‌ای مبتنی بر مودت، رحمت و آرامش‌بخشی بین زن و مرد تکیه می‌شود

به‌طور موازی در اینجا هم تقریباً یک صدای دیگر از تمامی متون به گوش می‌رسد و آن «برتری مرد بر زن» و یا گاه «زن برای مرد» و یا «زن از مرد» است. در فرهنگ زرتشتی، زن تنها برای استمرار مرد است. نتیجه و محصول و خروجی این صدای دوم هم تقسیم نقش اجتماعی متفاوت بین زن و مرد بوده است.

اما تأکید بر هم‌سرستی زن و مرد یکی از مشترکات جدی و صداهای رسا و بلندی است که می‌توان در همه ادیان دید و این از مواردی است که می‌تواند برای کسانی که گرایش زن‌خواهانه دارند در بازخوانی سنت دینی، به‌طور جدی و محوری مورد توجه و اتکاء قرار گیرد؛ بویژه آنکه در آن زمان (و حتی گاه در زمانه ما) تأکید بر این هم‌سرستی، انقلاب فکری و نگرش عظیمی بوده است.

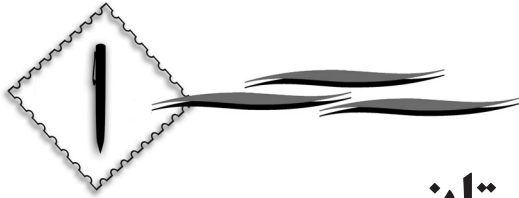
همان‌طور که گفته شد، نقطه مشترک جدی دیگر طرح «رابطه محبت‌محور زن و شوهر» است. این مسئله را نیز به زبان‌های مختلف می‌توان در ادیان گوناگون دید. در آیین هندو به شکل عشق متقابل و محبت بین زن و مرد؛ که می‌گوید مثل دو تکه یک لپه هستند. عهد عتیق و عهد جدید هم می‌گوید زن و شوهر یک تن می‌شوند. در فرهنگ اسلامی بر رابطه‌ای مبتنی بر مودت، رحمت و آرامش‌بخشی بین زن و مرد تکیه می‌شود. این مسئله نیز به ویژه در آن زمان (و حتی در زمانه ما) که نگاهی یک طرفه و خدمتکارانه به زن حاکم بوده، باز انقلابی فکری و نگرشی بسیار عمیق بوده است.

این دو نکته تقریباً در تمامی متون دیده می‌شود و البته در رابطه با صدای دوم نیز صدای معارضی (معارض از نظر انسان امروز)، دیده می‌شود. تلقی ما هم این بود که این صدا تأثیر صدای غالب و سلسله‌مراتبی جنسیتی است که در طول تاریخ وجود داشته و در ادیان نیز منعکس شده و بازتاب زمانه بوده است.

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- مطالب این کلاس در وبلاگ [www.zdmm.blogfa.com](http://www.zdmm.blogfa.com) قابل مشاهده است.
- ۲- دکتر حمید انصاری، مبانی تعاون، پیام نور، ۱۳۸۵، ص ۹۵.
- ۳- همان.
- ۴- همان، ص ۷۷.
- ۵- همان، ص ۷۳.





مقاله

# بنیادگرایی در پاکستان

## «مکتب دیوبند» (Deoband)

محمدرضا کربلایی - بخش دوم

در منطقه نشان داده می‌شود که یک افسر ارتش پاکستان که به اسارت این نیروها در آمده است به انتقام کشته‌شدگان لال مسجد، پس از قرائت متنی با مضمون تقبیح همکاری مشرف با امریکا و اشاره به مظلومیت کشته‌شدگان مسجد لال، با کارد، گردن از تنش جدا شده و بر روی سینه‌اش قرار داده می‌شود. دقیقاً به همان شیوه‌ای که ابومصعب الزرقاوی در عراق با گروگان‌هایش رفتار می‌کرد. نقش آفرینی سیاسی مدارس دینی پاکستان در حالی که نظام آموزشی این مدارس، سنتی و غیرسیاسی است، تناقض نمای دارای اهمیتی است که شناخت بیشتر چگونگی تأسیس و سیر مراحل تغییر و تحول آنها را جالب و دارای اهمیت نموده است. پاکستان به دارابودن مدارس دینی بی‌شمار معروف است. تعداد آنها به ده‌ها هزار مدرسه می‌رسد؛ در میان آنها هم مدارس دینی بزرگی مانند دانشگاه «دارالعلوم کراچی» که ریاست آن با مفتی اعظم پاکستان است قرار دارند و هم مدارس که در ایالت سرحد پاکستان توسط مولانا سمیع الحق و مولانا فضل الرحمن، رهبران دو شاخه جمعیت علمای اسلام پاکستان اداره می‌شوند و یا مدرسی که «لشکر طیبه»، یکی از بزرگترین گروه‌های جهادی پاکستان در قالب شبکه‌ای شامل مساجد، مدارس و بیمارستان‌ها از طریق دفتر مرکزی در حومه لاهور اداره می‌کند.

مدارس دینی پاکستان نه تنها از نظر بزرگی و مقام و موقعیت اساتید آن، بلکه از نظر خط‌مشی سیاسی علما و اداره کنندگان



**«مدارس دیوبندی» در ظاهر پیوند تشکیلاتی و رهبری مستحکمی را در ذهن تداعی می‌نماید، در حالی که حقیقت جز این است و هزاران مدرسه کوچک و بزرگ موجود در پاکستان عمدتاً به‌طور مستقل اداره می‌شوند و اداره‌کنندگان آنها الزاماً با هم در ارتباط نیستند**

همه دانش‌آموختگان «دیوبند»، دارای گرایش‌های کاملاً یکسان نبوده و نیستند و نیز همه اداره‌کنندگان مدرسی که در تحولات مؤثر بوده‌اند الزاماً دانش‌آموخته «دارالعلوم دیوبند» نیستند

مدارس دینی اهل سنت پاکستان در سه دهه اخیر، منشأ تحولات سیاسی زیادی در منطقه بوده‌اند. بخصوص پس از ظهور طالبان در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶م) موضوع مدارس دینی پاکستان توجه بسیاری از صاحب‌نظران و علاقه‌مندان تحولات سیاسی منطقه را به خود جلب کرد. آخرین تحول مهم، جریان مدرسه علوم دینی برادران به‌نام «جامعه فریدی» و مدرسه دینی خواهران به‌نام «جامعه البنات حفصه» وابسته به مسجد لعل اسلام آباد پایتخت پاکستان به‌رهبری مولانا عبدالعزیز و برادرش مولانا عبدالرشید غازی بود. تحصن طلاب و حمله ارتش پاکستان به مسجد و «مدرسه حفصه» تقابل خونین ارتش و دولت پاکستان با گروهی از طلاب و علمای دینی کشور به‌صورتی نادر و باورنکردنی را در پی داشت. در توضیح دلایل شروع این رویارویی به فتوایی اشاره می‌شود که این دو برادر در فضای مخالفت برخی از علما و سران احزاب دینی پاکستان با حمله ارتش پاکستان به مناطق قبیله‌نشین وزیرستان صادر کردند مبنی بر این‌که: «برای نیروهای مسلح یک کشور اسلامی جایز نیست علیه مردم مسلمان آن کشور اعلام جنگ کند. نیروهای نظامی‌ای که در چنین جنگی کشته می‌شوند، هلاک شده و نماز جنازه بر آنها خوانده نمی‌شود، اما غیرنظامیان شهید محسوب می‌گردند.»<sup>(۱)</sup> در واکنش نیروهای مخالف دولت پاکستان در منطقه وزیرستان به این واقعه، عملیات نظامی و انتحاری چندی انجام گرفت؛ به‌تازگی در یک CD توزیع شده

آنها نیز با هم تفاوت‌هایی دارند که در مقاطع مختلف به اتخاذ مواضع متفاوت انجامیده است. اما آنچه مورد توجه نوشتار حاضر است، آن دسته از مدارسی هستند که دانش‌آموختگان آنها در تحولات سیاسی و استراتژیک منطقه نقش فعالی ایفا کرده‌اند، از تأمین نیروهای جهادی در دهه هشتاد میلادی برای مبارزه با ارتش اشغالگر شوروی سابق در افغانستان، که به تغییر نظام سیاسی افغانستان انجامید، گرفته تا تأسیس «طالبان» و اعزام هزاران طلبه در مراحل مختلف، جهت دفاع از طالبان و نیز درگیری طولانی با نیروهای ناتو و همچنین مبارزه مسلحانه با ارتش پاکستان و یا تأمین نیروهای رزمنده برای گروه‌های طرفدار آزادی کشمیر از هند و به علاوه پیوند و همکاری با اسامه بن لادن و القاعده.

به تازگی «مقامات پنتاگون اعلام کردند که محمد رحیم، یکی از اعضای ارشد القاعده را که پیوندهای نزدیکی با اسامه بن لادن دارد، شش ماه پس از بازداشت به زندان گوانتانامو منتقل کرده‌اند. محمد رحیم یکی از معتمدترین دستیاران بن لادن بوده است و اهل ولایت ننگرهار افغانستان است و دوره‌های اسلامی را در مدارس مذهبی پاکستان طی کرده است.» (۲)

این گروه از مدارس در گزارش‌های ارباب جراید و یا پژوهشگران اصطلاحاً «مدارس دیوبندی» خوانده می‌شوند. این اسم در ظاهر پیوند تشکیلاتی و رهبری مستحکمی را در ذهن تداعی می‌نماید، در حالی که حقیقت جز این است و هزاران مدرسه کوچک و بزرگ موجود

در پاکستان عمدتاً به‌طور مستقل اداره می‌شوند و اداره‌کنندگان آنها الزاماً با هم در ارتباط نیستند. از سوی دیگر، «دیوبند» نام شهر کوچکی است در نزدیکی‌های دهلی پایتخت هند و کیلومترها با مدارس دینی ایالت سرحد و یا ایالت بلوچستان پاکستان فاصله دارد. این شهر دارای مدرسه دینی با قدمتی است به نام «دارالعلوم دیوبند»، در نتیجه هم به دلیل بعد

مسافت و هم به دلیل محدودیت موجود در ارتباط شهروندان و دانشمندان در دو کشور هند و پاکستان، اداره این تعداد مدارس از طریق «دارالعلوم دیوبند» واقع در ۹۰ مایلی دهلی پایتخت هند، نشدنی است و وابستگی اداری و آموزشی مدارس دینی پاکستان به دیوبند مدنظر نبوده است. مهمتر آن که همه دانش‌آموختگان «دیوبند»، دارای گرایش‌های کاملاً یکسان نبوده و نیستند و نیز همه اداره‌کنندگان مدارس که در تحولات پیش‌گفته مؤثر بوده‌اند الزاماً دانش‌آموخته «دارالعلوم دیوبند» نیستند.

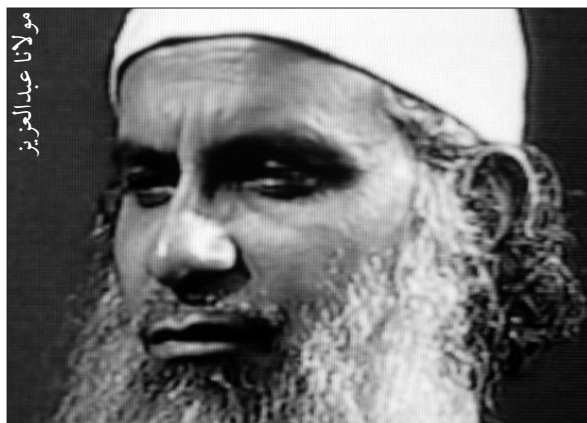
پرسش این است که؛ چرا از نام «مدارس دیوبندی» برای اشاره به آن دسته از مدارس دینی اهل سنت پاکستان که طلبه‌ها و علمای آنها در تحولات دهه‌های اخیر، سهم به‌سزایی داشته‌اند استفاده می‌شود؟ آیا همه آنهايي که به این نام اشاره کرده‌اند به خطا رفته‌اند؟ حقیقت آن است که مراد و منظور، گرایش و طرز تفکر خاص و واحدی است که در میان این طلاب و پیش از آن علما و مدرسین این مدارس وجود دارد و تفکر، تعقل و تحلیل مسائل نزد گروه بزرگی از این افراد به نتیجه‌ای مشابه دیگر همفکران آنها انجامیده است. ما در این نوشته، از «مبنای فکری واحدی» صحبت می‌کنیم که از آرمان‌ها و همچنین نظام آموزشی واحدی ناشی شده است؛ از پدیده‌ای تاریخی با نام‌های «دیوبندیه»، «دیوبندگرایی»، «دیوبندیسم» و یا «مکتب دیوبند».

همان‌طور که پیشتر اشاره شد و به تفصیل به آن پرداخته خواهد شد، دانش‌آموختگان «دیوبند» همواره از خود سلیقه‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی بروز داده‌ند و برای نمونه حداقل در حال حاضر درباره نوع برخورد با دولت پاکستان با سه گرایش متفاوت: ۱- همکاری با دولت ۲- حمایت از احزاب سیاسی و انتقاد از دولت و ۳- حمایت از گروه‌های مسلح وزیرستان، روبه‌رو هستیم. همان‌طور که در برخورد با

**با وجود تفاوت‌هایی در گرایش‌ها و مواضع دانش‌آموختگان «دیوبند»، به دلیل آرمان‌ها، اعتقادات و نظام آموزشی واحد در بخش عمده‌ای از مدارس دینی اهل سنت هند، پاکستان و افغانستان و برخی مناطق ایران در مقام تبیین وحدت مواضع، تصمیم‌ها، گرایش‌ها، نظم و انسجام رفتاری هزاران طلبه و عالم روحانی در تعداد بی‌شماری مدارس دینی پراکنده در بستر منطقه‌ای وسیع و درازای تاریخی قدیم، از پدیده‌ای واحد به نام «مکتب دیوبند» یاد کنیم**



**علاوه بر گسترش تدریجی سلطه انگلستان بر هند، به سبب ضعف دولت وقت، ناامنی و تسلط سیک‌ها و هندوها بر مناطق مختلف هند رو به افزایش بود. به این سبب آرمان‌آییای «حکومت اسلامی» و مبارزه با کافران، دغدغه اصلی شاه‌ولی‌الله را تشکیل می‌داد**



مولانا عبدالعزیز

شیعیان نیز «سپاه صحابه» و شاخه نظامی آن لشکر «جهنگوی» مرتکب جنایات‌های زیادی در کشتار شیعیان پاکستان شده‌اند و در برابر اینها، «علمای دیوبندی» زیادی نیز با این گرایش متعصبانه مخالفت کرده و به صراحت اعلام کرده‌اند که «ما در کتاب و سنت مجوز چنین اقداماتی را نمی‌یابیم.»

این حقیقت که در مدارس دینی و حوزه‌های علمیه در میان افرادی که مواد آموزشی واحدی را تعلیم دیده‌اند، برداشت‌ها و اجتهادهای متفاوتی بروز می‌کند و یا افراد وابسته به یک مکتب فکری، سیاسی، مذهبی و... با شدت و ضعف قابل توجهی به اتخاذ مواضع متفاوت مبادرت می‌ورزند، باعث می‌شود با وجود تفاوت‌هایی در گرایش‌ها و مواضع دانش‌آموختگان «دیوبند»، به دلیل آرمان‌ها، اعتقادات و نظام آموزشی واحد در بخش عمده‌ای از مدارس دینی اهل سنت هند، پاکستان و افغانستان و برخی مناطق ایران - که منبعث از سنت فکری و مبانی اعتقادی بنیانگذاران و علمای سلف «دارالعلوم دیوبند» است - در مقام تبیین وحدت مواضع، تصمیم‌ها، گرایش‌ها، نظم و انسجام رفتاری هزاران طلبه و عالم روحانی در تعداد بی‌شماری مدارس دینی پراکنده در بستر منطقه‌ای وسیع و درازای تاریخی قدیم، از پدیده‌ای واحد به نام «مکتب دیوبند» یاد کنیم.

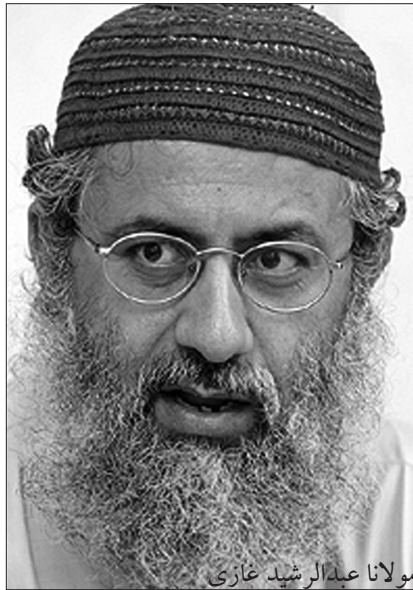
**شاه ولی الله دهلوی (۱۱۷۶-۱۱۱۴ ه.ق)**

**بنیانگذار فکری مکتب دیوبند**

نطقه عطف پیدایش «مکتب دیوبند» را باید در سال‌های پیش از تأسیس «دارالعلوم دیوبند» جست‌وجو کرد. در قرن دوازدهم هجری قمری و بویژه در نیمه این قرن، شاه ولی الله دهلوی، عالم برجسته و تأثیرگذار اهل سنت پس از بازگشت از سفر تحول‌آفرین حجاز با شروع جلسات تدریس و تفسیر و بویژه انتشار ترجمه قرآن کریم به زبان فارسی و همچنین انتشار کتاب «حجت‌الله البالغه»، جنبشی مذهبی با هدف اصلاح عقاید مسلمانان، براساس دعوت به توحید و نفی شرک و

رد بدعت را بنیاد نهاد. دعوت به قرآن و حدیث نبوی تکیه گاه‌های اصلی دعوت شاه ولی الله به توحید خالص را تشکیل می‌داد. «مذهب تسنن در سده دوازدهم هجدهم، شاه ولی الله، (۱۷۰۳-۱۶۲۷) عالم جامع العلوم دهلی را طرفدار تجدید حیات خود در هند یافت. شاه ولی الله تأکید داشت که احادیث نبوی را باید دوباره بررسی و زنده کرد و ترجیح می‌داد به جای متابعت از حکم آمیخته به تردید یک فقیه، از حدیث موثق پیروی شود. او اختیار کردن هر یک از تعالیم شرعی چهار مکتب فقهی - مذاهب چهار گانه اهل سنت - را مجاز می‌دانست، اما در نظر نداشت که از اعتبار اجماع علما صرف نظر کند... او به وظیفه جهاد علیه کافران تأکید خاص کرد. کوشش‌ها و مجاهدت‌های او، بیانی جامع از اعمال و عقاید اسلامی را عرضه داشت که تمامی علمای مسلمان - دست کم اهل تسنن - توانستند از آن الهام بگیرند و راهنمایی بجویند... شاه ولی الله با احتیاط، با تطبیق تمامی مذاهب تسنن به علما کمک کرد تا در هند برای دفاع از اسلام در شرایطی مهیا شوند که قدرت طبیعی مسلمانان برای انجام این کار در حال از دست رفتن بود... توسل به این امر، مؤثرترین راه وحدت مسلمان‌های هند و بریتانیا بود.» (۳۸)

دوران شکوفایی فکری شاه ولی الله با دوران غروب حکومت مسلمان‌ها در هندوستان و اوج‌گیری قدرت کمپانی هند شرقی همراه بود. به طوری که تنها سه سال پس از وفات او، یعنی سال ۱۱۷۹ ه.ق (سال ۱۷۶۵ م) «شاه عالم دوم پس از قبول شکست در برابر سربازان کمپانی، تسلیم نیروهای انگلستان شد.» علاوه بر گسترش تدریجی سلطه انگلستان بر هند، به سبب ضعف دولت وقت، ناامنی و تسلط سیک‌ها و هندوها بر مناطق مختلف هند و به افزایش بود. به این سبب آرمان احیای «حکومت اسلامی» و مبارزه با کافران، دغدغه اصلی شاه ولی الله را تشکیل می‌داد. او از نصیحت پادشاه و درباریان و «دعای نصر مسلمین و تأیید ملت اسلام» به دست



مولانا عبدالرشید غازی

**کار عمده شاه عبدالعزیز آن بود که در سال ۱۸۰۳ م طی فتوایی هند را «دارالحرب» دانست. چون در آن «دستور امام المسلمین اصلاح اجرا نمی‌شود» و «دستور دولت مسیحی (اجرای احکام کفر) بلافاصله و بی‌درنگ اجرایی شود.»**

**قیام مسلحانه «سید احمد**

**شهید» دارای ویژگی مهمی بود و آن این که از آن پس پرچم «مقاومت ضد استعماری» از دست پادشاهان مسلمان به گروهی از «علما» منتقل شد و بخشی از «مدارس دینی» به «کانون مقاومت» تبدیل شدند تا علاوه بر تکفل امر «اصلاح عقاید» عامه، به تشویق، تجهیز و بسیج مجاهدین نیز بپردازند**

ایشان نیز دریغ نمی‌ورزید. حتی آن‌گاه که به سبب قدرت گرفتن کفار و ضعف بازماندگان سلاطین مغول از ایشان ناامید شده بود، کوشید احمدشاه ابدالی (درانی)، پادشاه افغانستان را به جنگ با کفار در هند و سپردن حکومت به یکی از بازماندگان پادشاهان مسلمان هند تشویق کند. احمدشاه نیز در سال ۱۱۷۴ ه. ق. (۱۷۶۱ م) با تهاجم به سرزمین هند و شکست دادن «مرهته‌ها» دعوت او را اجابت کرد. شاه ولی‌الله دهلوی در طول حیات خویش دو هدف را دنبال کرد: ۱- اصلاح عقاید مسلمین ۲- احیای حکومت اسلامی.

افکار شاه‌ولی‌الله با وفات او از بین نرفت و فرزندان و شاگردانش راه او را ادامه دادند. اوضاع هند نیز به گونه‌ای پیش رفت که با شکست قهرمانانه آخرین پادشاه مسلمان «تیپو سلطان» در سال ۱۷۹۹ میلادی به دست اشغالگران انگلیسی، عرصه تحقق عملی آموزه‌های وی یعنی مقاومت در برابر کفار، دگرگون شد.

شاه عبدالعزیز دهلوی (۱۸۲۴-۱۷۴۶ م) فرزند شاه ولی‌الله با ادامه روش پدر به تفسیر و درس قرآن همت گماشت و تفسیر «فتح‌العزیز» را از خود باقی گذاشت، اما کار عمده شاه عبدالعزیز آن بود که در سال ۱۸۰۳ م طی فتوایی هند را «دارالحرب» دانست. چون در آن «دستور امام‌المسلمین اصلاً اجرا نمی‌شود» و «دستور دولت مسیحی (اجرای احکام کفر) بلافاصله و بی‌درنگ اجرا می‌شود». نتیجه‌گیری این فتوا آن بود که «مسلمانان باید به جهاد برخیزند». شاگرد و مرید وی، سیداحمد بریلوی (۱۸۳۱-۱۷۸۶ م) راه او را ادامه داد. سیداحمد در پی احیای اعمال مذهبی مردم و اعاده اسلام راستین برآمد. او در استان سرحد شمال غربی، پشتون‌ها را گرد آورد و زیر لوای رهبری واحد، متحد گرداند. در سال ۱۸۲۷ با لقب امام با افراد خود به جنگ با انگلیس‌ها شتافت. او پس از چند سال مقاومت، در نهایت در سال ۱۸۳۱ در «بالاکوت» کشته شد. قیام مسلحانه «سیداحمد شهید» - که مجال شرح مفصل آن نیست - دارای ویژگی مهمی بود و آن این‌که از آن پس پرچم

«مقاومت ضد استعماری» از دست پادشاهان مسلمان به گروهی از «علما» منتقل شد و بخشی از «مدارس دینی» به «کانون مقاومت» تبدیل شدند تا علاوه بر تکفل امر «اصلاح عقاید» عامه، به تشویق، تجهیز و بسیج مجاهدین نیز بپردازند. اگرچه قیام «سیداحمد شهید» به نهضتی سراسری نینجامید و در حد ایالت سرحد و در میان قوم پشتون محدود ماند، اما در سال‌های بعد الگوی مقاومت او الهام‌بخش شاگردان و مریدان وی شد. شرکت فعالانه «علما» در جنبش آزادیخواهانه مردم هند در قیام سال ۱۲۷۴

ه. ق. (۱۸۵۷ م) نمود بیشتری یافت. در این قیام بزرگ که دهلی نیز به دست انقلابیون افتاد، عارف بزرگ «حاجی امدادالله» امیر جهاد بود و «امام محمد قاسم نانوتوی» فرمانده کل سپاه مسلمانان و «مولانا رشید احمد گنگوهی» نیز مسئولیت گردآوری سپاه و بسیج نیروها را پذیرفته بود. این قیام که در آغاز با پیروزی‌های درخشانی برای شورشیان همراه بود، به دلایلی از جمله برتری تسلیحاتی دشمن و ارتش حرفه‌ای و آموزش‌دیده انگلیس (ابرقدرت دوران) در برابر مجاهدین غیرحرفه‌ای، فاقد تسلیحات لازم و تجربه نظامی‌گری، در نهایت سرکوب شد و آرزوی اعاده حکومت سلاطین مسلمان از طریق سپردن حکومت دهلی به «سراج‌الدین مظفرشاه»، بازمانده شاهان مغولی هند برآورده نشد. آن دسته از مسلمانانی که «تشکیل حکومت» را هدف می‌پنداشتند، رویارویی با واقعیت برتری و تفوق سیاسی، نظامی و اقتصادی استعمار انگلیس به یأس و انفعال و همراهی ایشان با قدرت غالب انجامید. اما برای گروه دیگری که «تشکیل حکومت» را ابزاری و راهی برای محافظت از دین خدا و امت اسلام در برابر شرک، الحاد و کفر می‌دانستند، شکست قیام ۱۸۵۷ م به «تغییر شیوه» رسیدن به هدف انجامید. در آن شرایط سخت، غمبار و تاریک، واقع‌گرایی و پرهیز از ماجراجویی که می‌توانست به شکست‌های نظامی سنگین‌تر، یأس، انفعال و انزوای همیشگی مسلمانان بینجامد، افق جدیدی از چشم‌انداز پیروزی و موفقیت را در برابر دیدگان «علمای مجاهد» گشود؛

### «شرکت فعالانه «علما» در جنبش آزادیخواهی شبه‌قاره میراث سنت مذهبی، سیاسی شاه ولی‌الله دهلوی بود که در مکتب دیوبند، جهتی تازه یافته و نو شده بود



«جمعیت علمای اسلام» به پیروی از «مسلم لیگ» و هم‌صدا با جریان ابوالاعلی مودودی، یعنی «جماعت اسلامی» خصومت و تضاد با هموطنان «هندو» خود را با وجود آن‌که سیزده قرن در کنار آنها زندگی کرده و حدود هشت قرن بر آنها حکومت کرده بودند، به‌عنوان «تضاد اصلی» مسلمانان معرفی می‌کردند



شاه ولی‌الله دهلوی

برگشت به سنت «شاه ولی الله»  
در تأسیس «مدرسه دینی» برای  
«تصفیه عقاید»، «اصلاح رفتار و  
تهذیب اخلاق» امت اسلام.

#### تأسیس دارالعلوم دیوبند

بقیه السیف قیام ۱۸۵۷، یعنی  
«امام مولانا محمد قاسم نانوتوی»  
با کمک «مولانا رشید احمد  
گنگوھی» در تاریخ ۱۲۸۴ ه.ق.  
(۱۸۶۷م) در شهر دیوبند، بنای  
مدرسه‌های را نهادند که طی ۱۵۰

سال گذشته بیشترین تأثیر بر جریان تفکر  
دینی مسلمانان اهل سنت منطقه داشته  
است.

در شرایطی که کسب قدرت سیاسی  
از طریق غلبه بر حاکمیت سیاسی استعماری  
و اعاده حکومت اسلامی به منظور حفظ  
امت اسلام از عقاید غیر توحیدی ممکن  
نشد، ترویج دین راستین و تربیت مسلمانان  
پاک‌اندیش به‌عنوان تنها راه نیل به هدف  
تشکیل حکومت اسلامی در دستور کار  
دارالعلوم دیوبند قرار گرفت، از این رو  
مجادله و ستیزه با مسیحیت، یهودیت و  
مذهب هندو و مخالفت با تعلیمات سرسید  
احمدخان و فرقه‌هایی مانند «احمدیه» و یا  
«اهل حدیث» و همچنین اثبات حقانیت  
چهار مذهب اهل سنت و اثبات خلفای  
راشدین در دستور کار مدرسه دیوبند  
به‌عنوان «محافظ فعال و معتمد و هوشیار  
اسلام اهل سنت» (۴) قرار گرفت.

«نظام آموزشی «دیوبند» کاملاً سنتی  
بود و دروس عربی، عروض و بدیع،  
معانی بیان، منطق، کلام، حدیث، فقه،  
تفسیر، طب و مختصری فلسفه به زبان  
اردو تدریس می‌شد. زبان انگلیسی و علوم  
جدید به هیچ روی تدریس نمی‌شد.» (۵)

از نظر برخی محققان «برنامه «دیوبند» نشان‌دهنده توازن دقیق  
میان پاسخ‌های نو و بدیع به دوران جدید و وفاداری به عقاید سنتی  
مسلمانان اهل سنت بود.» (۶)

«دارالعلوم دیوبند» به سبب مواضع ستیزه‌جویانه‌اش در برابر  
آموزه‌ها و تعالیم استعمارگران «کافر» و نیز هر آنچه بنا بر تعالیم



«شاه ولی الله دهلوی» پدر فکری  
و معنوی علمای دیوبند، شرک  
و بدعت معرفی می‌شد و همچنین  
علو طبع مؤسسان آن در برابر  
حکومتگران و ثروتمندان و شیوه  
اداره منحصر به فرد مدرسه از  
طریق کمک‌های هر چند ناچیز  
مردمی، به سرعت مورد استقبال  
مسلمانان هند و حتی منطقه قرار  
گرفت و طلبه‌های بسیاری در  
آن جمع شدند تا با عنوان و اعتبار

«عالم دیوبند» به اجتماع و در میان مردم  
باز گردند و شیوه «صحیح زندگی اسلامی»  
را به آنان بیاموزند.

«چرا که «دیوبند» به دانشجویان  
خود مأموریتی عمومی می‌آموخت:  
آموزش اجرای صحیح اسلام به جامعه.  
«دیوبندی‌ها»، عقاید فقهی درباره اعمال  
صحیح اسلامی را به زبان محلی اردو بیان  
می‌کردند.» (۷)

در شرایطی که سلطه استعمار، عزم  
نفی هویت و نابودی شخصیت مردم تحت  
سلطه را داشت، تزریق روحیه تنفر و آنزجار  
از استعمارگران و سعی در اصلاح عقاید و  
اعمال با تأکید بر محافظت از دین و سنت،  
باعث پدید آمدن اعتماد به نفس و احساس  
هویت و شخصیت و در نتیجه وحدت  
و انسجام مسلمانان می‌شد. از این روی  
«دیوبند» به کانون اتحاد در برابر استعمار  
تبدیل شده و به این شکل «علمای مجاهد»  
بنیانگذار «دارالعلوم دیوبند»، مشعل مبارزه  
با استعمار را از جبهه‌های جنگ به «مدارس  
دینی» منتقل کردند.

از دل این مدرسه، مبارزی به جامعه  
هند معرفی شد که فعالیت سیاسی را و جبهه  
همت خویش قرار داد. «مولانا محمود

الحسن» - شیخ الهند - نخستین فارغ‌التحصیل «دیوبند» در سال ۱۹۰۹م  
با تأسیس «جمعیت الانصار» که هدف نهایی آن تشکیل اتحادی با  
کشورهای مسلمان ایران، افغانستان و ترکیه برای بیرون راندن بریتانیا  
از هند بود. (۸) نشان داد که گرچه «دیوبند»، مدرسه‌ای صرفاً دینی و  
غیرسیاسی به نظر می‌رسید اما ثمره آن دو چیز بود: ۱- «علمای» فعال

**سازش باورنکردنی و تناقض‌نمای  
«علماء»، که بنا بر سنت «مکتب  
دیوبند» می‌بایست استعمار بریتانیا  
را خصم اسلام بشناسند و از  
ثروتمندان و صاحبان قدرت دوری  
بجویند، با تحصیل کردگان غربی که  
عمد تا منافع ثروتمندان و مالکان  
زمین‌های بزرگ در ایالت‌های  
مسلمان نشین را نمایندگی می‌کردند  
و با تجزیه هند و جلوگیری از تولد  
هند مستقل، بزرگ، یکپارچه  
و قدرتمند و ظهور یک قدرت  
ضد استعماری در جهان در روزهای  
آغاز افول قدرت بریتانیا و ظهور  
استعمار امریکایی به عنوان پیروز واقعی  
جنگ جهانی دوم، آب به آسیاب  
دشمنان «اسلام» و «کشورهای  
ستم‌زده جهان» ریختند، از  
«عبرت» های تاریخ «مکتب دیوبند»  
است که تأثیر تعیین‌کننده‌ای  
در شکل‌گیری تاریخ و هویت  
«بنیادگرایی در پاکستان» داشته  
است**

سیاسی ۲- «هویت اسلامی» به عنوان اساس ساختار سیاسی جنبش توده‌های مسلمان. در سال‌های دهه دوم قرن بیستم «علمای دیوبندی» به همراه دیگر روحانیون و نیز برخی رهبران مسلمان تحصیلکرده غرب مخالفت آشکار با سلطه بریتانیا را آغاز کردند.

«مشخصه این سال‌ها نه تنها تحول از انفعال و بی‌عملی به مخالفت سیاسی فعال، بلکه تغییر فعالیت‌های سیاسی و آموزشی نخبه‌گرایانه به کوشش‌هایی برای بسیج حمایت مسلمانان و پیوند توده‌های پراکنده مسلمانان هند در قالب یک پیکره اجتماعی و سیاسی منسجم

بود» (۹) «شرکت فعالانه «علماء» در جنبش آزادیخواهی شبه‌قاره میراث سنت مذهبی، سیاسی شاه ولی‌الله دهلوی بود که در مکتب دیوبند، جهتی تازه یافته و نو شده بود. به تبعیت از رهبری «محمود الحسن»، بیشتر علمای «دیوبند»، «ندوه العلماء» و «فرنگی محل» در جنبش، برای کسب آزادی سیاسی شرکت کردند و در سال ۱۳۳۸ ه. ق (۱۹۱۹ م) سازمان «جمعیت العلمای هند» را که نقش فعالی در امور سیاسی هند بازی کرد، به وجود آوردند. عناصر دیوبندی جمعیت العلمای هند به علت تأثیر «ابوالکلام آزاد» بیشتر به سوی مقاصد ملی هند متمایل شدند.» (۱۰)

#### جابه‌جایی تضاد اصلی

در سال‌های نخست دهه چهل قرن

بیستم و اوج گرفتن بحث تشکیل حکومت جداگانه در ایالت‌های مسلمان‌نشین هند که تداعی‌کننده اعاده حکومت اسلامی در هند - البته بخشی از هند - بود، تفرقه سیاسی مهمی در میان «علمای دیوبندی» رخ داد و دو برداشت سیاسی متفاوت از آموزه‌های واحد «مکتب دیوبند» در معرض قضاوت و انتخاب مسلمانان قرار گرفت. بعضی از علما و بخصوص از آن میان «بشیر احمد عثمانی» (۱۹۴۹ - ۱۸۸۷) - عالم برجسته دیوبند - از تقاضای ایجاد پاکستان جانبداری کردند، تا آن که مسلمانان آزاد باشند و بنابر احکام مقدس اسلام زندگی کنند و احکام اسلامی را به آن صورت که علمای - اهل سنت - فهم می‌کردند اجرا کنند.»

در نوامبر ۱۹۴۵، در کلکته این گروه از علما، «جمعیت العلمای اسلام» را برای مبارزه به خاطر «مسلم لیگ» سراسری هند بنیاد نهادند... چند سال پیش از آن (احتمالاً در سال ۱۹۴۲) «مولانا بشیر احمد عثمانی» جزوه مهمی به نام «همارا پاکستان» (Hamara Pakistan) منتشر کرد که در آن پاکستانی را پیش‌بینی کرده بود که در آن «شریعت» حکم می‌راند... (۱۱)

«مولانا بشیر احمد عثمانی»، همان کسی است که برای نخستین بار

پرچم پاکستان را به اهتزاز در آورد. او به سرعت از جریان امور در پاکستان سرخورده شد و از تحقق آرزویش مبنی بر حکومت «علماء» بر پاکستان و اجرای «شریعت» در آن ناامید شد.

مبارزه سیاسی «جمعیت العلمای هند» به رهبری «مولانا حسین احمد مدنی» (۱۸۷۹-۱۹۵۷ م) جانشین مولانا محمود الحسن در دیوبند، بر ضد تقاضای تشکیل پاکستان که توسط «جمعیت علمای اسلام هند» و جمعی دیگر از علمای دیوبند رهبری می‌شد، مسلمانانی که همه این «علماء» را مقدس می‌شمردند و نزد آنان دارای اعتبار بودند را متوجه ساخت که «مکتب دیوبند»



در رویارویی با واقعیت‌های سیاسی پیچیده و تبیین مفاهیم سیاسی مانند تعریف «قوم» و «ملت» از منظر دین فاقد انسجام لازم است و قادر به حفظ وحدت مسلمین حول تحلیلی واحد نیست، چرا که دسته‌ای از علمای دیوبندی جذب تحلیل مسلم لیگ مبنی بر ضرورت «تجزیه هند» و ایجاد پاکستان و تشکیل حکومت اسلامی شده بودند و دسته‌ای دیگر، تحلیل حزب کنگره هند مبنی بر لزوم «حفظ یکپارچگی سرزمینی و ملی هندوستان» جهت تداوم مبارزه با استعمار انگلیس را پذیرفته بودند. عامه مردم مسلمان که تا پیش از این با استفتاء از «علماء» به وظیفه شرعی خود در احوال شخصی مانند عبادات، معاملات، ارث

و غیره عمل می‌کردند و خشنود بودند که حتماً رضای خداوند را تحصیل کرده‌اند، حال در مانده بودند که آیا به «فتوای» مولانا حسین احمد مدنی رهبر «جمعیت العلمای هند» عمل کنند که معتقد بود: «راهی از سلطه حکومت بریتانیا برای سعادت اسلام ضروری است تا آن که مسلمانان بتوانند وظایف دینی خود را به نحو شایسته انجام دهند؛ از نظام آموزشی واقعا اسلامی برخوردار شوند و با محو نابودی قوانین ساخته و پرداخته بریتانیا، فساد را از زندگی خود بزایند.» یا این که از فتوای «مفتی محمد شفیع»، «مولانا احتشام الحق تهانوی» و «مولانا عبدالحمید بدایونی» که به همراه «مولانا بشیر احمد عثمانی» اجرا و تعمیم شریعت اسلام را بدون وجود «حکومت آزاد اسلامی» امکان‌پذیر نمی‌دانستند، پیروی نمایند.

این گروه دوم، یعنی «جمعیت علمای اسلام» به پیروی از «مسلم لیگ» و هم‌صدا با جریان ابوالاعلی مودودی، یعنی «جماعت اسلامی» خصومت و تضاد با هموطنان «هندو» خود را با وجود آن که سیزده قرن در کنار آنها زندگی کرده و حدود هشت قرن بر آنها حکومت کرده بودند، به عنوان «تضاد اصلی» مسلمانان معرفی می‌کردند. در حالی که گروه نخست، یعنی

افول قدرت بریتانیا و ظهور استعمار امریکا به عنوان پیروز واقعی جنگ جهانی دوم، آب به آسیاب دشمنان «اسلام» و «کشورهای ستم زده جهان» ریختند، از «عبرت» های تاریخ «مکتب دیوبند» است که تأثیر تعیین کننده ای در شکل گیری تاریخ و هویت «بنیادگرایی در پاکستان» داشته است.

**پی نوشت ها:**

- ۱- نشریه ندای اسلام، شماره ۳۰-۲۹، صلاح الدین شهنوازی، صفحه ۶۴.
- ۲- روزنامه کارگزاران، ۱۳۸۶/۱۲/۲۶.
- ۳- مسلمانان هند بریتانیا، پیتر هاردی، صفحه ۴۴-۴۳.
- ۴- همان، ص ۲۳۵.
- ۵- همان، صفحه ۲۳۴.
- ۶- تاریخ جوامع اسلامی، لاپروس، صفحه ۲۲۲.
- ۷- همان، صفحه ۲۲۱.
- ۸- همان، ص ۲۳۰.
- ۹- همان.
- ۱۰- تاریخ تفکر اسلامی در هند، عزیز احمد، صفحه ۲۰.
- ۱۱- مسلمانان هند بریتانیا، پیتر هاردی، صفحه ۳۱۹.
- ۱۲- همان. «مولانا بشیر احمد عثمانی با این نظر که مسلمانان غیر روحانی، یعنی اعضای غربی بار آمده مسلم لیگ، بر پاکستان حکومت کنند مخالفت کرد و از روحانیون خواست که به مسلم لیگ ملحق شوند و به این ترتیب مطمئن شوند که پاکستان به دست آن که باید، اداره خواهد شد.»

«جمعیت العلمای هند» نسبت به رابطه مسالمت آمیز و پرهیز از تحریک احساس دشمنی با «هندوها» اصرار می ورزیدند و «استعمار» را «تضاد اصلی» هر دو گروه «مسلمانان و هندوها» می دانستند. رؤیای تشکیل حکومت اسلامی که در آن «علمای حکومت کنند» (۱۲) آن قدر جذاب بود که «تغافل» گروهی از علمای دیوبند را نسبت به دشمنی مستمر و دیرپای استعمار بریتانیا با اسلام در جهان مانند آنچه که در هند، افغانستان، اندونزی یا در توطئه تجزیه امپراتوری عثمانی و از همه مهمتر در همان روزها در فلسطین و حمایت از صهیونیست ها در ایجاد «اسرائیل» انجام داده و می داد، توجیه نماید.

در شرایطی که «مؤمنان» می بایست انتخاب می کردند که اگر به کدام یک از «فتاوا» عمل کنند به «وظیفه شرعی» خود عمل کرده اند، سرانجام این رهبران - عمدتاً سکولار - «مسلم لیگ» بودند که با شعارهای «رأی به پاکستان، رأی به اسلام است» و «ضد لیگ، کافر است»، «تکلیف» را مشخص کردند.

سازش باور نکردنی و تناقض نمای «علمای»، که بنا بر سنت «مکتب دیوبند» می بایست استعمار بریتانیا را خصم اسلام بشناسند و از ثروتمندان و صاحبان قدرت دوری بجویند، با تحصیل کردگان غربی که عمدتاً منافع ثروتمندان و مالکان زمین های بزرگ در ایالت های مسلمان نشین را نمایندگی می کردند و با تجزیه هند و جلوگیری از تولد هند مستقل، بزرگ، یکپارچه و قدرتمند و ظهور یک قدرت ضد استعماری در جهان در روزهای آغاز

## با صبا افتان و خیزان می روم تا کوی دوست وز رفیقان ره استمداد همت می کنم

از خوانندگان نشریه تقاضای دعای خیر، همت عالی  
و پرداخت به موقع حق اشتراک را داریم





# گل‌های ارکیده برای ژاندارک برمه

نگاهی به کتاب «راه من»، زندگی و اندیشه‌های «آنگ سان سوچی»\*  
پروین امامی

«من به نبرد مسلحانه اعتقاد ندارم، زیرا این سنت را به جای خواهد گذاشت تا هر کس که سلاح‌های مجهزتری در اختیار دارد، قدرت را از آن خود کند. حتی اگر جنبش دموکراسی خواهی از راه توسل به روش‌های خشونت‌آمیز به پیروزی برسد، باز در ذهن مردم این اندیشه را به جای خواهد گذاشت که هر که زورش بیشتر است، برنده نهایی است. این تفکر، کمکی به برقراری دموکراسی نمی‌کند.»

است. یکی از مهمترین چیزها برای فردی که در این عرصه کار و فعالیت می‌کند، این است که وی هرگز نباید مردم کشورش را فریب دهد. سیاستمداری که مردم را فریب می‌دهد، فاقد شرافت سیاسی است و سران حکومت کشور من اصلاً معنای شرافت سیاسی را نمی‌دانند، زیرا همواره مشغول فریب‌دادن مردم هستند... مردمی که آنگ سان سوچی در دفاع از حقوق آنان، پایه‌گذار جنبش نوین دموکراسی خواهی بوده، شهروندان کشور برمه هستند؛ کشوری در همسایگی تایلند، هندوستان، لائوس و چین که با در بر داشتن ۱۴۶ نژاد و دویست لهجه و زبان گوناگون، یکی از متنوع و پیچیده‌ترین فرهنگ‌های جهان را داراست.

برمه در دهه پنجاه میلادی و در دورانی که سابقه بیش از دو قرن مستعمره بریتانیا بودن را پشت سر می‌گذاشت، توسط پدر خانم آنگ سان سوچی به استقلال رسید. پدر آنگ سان، دانشجوی جوان دانشگاه رانگون (پایتخت برمه) در اواخر دهه سی میلادی، رهبری نبرد استقلال طلبانه مردم علیه استعمارگران بریتانیایی را به عهده گرفت. وی برای ساقط کردن حکومت استعماری تحت فرمان بریتانیا، در هماهنگی با ارتش وقت ژاپن و پس از گذراندن دوره‌های آموزشی، گروه «سی فرمانده» را راه‌اندازی کرد. این گروه متشکل از سی فرمانده جوان برمه‌ای بود که استقلال کشور، مهمترین آرمان آنها به شمار می‌رفت. گروه یادشده موفق شد با بسیج کردن توده‌های مردم، استعمارگران بریتانیایی را از خاک برمه اخراج و استقلال ملی را به کشور اعطا نماید.

پدر آنگ سان پس از برپایی نظام حکومتی مورد تأیید مردم برمه، چند سالی بیش نتوانست به حیات سیاسی خود ادامه دهد و در تاریخ نوزدهم ژوئیه سال ۱۹۴۷ توسط رقبای سیاسی اش ترور شد.

برمه از زمان استقلال تا سال ۱۹۶۱ توسط حکومت‌های دموکراتیک اداره شد، اما در سال ۱۹۶۲، ژنرال «نه‌وین» (ریاست



«سو آنگ سان سوچی»، زنی که می‌توان وی را مشهورترین مخالف سیاسی در جهان امروز لقب داد، با اعتقاد به تئوری فوق، مبارزی است که از دو دهه پیش رهبری جنبش دموکراسی خواهی در برمه - کشوری متلاطم در جنوب شرقی آسیا - را به عهده گرفته است.

آنگ سان سوچی - برنده جایزه جهانی صلح نوبل در سال ۱۹۹۰ میلادی و بسیاری جوایز ارزشمند جهانی دیگر - که از سال ۱۹۸۸ به طور مستقیم در صف اول نبردهای سیاسی مردم با ژنرال‌های حاکم بر کشورش قرار گرفته، براساس روشی نوین و مبتنی بر آموزه‌های طریقت بودیسم، «انسان محوری و تکیه بر شرافت سیاسی» را دغدغه اصلی در پرداختن خویش به سیاست می‌داند و معتقد است:

«شرافت سیاسی به معنای صادق بودن در عرصه سیاست



وقت ارتش برمه) دست به یک کودتای نظامی زد و اداره کشور را در اختیار شورای حکومت نظامی گذاشت.

استبدلال کودتاگران در برچیدن بساط دموکراسی در برمه این بود که گروه‌های قومی و نژادی متعددی که در این کشور زندگی می‌کنند، می‌باید تحت حاکمیت یک مرکزیت قدرتمند قرار گیرند، در غیر این صورت کشور به ورطه فروپاشی و تجزیه درخواهد غلتید. حکومت کودتا پس از روی کار آمدن، قانون اساسی کشور را معلق اعلام و نوعی سوسیالیسم موسوم به «راه برمه‌ای به سوی سوسیالیسم» را به عنوان ایدئولوژی رسمی خود اعلام کرد.

حکومت نظامی - سوسیالیستی برمه در پی به دست گرفتن قدرت، تمام بخش‌های صنعتی، اقتصادی، بانکداری، حمل و نقل، بهداشت و آموزش و پرورش را از حیطة عمل بخش خصوصی خارج کرد و به تملک دولت درآورد. خروج از کشور نیز ممنوع شد.

در طی سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۶ نارضایتی‌های سیاسی -

اجتماعی شدت گرفت. رهبری و ساماندهی این تحریکات اعتراضی - که غالباً به شکل برگزاری تظاهرات سیاسی در شهرهای مختلف ابراز می‌شد - عموماً به عهده دانشجویان برمه‌ای بود. حکومت نظامی در تقابل با فعالیت‌های معترضان شهروندان، با شدت هر چه تمام‌تر این تظاهرات را سرکوب، هزاران نفر از فعالان سیاسی را بازداشت و ساختمان اتحادیه دانشجویان رانگون را - که مقر اصلی هدایت اعتراضات به شمار می‌رفت - با انفجار دینامیت ویران کرد.

در طول بیش از یک دهه پس از آن، فعالیت‌های اعتراضی مردم علیه حکومت مرکزی با فرازونشیب ادامه داشت تا در هشتم آگوست ۱۹۸۸، بزرگترین تظاهرات ضد حکومتی در تاریخ برمه به وقوع پیوست. در این روز توده انبوهی از کارگران، کشاورزان، راهبان بودایی و کارمندان دولت به رهبری دانشجویان در سراسر برمه به

خیابان‌ها ریختند. بار دیگر پلیس و ارتش به تظاهرات آرام و مسالمت‌آمیز مردم - بویژه در پایتخت - حمله کرده و هزاران نفر را قتل عام کردند. از این حادثه به‌عنوان یکی از بزرگترین قتل‌عام‌های تاریخ معاصر یاد می‌شود. بنا به اعلام منابع خبری متفاوت، آمار کشته‌شدگان از سه تا ده هزار نفر در نوسان است. حاکمان نظامی علاوه بر کشتار خیابانی، هزاران تن از مردم را نیز بازداشت و در زندان‌ها تحت شکنجه‌های سخت قرار دادند. خانم آنگ‌سان سوچی، در پی بروز این تظاهرات قدم در عرصه سیاست گذاشت و طی مدتی کوتاه عملاً تبدیل به رهبر جنبش دموکراسی خواهی برمه شد. آنگ‌سان سوچی - که کتاب حاضر درباره اندیشه‌ها و زندگی اوست - در نوزدهم ژوئن ۱۹۴۵ در رانگون به دنیا آمد و در سال ۱۹۴۷، در حالی که دو سال بیشتر نداشت پدر خود را در جریان ترور سیاسی از دست داد. مادر وی پس از کشته‌شدن همسرش توسط تروریست‌های جناح رقیب، در سال ۱۹۶۰ به‌عنوان سفیر برمه به همراه فرزندان به هندوستان اعزام شد.

آنگ‌سان سوچی که بخشی از سال‌های نوجوانی خود را در دهلی گذراند، در سال ۱۹۶۴ به انگلستان رفت تا در رشته فلسفه و علوم سیاسی دانشگاه آکسفورد تحصیل کند. وی در سال ۱۹۷۲ با دکتر «مایکل آریس» از اتباع انگلیس ازدواج کرد و دارای دو فرزند پسر شد.

آنگ‌سان سوچی در ۳۱ مارس ۱۹۸۸ در پی تماس تلفنی یکی از نزدیکانش مطلع شد که مادرش سکنه قلبی کرده و در وضعیتی وخیم در بیمارستانی در رانگون بستری است. وی بلافاصله از لندن به کشور خود پرواز و بر بستر مادر بیمارش حاضر شد.

طی ماه‌هایی که وی به پرستاری از مادر خود پرداخته بود، بحران سیاسی در برمه می‌رفت که راه به رویارویی مستقیم مردم و عمال حکومت نظامی ببرد. سرانجام پس از وقوع تظاهرات مردم در هشتم آگوست ۱۹۸۸ که توسط حکومت به خون کشیده شد، آنگ‌سان با حضور در تجمع پانصد هزار نفری مردم در

**«ترس» یک عادت است و حکومت‌های سرکوبگر مردم را به ترسیدن و مرعوب شدن عادت داده‌اند. در کشورهای آزاد و دموکرات پرسیدن «چرا؟» یک امر کاملاً عادی است، اما در کشورهای دیکتاتوری، پرسیدن سؤال می‌تواند خطرناک باشد و به همین دلیل است که مردم بی‌هیچ چون و چرایی از دستورات رژیم و مأمورانش اطاعت می‌کنند**



پایتخت در تاریخ ۲۶ آگوست، از حاکمان نظامی خواست به خواسته‌های ملت گردن نهاده، از سرکوب آنان دست بردارند و به حل مسالمت‌آمیز بحران و شکاف عمیق سیاسی در کشور کمک نمایند.

وی در ادامه فعالیت‌های خود در روز ۲۴ سپتامبر همان سال حزب «اتحاد ملی برای دموکراسی» را تأسیس و با نادیده گرفتن ممنوعیت‌های حکومتی ژنرال‌های حاکم

تجمع بیش از چهار نفر را در سطح کشور ممنوع اعلام کرده بودند[۴] در بیش از یکصد تجمع مردمی در سراسر برمه شرکت کرد و در همه این سخنرانی‌ها از مردم خواست با استفاده از روش‌های عاری از خشونت به مبارزه آزادیخواهانه خود ادامه دهند.

حاکمان نظامی برمه که برای حفظ خود، کوچکترین تحرک و فعالیت مخالفان سیاسی را به شدت در هم می‌کوبیدند، به موازات تثبیت بیش از پیش خود، شاهد بروز اختلاف نظرها و تحولات خونینی در داخل رژیم هم بودند. بروز جاه‌طلبی‌ها و زیاده‌خواهی‌های حاکمان نظامی عاقبت نظم پیشین حکومت را بر هم ریخت و از درون آن آشفتگی‌ها، شورایی با عنوان «شورای حکومتی احیای نظم و قانون» سر بر آورد که مرکب بود از ۲۱ ژنرال ارتش برمه. این شورا در نخستین ماده اعلام موجودیت خود تصریح کرد که به‌زودی یک انتخابات آزاد و دموکراتیک برگزار و سپس از قدرت کناره‌گیری خواهد کرد. در ضمن همین شورا در سال ۱۹۸۹ نام برمه را به «میانمار» و نام رانگون (پایتخت برمه) را به «یانگون» تغییر داد؛ تغییری که با ناخرسندی و مقاومت منفی توده‌های مردم روبه‌رو شد.

آنگ‌سان سوچی که در فاصله حضور پانزده ماهه خود در کشور، براساس برنامه‌های حزب متبوع خود (اتحاد ملی برای دموکراسی) به فعالیت علنی و گسترده سیاسی در کشور دست زده بود، سرانجام حوصله حکومت را سر برد و به فرمان دولت نظامی در بیستم ژوئیه ۱۹۸۹ در خانه‌اش زندانی شد. حکومت اعلام کرد که دلیل بازداشت خانگی وی «به خطر افتادن کشور» توسط آنگ‌سان سوچی بوده است. به وی اجازه داده شده بود که فقط با اعضای نزدیک خانواده‌اش دیدار کند.

این بازداشت خانگی به مدت شش سال - تا ۱۵ ژوئیه ۱۹۹۵ - ادامه یافت. در طول مدت بازداشت، ارتش برمه به وی پیشنهاد



کرد که آزادانه برمه را ترک کند، اما او این پیشنهاد را نپذیرفت و ترجیح داد به صورت یک زندانی در برمه باقی بماند.

در دومین سال حصر خانگی وی، رژیم اجازه برگزاری انتخابات عمومی را صادر کرد که طی آن حزب متبوع آنگ‌سان سوچی با کسب ۸۲ درصد آرا برنده قاطع انتخابات شد، اما رژیم حاضر به قبول نتیجه انتخابات و واگذاری قدرت به حزب برنده نشد. در

پی بلندشدن صدای اعتراض سیاستمداران پیروز در انتخابات، رژیم به رویکرد جدیدی در راستای برقراری هرچه بیش از پیش محدودیت برای آزادیخواهان دست یازید و ضمن اصرار بر ادامه بازداشت خانگی آن‌سانگ سوچی، حق ملاقات او با اعضای خانواده‌اش را نیز نقض و ارتباط وی را به‌طور کلی با جهان خارج قطع کرد. در پی این اقدام و افشاگری‌های نهادهای بین‌المللی دفاع از حقوق بشر و دموکراسی، افکار عمومی بیرون از مرزهای برمه که با شگفتی وقایع درون این کشور دیکتاتورزده را تعقیب می‌کرد به تکاپو افتاد. دبیرکل سازمان ملل متحد خواهان آزادی هر چه سریع‌تر آنگ‌سان شده و مردم بسیاری از کشورها نیز خواهان پایان یافتن حاکمیت نظامیان بر سرنوشت مردم نگون‌بخت این کشور شدند.

در چهاردهم اکتبر همان سال (۱۹۹۰) آنگ‌سان سوچی رسماً برنده جایزه صلح نوبل معرفی و اعلام شد که مبلغ یک میلیون و سیصد هزار دلار جایزه نقدی به وی تعلق می‌گیرد. آنگ‌سان در پی اعلام خبر فوق اظهار داشت که از جایزه مذکور به منظور تأسیس یک بنیاد بهداشتی و آموزش برای مردم برمه استفاده خواهد کرد. در دهم ژوئیه سال ۱۹۹۵ دوره شش‌ساله بازداشت خانگی آنگ‌سان سوچی به پایان رسید و وی آزاد شد، اما مجاز به خروج از محدوده شهر رانگون نبود. در دهم اکتبر همان سال حزب «اتحاد ملی برای دموکراسی»، آنگ‌سان را به عنوان دبیرکل خود معرفی کرد و وی به عنوان تنها زن موجود در شورای مرکزی این حزب، رهبری فراگیرترین تشکل سیاسی برمه را به عهده گرفت.

سال ۱۹۹۶ و همزمان با رشد روزافزون فعالیت‌های این حزب، موعد اعمال سخت‌گیری‌های مضاعف رژیم علیه اعضای حزب فرارسید. در ماه مه همین سال بیش از ۲۵۰ عضو حزب دستگیر و زندانی شدند و مجدداً در ژوئن همان سال بیش از یکصد تن

از دوستان و آشنایان آنگسان سوچی که قصد داشتند برای شرکت در جشن تولد پنجاه و دوسالگی وی به خانه‌اش بروند بازداشت و روانه زندان‌ها شدند.

اکتبر سال ۱۹۹۶ انبوه فشارها و سرکوب‌های اجتماعی - سیاسی رژیم علیه شهروندان برمه‌ای چنان عرصه را بر دانشجویان مبارز و آزادیخواه تنگ کرد که آنها مجدداً با برپایی تظاهرات متعدد و

گسترده دانشجویی به اعلام مخالفت‌های سیاسی با عملکرد نظامیان حاکم پرداختند. این اقدامات و تحرکات مشابه راه را برای تشدید هر چه بیشتر خفقان توسط حاکمیت نظامی باز کرد و عمال رژیم در اواخر همان سال اقدام به بازداشت دوستان فعال دیگر حزبی همفکر آنگسان سوچی کرده و وی را نیز دوباره محکوم به تحمل بازداشت خانگی کردند.

«شورای دولتی احیای نظم و قانون» سرانجام در پی اعلام مخالفت‌های جهانی با رویکرد مستبدانه‌اش در اداره کشور، در ۱۵ نوامبر ۱۹۹۶ خود را منحل و با تشکیل شورای تازه‌ای موافقت کرد که با عنوان «شورای صلح و توسعه»، در کسوت کابینه‌ای جدید و با حضور ۱۹ عضو و ریاست یک ژنرال بر پا شد.

در روز ۲۷ مارس ۱۹۹۹ دکتر مایکل آریس (همسر آنگسان سوچی) در اثر ابتلا به بیماری سرطان پروستات در انگلستان درگذشت؛ در حالی که همسرش همچنان در بازداشت خودسرانه نظامیان حاکم بر برمه قرار داشت و همچنان به پیشنهاد مشتاقانه حاکمان برای خروج از کشور، «نه» می‌گفت.

در سال ۲۰۰۱ در حالی که آنگسان - که با حفظ شمایل ظاهری یک مؤمن پیرو طریقت بودایی، همواره پوششی کاملاً ساده و بومی در بر دارد و البته همیشه از شاخه کوچک گل ارکیده‌ای برای زینت موهای جمع شده در پشت سرش استفاده می‌کند - همچنان در بازداشت خانگی به سر می‌برد، رسانه‌ها خبر دادند که سازمان ملل متحد از چند ماه پیش مذاکرات مخفیانه‌ای را با دوطرف درگیری (آنگسان و سران رژیم) آغاز کرده و در ژانویه سال ۲۰۰۲ نیز دیداری میان آنگسان و ژنرال «تان شوئه» (حاکم نظامی برمه) انجام شد.

آنگسان که به پیروی از تر مبارزه غیر خشونت‌آمیز همواره در تمام سخنرانی‌های خود اعلام کرده بود آماده مذاکره با سران رژیم بوده و هست، هدف مذاکرات خود با حاکم نظامی را

«آزادسازی زندانیان سیاسی» اعلام کرد. در پی این دیدار، رژیم شروع به آزاد کردن زندانیان سیاسی کرد و حزب «اتحاد ملی برای دموکراسی» نیز اجازه یافت که ۳۵ شعبه خود را در شهر رانگون بازگشایی کند. در ششم ماه مه همان سال نیز آنگسان از بازداشت خانگی رها و محدودیت‌هایی که در مورد فعالیت‌های سیاسی وی وجود داشت برطرف گردید. البته مأموران رژیم در همه حال



نظارت خود را بر فعالیت‌های او ملحوظ می‌داشتند.

ژانویه ۲۰۰۳ در تاریخ مبارزات سیاسی مردم برمه دارای ویژگی خاصی بود؛ چرا که در این دوران رژیم برمه برای نخستین بار به دو نماینده سازمان بین‌المللی حقوق بشر اجازه داد که از این کشور بازدید کنند، هر چند این بازدیدها تغییر شگرفی در شیوه حکومت‌داری دیکتاتورهای برمه ایجاد نکرد و در اواخر سال ۲۰۰۶ حکومت نظامی اعلام کرد که دوره بازداشت خانگی آنگسان سوچی را تمدید کرده است.

براساس گزارش‌ها و اخبار رسیده از برمه، وضعیت این کشور در یکی دو سال اخیر تغییر بخصوصی نکرده و نمودار مناسبات ملت و حکومت همچنان با فراز و فرود و تحت حاکمیت نظامیان به پیش می‌رود.

آنگسان سوچی که در چنین شرایطی همچنان مقام رهبری مبارزات آزادیخواهانه مسالمت‌آمیز و غیر خشونت‌بار ملت برمه را بر عهده دارد، به عنوان یکی از پیروان این نظریه (مبارزه عاری از خشونت) در تبیین روشی که برای برقراری نظامی مبتنی بر دموکراسی در کشور خود در پیش گرفته، در گفت‌وگو با «آلن کلمنتس» (خبرنگار امریکایی و گردآورنده ده مصاحبه مفصل با آنگسان در کتاب حاضر) می‌گوید: «روش‌های مبارزاتی غیر خشونت‌آمیز، اقدامات سودمند و مفیدی هستند. شما برای رسیدن به هدفتان باید کار و تلاش کنید. روش غیر خشونت‌آمیز به معنای این نیست که گوشه‌ای بنشینید و امیدوار باشید اتفاق مناسبی رخ بدهد. در این نوع مبارزه صرفاً توسل به روش‌هایی مجاز است که عاری از خشونت باشند. شیوه مبارزه عاری از خشونت به آرامی و آهستگی حرکت می‌کند. شاید به همین دلیل است که جوانان برمه‌ای احساس می‌کنند این شیوه چندان مؤثر و کارآمد نیست.» آنگسان سوچی که با وجود ایجاد محدودیت، حصر خانگی و فشارهای سیاسی رژیم علیه خود و همفکرانش

همواره کوشیده از ابزارهای تبلیغی مناسب برای ایجاد ارتباط با مردم کشورش بهره جوید، همه هفته سخنرانی‌هایی را برگزار می‌کند که تریبون آن در پشت نرده‌های حیاط منزلش واقع شده و شنوندگان، انبوه مردمی هستند که در خیابان منتهی به منزل وی اجتماع کرده و با پذیرفتن خطر دستگیری احتمالی توسط رژیم، به سخنان وی گوش می‌سپارند. گروهی از جوانان غیر مسلح نیز به‌طور شبانه‌روزی با حضور در منزل وی، وظیفه حفاظت از رهبر خود را برعهده دارند.

رژیم نظامی برمه در راستای مقابله و خنثی کردن اندیشه‌ها و حضور سیاسی آنگ‌سان سوچی، صرفاً به ایجاد تزییقات فردی علیه وی اکتفا نکرده و به منظور مقابله با حزب متبوع وی و نیز ترسیم چهره‌ای دموکرات از خود اقدام به راه‌اندازی تشکل‌ها و گروه‌هایی فرمایشی کرده که این گروه‌ها بعضاً به مثابه اهرم و گروه فشار، ضمن تبلیغ به نفع رژیم، ایجاد اخلال و برهم زدن تجمعات و فعالیت‌های حزب وی را نیز در فهرست شرح وظایف خود قرار داده‌اند.

«فساد مالی» که یکی از واقعیات کتمان‌ناپذیر تمام رژیم‌های دیکتاتوری و استبدادگر است، در برمه نیز به‌سادگی جریان و شیوع دارد. بنا به عقیده مؤلف کتاب، رژیم برمه به‌ظاهر از فساد مالی برای نیل به دو هدف استفاده می‌کند؛ نخست به‌مثابه یک تاکتیک سیاسی برای کنترل مردم و دیگری برای چپاول ثروت‌های ملی و انباشتن حساب‌های بانکی حاکمان.

آنگ‌سان سوچی در تشریح دیدگاه سیاسی خود برای مقابله با این واقعیت معتقد است: «در یک نظام دموکرات می‌توان با ابزار نظارت و موازنه [تفکیک قوا] در مقابل فساد مالی در ادارات و سازمان‌های وابسته به حکومت ایستادگی کرد.» در کشوری که به گفته رهبر جنبش آزادیخواهانه آن «فساد، امری رایج و مسری است و بیشتر کارمندان دولت رشوه‌بگیر هستند»، راهکار پیشنهادی وی برای مقابله با فساد مالی چنین است: «طبیعتاً فساد مالی را نمی‌توان یک شبه محو و نابود کرد. باید کارمندان دولت را مطمئن ساخت که حقوق مکفی دریافت خواهند کرد. فساد مالی یک ذهنیت غالب در بیشتر

کارمندان دولت است؛ ذهنیتی که برآمده از اوضاع سیاسی کشور است. این ذهنیت باید برطرف شود. حسابرسی مداوم بهترین راه جلوگیری از فساد مالی است...»

برطرف کردن ذهنیت‌های نادرست در توده مردم در زمینه فساد مالی و امور مادی، تنها وجه مورد تأکید آنگ‌سان سوچی نیست. وی همواره در سخنرانی‌های خود به ضرورت رویکرد مردم به «انقلاب معنوی» برای پیشبرد نبرد دموکراسی خواهانه خویش تأکید کرده و در این خصوص می‌گوید: «یک انقلاب واقعی در درجه نخست باید یک انقلاب روحی و معنوی باشد. سرکوب شدیدی که ملت برمه را هدف قرار داده باعث شده تا ما موفق به برپایی یک انقلاب اجتماعی یا سیاسی نشویم. ما آن‌چنان در محاصره انواع قوانین و مقررات ناعادلانه قرار گرفته‌ایم که در عمل قادر به پیشبرد مؤثر یک جنبش سیاسی یا اجتماعی نیستیم؛ بنابراین تنها راه برای ما ساماندهی جنبشی معنوی و روحی است.»

آنگ‌سان سوچی که در سال ۱۹۸۸ همزمان با چهل و چهارمین سال زندگی خود وارد فعالیت‌های سیاسی آزادیخواهانه شد، پیش از آن و به مدت بیست و هشت سال را در خارج از برمه زندگی کرده بود. این نکته همواره مورد مذمت و نکوهش حاکمان نظامی و در تبلیغات آنها علیه آنگ‌سان مطرح شده است. تجربه زندگی درازمدت در خارج از کشور، فرایندی بوده که طی آن شکل‌گیری شخصیت فردی - اجتماعی آنگ‌سان را دستخوش تحولاتی فرهنگی کرده است. وی در این باره می‌گوید: «من به دلیل بیست و هشت سال زندگی در کشورهای آزاد یاد گرفته‌ام که به این آسانی‌ها از هیچ حکومتی نترسم. «ترس» یک عادت است و حکومت‌های سرکوبگر مردم را به ترسیدن و مرعوب‌شدن عادت داده‌اند. در کشورهای آزاد و دموکرات پرسیدن «چرا؟» یک امر کاملاً عادی است. در چنین کشورهایی اگر فردی - حتی یک مأمور امنیتی - از شما بخواهد کاری را انجام دهد که غیرمنطقی به نظر می‌آید، شما حق دارید پرسید «چرا باید این کار را انجام دهم؟» اما در کشورهای دیکتاتوری، پرسیدن سؤال می‌تواند خطرناک باشد و به همین دلیل است که



**دلیل اصلی من برای مخالفت با روش‌های مبارزاتی خشونت‌آمیز این است که توسل به این اقدامات باعث پایهریزی یک سنت غلط می‌شود؛ سنت تغییر دادن وضعیت سیاسی از طریق توسل به زور**

مردم بدون هیچ چون و چرایی از دستورات رژیم و مأموراتش اطاعت می‌کنند. به این ترتیب، کسانی که در قدرت هستند سرکوبگرتر و مردمی که تحت قدرت قرار دارند مرعوب‌تر می‌شوند.»

آنگ‌سان سوچی که در عین داشتن گرایش‌های بودیستی، بخشی از دوران نوجوانی و جوانی خود را در هندوستان گذرانده و به باور برخی محققان، زندگی در این کشور به تأثیرپذیری وی از اندیشه‌های مبارزاتی گاندی و رویکرد وی در نبرد سیاسی عاری از خشونت انجامیده، خود معتقد است: «من خودم را نه یک سیاستمدار گاندی‌وار تلقی می‌کنم و نه یک سیاستمدار بودایی. البته من یک بودایی هستم و در طی تمامی مراحل زندگی‌ام تلاش کرده‌ام به اصول بودایی‌گری عمل کنم. واقعیت این است که من ستایشگر کسانی هستم که جنبش اولیه استقلال برمه را پایه‌ریزی کردند. دلیل اصلی من برای مخالفت با روش‌های مبارزاتی خشونت‌آمیز این است که توسل به این اقدامات باعث پایه‌ریزی یک سنت غلط می‌شود؛ سنت تغییر دادن وضعیت سیاسی از راه توسل به زور. اگر شما خواهان پایه‌ریزی یک سنت قوی از دموکراسی در کشور هستید، یکی از اصول اساسی برای آفریدن این سنت، ایجاد تغییر سیاسی صلح‌آمیز از طریق به‌شمار آوردن اراده مردم است؛ اراده‌ای که خود را از طریق صندوق‌های رأی آشکار می‌کند و نه از طریق نیروهای مسلح. ما که خواهان تغییر دادن سیستمی هستیم که معتقد است «حق با کسی است که زور دارد»، باید اثبات کنیم «حق» برتر از زور است.

«... نبرد برای دموکراسی نبردی برای بهبود زندگی روزانه ماست و نبردی است دائمی و توقف‌ناپذیر... من می‌دانم که رژیم توانایی این را دارد که هر بلایی که دوست دارد بر سرم بیاورد و با این حال هیچ ترسی از آنها ندارم. نترسیدن من ناشی از ناآگاهی‌ام نسبت به این توانایی رژیم نیست. نترسیدن من ناشی از عدم نفرت من به رژیم است. ترس و نفرت دست در دست هم جلو می‌روند...»

آنگ‌سان سوچی در کتابی که بخشی از آن به نوشته‌های خودش پیرامون مسائل فرهنگی، هنری و اجتماعی برمه اختصاص دارد و بخش دیگر آن شامل چند گفت‌گو با خبرنگار امریکایی است می‌کوشد به بازنمایی چهره خود پردازد؛ چهره آرام و خندان زنی که با اعتقاد به تحقق حتمی آرمان‌های ملت برمه، روی در روی حاکمیت ژنرال‌های مسلح ایستاده و ضمن دعوت همیشگی آنها به بردباری و پرهیز از تکرار تاریخ، آزادی‌اندیشه و فعالیت سیاسی شهروندان را متضمن امنیت و برپایی یک جامعه دموکرات می‌داند. کتاب «راه‌من» در بردارنده متون دو کتابی است که در سال ۱۹۹۵ چاپ و در اختیار همگان قرار گرفته است. کتاب نخست با عنوان «نامه‌هایی از برمه» شامل مطالبی است که در ۵۲ بخش توسط آنگ‌سان سوچی - که از وی به عنوان «ژاندارک برمه»

هم یاد می‌شود - درباره فرهنگ، هنر، سیاست و زندگی مردم برمه و بنا به درخواست یک روزنامه ژاپنی در سال ۱۹۹۵ پس از آزادی وی از دوره اول بازداشت خانگی نوشته شده و کتاب دوم با عنوان «صدای امید» مجموعه گفت‌وگوهایی است که آلن کلمنتس امریکایی در همان سال در رانگون با آنگ‌سان سوچی انجام داده و شامل محورهای متعددی از جمله بیان دیدگاه‌های وی پیرامون مبارزه سیاسی صلح‌آمیز، مبارزه مسلحانه دانشجویان برمه‌ای، مواد مخدر، مدیتیشن، وجود سانسور در برمه، جایگاه ارتش ملی و... است.

کتاب «راه‌من» به گفته مترجم آن نخستین مجلدی است که به فارسی، آنگ‌سان سوچی را به خوانندگان ایرانی معرفی کرده؛ رهبری که پرداختن به محرومان و زندانیان در بند همواره یکی از دغدغه‌های او بوده و در یکی از نوشته‌های خود برای روزنامه ژاپنی در همین باره چنین نگاشته است: «نمی‌دانم چه تعداد از زندانیان سیاسی برمه در شب‌های زمستان از فرط سرما بی‌خواب می‌شوند؛ نمی‌دانم چه تعداد از آنها که در سنین پایان عمر هستند شب‌های زمستان از درد استخوان به خود می‌پیچند و نمی‌دانم چه تعداد از آنها در این شب‌های سرد خواب یک آشامیدنی داغ را می‌بینند. کمکی از دست من ساخته نیست، اما حداقل می‌توانم به آنها فکر کنم و به یادشان باشم...»

\* این کتاب با ترجمه بیژن اشتری، توسط انتشارات مهد فرهنگ در پاییز ۱۳۸۶ انتشار یافته است.

## الله و انا لیه راجعون

درگذشت بانوی مبارز و صبور، زنده‌یاد

### عفت عسگری یزدی

مادر مهندس کیوان صمیمی بهبهانی

(مدیر مسئول نشریه توقیف‌شده نامه)

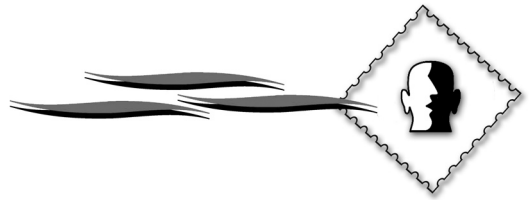
را تسلیت گفته و برای ایشان و

تمامی بازماندگان آن مرحومه،

آرزوی صبر و شکیبایی داریم.

لطف‌الله میثمی

و کارکنان نشریه چشم‌انداز ایران

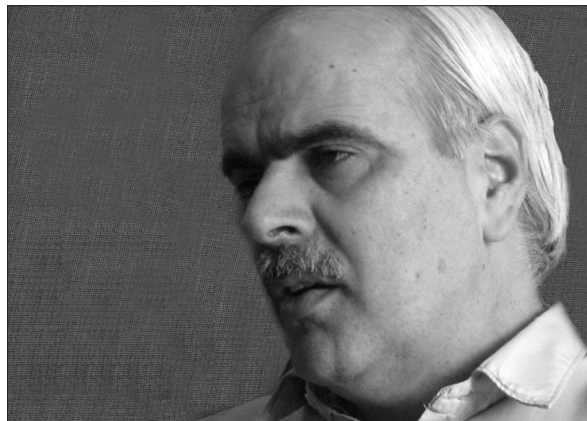


# داستان اعتیاد

گفت و گو با سعید مدنی - بخش نخست

اعتیاد سال‌هاست در جامعه ایران به معضلی بزرگ و اساسی تبدیل شده که ابعادی فراتر از یک مشکل اجتماعی یافته است. در صورت ادامه وضع موجود در آینده نزدیک، این مشکل می‌تواند در ردیف یکی از موانع رشد و توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور درآید، گرچه برخی معتقدند: «آن زمان فرا رسیده است.» از این رو با توجه به اهمیت مشکل، ضروری است تلاش‌های صورت گرفته بارها بازبینی شوند، راه‌های رفته نقشه‌برداری گردند و راه‌های نرفته شناسایی شوند، تا از این فرایند فعال بتوان راهی به سوی حل بحران و نه مشکل گشود. در گفت‌وگو با آقای سعید مدنی، پژوهشگر در حوزه مسایل و مشکلات اجتماعی، تلاش داریم ابعاد وسیع و عمیق این پدیده را مورد بحث قرار دهیم. به تازگی سعید مدنی پژوهش مفصلی درباره مدیریت اعتیاد در ایران انجام داده و در این گفت‌وگو برخی از یافته‌های خود را در این زمینه مطرح کرده و نیز ترجمه کتاب «روان‌شناسی و تغییرات اجتماعی» را روانه بازار نشر کرده است.

- ۱- وجود تمایل و احتیاج به ادامه استعمال دارو و به‌دست آوردن آن به هر طریقی که ممکن باشد.
- ۲- وجود علاقه مفرط و شدید یا گرایش به افزایش مصرف دارو.
- ۳- وابستگی روانی یا جسمی به آثار داروهای اعتیادآور، یعنی تظاهر علائم توقف مصرف دارو پس از مصرف نکردن آن.



**برای شروع بحث اجازه دهید با بررسی مفهومی چند اصطلاح و واژه، خوانندگان را با ترمنولوژی بحث آشنا کنیم، از این رو لطفاً در ابتدا تفاوت بین مفاهیمی مثل اعتیاد، سوء مصرف مواد و وابستگی به مواد را مطرح کنید؟**

از اعتیاد (Addiction) تعریف‌های متفاوتی ارائه شده است. به اعتقاد فیزیولوژیست‌ها، اعتیاد عبارت است از حالتی که استعمال متوالی یا متناوب ماده مخدر در فرد ایجاد می‌کند، با استعمال مواد مخدر بر تحریک‌پذیری سلول‌های عصبی و دستگاه عصبی افزوده شده و در نتیجه داروی بیشتری لازم است تا آن را به حالت تعادل برگرداند.

**به اعتقاد فیزیولوژیست‌ها، اعتیاد عبارت است از حالتی که استعمال متوالی یا متناوب ماده مخدر در فرد ایجاد می‌کند، با استعمال مواد مخدر بر تحریک‌پذیری سلول‌های عصبی و دستگاه عصبی افزوده شده و در نتیجه داروی بیشتری لازم است تا آن را به حالت تعادل برگرداند**

سازمان بهداشت جهانی، اعتیاد را این‌گونه تعریف کرده است: اعتیاد به مواد مخدر مسمومیت حاد یا مزمنی است که مضر به حال شخص و اجتماع می‌باشد و زاینده مصرف داروی طبیعی یا صنعتی به‌شمار می‌رود؛ ویژگی‌های این حالت عبارتند از:

وابستگی (Dependency) معمولاً یکی از ویژگی‌های اعتیاد قلمداد می‌شود. وابستگی به مواد، یعنی مجموعه‌ای از پدیده‌های فیزیولوژیکی، رفتاری و شناختی که در آن مصرف یک ماده (یا گروهی از مواد) از رفتارهایی که پیش از آن برای شخص ارزشمند بوده، اولویت بیشتری پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، اعتیاد، وابستگی مواد را در پی دارد به گونه‌ای که وابستگی به مواد به آسیب یا استرس آشکار و قابل مشاهده می‌انجامد و دست کم با سه مورد مشخص می‌شود:  
نخست، ایجاد پدیده تحمل، یعنی

نیاز به افزایش مقدار مصرف مواد برای حصول نتایج مورد نظر یعنی نشئگی، یا کاهش قابل توجه اثر ماده در اثر مصرف مداوم مقدار ثابت؛ دوم، بروز علائم ترک، یعنی در اثر کاهش یا قطع ماده مورد مصرف، نیاز به مصرف ماده برای پیشگیری از بروز علائم یا رهایی از علائم ناشی از ترک ایجاد می‌شود و سوم، مصرف ماده به مدت طولانی‌تر یا به مقدار بیشتر از حد مورد انتظار ادامه می‌یابد؛ برای همین بارها شنیده‌اید که معتادان گفته‌اند روزهای اول مصرف مواد، به خودشان القا می‌کرده‌اند که هر زمان خواستیم دیگر مصرف نمی‌کنیم، اما بعدها متوجه شده‌اند که این طور نیست. برای همین هم معتاد یا فرد وابسته به مواد، کسی است دارای ویژگی‌هایی مانند:

- تمایل مداوم یا کوشش‌های ناموفق برای قطع یا کنترل مصرف ماده یا مواد - صرف وقت زیاد برای تهیه، مصرف، یا رهایی از اثرات ماده

- صرف نظر کردن از فعالیت‌های مهم اجتماعی، شغلی یا تفریحی و یا کم‌توجهی به این مسائل - ادامه مصرف مواد، با وجود آگاهی از تشدید یا ایجاد مشکلات روانی یا جسمی ناشی از مصرف ماده

**پس سوء مصرف مواد به چه معناست و چه تفاوت‌هایی با اعتیاد دارد؟**

سوء مصرف مواد (Drug Abuse)، یعنی مصرف مواد با آثار و پیامدهای زیان‌آور قابل توجه و تشدیدشونده، اما اگر این مصرف مکرر مواد، موجب تحمل و محرومیت نشود و برای ایجاد حالت مطلوب مثل نشئگی نیاز به افزایش مصرفی نباشد و به علاوه قطع مصرف هم موجب بروز علائم ترک نشود سوء مصرف مواد رخ داده است.

بر اساس این تعریف، منظور از سوء مصرف مواد، عمدتاً استفاده مشکل‌آفرین از مواد به لحاظ فردی، خانوادگی، اجتماعی، بالینی یا قانونی است؛ خواه فرد به مرحله اعتیاد یا وابستگی رسیده و یا نرسیده باشد.

به عبارت دیگر، در سوء مصرف مواد اگر چه فرد نسبت به مواد اعتیاد ندارد، ولی آن را مصرف می‌کند، البته ماده

**وابستگی به مواد، یعنی مجموعه‌ای از پدیده‌های فیزیولوژیکی، رفتاری و شناختی که در آن مصرف یک‌ماده (یا گروهی از مواد) از رفتارهایی که پیش از آن برای شخص ارزشمند بوده، اولویت بیشتری پیدا می‌کند**

**سوء مصرف مواد، یعنی مصرف مواد با آثار و پیامدهای زیان‌آور قابل توجه و تشدیدشونده، اما اگر این مصرف مکرر مواد، موجب تحمل و محرومیت نشود و برای ایجاد حالت مطلوب مثل نشئگی نیاز به افزایش مواد مصرفی نباشد و به علاوه قطع مصرف هم موجب بروز علائم ترک نشود سوء مصرف مواد رخ داده است**

مصرفی ویژگی‌هایی دارد؛ از جمله مصرف آن غیرقانونی است، باعث بروز تغییرهای روحی در فرد می‌شود و سرانجام استفاده از ماده به خود فرد یا دیگران ضرر می‌رساند.

بنابراین باید به تفاوت این مفاهیم توجه کرد و اختلاف مصادیق آنها در جامعه را مد نظر قرار داد. برای نمونه اگر اعلام می‌شود فلان تعداد معتاد داریم، بلافاصله باید پرسید، پس سوء مصرف کنندگان چند نفرند، آن وقت ابعاد فاجعه روشن می‌شود.

**آیا اعتیاد مشکل امروز ماست یا این مشکل یک پیشینه تاریخی دارد؟**

مصرف مواد در ایران سابقه‌ای طولانی دارد. طبق نوشته هردوت، سکاها که از اقوام آریایی بودند، از نوعی حمام بخار بنگ (حشیش) به‌عنوان جزئی از مراسم عزاداری استفاده می‌کردند. در پارسی کهن به

تریاک، ایون می‌گفتند که افیون، معرب آن است. خواص خواب‌آور ضد درد تریاک توسط دانشمندان مسلمان ایرانی مانند محمد زکریای رازی و ابوعلی سینا توصیف شده است، اما شواهد مربوط به سوء مصرف آن در موارد غیر پزشکی بسیار نادر است. به‌ظاهر ابوریحان بیرونی نخستین دانشمند ایرانی است که به خاصیت اعتیادآور افیون اشاره کرده است، ولی شیوع ناگهانی سوء مصرف تریاک و حشیش در دوره صفویه رخ داد. می‌گویند که نخست مواد مخدر و بویژه تریاک، برای کاهش اضطراب بزرگان و رجال به کار می‌رفت و سپس میان قشرهای مختلف مردم رواج یافت تا آنجا که گسترش روزافزون و نگران‌کننده مواد افیونی، شاه طهماسب اول را واداشت تا مبارزه‌ای جدی با اعتیاد و مواد مخدر آغاز کند. وی مقدار زیادی از تریاک‌های سلطنتی را از بین برد و مبلغی نزدیک به ۵۰۰ تومان به دارایی دربار خود زیان وارد ساخت. پس از او شاه‌عباس این مبارزه را ادامه داد و مردم را از زیان‌های تریاک آگاه کرد. وی برای کسانی که مبادرت به ترک اعتیاد نمی‌کردند، مقرراتی وضع کرده و متخلفان را به مجازات می‌رساند. شاه‌عباس برای نخستین بار کارکنان دربار را به ترک اعتیاد وادار نمود و افرادی را که موفق به ترک اعتیاد نمی‌شدند از کار برکنار می‌کرد. این اقدامات نه تنها در کاهش مصرف تریاک تأثیر نداشت، بلکه روزبه‌روز مصرف

آن گسترش یافت.

در دوران صفویه، مکان‌های مخصوصی به نام «کوکنار خانه» وجود داشته که به منظور کیف و نشئه، خشخاش را جوشانده و آب آن را می‌نوشتند. شواهد تاریخی مربوط به دوره قاجاریه، از شیوع سوء مصرف تریاک غالباً به صورت بلعیدن و گاهی هم به صورت دود کردن، در میان طبقات مختلف جامعه ایرانی حکایت می‌کند. اما ظاهراً سوء مصرف مشتقات شاهدانه (حشیش) به طبقات خاصی چون درویش

محدود بود. در این دوره منبع اصلی تأمین حشیش، افغانستان بود به طوری که پس از جداسدن هرات از ایران و پناهنده شدن گروهی از افغانی‌های هراتی به تهران، خرید و فروش و مصرف آن افزایش یافت.

کشت خشخاش و تولید داخلی تریاک در قرن هجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم میلادی، بیشتر

به منظور پاسخ گفتن به تقاضای روزافزون مصرف کنندگان داخلی بود، اما از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، کشت تریاک به عنوان محصولی قابل صدور و ارز آور مورد توجه قرار گرفت. دلیل این موضوع را باید در افول تولید و صدور ابریشم، نیاز فزاینده کشور به ارز خارجی برای پرداخت بهای کالاهای جدید خریداری شده از غرب و نیز افزایش ناگهانی تقاضا برای تریاک در سطح جهانی به دنبال «جنگ‌های تریاک»

و باز شدن اجباری دروازه‌های چین بر روی تریاک جست‌وجو کرد. در شرایط بین‌المللی آن روز که صدور یا مصرف تریاک، نه در ایران و نه در اروپای آن زمان، ممنوع یا مکروه شمرده نمی‌شد، ایران با زحمت زیاد توانست اجازه صدور تریاک را به هندوستان از دولت انگلیس بگیرد. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن



**شیوع ناگهانی سوء مصرف تریاک و حشیش در دوره صفویه رخ داد. می‌گویند که نخست مواد مخدر و بویژه تریاک، برای کاهش اضطراب بزرگان و رجال به کار می‌رفت و سپس میان قشرهای مختلف مردم رواج یافت تا آنجا که گسترش روزافزون و نگران کننده مواد افیونی، شاه طهماسب اول را واداشت تا مبارزه‌های جدی با اعتیاد و مواد مخدر آغاز کند**

**شاه عباس برای نخستین بار کارکنان دربار را به ترک اعتیاد وادار نمود و افرادی را که موفق به ترک اعتیاد نمی‌شدند از کار برکنار می‌کرد. این اقدامات نه تنها در کاهش مصرف تریاک تأثیر نداشت، بلکه روز به روز مصرف آن گسترش یافت**

بیستم ایران یکی از اعضای بسیار فعال تجارت جهانی تریاک به شمار می‌رفت. البته قسمت زیادی از تریاک تولیدی در داخل مملکت مصرف می‌شد و کل اقتصاد کشور نیز به تولید و صدور تریاک وابستگی پیدا کرده بود. درست به دلیل همین گره خوردن تریاک با اقتصاد، مشکل اعتیاد دامنه گسترده و وسیعی از گذشته تا کنون داشته است.

**آیا در جنبش‌های آزادیخواهانه و عدالت طلبانه‌ای مثل نهضت مشروطه و نهضت ملی نسبت به وضعیت مصرف مواد**

**و شیوع بالای آن موضع گیری مشخصی وجود داشته است؟**

با ظهور نهضت مشروطه و بیداری ایرانیان، عده‌ای از رهبران ملی و مذهبی مبارزه جدی با مصرف تریاک را وجه همت خود قرار دادند، اما گرفتاری‌های سیاسی و وابستگی شدید اقتصاد کشور به ارز حاصل از صادرات تریاک، هرگونه اقدام جدی را در زمینه مبارزه با کشت و سوء مصرف این ماده، ناممکن می‌کرد.

با آغاز نهضت مشروطه و پیروزی آن در سال ۱۲۸۵، مجاهدین مشروطه خواه با اعتقاد به اینکه یکی از مشکلات کشور، اعتیاد است جنبش و تحرکی جدی را برای مبارزه با اعتیاد آغاز کردند. در پی این تحرکات داخلی و همراه با برخی تحرکات بین‌المللی از جمله برگزاری کنفرانس شانگهای (۱۹۰۹) دولت وقت ایران-تحت فشار مجاهدان مشروطه و در پی امضای قطعنامه شانگهای تلاش‌هایی را برای کنترل مواد مخدر و اعتیاد آغاز کرد که در نهایت به تدوین نخستین قانون مدون درباره مواد مخدر در ایران و تصویب آن در دوره دوم مجلس شورای ملی در ۲۳ اسفند ۱۲۸۹ انجامید. قانون «تحدید تریاک» شامل شش ماده بود.

پس از برگزاری کنفرانس شانگهای



اخبار مربوط به آن پخش شد و دولت وقت ایران که از سویی زیر فشار آزادیخواهان و مجاهدان مشروطه بود و از سویی دیگر با امضای قطعنامه از نظر وجهه بین‌المللی خود را مقید به رعایت مصوبات کنفرانس مبنی بر تعهد جهانی برای کنترل تجارت موادمخدر می‌دید به جنب‌وجوش آمد. حدود یک سال پس از برگزاری کنفرانس، نخستین قانون مدون درباره موادمخدر در ایران در سال ۱۲۸۹ ه. ش (۲۳ اسفند) توسط مجلس شورای ملی به تصویب رسید. در این قانون دو نکته فوق‌العاده قابل توجه بود، اول اینکه معتادان به مصرف شیره مطبوخ را از اینکه شخصاً از سوخته تریاک، شیره مطبوخ تهیه کنند منع کرد و این کار را به عهده مأمورین وزارت دارایی گذاشت و دوم اینکه به موجب ماده چهار این قانون به معتادان تریاک و شیره‌ای به مدت هفت سال مهلت داده شد تا اعتیاد را ترک کنند.

مطابق قانون یادشده برای معتادان کارت سهمیه صادر شد و برای تریاک مصرفی آنان مالیات در نظر گرفته شد. این قانون دولت را به عامل اصلی توزیع تریاک تبدیل کرد و در واقع از اینجا برای نخستین بار دولت به‌عنوان کارگزار و ذی‌نفع، درگیر مسئله موادمخدر شد، به‌طوری که در سال ۱۳۰۵ تقریباً هشت

درصد از کل درآمد دولت از محل فروش تریاک حاصل می‌شد. به‌دنبال تصویب این قانون، نه تنها تقاضا برای تریاک کاهش پیدا نکرد، بلکه تهیه و فروش غیرقانونی تریاک هم رواج یافت. تریاک به‌طور قاچاق صادر و در مقابل مرفین به‌طور محدود وارد می‌شد. براساس قانون مورد بحث برای هر مثقال تریاک مالیده، ۳۰۰ دینار مالیات وضع شد، همچنین وزارت مالیه (دارایی) مأموریت یافته بود اسامی معتادان را ثبت و شیره مطبوخ را مثقالی ۳ عباسی به آنها بفروشد و متقابلاً سوخته را مثقالی ۳ شاهی از معتادان بخرد. این قانون در سال ۱۲۹۳ ه. ش اصلاح و حق‌الزحمه

تحویل سوخته را تقلیل داد. قانون تحدید تریاک، جنبه جرم‌شناسانه نداشت و در آن هیچ اشاره‌ای به جرم شناختن ابعاد مختلف موادمخدر نشده بود. در هر حال انقلابیون مشروطه دغدغه مبارزه با اعتیاد داشتند و تلاش‌هایی را به این منظور در مجلس ملی نوظا انجام دادند، اما غول اعتیاد همچنان بزرگ و بزرگتر می‌شد و در سطح جامعه گسترش می‌یافت.

برای توضیح دیدگاه نهضت ملی و دولت مرحوم دکتر مصدق نسبت به مبارزه با اعتیاد در ابتدا لازم است توضیحاتی درباره وضعیت اعتیاد در سال‌های پیش از نهضت ملی بدهم: در سال ۱۳۲۸، در کنفرانس آنکارا برای کشورهای تولیدکننده موادمخدر از جمله ایران، سهمیه‌ای تعیین شد تا تریاک تهیه شده به مصارف پزشکی رسانده شود. براساس



مصوبه یادشده سهمیه ایران ۲۵ درصد، ترکیه ۵۰ درصد، یوگسلاوی ۱۴ درصد، هندوستان ۶ درصد و بقیه کشورها ۵ درصد تعیین شد. این سهمیه براساس قدرت تولید تریاک در این کشورها تعیین شده بود و همان‌طور که ملاحظه می‌کنید سهم ترکیه دو برابر ایران بود، اما امروز مشکلات ترکیه در این زمینه به مراتب محدودتر از ایران

است، اما پس از تعیین سهمیه برای ایران به‌دنبال فعالیت‌های انجمن ملی مبارزه با تریاک و الکل که در جای خود باید درباره آن بحث کنیم، مجلس شورای ملی طی قانونی که به اصلاح ماده ۲۷۵ قانون مجازات عمومی مشهور شد، قدم تازه‌ای در راه منع استعمال تریاک برداشت. با توجه به مجازات‌های پیش‌بینی شده در قانون جدید که دست کم سه ماه و حداکثر آن سه سال تعیین شده بود، مجازات‌ها نسبت به قبل تشدید شدند.

در این دوره تنها در تهران، ۴۷۲ شیره کش خانه و مرکز فساد وجود داشت. از جمله در ناحیه ۱۰، تعداد

**کشت خشخاش و تولید داخلی تریاک در قرن هجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم میلادی، بیشتر به منظور پاسخ گفتن به تقاضای روزافزون مصرف‌کنندگان داخلی بود، اما از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، کشت تریاک به‌عنوان محصولی قابل صدور و ارزآور مورد توجه قرار گرفت**

**با آغاز نهضت مشروطه و پیروزی آن در سال ۱۲۸۵، مجاهدین مشروطه‌خواه با اعتقاد به اینکه یکی از مشکلات کشور، اعتیاد است جنبش و تحرکی جدی را برای مبارزه با اعتیاد آغاز کردند**

۱۲۲ شیره‌کش‌خانه، ناحیه پشت بدنه ۱۶۱ شیره‌کش‌خانه، زاغه‌ها و کوره‌ها ۹۶ شیره‌کش‌خانه، ناصر خسرو و محله عرب‌ها ۴۳ شیره‌کش‌خانه، شهرری ۱۱ شیره‌کش‌خانه، دروازه شمیران ۷ شیره‌کش‌خانه و شاهپور (گمرک) ۳ شیره‌کش‌خانه. (روزنامه داد، شماره‌های ۵۱۴ و ۵۱۵) علاوه بر این، شیوع اعتیاد در برخی استان‌ها به میزان قابل توجهی افزایش یافت. از جمله به گزارش پیشکار دارایی مازندران ۴۰ تا ۷۰ درصد جمعیت مازندران و خراسان معتاد بودند.

هیئت وزیران در کابینه رزم آرا در ۲۲ شهریور ۱۳۲۹ مجدداً تصویب‌نامه‌ای در پنج ماده در جهت تشدید مجازات دایرکنندگان شیره‌کش‌خانه‌ها و استعمال تریاک به تصویب رساند که مطابق معمول کسی به آن وقعی نگذاشت و آمار معتادین بالا و بالاتر رفت. در سال ۱۳۳۰ ایران رسماً از سوی هیئت مرکزی تریاک سازمان ملل متحد متهم به قاچاق تریاک شد و هیأت یادشده اعلام نمود: «ایران، سهم عمده‌ای در اعتیاد بین‌المللی دارد و نزدیک به ۳۰۰ تن تریاک در ایران مفقود شده و ملوانانی که در خلیج فارس رفت‌وآمد می‌کنند، در مقابل سیگار آمریکایی را به راحتی تریاک به کشورهای عربی منطقه قاچاق می‌کنند.»

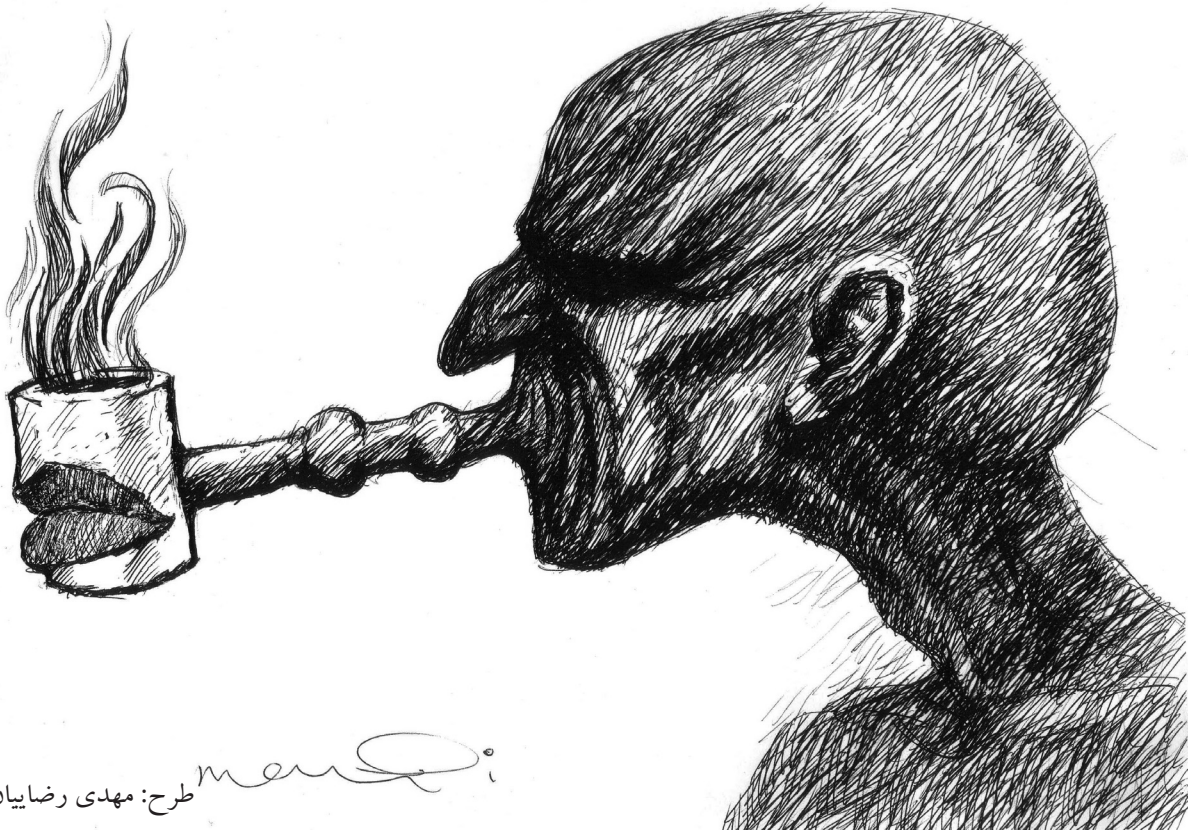
با وجود تشدید مجازات‌ها، گرایش به موادمخدر، همچنان در کشور رو به گسترش بود تا اینکه دوباره بر اثر فشارهای بین‌المللی و پیگیری‌های انجمن ملی مبارزه با تریاک و الکل و جلب پشتیبانی تعدادی از نمایندگان مجلس شورای ملی هفدهم «قانون منع تهیه و خرید و فروش تریاک و مشتقات آن و مصرف نوشابه‌های الکلی» در ۱۹ بهمن ۱۳۳۱ و در زمان فعالیت دولت ملی دکتر مصدق به تصویب مجلس رسید. شش ماه پس از تصویب این قانون، خرید و فروش تریاک و مشتقات آن ممنوع شد و دولت ملی مکلف شد از سال ۱۳۳۳ به بعد کشت خشخاش را نیز ممنوع سازد. علاوه بر آن تا شش ماه فروش تریاک برای مصرف معتادان، طبق تجویز پزشکی و تأیید دولت، مجاز و وزارت بهداشت و شهرداری، مکلف شدند وسایل معالجه معتادان را فراهم سازند، اما طولی نکشید که این

قانون و اصلاح بعدی آن در خرداد ۱۳۳۲ به علت کودتای ۲۸ مرداد همان سال، راه به جایی نبرد و وضعیت مصرف موادمخدر در کشور بسیار اسفبار شد، تا اینکه در آبان سال ۱۳۳۴ شمسی یک قانون پنج ماده‌ای به نام «قانون منع کشت خشخاش و استعمال تریاک» از تصویب مجلس گذشت. براساس این قانون، کشت خشخاش و تهیه و وارد کردن مواد افیونی (تریاک، شیره تریاک و دیگر مشتقات آن)، استفاده از اماکن عمومی برای استعمال موادمخدر و وارد کردن آلات و ادوات مربوط به آن در سراسر کشور ممنوع و به مدت شش ماه به معتادان اجازه داده شد تا برای معالجه خود به مراکزی که وزارت بهداشت معین می‌کرد مراجعه نمایند. پس از اتمام مدت تعیین شده، استعمال مواد افیونی و نگهداری و خرید و فروش آن نیز ممنوع اعلام شد. در این قانون پیش‌بینی شده بود که تا ده سال اعتیاد از کشور ریشه کن گردد، ولی به طوری که بعدها معلوم شد، خواسته یا ناخواسته وضع این قانون موجب شد کشورهای همسایه ایران (افغانستان، پاکستان و ترکیه) با زیر کشت بردن هزاران هکتار از زمین‌های مزروعی خود، صدها تن تریاک و بدتر از آن هروئین و مرفین را وارد بازار ایران نمایند.

می‌توان گفت که پیامد قانون یادشده، بیشتر راه‌اندازی بازاری پر سود برای قاچاقچیان داخلی و خارجی بوده تا مبارزه با موادمخدر. همچنین برحسب آیین‌نامه اجرایی قانون یادشده، علاوه بر تشدید مجازات‌ها، نسبت به گذشته می‌توان تشدید مجازات‌ها بر اثر تکرار جرم را نیز به‌عنوان یکی از نکات مهم ذکر کرد، تا آنجا که به دلیل شدت مجازات‌ها، رسیدگی به جرایم در صلاحیت محاکم جنایی قرار می‌گرفت و گاهی حداکثر قائل شده در قانون برای مجازات‌ها اعمال می‌شد. دکتر صالح، وزیر بهداشتی وقت (۱۳۳۴) در نطق خود در مجلس شورای ملی جهت تصویب «قانون منع کشت خشخاش» گفت: از ۹۰۰ تن تولید سالیانه تریاک در ایران، ۸۰۰ تن توسط معتادان داخلی و تنها ۱۰۰ تن آن به خارج صادر می‌شود. وی همچنین رسماً اعتیاد ۱/۵ میلیون نفر تریاک‌ی را پذیرفت. به ظاهر این رقم

**در سال ۱۳۲۸، در کنفرانس آنکارا برای کشورهای تولیدکننده موادمخدر از جمله ایران، سهمیه‌ای تعیین شد تا تریاک تهیه شده به مصارف پزشکی رسانده شود. براساس مصوبه یادشده سهمیه ایران ۲۵ درصد، ترکیه ۵۰ درصد، یوگسلاوی ۱۴ درصد، هندوستان ۶ درصد و بقیه کشورها ۵ درصد تعیین شد**

**دکتر صالح، وزیر بهداشتی وقت (۱۳۳۴) در نطق خود در مجلس شورای ملی جهت تصویب «قانون منع کشت خشخاش» گفت: از ۹۰۰ تن تولید سالیانه تریاک در ایران، ۸۰۰ تن توسط معتادان داخلی و تنها ۱۰۰ تن آن به خارج صادر می‌شود.»**



طرح: مهدی رضاییان

شده‌اند، معتاد به تریاک هستند و به این علت، قدرت و توانایی جسمی خود را از دست داده و قادر به انجام خدماتی که حساسیت زمان جنگ ایجاد می‌کند، نیستند و از این رو بهتر است برای تخلیه کشتی‌های حامل اسلحه و مهمات از کشور آمریکا، کارگرانی به این کشور اعزام شوند. (انصاری، بی تا)

در همین سال (۱۳۲۰) دولت طی مصوبه‌ای با عنوان «تکمیل آیین‌نامه اجرایی قانون انحصار دولتی تریاک» به وزارت دارایی اختیار داد که برای فروش تریاک به معتادان، پروانه خاصی صادر کند که گویا به دلایلی موفق به اجرای آن نمی‌شود.

به هر حال، در سال ۱۳۲۲ شدت فاجعه انسانی ناشی از گسترش اعتیاد و فساد ناشی از آن، به همراه شرایط سیاسی ناشی از اشغال ایران توسط بیگانگان و عدم سلطه سیاسی و اتفاق نظر در اجزای دولت، باعث شد تشکیلی مردمی به نام «انجمن مبارزه با تریاک و الکل» تأسیس و به دنبال آن فضای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی

طلایی یک و نیم میلیون معتاد در ایران از همان زمان جا افتاد، تا آنجا که امروز هم مسئولان مبارزه با اعتیاد در ایران تعداد معتادان ایرانی را همین میزان اعلام می‌کنند. در واقع نهضت ملی هم به مسئله اعتیاد توجه داشت، اما نتوانست در عمر کوتاه دولت ملی، تغییری اساسی در وضعیت موجود دهد.

**آیا این شیوع بالای اعتیاد در ایران، با مقاومت ضعیف در برابر حمله متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰ هم مرتبط بود؟**

کاملاً. به‌طور قطع یکی از دلایل مهم عدم مقاومت مردم در برابر نیروهای بیگانه و اشغالگر در سال ۱۳۲۰ را می‌توان مسئله اعتیاد بخش عمده‌ای از جمعیت ایران دانست.

یکی از فرماندهان متفقین در جریان اشغال سواحل جنوبی ایران، طی گزارشی که در آن زمان به ستاد نیروهای آمریکا فرستاده، می‌نویسد: «سه چهارم از کارگران ایرانی که برای پیاده کردن اسلحه و مهمات، در بنادر خلیج فارس در نظر گرفته

**مهمترین کشمکش در مباحثات انجمن و دولت، «آمار مصرف‌کنندگان» بود. نشریه‌های وابسته به دولت در این برهه سعی داشتند، آمار معتادان را کم و در حدود ۱۲۰ هزار نفر جلوه دهند و متقابلاً انجمن مبارزه با تریاک و الکل، رسماً دولت و بعضی از روزنامه‌های وابسته را به دروغ‌گویی متهم نمود**

گسترده‌ای علیه اعتیاد و فساد ایجاد شود.

### به نقش انجمن مبارزه با تریاک و الکل، اشاره کردید لطفاً در این زمینه بیشتر توضیح دهید؟

بله، شاید این انجمن را بتوان نخستین مداخله جامعه مدنی ایران در مبارزه با اعتیاد قلمداد کرد. اعضای این انجمن عبارت بودند از: دکتر مرزبان (رئیس انجمن)، فرمند «ضیاءالملک» (نایب رئیس انجمن)، دکتر امیر حکمت (دبیر انجمن)، دکتر چهرازی (دبیر انجمن)، دکتر رفیع امین (خزانه‌دار انجمن) و دکتر گرامی (داروساز انجمن).

این انجمن بلافاصله برای اجرای اهداف خود، کمیسیون‌های مختلفی با همکاری اشخاص صاحب‌نظر تشکیل داد، از جمله: کمیسیون کشاورزی و اقتصاد روستایی، کمیسیون تبلیغات، کمیسیون قوانین و مقررات بین‌المللی و کمیسیون مبارزه با قاچاق. هر یک از این کمیسیون‌ها مسئولیت خاصی را در انجام مبارزه با تریاک برعهده گرفته و در این راه فعالیت‌های ویژه‌ای را انجام دادند. در این رابطه کمیسیون کشاورزی بر آن شد تا وضعیت کشت خشخاش و درآمد ناشی از آن را به همراه تعیین مقدار صادرات تجارت این ماده روشن کند. کمیسیون تبلیغات نیز فعالیت‌های متعددی در امر مبارزه با تریاک انجام داد، از جمله تبلیغات وسیعی در ارتباط با انجمن مبارزه با الکل و تریاک در سطح کشور به راه انداخت به طوری که در ۶۰ شهرستان، شعب انجمن تشکیل شد و تا سال ۱۳۲۵ متجاوز از ۸۰ هزار نسخه نشریات انجمن توزیع و بیش از ۱۰۰ جلسه کنفرانس و سخنرانی در رادیو صورت گرفت.

علاوه بر آن، این کمیته در شهرستان‌ها اقدام به انجام تآثر تریاکی کرد که در آن اثرات اعتیاد به روی پرده نمایش رفت. آماری که انجمن طی سال‌های فعالیت خود جمع‌آوری کرده بود، نشان می‌داد که حدود ۳ کرور (یک میلیون و پانصد هزار نفر) از جمعیت ایران را معتادان تشکیل می‌دادند. نکته قابل توجه در گزارش‌های انجمن این بود که اعتیاد نزد اهل تسنن، حرام بوده و در

اقلیت‌های کلمی و ارامنه نیز مواردی اندک بوده است، ولی بیشتر معتادان را افراد شیعه، تشکیل می‌دادند. سن معتادان نیز بین ۱۵ تا ۶۰ سال بود.

علاوه بر این، خساراتی که اعتیاد به زندگی روزمره افراد وارد می‌کرد عبارت بود از: دود شدن روزانه دو میلیون گرم تریاک، هدر رفتن شش میلیون ریال پول، خودکشی سالیانه پنج هزار نفر با تریاک، دایر بودن بیش از ۱۳۰۰ شیره‌کش‌خانه در سطح کشور، مرگ زودرس صد هزار نفر به علت اعتیاد و بی‌سرپرست ماندن سالیانه ۵۰ هزار کودک بی‌گناه.

کمیسیون قوانین و مقررات بین‌المللی نیز پس از جمع‌آوری اطلاعات مورد نیاز، چنین استنباط کرد که قوانین انحصار - که به منظور تحدید استعمال غیرطبی تریاک به تصویب رسیده بود - موجبات اشاعه اعتیاد به تریاک را فراهم ساخته است. این کمیسیون طرح‌های مختلفی برای منع کشت خشخاش، جلوگیری از قاچاق تریاک و مخصوصاً جلوگیری از واردات قاچاق تریاک تنظیم نمود.

کمیسیون مبارزه با قاچاق نیز با همکاری شهربانی، ژاندارمری، دادگستری و نمایندگان اداره انحصار، شهرداری و حکومت نظامی تشکیل شد. این کمیسیون علاوه بر مبارزه با قاچاق و بستن شیره‌کش‌خانه‌ها، قوانین مبارزه با قاچاق را مورد بررسی قرار داد و طرح‌های لازم برای تشدید مجازات قاچاقچیان تنظیم کرد.

در سیر اجرایی امور مشخص شد که با منع کشت خشخاش، بازار قاچاق تریاک خارجی رواج یافته است. بدین منظور انجمن نامه‌هایی برای تقاضای همکاری در امر مبارزه با قاچاق بین‌المللی به سفارتخانه‌های کشورهای مجاور فرستاد.

در جواب این نامه‌ها، سفارت عراق اعلام کرد که در خاک عراق، اراضی مخصوص کشت خشخاش اصلاً وجود ندارد. سفارت انگلیس نیز یادآور شد که دولت انگلستان متعهد شده که ظرف ۱۰ سال به صدور تریاک از هندوستان خاتمه دهد. دولت آمریکا نیز ضمن تأیید اقدامات انجمن، قانون شماره ۴۰۰ را از کنگره برای تحدید کشت خشخاش در

### در سال ۱۳۲۲ شدت فاجعه انسانی ناشی از گسترش اعتیاد و فساد ناشی از آن، به همراه شرایط سیاسی ناشی از اشغال ایران توسط بیگانگان و عدم سلطه سیاسی و اتفاق نظر در اجزای دولت، باعث شد تشکلی مردمی به نام «انجمن مبارزه با تریاک و الکل» تأسیس و به دنبال آن فضای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای علیه اعتیاد و فساد ایجاد شود

خساراتی که اعتیاد به زندگی روزمره افراد وارد می‌کرد عبارت بود از: دود شدن روزانه دو میلیون گرم تریاک، هدر رفتن شش میلیون ریال پول، خودکشی سالیانه پنج هزار نفر با تریاک، دایر بودن بیش از ۱۳۰۰ شیره‌کش‌خانه در سطح کشور، مرگ زودرس صد هزار نفر به علت اعتیاد و بی‌سرپرست ماندن سالیانه ۵۰ هزار کودک بی‌گناه

سراسر جهان، گذرانید.

در این میان شایعه درآمد سرشار دولت از محل تریاک، مانع بزرگی در راه اقدامات انجمن بود، اما انجمن با همت و پشتکار فراوان در صدد برآمد تا آماری مبنی بر مصرف داخلی و صادرات تریاک تهیه کند. درآمد دولت از فروش تریاک تنها ۱۴۹ میلیون ریال (متوسط سالیانه ۳۷ میلیون ریال) بوده که این درآمد در مقابل تریاکی بودن یک‌ونیم میلیون نفر از افراد فعال کشور و خسارت هنگفت ناشی از آن، رقم ناچیزی به نظر می‌رسید. علاوه بر این، قسمت مهم درآمد دولت از فروش داخلی تریاک بوده است و این امر نه تنها موجبات بدبختی افراد ملت را فراهم می‌ساخت، بلکه با تعهدات دولت به منظور جلوگیری از مصرف غیرطبی تریاک و تعهدات بین‌المللی مغایر بود.

با توجه به این اوضاع و احوال، اعضای انجمن در صدد برآمدند تا از شاه، استمداد و یاری بطلبند، از این رو در جلسه‌ای با او، ضمن توضیح مسائل مربوط به وضعیت اعتیاد در جامعه، از شاه و دولت تقاضای کمک و مساعدت کردند. شاه نیز مبلغ پنج میلیون ریال برای مساعدت در امر مبارزه با تریاک اختصاص داد. با تمام این احوال و با وجود فشار انجمن، طرح هشت ماده‌ای انجمن در سال ۱۳۲۳ مبنی بر ممنوعیت کشت خشخاش و استعمال تریاک، در مجلس تصویب نشد. در مقدمه طرح یادشده آمده بود: «... با اینکه خردمندان قوم از دیرباز در پی چاره‌جویی و جلوگیری از این بلای ملی بوده‌اند افسوس که گاهی به‌عنوان دشواری معالجه معتادان و گاهی به بهانه زیان بازرگانی دولت و ملت از لحاظ صادرات و تجارت

و گاهی به بهانه‌های دیگر مانع نجات ملت ایران از این دشمن بزرگ تاریخی شده‌اند...»

مضمون مقدمه بالا نشان‌دهنده ذهنیت حاکم بر انجمن در آن دوره زمانی است. اما در هر حال، مهمترین کشمکش در مباحثات انجمن و دولت، «آمار مصرف‌کنندگان» بود. نشریه‌های وابسته به دولت در این برهه سعی داشتند، آمار معتادان را کم و در حدود ۱۲۰ هزار نفر جلوه دهند و متقابلاً انجمن مبارزه با تریاک و الکل، رسماً دولت و بعضی از روزنامه‌های وابسته را به دروغ‌گویی متهم نموده و طی اطلاعیه‌ای رسمی، مواضع خود را به این شرح اعلام کرد: «طبق بررسی‌های دقیق، تعداد معتادان تریاک در ایران، بالغ بر ۱/۵ میلیون نفر است.»

جالب این بود که برخی از کسانی که آمار معتادان را ۱۲۰ هزار نفر اعلام کرده بودند، به هنگام مخالفت با طرح ممنوعیت کشت خشخاش و استعمال تریاک، آن را موجب قتل عام دو میلیون نفر معتاد ایرانی می‌دانستند.

سرانجام، در نتیجه فشارهای انجمن مبارزه با تریاک و الکل، فشارهای بین‌المللی (ناشی از عدم الحاق ایران به قرارداد ۱۹۲۵ ژنو)، اقدامات تبلیغی و روانی فرقه دموکرات در آذربایجان (مبنی بر مبارزه با تریاک و ممنوعیت کشت)، ایران در سال ۱۳۲۴ شمسی به قرارداد بین‌المللی ۱۹۲۵ ژنو پیوست و در زمان نخست‌وزیری احمد قوام و در تیرماه ۱۳۲۵، هیئت دولت، تصویب‌نامه‌ای را در خصوص «منع کشت خشخاش، مبارزه با قاچاق و درمان معتادان» به امضا رسانید و روز «اول آذر» ماه نیز جشن وافور سوزان برگزار شد.

## خوانندگان محترم نشریه می‌توانند

متن نوشته آقای هدی صابر با عنوان «سه هم پیمان عشق» و خاطرات

مهندس میثمی (جلسات توجیهی) و همچنین مقاله‌های

«درها به سوی نفت عراق باز می‌شود» (نوشته بهادر اکومار، ترجمه لطف‌الله

میثمی، منتشرشده در روزنامه سرمایه، ۲۶ اسفند ۱۳۸۶)،

«پررنگ‌سازی نقش عراق در عرصه جهانی نفت» (بهادر اکومار، ترجمه

لطف‌الله میثمی، سرمایه، ۲۷ و ۲۸ اسفند ۱۳۸۶) و «دولت مصدق، الگوی

اقتصاد بدون نفت» (گفت‌وگوی روزنامه سرمایه با لطف‌الله میثمی، ۲۸ اسفند

۱۳۸۶) را در سایت [www.meisami.com](http://www.meisami.com) مطالعه نمایند.

# آب پاش پر سوراخ

## (نظری به مواجهه دولت احمدی نژاد با منابع مالی کشور)

هدی صابر



«سرمایه دیگر در کشور ما یک کالای

کمیاب نیست»؛ این جمله تاریخی و پر پژواک عبدالمجید مجیدی، ریاست وقت سازمان برنامه و بودجه در مقدمه برنامه تجدیدنظر شده عمرانی پنجم در کوتاه فاصله‌ای پس از وارد آمدن شوک نفتی و معروف ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) به بازار بین‌المللی نفت، شاید فارغ از ماهیت، فلسفه وجودی و مسئولیت‌ها و کارکردهای بین‌المللی و منطقه‌ای رژیم شاه می‌توانست یک سرفصل قلمداد شود؛ سرفصلی در حیات اقتصاد ایران. چنانچه این کالای از این پس «پریاب»

✓ در شالیزار اقتصاد ملی رسوب می‌کرد و به بار می‌نشست،

✓ به عنوان عاملی حرکت‌زا در کنار دیگر عوامل تولید و نه عامل «محورین» به کار می‌افتاد

✓ و به «بازخیز توسعه‌ای» کمکی تاریخ می‌کرد.

گذرۀ مجیدی می‌توانست خجسته و خوشایند تلقی شود، اما سرمایه «فراوان» در ایران نه در این مسیر که در «مسئل»ی پرشیب به جریان افتاد. تلقی مجیدی «بی‌اختیار» و «کارگزار» و حتی «بی‌اطلاع» از میزان درآمد نفت - که خود در خاطراتش به آن اذعان داشته است - از «پریاب»ی سرمایه هرچه بود «مهم» نبود؛ مهم نظر «اول شخص» مملکت بود که به سرمایه «فراوان» پس از افزایش یکباره بهای نفت به میزان چهار برابر، به دیده

✓ ابزاری برای بلندپروازی‌های بس

مرتفع‌تر از قبل  
✓ اسبابی به قصد به راه انداختن یک عروسی تاریخی «شاهانه»

✓ و دستمایه‌ای به منظور سرکوب فیزیکی و «دهان‌بندی تحلیلی» مخالفان می‌نگریست، که نگرینست. براساس همین نگرش، بنا به «اراده» اول شخص که نقطه مقابل «نظر» طیفی محدود از کارشناسان سازمان برنامه و بودجه قرار داشت، حجم مالی برنامه پنجم تجدیدنظر شده به بیش از دو برابر حجم مالی برنامه اولیه افزایش یافت که در این فعل و انفعال «یک روزه» در نشست رامسر، حجم مالی برنامه تجدیدنظر شده پنجم به دو برابر مجموع حجم مالی برنامه‌های اول تا چهارم عمرانی رسید!!

تزریق ارادی و یکباره منابع سرشار به زیربناها و ظرفیت‌های ثابت اقتصاد ایران، گرچه در ابتدا «آب زیر پوست» شرایط دواند، اما دو سال بعد این تزریق و سرریز به «تهوع» انجامید و چندی بعدتر نیز به ایجاد بحران‌های زنجیره‌ای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی که به فروپاشی ۵۷ انجامید به سهم خود یاری رسانید.

«فراوان» شدن سرمایه نفت آورده که محصول گردش داخلی اقتصاد نبود، همزمان با تزریق خارج از ظرفیت به زیربناها، مصارف تا سر حد اشباع نظامی و امنیتی و ترتیب دادن «جشن واردات» و به صف کردن چندین هفته‌ای کشتی‌های حامل انواع کالاها در بندرگاه‌ها با پرداخت دموراژ (حق تأخیر

تزریق ارادی و یکباره منابع سرشار به زیربناها و ظرفیت‌های ثابت اقتصاد ایران، گرچه در ابتدا «آب زیر پوست» شرایط دواند، اما دو سال بعد این تزریق و سرریز به «تهوع» انجامید و چندی بعدتر نیز به ایجاد بحران‌های زنجیره‌ای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی که به فروپاشی ۵۷ انجامید به سهم خود یاری رسانید

در باراندازی که باید به کشتی‌ها پرداخت شود) کلان، این امکان تاریخی را نیز فراهم ساخت تا شاه، برتر از سلطان «صاحب‌قران»، به عنوان صاحب دلار، در عرصه بین‌المللی به حاتم‌بخشی‌های بزرگوارانه «لارج»، دست یازد. نیک توجه کنید؛

کمک به صندوق اوپک

کمک به صندوق بین‌المللی پول!!!

کمک به سازمان ملل متحد

و کمک به کشورهای «در حال توسعه»!!!

✓ «کورت والد‌هایم، دبیرکل سازمان ملل متحد از کمک‌های بسیار ارزنده ایران به سازمان ملل تقدیر کرد.»<sup>۱</sup>

✓ «اردشیر زاهدی، سفیر ایران در ایالات متحده در مهر ماه ۵۶ در یک مصاحبه تلویزیونی در آمریکا: ایران تاکنون ۶ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار به دیگر کشورها کمک کرده است.»<sup>۲</sup>

✓ «روزنامه رستاخیز در شماره ۵۶/۱۰/۲۳ خود عنوان کرد:

کمک‌های مالی و اقتصادی ایران به تعدادی از کشورهای در حال رشد آسیا و آفریقا به حدی رسیده که از سهم بعضی از کشورهای پیشرفته نیز بیشتر است.»

«مدیریت منابع» این چنینی که دریافت کنندگان کمک‌ها را نیز «هاج و واج» کرده بود، در آبان ماه ۱۳۵۵ در نقطه برجسته بحران‌های اقتصادی به وجود آمده در ایران، تندباد انتقادات دولت‌های غربی و افکار عمومی بین‌المللی را خصوصاً در

دوران مبارزات انتخاباتی جیمی

کارت‌ر در ایالات متحده، علیه شاه

و سیاست‌هایش روانه کرد. واکنش

شخص شاه از موضع دوگانه «تدافعی

- تهاجمی» به‌سان مدیریت منابع مالی

وی، تاریخی بود؛ وی در گفت‌وگوی

هشتم آبان ماه ۵۵ با روزنامه کیهان

عنوان داشت:

«از این پس چنانچه ریالی اضافی

گیرمان بیاید دیگر آن را آتش نخواهیم

زد.»

این گزاره از گزاره مجیدی در

مقدمه برنامه تجدیدنظر شده بس پر

پژواک‌تر بود؛ آونگی حامل سوگ و

عبرت. سوگ و عبرتی سرریز و افشان؛

سوگ برای ملتی که مدتی قبل از آن

می‌توانست در سکوی خیز توسعه‌ای

قرار گیرد.

اما عبرت! عبرت برای که؟

اول شخص و مجموعه‌اش اساساً از

«اهالی» عبرت نبودند. اذعان به «آتش زدن منابع» صرفاً مصرف خارجی داشت؛ در مقابل دولتمردانی که «قدرت‌تر» بودند؛ نشان آن که روند ائتلاف منابع پس از آبان ۵۵ کماکان ادامه داشت. در داخل قدرت ویژه سرکوب، زندان‌های پر و پیمان و احزاب ناموجود «غیرقانونی»، کسی را و فرصتی را برای انتقاد از وضع موجود باقی نگذاشته بود.

هنگامی که علم «قانون‌مند» اقتصاد، تورم ۲۵ درصدی را در سال ۵۶ پیش‌اروی آنانی قرار داد که با کلاه و ردای دانشگاهی «عکس می‌گرفتند»، نتیجه متوسط مدت تزریق تحمیلی منابع بر ظرفیت‌های ثابت، سیاست «دریای باز و بندر دهان گشاد» و بالاخره آتش سوزان دلار و ریال برملا شد. امواج تورمی که بر عمده بازارها و خرده بازارها و سفره توده‌ها شلاق می‌زد. مانورهای غوغاسالارانه «اتاق اصناف» مأمور مبارزه با «گران‌فروشی» و توصیه تاریخی هویدا، نخست وزیر که «پرتقال گران است، نخورید»، بس ریز نقش بودند در مقابل شلاق علم و قاعده و تاریخ.

این گونه «گذشت» نوع مواجهه با شوک اول نفتی و مازاد در آمد حاصل از آن.

اما شوک دوم نفتی در زمانی رخ داد که نه از «تاج» نشان بود و نه از «تاج نشان»؛

نقطه عطف ۱۹۸۰ در دوران غلیان انقلاب و در بستری از امید و آرمان و ادعا.

اگر در مهر ماه ۵۲ بهای نفت به ۱۲ دلار رسید در تابستان جوشان انقلاب، نفت تک محموله ایران بشکه‌ای ۴۵ دلار معامله می‌شد؛ باز هم جهشی قریب به ۴ برابر.

آن هنگام در وضعیت میل به تحول، در زمان حضور نیروهای فکری - سیاسی و مجلس صدر انقلاب، در دوران گرایش حاکمیت به دگرگونی و بالاخره در شرایط ابراز موضع عمومی ضد نفت - ضد مصرف، فضا و فرصتی برای «ریخت و پاش» وجود نداشت. خاصه آن که دولت موقت بنا به سیاست متخذه‌اش میزان تولید و صادرات نفت را نیز «در سطح نیاز»، کاهش داده بود و مهم آن که هنوز «درزی» برای نشست رانت ایجاد نشده بود.

در چنین وضعیتی پاسخ به برخی مطالبات بلندقامت تاریخی و نیز پر

**هنگامی که علم «قانون‌مند» اقتصاد، تورم ۲۵ درصدی را در سال ۵۶ پیش‌اروی آنانی قرار داد که با کلاه و ردای دانشگاهی «عکس می‌گرفتند»، نتیجه متوسط مدت تزریق تحمیلی منابع بر ظرفیت‌های ثابت، سیاست «دریای باز و بندر دهان گشاد» و بالاخره آتش سوزان دلار و ریال برملا شد. امواج تورمی که بر عمده بازارها و خرده بازارها و سفره توده‌ها شلاق می‌زد. مانورهای غوغاسالارانه «اتاق اصناف» مأمور مبارزه با «گران‌فروشی» و توصیه تاریخی هویدا، نخست وزیر که «پرتقال گران است، نخورید»، بس ریز نقش بودند در مقابل شلاق علم و قاعده و تاریخ**

کردن چاله چوله‌های دم دست اقتصادی - اجتماعی و بالاخره آغاز جنگ هشت ساله که پس از فتح خونین شهر به فاز کلاسیک و پر هزینه خود وارد شد، مازاد حاصله را می‌بلعید و از سال ۶۱ نیز بهای نفت، سیر نزولی خود را طی کرد تا آنجا که در تابستان ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) به ۶ تا ۷ دلار سقوط کرد.

چنانچه از کسری بودجه‌های فاحش دولت سال‌های ۶۸-۶۰ که در سال‌هایی چون ۶۷ به ۵۱ درصد بودجه می‌رسید و آثار تورمی کم ماندی از خود برجای نهاد و نیز از نوع مواجهه کابینه سال‌های ۶۸-۷۶ با درآمد نفت، رکوردشکنی واردات و بس فربه و پر هزینه شدن دولت و امواج تورمی محصول آن روند پرش کنیم، به شوک سوم نفتی که از سال ۱۳۸۲ (۲۰۰۳) آغاز شده و هم‌اینک به بالاترین سطح خود به آستانه ۱۲۰ دلار در هر بشکه رسیده است، برمی‌خوریم؛

پیش از آن که روند شوک سوم نفتی در سال ۸۲ آغاز شود هم‌زمان با افزایش تدریجی بهای نفت، یک اقدام عاقلانه توسط دولت خاتمی رقم خورد؛ تأسیس صندوق ذخیره ارزی؛ اقدامی که کویته‌ها در دومین شوک نفتی به سال ۱۹۸۰ در چارچوبی حساب شده‌تر و قانونمندتر بدان دست یازیده بودند؛ تشکیل «حساب نسل‌های آینده» که ماهیت سرمایه‌گذاری داشت و در عمل امکان استفاده‌های جاری و برداشت‌های موردی از آن را مسدود می‌کرد.

این گونه اقدامی، تضمینی به دست می‌دهد برای آن که روش‌های «درون ریز» منتفی شود و میزان مازاد در مسیر بهینه و کارآی خود جریان یابد. از این رو مخاطراتی چون شکاف بودجه ناشی از فزونی گرفتن هزینه‌های جاری، افزایش نقدینگی و روند تورمی محصول آن، منتفی می‌شود. آن زمان که دولت

با اتکاء به میزان مازاد درآمد، تبدیل به دستگاه هزینه‌کن و «خرّاج» شود و مازاد را به مجاری غیرجاری و در آینده ثمربخش هدایت نکند، بحران تورمی را فراروی جامعه قرار می‌دهد. این بحران که در اقتصاد به «سبقت قیمت‌ها» ترجمه می‌شود، دولتِ خرّاج را که سرپیچ‌ها جا می‌گذارد هیچ، مردم را به نقطه صفر در ماراتن معیشت، عقب می‌راند.

تأسیس صندوق ذخیره ارزی، فرزندی نو بود که به فاصله کوتاهی با بدعت «برداشت دلخواهانه»، هم گهواره شد. هنگامی که این موجودی رو به افزایش بود ابتدا برداشت‌هایی بعضاً به قصد سرمایه‌گذاری از آن

صورت گرفت و سپس برداشت‌هایی متعدد به منظور پر کردن برخی حفره‌ها که در عمل ماهیت برداشت‌های جاری به خود می‌گرفت؛ بخشی برای جبران کسری بودجه و بخشی نیز برای پرداخت بدهی‌های خارجی. این برداشت‌های پر تعداد در روند خود به مواردی چون اعطای ۳۵۰ میلیون دلار به بسیج نیز انجامید. این ذخیره عملاً به قلک پلاستیکی تبدیل شد که هر زمان امکان بود تا از حفره فوقانی آن، بخشی از سکه‌ها به بیرون ریخته شود، بسیار ساده؛ تنها با سرازیر کردن قلک و یکی دو تکان انجام می‌گرفت. این مسیر به انفعال اعضای هیئت امنا صندوق و سپس به اعتراضات آرام و محافظه کارانه آنان انجامید. صندوق ذخیره ارزی در دو سال پایانی دولت دوم خاتمی چنان تهی شد که صندوق بین‌المللی پول در گزارشی از «نحوه مصرف مازاد درآمدهای نفتی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا» در سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۵، ایران را دارای ضعیف‌ترین عملکرد در قبال مدیریت مازاد درآمدهای نفتی در میان این کشورها معرفی کرد. بنا به همین گزارش «ایران تنها کشور منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بوده است که تمامی مازاد درآمدهای نفتی خود را طی این مدت به مصرف رسانده و هیچ مبلغی را به عنوان اندوخته، حفظ نکرده است.»<sup>۲</sup> براساس گزارش صندوق، دولت وقت ایران ۵۳ درصد از مازاد درآمد نفتی خود را برای جبران کسری بودجه و ۴۷ درصد را برای پرداخت بدهی‌های خود مصرف کرده بود. در همین دوره زمانی افزایش هزینه‌های جاری دولت از حجم سرمایه‌گذاری‌ها به طور جدی کاست تا آنجا که نرخ رشد ۱۳ درصدی سرمایه‌گذاری در سال ۸۱ به ۱۰ درصد در سال ۸۲، به ۷ درصد در سال ۸۳ و به ۵ درصد در سال ۸۴ تقلیل یافت.

شکاف بودجه در این سال‌ها از محل پیشی گرفتن سریع هزینه‌ها، باز و بازتر می‌شد. گزارش سال ۲۰۰۵ بانک جهانی که چندی قبل از انتشار گزارش پیش ذکر شده صندوق ارائه شد، با تخمین میزان ۱۰ میلیارد دلاری کسری برای بودجه سال‌های ۸۴-۸۳ ایران که حدوداً معادل ۱۰ هزار میلیارد تومان بود، این میزان را بالاترین میزان کسری بودجه در میان کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا معرفی کرد.<sup>۴</sup> آن هنگام که دولت در قامت دولت پر هزینه ظاهر گردید و شکاف بودجه‌اش فراخ شد، فواره امواج تورمی نیز قامت افراشت؛ در اولین ماه استقرار دولت آقای احمدی‌نژاد، صندوق بین‌المللی پول در گزارش

**در زمان حضور نیروهای فکری - سیاسی و مجلس صدر انقلاب، در دوران گرایش حاکمیت به دگرگونی و بالاخره در شرایط ابراز موضع عمومی ضد نفت - ضد مصرف، فضا و فرصتی برای «ریخت و پاش» وجود نداشت. خاصه آن که دولت موقت بنا به سیاست متخذه‌اش میزان تولید و صادرات نفت را نیز «در سطح نیاز»، کاهش داده بود و مهم آن که هنوز «درزی» برای نشت رانت ایجاد نشده بود**



جدید خود اقتصاد ایران را با ۱۸/۵ درصد تورم در صدر کشورهای خاورمیانه و در رده ششم جهان معرفی کرد.<sup>۵</sup> بدین ترتیب اقتصاد ایران پس از زیمبابوه، گواتمالا، کنگو، آنگولا و میانمار، عنوان ششمین اقتصاد باد کرده جهان را به خود اختصاص داد.

در این اوان که متوسط بهای نفت ۳۰ دلار بود، دولت نو در شرایط تورم ۱۸/۵ درصدی و صندوق ذخیره ارزی دست خورده، با یک شمشیر و یک شعار بر مسند اجرا قرار گرفت؛ شمشیر آخته در برابر فساد اداری - مالی و شعار «نفت بر سر سفره» مردمان. در چه وضعیتی؟ در وضعیتی که نزدیک به نیمی از کل مصرف و درآمد در ایران از سوی دو دهک بالای درآمدی بلعیده می شد و دهک پایین درآمدی تنها دو درصد مصرف و درآمد را نصیب می برد.<sup>۶</sup> بورژوازی برج ساز، ماشین و زمین و سکه باز، نوکیسه ها، لمپن های نو ظهور اقتصادی، یقه سپیدهای سابقاً یقه چرک و چروک، شکر خواران، مونوپولیست های واردات چی و ... از مجرای به قطر لوله های نفت و خیل فرودستان چپیده در دهک تحتانی نیز با قطره چکان از درآمد و مصرف سهم داشتند. در شرایط نبرد ۲ درصدی ها با ۵۰ درصدی ها، هم بر کشیدن شمشیر «بی لبه» بر پیشارخ نوکیسه های سیری ناپذیر و «مافیا» ها رأی آور بود و دل خنک کن و هم شعار «نفت بر سر سفره»، عام پسند بود و دل ربا. گرچه نرخ تورم چشمگیر و آهنگ شتابان مصرف مازاد ارزی، یک سوی وضعیت اقتصادی به هنگام استقرار دولت جدید بود اما سوی مهمتر، تند آهنگی افزایش بهای نفت بود تا آنجا که نفت در طول ۳۰ ماه اخیر از بشکه ای ۱۱۴ دلار نیز فراتر رفته است؛ سرعتی بی وقفه و کم نظیر. اما چه باک که دولت جدید در مصرف مازاد درآمد، از سرعت کم نیاورد. دولت خوش نفس که گویی تنها برای مصرف مازاد «برنامه» داشت از بدو استقرار با منطق «هر چه در آوردیم، مصرف می کنیم»، دست به کار هزینه شد. در پرتو این منطق که بارها از سوی رئیس دولت مطرح شده است، سرعت مصرف مازاد درآمد، دم افزون شد؛ شش ماه پس از آغاز به کار دولت، صندوق بین المللی پول اعلام کرد «ایران با سرعت بیشتری نسبت به تولید کنندگان نفت حاشیه خلیج فارس، درآمدهای نفتی خود را مصرف می کند.»<sup>۷</sup> در این شش ماهه رویکرد ویژه به واردات، سهم اصلی از مصرف مازاد را به خود اختصاص می داد. میل نهایی به واردات ایران در

این زمان از همه کشورهای نفتی حوزه خلیج فارس و نیز از تمامی کشورهای عضو اوپک افزون تر بود. اندکی بعد در آوریل ۲۰۰۶ صندوق - که در دهه اخیر بخشی از مأموریت خود را به عرضه توصیه های تصحیحی به کشورهای مختلف تعریف کرده است - به دولت احمدی نژاد چنین توصیه کرد که برای تحقق هدف تعیین شده در برنامه چهارم توسعه مبنی بر تک رقمی کردن نرخ تورم، هزینه های خود را کاهش داده و سیاست های انقباضی اتخاذ کند. صندوق در گزارش ۲۱ بندی خود که به گزارش «مشاوره ماده چهار» مشهور بود با تأکید بر این مهم که «حجم عمده ای از درآمدهای نفتی ایران توسط دولت در سالهای ۸۴-۸۳ هزینه شده است و سیاست های خاص پولی در سال ۱۳۸۳ باعث شد تا رشد اعتبارات بانکی در این سال به ۳۸ درصد و رشد نقدینگی به ۳۰ درصد برسد، به دولت جدید توصیه کرد تا سیاست های انبساطی را کنار گذاشته و هزینه های خود را کاهش دهد و از منظر تشکیلاتی نیز استقلال بانک مرکزی را رعایت و مانع دست اندازی نهادهای مختلف به حوزه فعالیت های این بانک شود.»<sup>۸</sup>

توصیه یک نهاد بین المللی و خیل گوش زدهای کارشناسان داخلی، «هیچ» مانع از کاهش مصرف بس شتابان مازاد نبود و برعکس، مجاری مصرف متعددی بر سر راه آن تعبیه شد.

#### آب پاش پر سوراخ

دولت «نوظهور» در بدو استقرار با اتخاذ تصمیمی مبنی بر سیار کردن جلسات هیئت وزیران و برگزاری چرخشی آن در استان ها، «نشست» کابینه را «هزینه دار» کرد. ساده ترین سطح هزینه تراشی این تصمیم، هزینه های «این سفرها» شامل حمل و نقل و اسکان یک هیئت چند ده نفره بوده و هست. نشست های گردشی، استانی که اخیراً دور دوم آن آغاز شده است و در ذات خود اقدامی تشکیلاتی - تبلیغاتی به حساب می آید، در دو سطح هزینه هایی بس هنگفت و غیر قابل پیش بینی را پیش روی چارچوب بودجه در ایران قرار داد؛

سطح اول؛ در جریان سفر هیئت دولت به هر استان، رئیس دولت و بعضاً اعضای کابینه وی در اقدامی فراقانونی و غیرعرف بودجه ای با زنجیره ای از وعده ها، تعهدات بودجه ای ایجاد می کنند. مجموعه تعهداتی که استاندار و دستگاه مربوطه پیگیر آنهاست. این اقدام «تشکیلاتی» پیش زمینه ای بود برای انحلال سازمان برنامه و بودجه و حذف

**همزمان با افزایش تدریجی بهای نفت، یک اقدام عاقلانه توسط دولت خاتمی رقم خورد؛ تأسیس صندوق ذخیره ارزی؛ اقدامی که کوبیتی ها در دومین شوک نفتی به سال ۱۹۸۰ در چارچوبی حساب شده تر و قانونمندتر بدان دست یازیده بودند؛ تشکیل «حساب نسل های آینده» که ماهیت سرمایه گذاری داشت و در عمل امکان استفاده های جاری و برداشت های موردی از آن را مسدود می کرد**

اساسی نقش تخصیصی - نظارتی آن و جایگاه فوقانی اش نسبت به استانداری‌ها و دستگاه‌های اجرایی. از این رو کابینه سیار، در سفر از این استان به آن استان مقدمه فروریزی سقف و دیواره شصت ساله سازمان برنامه و بودجه ایران را فراهم آورد. اما با تعهدات «بی جلودار» مسافران، چارچوب بودجه نیز ناشی از فشار ویژه هزینه‌های غیر قابل پیش‌بینی استانی، ترک برداشت. هزینه تراشی ناشی از تعهدات کابینه مسافرتی، اساساً مرحله «تسجیل» در سیر بودجه‌ریزی ایران را بی‌فلسفه کرد. با مسجّل شدن هزینه‌هاست که دولت به عنوان «مجری» بودجه «مصوب» می‌تواند دست به جیب شود و هزینه کند. در گردش قانونی بودجه، عطف به هزینه‌های مسجّل شده، امکان هزینه کردن بیرون از مصوبات، میسر نیست. اما همچنان که «امکان» و «تیسیر» در لغت‌نامه ایرانی بی‌ریشه‌ترین و سست‌ترین واژگانند و گزاره «ما کردیم و شد»، ناممکن‌ها را ممکن و نامیسرها را میسر می‌کند، تعهدات «لحظه‌ای» و «میدانی» و «خودتشخیص» رئیس دولت، توانست تصمیمات «روندی» و «جمع تشخیص» در «عرصه» بودجه‌ریزی را بس آسان بی‌اعتبار کند. این اتفاق هزینه‌هایی بس سنگین را بر کمر نظام تخصیصی ایران بار کرد. هزینه‌هایی هم کیفی و هم کمی؛ کیفی به منزله معیوب کردن ساختار هزینه - درآمدی اقتصاد و کمی به مفهوم مضاعف کردن بودجه‌های منطقه‌ای - محلی از پیش تعیین شده. همین بس که وعده‌های رئیس دولت در سفر دور اول به خراسان جنوبی و سفر «دور» دوم به اردبیل، اعتبارات عمرانی دو استان را دو برابر کرد. این یعنی «به زمین زدن» ساختار هزینه - درآمد با یک ضربه چپ کشنده.

اما سطح دوم؛ در تصور آورید که یک تور مسافرتی به گرداگرد ایران سر کشد و مسافراتش در جامه‌دان‌هاشان تراول چک انباشته باشند و پنجاه و صد تومان میان این و آن توزیع کنند. این تصویر به یک خواب سینماتیک می‌ماند که با بیداری فرد خواب زده، به یک فلاش‌بک تخیلی تبدیل می‌شود. اما در گردهمایی‌های استان به استان هیئت دولت این اتفاق به گونه خاص خود بازسازی می‌شود؛ مردم شهر و روستا در استان‌های مختلف هم با پر کردن «فرم» و هم از طریق ملاقات حضوری با رئیس جمهور و وزراء و وجه نقد دریافت می‌کنند و تقاضانامه‌های خود را به امضاء، مستند می‌نمایند. مسئول پیگیری و رسیدگی به نامه‌های استانی در آبان ماه ۸۶ چنین عنوان می‌کند:

«قریب به سه میلیون و دویست هزار نامه از نامه‌های استانی به کمیته امداد

امام خمینی تحویل داده شده است. تاکنون ۱۷۰ میلیارد تومان به صورت وام یا کمک بلاعوض در جریان رسیدگی به نامه‌ها پرداخت شده است. از این مبلغ، ۲۵ میلیارد تومان را کمیته امداد و ۱۵۰ میلیارد تومان را ریاست جمهوری تقبل کرده است.»<sup>۹</sup>

کمک‌های مالی اعطایی در جریان سفرها هم به صورت نقدی، هم با «تبدیل به احسن» کردن فرم‌های دریافت وجه و هم با بررسی انواع تقاضانامه‌ها و پرداخت مابه‌ازاء درخواستی صورت می‌پذیرد. هدایای احمدی‌نژاد نیز جای خاص خود را دارد. گزارش یکی از روزنامه‌ها از سفر احمدی‌نژاد به استان خراسان جنوبی با عنوان «از دحام جمعیت برای دریافت کمک»، زمینه‌هایی بس تصویری برای ساخت یک فیلم به دست می‌دهد:

«خبر اینکه احمدی‌نژاد به کودکان هدیه می‌دهد باعث شده بود برخی، تمام کودکان خود را برای دریافت هدیه از دست رئیس جمهور به استانداری ببرند و خود نیز در تقلا بودند تا از این تفقد بی‌نصیب نمانند.

گوشه و کنار ساختمان مملو از آدم‌هایی بود که می‌کوشیدند به هر نحوی خود را به دولتمردان برسانند. هر کسی سر خود را میان کاغذها فرو برده و تند تند مشغول پر کردن فرم‌های درخواست بود تا این فرصت طلایی را از دست ندهد. زنان و مردان سعی می‌کردند کاغذهای خود را به نحوی به احمدی‌نژاد برسانند تا «نامه» به «توصیه‌نامه» تبدیل شود و مهر تأیید بر خواسته‌هایشان بزنند.

... اما این تمام ماجرا نبود، چرا که همزمان با آن که احمدی‌نژاد در استانداری بیرجند «بی‌واسطه» با مردم سخن می‌گفت، هیئت وزیران در شهرستان‌های دیگر پراکنده شده و با اختیار تام از سوی رئیس جمهور تقاضانامه‌ها را امضا می‌کردند.<sup>۱۰</sup>

دیگر گزارش‌ها از سفرهای هیئت دولت سیار در «عصر ارتباطات شفاهی» نیز خواندنی است؛ رئیس دفتر ارزیابی عملکرد بهزیستی استان سیستان و بلوچستان به گزارشگران این گونه توضیح می‌دهد:

در سفر اول رئیس جمهور به استان، ۴۰۰ هزار نامه دریافت شد که ۳۰۰ هزار نامه به دستگاه‌های حمایتی مربوط می‌شد و از بین آنها، سهم سازمان بهزیستی ۱۳۰ هزار نامه بود. برای پاسخگویی به ۱۳۰ هزار نامه توانستیم حدود ۱۰ میلیارد و ۸۰۰ میلیون ریال اعتبار دریافت و به ۷۰ درصد تقاضاها پاسخ دهیم. ۱۵ درصد نامه‌ها مربوط به موضوع اشتغال بوده و متقاضیان در

**منبع مالی در اقتصاد به سان  
«اسفنجی» عمل نمی‌کند که  
قهرمان کارتون با بالا کشیدنش،  
یک ساختمان را با عضلات  
برآمده‌اش بر سر دست بلند کند.  
تزیق به قصد «زود» بازدهی  
دیدگاهی است، که یک سوراخ  
بزرگ در کف منبع مالی ملی ایجاد  
می‌کند**

مابقی نامه‌ها خواستار دریافت کمک‌های بلاعوض نقدی بودند که کمک‌های نقدی سازمان به این افراد تا سقف حدوداً ۱۰۰ هزار تومان بوده است.<sup>۱۱</sup>

در عصری که دولت‌ها در اندیشه افزایش حجم پس‌اندازهای ملی و «کلان‌اند»، دولت در میهن ما پول «خرد» توزیع می‌کند و مخزن اندوخته‌های کلان را مضمحل می‌کند؛ توزیعی که با نزدیک‌تر شدن زمان انتخابات آتی ریاست جمهوری شتاب می‌گیرد و این به منزله وجه «تبلیغاتی» سفرهای ادواری هیئت دولت است.

شایسته دقت است که تعداد تقاضانامه‌های انباشته از سفرهای استانی تا نیمه سال ۸۶ به ۶ میلیون برگ بالغ شده است. این داده حاکی از گستره همین میدان تبلیغاتی است.

چنانچه به همسفر شدن «هیأت‌های مذهبی و مداحان با «هیأت» دولت در طی ماه‌های اخیر توجه کنیم به وجه «تشکیلاتی» و «ایدئولوژیکی» سفرهای استانی نیز واقف می‌شویم. سردهسته مداحان با تأکید بر این که هیأت‌های مذهبی می‌توانند به دولت برای حل مشکلات یاری برسانند، عنوان کرد «می‌خواهیم هیأت‌ها در هر استان جمع شوند و زمینه‌های کمک‌رسانی به مردم را بررسی کنیم».<sup>۱۲</sup>

#### سرریزهای ایدئولوژیک بودجه

گرچه بودجه در دهه قبل نیز از مجرای تغذیه قابل توجه و فزاینده نهادهای دینی، سرریز ایدئولوژیک پیدا کرده بود، اما این سرریز در دو سال اخیر خاص‌تر و جهت‌دارتر شده است؛ مشاور رئیس‌جمهور در امور روحانیت ضمن اشاره به تأثیرپذیری دکتر احمدی‌نژاد از آیت‌الله مصباح و تصریح این مهم که «آقای احمدی‌نژاد از روز اول که به قم آمدند به ساختمان مؤسسه امام خمینی (تحت مدیریت آیت‌الله مصباح) اشاره کردند و گفتند ما باید فرمان را از این مؤسسه بگیریم»، یکی از برکات سفرهای استانی را ملاقات رئیس‌جمهور با علمای استان‌ها قید می‌کند:

یکی از برکات سفرهای استانی، ملاقات رئیس‌جمهور با علمای استان‌ها بود و رئیس‌جمهور از نزدیک نظرات علما را می‌شنیدند. نظر ایشان این است که نسبت به بودجه دو دسته از نهادها غفلت صورت گرفته است؛ یکی حوزه‌های علمیه است که اصلاً در بودجه به حساب نیامده‌اند و دیگری مساجد هستند. اگر از روز اول یک بودجه محدودی را قرار می‌دادند امروز این بودجه رشد کرده بود و بسیاری از نیازها پاسخ داده می‌شد. نظر آقای رئیس‌جمهور این است که این دولت

باید این کار را شروع کند و شروع هم کرد.»<sup>۱۳</sup> احمدی‌نژاد خود صراحت جدی‌تری در خصوص ضرورت سرریزهای ایدئولوژیکی بودجه دارد: «از اوایل انقلاب برخی از اندیشه‌های انحرافی آگاهانه و از روی برنامه‌ریزی مطرح شد که یکی از آنها این بود که دولت نباید به مراکز دینی کمک کند چرا که این مراکز دولتی می‌شوند. ولی به نظر من این حرف غلطی است. مگر می‌شود دولت اسلامی خود را از حوزه دین بیرون بکشد؟» وی در ادامه سخن از قلمرو تجویزی مشاورش برای حمایت مالی از نهادهای دینی نیز فراتر می‌رود: «قبلاً جایی در بودجه برای مسائل دینی و مراکز آن دیده نشده بود، اما از سال گذشته این مسئله در بودجه در نظر گرفته و به استانداری‌ها ابلاغ شد. کمک به ساخت مساجد و خانه علما، جزء کارهای فرهنگی دولت است.»<sup>۱۴</sup>

ایشان از یاد برده است که تغذیه مالی حوزه دین در بودجه سال‌های قبل بویژه از بودجه سال ۸۰ به این سو کاملاً مورد توجه قرار داشته و در ردیف ابداعات دولت جدید واقع نمی‌شود. اما دولت آقای احمدی‌نژاد در این حوزه نیز از کمک به «ساخت خانه علما» نیز فراتر می‌رود و با مساعدت خود، خادمان مساجد کشور را بیمه می‌کند: «براساس آئین‌نامه‌ای به اداره اوقاف و امور خیریه ابلاغ شده تا طبق شرایط سازمان تأمین اجتماعی، خادمان بیمه شوند. ۷ درصد سهم بیمه از سوی خادمان و ۲۰ درصد آن از سوی بودجه اختصاص یافته دولت پرداخت می‌شود.»<sup>۱۵</sup> به این ترتیب خادمان مساجد نیز که به طور تاریخی از حوزه عمومی و مردم مسجد رو تأمین می‌شدند، از این مجرا به بودجه دولت متصل شدند.

سرریزهای ایدئولوژیک - تشکیلاتی بودجه با ارائه برخی تجویزها و تقاضاها از درون مجلس نیز، افزون می‌شود: ۱۷۱ نماینده مجلس شورای اسلامی با امضای نامه‌ای خطاب به محمود احمدی‌نژاد، تعیین تکلیف حقوق ۴۰ هزار بسیجی با سابقه بیش از یکسال در سراسر کشور را خواستار شدند. در نامه آنها آمده است: «سپاه پاسداران در اجرای طرح یاد یاران و سرکشی به ۳۰۰ هزار بسیجی در سال‌های ۸۳ و ۸۴، تعداد ۴۰ هزار نفر رزمنده بسیجی فاقد هرگونه شغل و درآمدی که حداقل یک سال به بالا سابقه جبهه دارند شناسایی کرده است.

پیشنهاد می‌شود بابت حقوق ماه دی سال ۱۳۸۶، اعتبار مورد نیاز برای پرداخت مستمری به ۴۰ هزار رزمنده که قابل افزایش نیست به میزان ۲۰ میلیارد ریال به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی واگذار شود و برای سال‌های ۱۳۸۷ و بعد از آن، در ذیل متن بودجه سال ۱۳۸۷ پیش‌بینی

**در سال‌های پایانی دهه ۴۰ ارزش واردات ایران به کمتر از ۲ میلیارد دلار بالغ می‌شد با شوک نفتی ۱۳۵۲ (۱۹۷۳)، ارزش واردات در سال ۱۳۵۴ به ۱۶ و در سال ۱۳۵۶ به ۱۸ میلیارد دلار رسید**

و تصویب شود.<sup>۱۶</sup>

### خلاصه «عاطفی» بودجه

کممک مالی رئیس جمهور به ستاد دیه استان یزد برای آزادی زندانیان دیه‌ای، ارسال یک دستگاه دوچرخه برای یک کودک شهرستانی که در نامه خود به رئیس جمهور نوشته بود «اگر به من دوچرخه ندهی از تو بدم می‌آید!!»، در کنار «پرداخت یارانه مهد کودک‌ها» در استان سیستان و بلوچستان تا سقف ۱۰ هزار تومان به ازای هر فرد در حاشیه شهرها و تا سقف ۲ هزار تومان به ازای هر فرد در روستا<sup>۱۷</sup> و موارد ثبت شده و غیرثبیتی از این دست همچون «سیاست توسعه و گسترش مهد کودک‌ها در مناطق حاشیه و روستایی!!»، که پی‌جویی این «سیاست» موجب شده است تا تعداد روستا مهدهای استان سیستان و بلوچستان از ۶۹ واحد در سال ۸۴ به ۲۹۰ واحد در سال ۸۶ افزایش یابد، زیر خلاصه‌های «عاطفی» منبع مالی دولت‌اند.

شاید از ناحیه همین سرریزهای ایدئولوژیک و عاطفی از منبع مالی دولت است که مشاور رئیس جمهور در امور حوزه و روحانیت از «دست کشیدن خانم‌های هند و در سفر شانگهای به شیشه اتومبیل رئیس جمهور ایران برای تبرک‌خواهی» سخن می‌گوید و رئیس دیوان محاسبات کشور نیز به نقل از یک مسلمان سوری عنوان می‌دارد «من معتقدم اگر بنا بود بعد از پیامبر، پیامبری بیاید، آن احمدی‌نژاد بود...»<sup>۱۸</sup>

### هزینه‌های روش تزریق دوپینگی

در دو دهه اخیر در ورزش قهرمانی جهان بویژه در رشته‌های سرعتی، استفاده از مواد نیروزای غیرمجاز رایج شده است. ورزشکار مصرف‌کننده در پی تزریق ماده نیروزا سریعاً حس شادابی کرده و تصور می‌کند که هر پستی را در می‌نوردد و از بلندای هر مانعی می‌گذرد. او متأثر از آبی که در زیر پوستش دوامده شده، عضلاتی که از قبل برجسته‌تر شده و توان جهشی که بدان دست یافته به نوعی سرخوشی می‌رسد. فارغ از آن که کوتاه مدتی پس از عادت به تزریق، همان عضلات فرو افتاده شده و به «کیست» تبدیل می‌شود و خمودگی نیز جانشین وجد پیشین و تصور فتح می‌گردد. ورزشکارانی از این دست، تنها به «زود بازدهی» می‌اندیشند و هزینه‌هایی بس سنگین را به لحاظ جسمی، روحی، روانی و حیثیتی متحمل می‌شوند تا «زود» به امکان و مکانی دست یابند. زین‌رو «هزینه فرصت» دوپینگ بس بالاست.

دولت احمدی‌نژاد از ابتدای استقرار، حساب ویژه‌ای در خصوص «حمایت از بنگاه‌های زودبازده» به قصد ایجاد اشتغال «فوری» باز کرد و تبلیغات فراوانی پیرامون آن سازمان داد. براساس اطلاعات منتشره در مدت هجده ماهه - از نیمه دوم سال ۸۴ تا پایان سال ۸۵ - مبلغ ۲۲۰۰۰ میلیارد تومان و در ده ماهه سال

۸۶ مبلغ ۱۶۰۰۰ میلیارد تومان تسهیلات بانکی به منظور تأسیس بنگاه‌های زودبازده در اختیار متقاضیان قرار گرفته است. دولت احمدی‌نژاد بنا به تصور کارشناسی خویش، این میزان تسهیلات را برای ایجاد یک میلیون و ۳۰۰ هزار شغل اعطاء کرده است. این حجم عظیم منابع مالی با انگاره تقویت «زود» هنگام بازار کار و ایجاد «فوری» مشاغل میلیونی، «تزریق» شد. هم‌ام‌دهنده و هم خیل وام‌گیرندگان، تصور پروازی سریع بر موانع اشتغال در سر داشتند. اما در نامه پایان سال رئیس کل بانک مرکزی که از سوی مرکز پژوهش‌های مجلس انتشار یافته خاطر نشان شده است که از محل این تسهیلات تاکنون تنها ۳۸ هزار شغل ایجاد شده و ۶۸ درصد طرح‌های زودبازده تنها بیست درصد پیشرفت داشته‌اند و این اتفاق مانند همان «کیست» و «خمودگی» پس از شادابی و غوغای نخستین است. «فروکش» پس از تزریق منابع عظیم مالی، بیش از وام‌گیرندگان در ابتدا «مشعوف» اقتصاد را افسرده می‌کند و سرمایه را تلف. منبع مالی در اقتصاد به سان «اسفناجی» عمل نمی‌کند که قهرمان کارتون با بالا کشیدنش، یک ساختمان را با عضلات برآمده‌اش بر سر دست بلند کند. تزریق به قصد «زود» بازدهی دیدگاهی است، که یک سوراخ بزرگ در کف منبع مالی ملی ایجاد می‌کند.

### ولع بلع «دهانه»‌های وارداتی

در شرایطی که در سال‌های پایانی دهه ۴۰ ارزش واردات ایران به کمتر از ۲ میلیارد دلار بالغ می‌شد با شوک نفتی ۱۳۵۲ (۱۹۷۳)، ارزش واردات در سال ۱۳۵۴ به ۱۶ و در سال ۱۳۵۶ به ۱۸ میلیارد دلار رسید. یک Take رؤیایی و «دل‌انگیز» برای پر کردن «همه بازار». از آن زمان تا این زمان اولین واکنش «غریزی» گردانندگان اقتصاد کشور در برابر مازاد در آمد حاصل از شوک نفتی، هر چه «خندان» تر و «گشاد» تر کردن دهانه‌های وارداتی بوده است. همین عمل غریزی در سال‌های ۸۲ و ۸۳ رخ داد و غریزی‌تر از آن در سال‌های ۸۵ و ۸۶؛ در سال ۸۵ براساس داده‌های گمرک ایران، قریب به ۴۲ میلیارد دلار کالا به کشور وارد شد و در سال ۸۶ در کادر سیاست «دریای فراخ و بندرگاه‌های دهان باز» این میزان با ۱۵/۸ درصد رشد به ۴۸/۳ میلیارد دلار بالغ شد<sup>۱۹</sup> که خود ۱۲ میلیارد دلار از پیش‌بینی ارزش واردات در این سال در برنامه چهارم افزون‌تر است. به عبارتی حدود ۷۰ درصد درآمد حاصل از فروش نفت خام در سال ۸۶ از دروازه دیگر خارج شده است. در این میان بخش کشاورزی کشور از رکورددارانی است که در شکسته شدن «رکورد ملی» واردات، سهمی قابل توجه ایفا کرده است. عنایت به گفت‌وگوی یک گزارشگر با مسئول اول بخش کشاورزی ایران خالی از «لطف» نیست:

«گزارشگر: در چند سال گذشته واردات محصولات کشاورزی روندی صعودی داشته. به طور کلی در سال ۸۵ رشد

واردات این محصولات با ۵ میلیون و ۱۴۰ هزار تن افزایش نسبت به سال ۸۴ به ۱۰۰ درصد رسید. آیا در این سالها حمایت از تولیدکنندگان مدنظر نبود؟

وزیر کشاورزی: افزایش واردات بنا به مصلحت‌هایی انجام گرفته است.

گزارشگر: این مصلحت‌ها چه بوده است؟

وزیر کشاورزی: مجاز به ذکر جزئیات آن نیستم.<sup>۲۰</sup>

آن‌چنان‌که از کلام مسئول برمی‌آید، بخشی از هزینه‌های رکوردشکن واردات این سال‌ها، «هزینه مصلحت» است. آن هم مصلحتی از نوع «طبقه‌بندی شده» و نامحرم با گوش مردمان ایران.

آن‌گونه که اطلاع داده شده است در اولین روزهای فروردین سال نو ۹۰ هزار TEU کانتینری، تنها در یک بندرگاه رسوب کرده است و این حجم بی‌مانند رسوب کالا در مبادی موجب شده است تا مدت توقف کانتینرها برای انجام عملیات حمل و نقل و تشریفات گمرکی از ۲۴ روز به ۳۰ روز افزایش یابد.<sup>۲۱</sup>

هزینه سورشارژها از جمله هزینه‌های «مکمل» واردات است که خود، هم ارزبر و هم ریال‌بر است.

تخصیص ۷۰ درصد در آمد نفت به واردات، اصلی‌ترین مجرای خروجی منابع درآمدی است.

میل ویژه به واردات که برگرفته از «استراتژی» اتکاء به واردات برای مهار تورم از سوی دولت است تا بدانجا پیشرفته

است که در آخرین روزهای سال گذشته با برداشت بدون مجوز ۸۴۰ میلیون دلاری از حساب بی‌زبان ذخیره ارزی اقدام

به واردات میوه شده است.<sup>۲۲</sup> انگور شیلی هر کیلو ۵ هزار تومان، سیب سبز فرانسوی هر کیلو ۳۵۰۰ تومان، پرتقال هم آرژانتینی

هم لبنانی و ... در همین طبق اخلاص، این سو و آن سو چیده شده است. مهم آن که به‌رغم توسل به واردات انبوه به قصد مهار

تورم داخلی، امواج تورم کماکان ارتفاع گرفته و مرغ شب عید و گوجه فرنگی پس از عید را به ۳۰۰۰ و ۲۵۰۰ تومان رساند.

#### اما ... سر ریزهای خارجی

دولت مستقر تاریخ اقتصادی ایران

پرهزینه‌کن‌ترین دولت است، برغم آن که اعلام می‌کند «۷۶ درصد از مردم

استان سیستان و بلوچستان زیر خط فقر زندگی می‌کنند»،<sup>۲۳</sup> بانک مرکزی

۱۶/۷ درصد خانوارها در سال ۸۵ را بدون فرد شاغل معرفی می‌کند، رئیس

سازمان تأمین اجتماعی از کاهش ۴۰۰ هزار نفری بیمه پردازان خبر می‌دهد و ...

از این سو

از این سو - ۵۰ دستگاه آمبولانس به غنا اهدا

کرده و در پی احداث یک کلینیک در آن کشور برآمده و برای ساختن یک بیمارستان تعهد می‌دهد.

- ۷۰۰ میلیون دلار به پروژه آبیاری در سریلانکا کمک می‌کند.

- پروژه خانه سازی در نیکاراگوئه به راه می‌اندازد.

- با کمک‌های بلاعوض خود به مالای مستولان این کشور را به تشکر وامی‌دارد

- ایستگاه تلویزیونی به زبان اسپانیسی در بولیوی برای مردم سراسر امریکا لاتین بر پا می‌دارد.

آن چه که بیرون از ذهن ما جریان دارد توصیه پدربزرگانه سال‌های نه‌چندان دور را که هنوز حوض و آبی و باغچه‌ای در

میان «حیاط زندگی» بود در گوش آونگ می‌زند که «پدر جون اگه ته و بدنه آب پاشت سوراخ باشه از لب حوض تال باغچه،

همه‌جا رو آب می‌دی غیر از همون جا که باید آب بدی.»

آب پاش ترکش خورده و سوراخ سوراخ اقتصاد ما، در فاصله از آب حوض تال باغچه، به افریقا و شرق آسیا و امریکای

جنوبی و مرکزی هم آب می‌رساند. در شرایطی که این کشور و آن کشور جهان سال‌هاست که روش آب رسانی «قطره‌ای» و پایشه‌ای را برگزیده‌اند، این نوع آب پاشی هم «روشی» است.

#### در ته خط: پنهان هزینه‌ها و وجوه مفقوده

اگر روش جاری و جهان مشمول آب رسانی قطره‌ای، اندک تفاوتی با آب رسانی‌های دو سه سال اخیر این گوشه از

جهان دارد، اندک اختلافی نیز میان شفاف‌سازی بین‌المللی در حساب‌های ملی کشورها در دو دهه گذشته با بودجه‌ریزی‌های سه

سال ۸۷-۸۵ ایران وجود دارد. از همان هنگام طراحی بودجه سال ۸۵ به عنوان نخستین بودجه دولت جدید، روش‌های غیر شفاف و

هزینه پنهان آن، از جمله در توزیع میزان تنخواه رئیس دولت در ردیف‌های مختلف به چشم می‌خورد. اما بودجه ۸۷ مظهر یک

بودجه غیر شفاف و بس پیچیده قلمداد می‌شود. بودجه‌ای که در مقابل بخش قابل توجهی از ردیف‌های

آن، رقم قید نشده است. معاون اجتماعی

معاونت برنامه‌ریزی ریاست‌جمهوری در توصیف لایحه بودجه ۸۷ به طور صریح

از «هزینه‌های پنهان» دولت سخن گفته است:

«۱۰ هزار و ۷۰۰ میلیارد تومان مصارف جدید در قانون بودجه ۸۷ به عنوان هزینه

در ماده واحده آمده اما به صورت عدد و رقم در جدول‌های مصارف درج نشده و

در واقع یک هزینه پنهان است.»<sup>۲۴</sup> اما بس و بس مهم آن که تکه بزرگی

یک پژوهش غیر رسمی که به

مقایسه سرانه حساب ذخیره ارزی

ایران با برخی کشورهای نفتی

عضو اوپک و بیرون از آن دست

یازیده است، چنین مشخص کرده

است که سرانه ذخیره ارزی در

قطر ۲۵۰۰۰۰ دلار، در نروژ ۷۴۵۰۰،

در کویت ۸۰۰۰۰، در عربستان

۱۵۰۰۰، در لیبی ۷۲۰۰ و در ایران

۱۷۴ دلار است

از درآمدهای نفتی سه ساله گذشته در تراز کلان و ملی منابع و مصارف کشور لحاظ نیست. تکه مفقوده‌ای که برخی مطبوعات و تک عناصری از کارشناسان و یا مسئولان سال‌های قبل از ۸۴ به آن اشاره کرده‌اند. از آن جمله وزیر صنایع و معادن دولت خاتمی که چند و چون بی پاسخ وی در عبارات ذیل مندرج است:

«آقای رئیس‌جمهور در گزارشی که ارائه کرده بودند، گفتند ما در طول سال‌های ۸۴، ۸۵ و ۸۶ حدود ۳۰ میلیارد دلار در هر سال و مجموعاً ۹۰ میلیارد دلار در بودجه مصرف کرده‌ایم. من گفتم که طبق آمار رسمی در بدترین حالت درآمد نفت کشور طی این سه سال حدود ۱۵۰ میلیارد دلار بوده است. در برخی گزارش‌های رسمی کشور به رقم ۱۹۰ میلیارد دلار هم اشاره شده بود. طبق گزارشی هم که بانک مرکزی داده بود موجودی حساب ذخیره ارزی هم حدود هشت میلیارد دلار است. حال اگر حتی ۱۵۰ میلیارد دلار درآمد نفت به اضافه هشت میلیارد دلار موجودی حساب ذخیره ارزی را در نظر بگیریم، تفاوت آن ۱۴۲ میلیارد دلار تا ۹۰ میلیارد دلار مورد اشاره رئیس‌جمهور در کجا هزینه شده است.

این کار چندان پیچیده‌ای نیست و دولت می‌تواند خیلی راحت توضیح بدهد و بگوید که کجا هزینه شده است. بنابراین دولت برای این که بخواهد نشان دهد از درآمد نفت در بودجه زیاد استفاده نکرده، اعداد و ارقامی را مطرح می‌کند که هزاران شبهه به وجود می‌آورد. به نظر من ارائه گزارش‌های آماری از حداقل وظایف دولت است.»<sup>۲۵</sup>

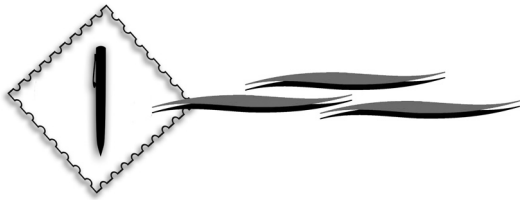
این تکه مفقوده ۵۲ میلیارد دلاری چنان بزرگ است که در تحلیل آن آب پاش و سوراخ‌هایش نمی‌گنجد. سال ۱۳۸۶ از منظر دریافت‌های حساب ملی، «سال ویژه»‌ای در تاریخ اقتصاد ایران است. رقم خوردن درآمد نفتی ۷۸/۸ میلیارد دلاری (۷۰ میلیارد فروش نفت خام + ۸/۸ میلیارد دلار فروش فرآورده)،<sup>۲۶</sup> این سال را ویژه کرده است. این رقم، «ویژه مایع»‌ای است که می‌توانست ابزار یک خیز توسعه‌ای قرار گیرد اما ظرف این مظروف؛ همان آب پاش معروف.

عملکرد این آب پاش وضع موجود را رقم زده است. وضع موجودی به سان یک آکواریوم درون هویدا. وضع موجودی که رئیس دولت را در سخنرانی قم به واکنش‌های احساسی واداشت. رئیس دولت در سخنرانی قم به همه انتقاد کرد، حتی به پیرامون. اما در این تهاجم فرافکنانه به خود و طیف تصمیم‌گیر، کوچکترین انتقادی نشد. ایران امروز ما کشوری با ادبیات «افعال مجهول» است؛ اعمال، ضمیر ندارند. واریز محصولات مشخص به حساب سوم شخص‌های مجهول، شگرد ادبی عرصه اقتصادی - اجتماعی ایران است.

یک پژوهش غیر رسمی که به مقایسه سرانه حساب ذخیره ارزی ایران با برخی کشورهای نفتی عضو اوپک و بیرون از آن دست یازیده است، چنین مشخص کرده است که سرانه ذخیره ارزی در قطر ۲۵۰۰۰۰ دلار، در نروژ ۷۴۵۰۰، در کویت ۸۰۰۰۰، در عربستان ۱۵۰۰۰، در لیبی ۷۲۰۰ و در ایران ۱۷۴ دلار است.<sup>۲۷</sup> فارغ از هر نقدی که به روش این پژوهش وارد باشد یا نباشد، نتایج، حاکی از عمل بی مهار همان آب پاش است. این نیز از شوک سوم و نتیجه تا به اینجای آن در کشور «آه و کاش و افسوس».

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- رستاخیز ۱۳۵۶/۱۰/۲۰
- ۲- رستاخیز ۱۳۵۶/۷/۱۷
- ۳- خبرگزاری فارس ۱۳۸۴/۹/۱۵
- ۴- آفتاب یزد ۱۳۸۴/۴/۲۰
- ۵- مردم سالاری ۱۳۸۴/۷/۳
- ۶- گزارش بانک جهانی از توزیع فقر در ایران، توسعه ۱۳۸۴/۳/۲۴
- ۷- اطلاعات ۱۳۸۵/۱/۲۹
- ۸- اطلاعات ۱۳۸۵/۲/۱۱
- ۹- اعتماد ۱۳۸۶/۸/۲۰
- ۱۰- منبع پیشین
- ۱۱- کارگزاران ۱۳۸۶/۱۱/۱۰
- ۱۲- اعتماد ۱۳۸۶/۸/۲۰
- ۱۳- رسالت ۱۳۸۶/۴/۲۴
- ۱۴- اعتماد ۱۳۸۶/۱/۳۰
- ۱۵- کیهان ۱۳۸۶/۸/۱۷
- ۱۶- اعتماد ملی ۱۳۸۶/۱۰/۶
- ۱۷- کارگزاران ۱۳۸۶/۱۰/۱۱
- ۱۸- مردم سالاری ۱۳۸۶/۷/۱۶
- ۱۹- آمار تجارت خارجی ایران، گمرک ایران، فروردین ماه ۱۳۸۷
- ۲۰- سال‌نامه روزنامه سرمایه، اسفند ۱۳۸۶.
- ۲۱- دنیای اقتصاد ۸۷/۱/۲۴
- ۲۲- سرمایه ۱۳۸۷/۱/۳۱
- ۲۳- کارگزاران ۱۳۸۶/۱۰/۱۱، اسماعیل میری، معاون مشارکت‌های مردمی و اشتغال بهزیستی استان سیستان و بلوچستان
- ۲۴- سرمایه ۱۳۸۶/۱۲/۲۶
- ۲۵- سال‌نامه روزنامه سرمایه، اسفند ۱۳۸۶، اسحاق جهانگیری
- ۲۶- دنیای اقتصاد ۱۳۸۷/۱/۲۶، حجت‌الله غنیمی فرد مدیر امور بین‌المللی شرکت ملی نفت
- ۲۷- واحد تحقیقات ماهنامه اقتصاد ایران



مقاله

## نفت ملی است نه دولتی

مطلبی که پیش رو دارید بخش‌هایی از نظرات دکتر محمد ستاری فر (مدیر سابق سازمان برنامه و بودجه، اقتصاددان و عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی) است که در گفت‌وگو با نشریه گزارش (شماره ۱۹۶-۱۹۵، اسفند ۸۶ و فروردین ۸۷) مطرح شده و به دلیل راهبردی بودن و اهمیت مسائل مطروحه و موارد یادشده در آن با اندکی اصلاحات در پی می‌آید. علاقه‌مندان و خوانندگان نشریه می‌توانند برای مطالعه متن کامل این گفت‌وگو به ماهنامه گزارش و یا سایت [www.meisami.com](http://www.meisami.com) مراجعه نمایند.

سهمشان کمتر از شهر است و همین‌طور شیوه تبعیض آمیز اختصاص یارانه به دهک‌های بالا و پایین شهری.

...در کشور ما متأسفانه نوع اول که دولت و اجتماع، مستقل از نفت حرکت کنند و نفت آنها را همراهی کند، نداریم؛ ولی نروژ این کار را کرده است. نروژ در ابتدا، اقتصادی به صورت ماهیگیری و کشاورزی داشت و مردمانش نیز انسان‌هایی سختکوش بودند. در سال‌های ۹۰ و ۹۱ که به نفت رسید، آن را در راستای منافع بلندمدت اقتصادش قرار داد تا آن را شتابان به جلو حرکت دهد. از لحاظ وضعیت اقتصادی در اروپا، نروژ در سال ۹۱ خیلی پایین و بعد از ایرلند و پرتغال قرار داشت در صورتی که الان با ۷۵ هزار دلار درآمد سرانه از کشورهای پیشرفته اروپا است. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که چرا؟ در جواب باید گفت چون این کشور بدنه هوشمندی دارد، بخصوص وزیر اقتصاد نروژ نفتی را که وارد اقتصاد شده بود در راستای منافع بلندمدت اقتصاد قرار داد و پول آن را به هزینه‌های جاری و تامین اجتماعی اختصاص نداد. نروژی‌ها همواره به تامین اجتماعی سوئد غبطه می‌خوردند و حتی تظاهرات کردند که ما پول داریم، چرا آن را خرجمان نمی‌کنید، ولی وزیر اقتصاد این کار را انجام نداد و آن را در حساب ذخیره ارزی خود قرار داد. طوری که با جمعیت ۶ میلیون نفر، ۴۲۰ میلیارد دلار در صندوق ذخیره کرد و در ۵-۶ سال اخیر



**نروژی‌ها همواره به تامین اجتماعی سوئد غبطه می‌خوردند و حتی تظاهرات کردند که ما پول داریم، چرا آن را خرجمان نمی‌کنید، ولی وزیر اقتصاد این کار را انجام نداد و آن را در حساب ذخیره ارزی خود قرار داد. طوری که با جمعیت ۶ میلیون نفر، ۴۲۰ میلیارد دلار در صندوق ذخیره کرد و در ۵-۶ سال اخیر**

...آینده‌نگری این است که رشد تقاضا خیلی بالا است و مافعالاً تکنولوژی جایگزین نداریم و در آینده نیز عرضه با حرکت نزولی افول خواهد کرد، بنابراین قیمت نفت با رویکرد آینده عرضه و تقاضا بالا خواهد رفت. البته این قیمت متأثر از یک محیط سیاسی، امنیتی و اقتصادی در جهان نیز بوده است همچون حمله به عراق که یک شوک نفتی ایجاد کرد. پس ما باید از منظر عرضه و تقاضا تفکیک کنیم، در واقع آنچه در حال و آینده حرف می‌زند تقاضاست، چون عرضه ثابت است. [حتی به دلیل افت فشار چاه‌های نفت و عدم اکتشاف جدید کم هم می‌شود]. ...نفت باید در راستای منافع بلندمدت اقتصادی حرکت کند و رشد را افزایش دهد و چون این سرمایه‌گذاری است باید صرف سرمایه‌گذاری‌های عمرانی گردد، در این صورت این نفت جایگاه ویژه دارد و عامل توسعه و بالندگی و رشد می‌شود، اما اگر به این صورت باشد که دولت بخواهد درآمدهای خود و نفت را در یک ظرف ریخته و خرج کند، می‌شود دولت نفتی، اقتصاد نفتی، بودجه نفتی و دولتی رانتی، البته با رانت منفی. در این وضعیت یکسری دعوای پنهان و آشکار بین مردم و دولت صورت می‌گیرد، در داخل دولت و بین مردم با همدیگر. دعوای مردم با همدیگر به این صورت است که یارانه انرژی به شهرها تعلق می‌گیرد، ولی به روستاها یا تعلق نمی‌گیرد یا

بهره آن ۴۲۰ میلیارد دلار را صرف امور تأمین اجتماعی کرد. این یک نمونه از حالتی است که خود اقتصاد به جلو حرکت می کند و نفت در جهت کمک به این حرکت است و آن را شتابان تر جلو می برد. نمونه دوم استفاده از درآمدهای نفتی، این است که بگوییم با نفت فاصله نداریم و بیایید درآمد خود و نفت را از همان اول ترکیب کنیم. نمونه آن، دولت ایران در ۷۰-۶۰ سال گذشته است، دولتی که بیاید پول نفت را با بودجه خود مخلوط کند، قطعاً جداسازی و رشد بعدها خیلی کار سختی می شود چون از ابتدا دو منشأ با هم ترکیب شده اند و خود این منشأ نیز رانتی است زیرا دولت دوست دارد سهم کمتری بیاورد و نفت بیشترین سهم را بگذارد و می گوید مشاعی چیست؟ و از همان آغاز، ساختار بودجه رانتی (البته رانت منفی) می شود تا آخر.

... در برنامه چهارم توسعه یک مقدار عمیق تر از قبل ولی باز هم سطحی به آن نگاه شد و کاری که توانستیم انجام دهیم در اسناد بالادستی برنامه چهارم است؛ در سیاست های کلی برنامه خوشبختانه این کار را سازمان برنامه و بودجه انجام داد و دولت تصویب کرد و دولت آن را به رهبر و رهبر به مجمع تشخیص مصلحت نظام داد و باز هم رهبری امضا کرد و بیان شد که در طول برنامه چهارم اقتصادی، دولت باید سعی نماید بودجه خود را از نفت جدا کند، بحث دوم این که باید درآمدهای نفت را به ثروت های پایدار نفتی تبدیل کنیم و دولت هم سرمایه نفت را تبدیل به سرمایه های مولد و مشاعی کند.

به خاطر این بلایی که در این ۷۰-۶۰ سال ایجاد شده؛ البته نفت خود بلا نیست، بلکه در جایی که بی تدبیری باشد بلا می شود، در جایی که تدبیر باشد نعمتی است که خداوند به یک ملت داده، برای ما چون تدبیر استفاده رانداشتیم تبدیل به بلا شده! می بینیم که الان کشور ما به آن چنان بلوغی رسیده که فعلاً از نظر حرفی و قانونی آن دو را جدا کرده است یعنی تا دیروز اصلاً بحث کارشناسی جدا کردن نشده بود، پیش رهبری و مجلس نرفته بود ولی الان قدم به جلو گذاشته ایم که توانستیم به تفاهم برسیم و قانونی اش کنیم، فقط مانده قسمت اجرایی کردن آن.

البته مهمتر از قانونگذاری بحث اجرایی نمودن قوانین است. ممکن است قانونی بد باشد ولی یک مجری خوب کشور را به



**نفت یک دارایی بین نسلی است؛ قبل از انقلاب هم بوده و در قانون برنامه و بودجه که جزء ۵ قانون مهم ایران است، در ماده ۳۲ و ۳۳ بیان شده که سازمان برنامه در کشور نفت را می فروشد، آن را صرف پروژه های عمرانی می کند، در ذخایر می ریزد و پول را با بهره پس از اتمام پروژه پس می گیرد پس در قانون در ماده های ۳۳ و ۳۲ نیز حساب ذخیره ارزی وجود داشته، فقط اسمش بیان نشده است**

جلو حرکت دهد اما خیلی مواقع یک قانون خوب داریم ولی مجری نسبت به قوانین کاملاً بی تفاوت است و در نتیجه عقب می رویم. در اسناد قانون که به امضای رهبری رسیده است، بندی در باب تلاش برای قطع اتکای هزینه جاری به نفت و تأمین آن از محل درآمدهای مالیاتی و اختصاص عواید نفت به توسعه است. بنابراین در این منظر قرار شد نفت از بودجه و دولت کنار برود، در این میان یک عده پرسش اهانت آمیز کردند که می خواهید نفت را امامزاده کنید؟! قطعاً خیر، چرا که نفت یک منبع است و امامزاده نیست، ولی می رود در یک حساب ذخیره ارزی و از آنجا وام به بخش خصوصی و مردم می دهیم، تا مردم و بخش خصوصی را مقتدر کنیم و آنها وام با بهره را بعد از اتمام پروژه به صندوق برمی گردانند. در برنامه

چهارم، این جداسازی صورت گرفت ولی در عمل توجه لازم به آن نشد. نمونه بارز آن بی توجهی به این اسناد بود که ضد چشم انداز و سیاست کلی و برنامه چهارم است؛ اینکه بنا بود دولت ۱۵/۵ میلیارد دلار بردارد و تا پایان برنامه چهارم به عنوان برنامه های عمرانی و در برنامه پنجم هر ارزی که از فروش نفت برمی دارد خرج امور عمرانی کند و هزینه جاری بردارد و مازاد آن ۱۵/۵ میلیارد دلار را به بخش خصوصی جهت انجام برنامه های عمرانی و آبادانی اختصاص دهد. یعنی در پایان برنامه چهارم و ابتدای برنامه پنجم کل بودجه نفت، صرف پروژه های عمرانی می شود. مثلاً اگر ۷۰ میلیارد دلار می فروشیم دولت حق دارد تا ۱۵ میلیارد دلار آن را صرف هزینه های عمرانی کرده و بقیه را مردم و بخش خصوصی باید هزینه کنند. البته در جایی که دولت و ساختار بیمار است عمل کردن به این برنامه ها خیلی سخت است و اگر نفت نباشد عمل کردن به برنامه ها راحت تر است، مثلاً در هند و پاکستان و ترکیه یاد گرفته اند که مناسبات کارکرد را خود بدون حضور نفت تنظیم کنند، اگر نفت ما به ترکیه داده شود آن را وارد بودجه نمی کند، بلکه آن را پشت اقتصاد می گذارند تا رشد خود را شتابان تر کنند. ... در ایران انحرافی که در قیمت گذاری نفت رخ داده و وزرای نفت آن را القا کردند به این شکل است که در هنگام بودجه بندی



وزرای نفت، قیمت نفت را پایین می‌بستند تا وقتی در عمل قیمت بالاتری دریافت شد، به عنوان عامل مثبت کارنامه خود اعلام کنند. در این مورد دو رویکرد داریم: Price taker, Price maker که البته این دو رویکرد بخصوص در مورد نفت یک بحث سیاسی دارد. ایران از جمله کشورهای تولیدکننده نفت اوپک است و باید price maker باشد، نکته اینجاست که هنگام بودجه‌بندی، قیمتی که بسته می‌شود را نباید پشت‌تربون بیان نمایند چرا که در بازار سیاسی و قیمت جهانی نفت تأثیر می‌گذارد، مثلاً اگر ایران که تولیدکننده نفت است و باید price maker باشد، اگر قیمت پایینی را برای نفت بیان کند، نسبت به بازار جهانی، به شدت تأثیر گذار بوده و قیمت جهانی آن را کاهش می‌دهد و در این جا ایران price taker شده است پس قیمت باید در مجلس و تنها در میان نمایندگان بیان شود تا بازار جهانی را متأثر نکند.

...بحث اصلی این است که نفت یک دارایی بین نسلی است؛ قبل از انقلاب هم بوده و در قانون برنامه و بودجه که جزء ۵ قانون مهم ایران است، در ماده ۳۲ و ۳۳ بیان شده که سازمان برنامه در کشور نفت را می‌فروشد، آن را صرف پروژه‌های عمرانی می‌کند، در ذخایر می‌ریزد و پول را با بهره پس از اتمام پروژه پس می‌گیرد پس در قانون در ماده‌های ۳۳ و ۳۲ نیز حساب ذخیره ارزی وجود داشته، فقط اسمش بیان نشده است. اگر این مواد انجام می‌گرفت الان ۲ تا ۳ هزار میلیارد دلار ارزش داشتیم! قبل از انقلاب نیز بحث این بود که پول نفت بین نسلی است و باید در صندوق یا حساب نگهداری شود و صرف امور عمرانی گردد که بعد جنگ و مسایل بعدی پیش آمد.

در زمان دکتر مصدق بحث مبارزه با استکبار مطرح بود که در آنجا، ابزار مبارزه نیز نفت بود. در آن زمان این بحث بود که نفت را از بیگانه بگیریم نه اینکه با نفت چه کار کنیم؟! شعاری که دولت مصدق می‌داد ملی شدن نفت بود و بعد از آن شرکت ملی نفت ایجاد شد. ملی هم یعنی بین نسلی و مشاعی بودن نفت، ولی از وقتی مصدق کنار رفت و نفت را از خارجی‌ها گرفتیم دولتی شد. ما نفت ملی نداریم، ما نفت را از خارجی‌ها گرفتیم و در دولت آوردیم! در آن زمان اگر می‌پرسیدند که آیا باید نفت را از انگلیسی‌ها بگیریم و به دولت بدهیم، می‌گفتیم بله خوب است، ولی اکنون اگر این سؤال را از ما بپرسند می‌گوییم اگر نفت دست استعمار باشد بهتر است تا در اختیار دولت بماند. دولت پول نفت را به اقتصاد تزریق می‌کند و

عادات اشتباه مصرفی ایجاد می‌کند و ما را عقب می‌برد. عزت ما و تمدن ما این نیست که الان داریم، ما باید خودمان را با ترکیه و مالزی مقایسه کنیم. اینکه چرا ما با وجود نفت، عقب رفتیم، دولت مردم را به داشتن درآمد و عادات مصرفی بالا عادت داده است. می‌گویند نفت را از خارجی‌ها بگیریم و ملی کنیم، نفت ملی یعنی آن

کنار باشد و به ما برای پیش رفتن در مسیر توسعه، انگیزه و بستر دهد تا ما آن را صرف سرمایه‌گذاری مشاعی کنیم. اگر از ما بپرسند بین نفت ملی، دولتی و نفت خارجی کدام بهتر است، می‌گوییم نفت ملی نقش توسعه‌ای دارد و از همه بهتر است. در زمان مصدق این بحث‌ها به این گونه نبود و فقط قصد گرفتن نفت از خارجی‌ها را داشتند که البته کار درستی نیز بود. مشکل اینجاست که از آن زمان تا حالا همان روند قبلی را طی می‌کنیم و بررسی نکردیم که نفت باید دولتی باشد یا ملی؟ اصلاً نفت دولتی یا ملی عنی چه؟ نفت ملی برای ما عزت و آقایی می‌آورد و نفت دولتی بلای جان ما می‌شود. این موضوع از آن موقع تا حالا فرهنگ‌سازی مستمر نشده. در برنامه چهارم و چشم‌انداز تلاش شد این اتفاق بیفتد و در کل قاعده دولت و مردم انجام گیرد، ولی از دید نهاد گرایان در فرهنگ‌سازی، اول باید دولت خود را اصلاح کند و بداند که نفت باید ملی باشد نه دولتی. پس اگر دولت بپذیرد، آنگاه بودجه را درست طراحی می‌کند و از لحاظ اجرایی به قوانین درست عمل می‌کند. در این صورت می‌تواند مردم را نیز توجه نماید که می‌خواهیم پول نفت را خرج خودتان و عزت شما کنیم و مردم هم قبول می‌کنند و مشقت‌هایش را می‌پذیرند.

در قانون اساسی بیان شده نفت انفال است، یعنی مشاع بین نسلی است، بنابراین باید نفت را جایی ببریم تا این رویکرد را محقق کنیم. نفت مال مردم است اما هدایت آن برای مردم در دست دولت است. ما دو نوع مالکیت عمومی و خصوصی داریم. ما می‌گوییم شرکت ملی نفت، نه شرکت دولتی. گرچه آدم‌های همگی دولتی‌اند، پس چرا ملی می‌گوییم؟

بنابراین شرکت ملی نفت مال مردم و تصدی آن دست دولت است. در قانون اساسی گفته شده اداره شرکت ملی نفت دست دولت ولی اموال آن مال دولت نیست. الان بحثی که در ایران هست باید این مرزبندی‌ها انجام شود و در آن قانون اعمال شود ولی بیش از آن باید به شیوه اجرای آن فکر کنیم. فعلاً دغدغه احزاب، مردم، روزنامه‌ها و روشنفکران این است که چه حاکمیتی باید شکل بگیرد تا این امور را دغدغه خود نموده و این جراحی‌ها را انجام دهد. در حال حاضر نفت و مشکلاتی که درآمدهای نفتی که بین مردم ایجاد کرده و جلوی این اقلی‌ها را گرفته است. ...مسائلی چون خواست عمومی مردم، احزاب و نهادهای مدنی هستند که بعد به صورت برنامه و قانون در

می‌آید. این مسائل در ایران بصورت بخشی مورد بحث واقع نشده است تا اینکه در حال حاضر خوشبختانه به شکل قانون درآمده از این رو باید الان فرهنگ‌سازی شود تا مردم با اجرای این قانون سختی‌هایی را تحمل کنند تا به رشد و اشتغال بیشتر دست یابیم. این باید در فرهنگ عمومی وارد شود، ولی هیچ کس کاری نکرده است و در واقع

**در رابطه با نفت باید جابه‌جایی قدرت انجام گیرد، یعنی پول نفت باید دست مردم برسد تا سرمایه‌گذاری شده و از دولت جدا شود. این کار سخت است، اما شدنی است**

متأسفانه دولتی شکل گرفت که به قانون هیچ اعتقادی ندارد و فقط می‌خواهد پول را بگیرد و خرج کند مانند سفرهای استانی و بودجه. در سال‌های گذشته مثلاً در دولت‌های هاشمی، خاتمی و موسوی در اجراها یک نمره قابل قبول و ملاحظاتی داشتند اما این دولت اصلاً ملاحظه‌ای ندارد و کل رویکردش این است که من نفت را بگیرم و خرج کنم. در بحثی که اقتصاددانان با رییس جمهور داشتند، ایشان و وزیر اقتصاد و دارایی هم چند بار گفتند ما هر چه نفت بفروشیم برای رشد و اشتغال هزینه می‌کنیم و ما نیز جواب دادیم که قانون برنامه هیچ وقت نگفته که دولت‌ها پول نفت را برای اشتغال خرج کنند... رییس دولت آشکارا در جمع اقتصاددانان گفتند که ما هر چه پول نفت داریم هزینه می‌کنیم و اینکه ذخیره شود و مبلغ ناچیزی بهره به آن تعلق گیرد را قبول نداریم، بنابراین با این منطقی که ایشان دارند و در این دو سال نیز عمل نموده‌اند، مشخص می‌شود که نفت به عنوان سرمایه‌مشارعی و بین نسلی قلمداد نشده و جایگاه نفت آن طور که در اسناد آمده حفظ نشده است. به طوری که رییس دولت پول نفت را با درآمد دولت مخلوط کرده و هر جا که لازم می‌داند آن را خرج می‌کند. مشخصاً وقتی ساختار غلط باشد این پول خرج امور جاری می‌گردد. دولت نهم بودجه جاری ۲۲ هزار میلیارد تومان را دریافت کرده و طبق قانون برنامه بودجه قرار بوده هر سال حداکثر ۱۰ درصد رشد کند و بودجه جاری نیز از مالیات تامین شود. الان بودجه جاری ۵۰ هزار میلیارد تومان است، یعنی حدوداً ۱۸ میلیارد دلار حداقل

خرج کشور بیشتر شده و مالیات هم ثابت مانده پس این خرج اضافی از نفت تأمین شده. این در واقع دولت نفتی، بودجه و اقتصاد نفتی است و در این فضا بخش خصوصی نیز شکل نمی‌گیرد و به جای اینکه دولت محتاج مردم باشد و پشت سر بخش خصوصی قرار بگیرد، بخش خصوصی پشت دولت است و منتظر است تا از پسماندهای دلارهای نفتی دولت خرج کند؛ این اقتصاد یعنی اقتصاد میرا...

دولت همواره نفت بیشتری می‌خواهد در رویکرد دولت نفتی، نفت، موتور محرک دولت است، پس دولت نیازمند نفت بیشتر است و اگر بخواهیم تولید را کم و عقلانیت را بیشتر کنیم، می‌توانیم نفت را از بودجه جاری جدا کنیم. الان دولت می‌خواهد که هم نفت گران باشد و هم بیشتر بفروشد. یک بخش نهاد، قوانین و مقررات است، به عنوان مثال در دوره اصلاحات و سازندگی بخصوص در دوره اصلاحات، شورای نگهبان

سختگیری می‌کرد و بودجه را به مجمع می‌فرستاد. اما در این دوره مشاهده می‌نماییم که بودجه جاری دولت ۱۵/۵ میلیارد دلار باید باشد، در صورتی که دولت ۵۰ میلیارد دلار برمی‌دارد و شورای نگهبان هم دارد امضا می‌کند و تأیید می‌کند در حالی که شورای نگهبان در صورت مشاهده مغایرت باید بودجه را به مجمع بفرستد تا بررسی شود، اما با وجود بودجه مغایر با چشم‌انداز و اشتباه، باز هم شورای نگهبان تأیید می‌کند...

در کشور ما گروه‌های ناهمگن و نامتجانس وجود دارند، این گروه‌ها بعضاً با هم متعارض هم هستند. در چنین فضایی وقتی نفت هم باشد دیگر بحث کار توسعه‌ای کردن بحث اشتباهی است. در این جا باید نشست و دید کلیت حاکمیت باید چه شکلی داشته باشد و این که رهبری و قوای سه گانه چه می‌خواهند. در برنامه چهارم ما هم آن را قانون کردیم، دادیم امضا کردند، ولی در عمل دیدیم که نمی‌خواهند چون اگر می‌خواستند نسبت به نظرات اهتمام داشتند.

... توسعه نه با منابع، بلکه با نظم و انضباط و سازمان و سامان شروع می‌شود و همه اینها از رهبری و قوای سه گانه در رأس و بعد بیکره حاکمیت باید شروع شود. ریشه مشکلات در خود حکومت است؛ به همین دلیل در برنامه چهارم نیز یک فصل کامل از قانون‌نوسازی دولت و ارتقای حاکمیت وجود دارد. ما اگر توانستیم نوسازی کنیم، می‌فهمیم نفت و مالکیت کجاست، می‌فهمیم مردم بزرگند و دولت باید دنبال مردم باشد و اتکا به مردم داشته باشیم، ولی اگر در جیب دولت پول باشد اتوماتیک مردم متکی به دولت هستند. پس باید پول نفت را در راستای منافع بلندمدت اقتصادی قرار دهیم، و از آن به مردم و بخش خصوصی وام دهیم تا رشد کنند و از رشد و توسعه آنها مالیات بگیریم. در رابطه با نفت باید جابه‌جایی قدرت انجام گیرد، یعنی پول نفت باید دست مردم برسد تا سرمایه‌گذاری شده و از دولت جدا شود. این کار سخت است، اما شدنی است.

اگر مردم و دولت به چنین رشدی رسیدند که پول پشتوانه حرکت توسعه مردم باشد، قدرت اتوماتیک به مردم می‌رود و دموکراسی معنای واقعی می‌یابد. از این رو من توصیه‌ام این است که همه باید در مورد نفت یک بحث جدی داشته باشیم و نفت باید به عنوان پشتوانه از دولت جدا شود تا در آن صورت دموکراسی، جابه‌جایی قدرت، توسعه، شفافیت اقتصادی و اشتغال و... را داشته باشیم.

### همه باید در مورد نفت یک بحث جدی داشته باشیم و نفت باید به عنوان پشتوانه از دولت جدا شود تا در آن صورت دموکراسی، جابه‌جایی قدرت، توسعه، شفافیت اقتصادی و اشتغال و... را داشته باشیم





# اقتصاد ایران، به کدام سو؟

احمد علوی

احمد علوی دانش‌آموخته رشته‌های اقتصاد، فلسفه اسلامی و غرب در ایران است و تحصیلات تکمیلی خود را تا درجه دکترا در دانشگاه استکهلم، طی کرده است. او با تخصص‌های خود در زمینه‌های اقتصادی، روش‌شناسی علمی و علوم اجتماعی، تألیفاتی در علوم اقتصادی و اجتماعی دارد. وی در مقاله زیر که بخشی از آن در کنفرانس بین‌المللی اقتصاد و بازرگانی هاوایی در سال ۲۰۰۷ عرضه شده، بر آن است که نشان دهد داده‌های کمی تاریخ اقتصادی ایران، بسیار اندک و داده‌های کیفی نیز در تبیین تاریخ اقتصادی ایران ناتوان است. به نظر دکتر علوی، کلید فهم تغییرات اقتصادی و اجتماعی در کشورهای متفاوت جهان، مفاهیم مهم سرمایه‌مردمی، سرمایه‌مالی و سرمایه‌غیرمردمی است. سرمایه‌مردمی که در اقتصاد کلاسیک مورد نظر بوده، متشکل از زمین، نیروی کار، ساختمان، ابزار و ماشین‌آلات است. سرمایه‌مالی شامل پول و نقدینگی، اوراق قرضه و بهادار و سهام است که مورد نظر اقتصاد نئوکلاسیک می‌باشد و سرانجام، سرمایه‌غیرمردمی است که از سرمایه‌های انسانی، اجتماعی، نهادی، ساختاری و اطلاعات و دانش تشکیل می‌شود و مورد تأکید علم اقتصاد پسامدرن است. خوانندگان محترم، با اجزای سرمایه‌های مردمی و مالی کاملاً آشنایی دارند، ولی اجزای سرمایه‌غیرمردمی و تأثیر و تأثرات آن در جامعه ما کمتر مورد توجه و بررسی قرار گرفته است.

سرمایه انسانی، توانایی‌های علمی، تخصصی و مدیریتی انباشته جمعی افراد جامعه است که در سازمان‌ها و مؤسسات اجتماعی، فعالیت مشترک دارند.

سرمایه اجتماعی ناظر بر همکاری درون‌جوش انسان‌ها، مبتنی بر اعتماد متقابل مردم در قالب تشکلهای غیردولتی و غیرشرکتی است. این سرمایه، بنا بر پژوهش‌های اقتصاددانان اجتماعی، زمینه‌ساز اصلی توسعه اقتصادی است. سرمایه‌نهادی، توان‌نهادسازی و انتظام نظام‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و ضامن ثبات و امنیت جامعه است. وجود تشکلهای صنفی، فرهنگی و سیاسی و احزاب منسجم و اثرگذار مستقل، نشانه‌ای از سرمایه‌نهادی مناسب است. وجود فرقه‌های سیاسی و مافیاهای قدرت، نشانه‌ای از ضعف و یا فقدان سرمایه‌نهادی به‌شمار می‌رود.

توانایی‌نهادی که قدرت تبدیل توانایی‌های فردی به توانایی‌سازمانی است، نشانه بلوغ جامعه و قدرت ایجاد ثبات در جامعه است. ضعف سرمایه‌نهادی، به آن معناست که افراد، عامل مهم تغییر و تحولات می‌شوند تا نهادها و سازمان‌های اجتماعی. سرمایه‌دانش و اطلاعات نیز در سازمان‌های تولید دانش و علم و در بازار رقابتی علم شکل می‌گیرد.

به‌طور کلی افزایش ارزش افزوده در اقتصاد پسامدرن، عمدتاً ناشی از سرمایه‌غیرمردمی است و به تدریج سهم دیگر سرمایه‌ها (مردمی و مالی) در تولید ارزش افزوده، کاهش می‌یابد. در واقع سرمایه‌غیرمردمی، عامل پویایی به‌شمار می‌آید. از جمله الزامات تشکیل سرمایه‌غیرمردمی، تکتور و تضارب آرا و تنوع سبک زندگی، استقلال دانش از حکومت و نهادهای قدرت و استقلال نهاد دین از قدرت و وجود حداقلی از رفاه اجتماعی، امنیت اجتماعی و سیاسی است. سرمایه‌غیرمردمی همچنین شرط توسعه پایدار و درون‌زا به‌شمار می‌آید.

به دیده علوی، پیش شرط توسعه اطلاعات و دانش، وجود سرمایه‌های انسانی، اجتماعی و نهادی است. او معتقد است که نظام‌های سلطانی، چه به شکل سلطنتی و چه در قالب جمهوری، تمرکز قدرت و نقض حقوق شهروندان، مانعی برای مشارکت نظام یافته شهروندان و آزادی اندیشه و نقد آن است و از ظهور سرمایه‌غیرمردمی که لازمه توسعه پایدار درون‌زا است، جلوگیری می‌کند. متن مقاله ایشان در پی می‌آید.

تحولات بزرگ بین‌المللی و تاریخی در آثار اقتصاددانان ایرانی دید. به گمان بسیاری از تاریخ‌شناسان اقتصادی اروپایی، جوامع پیشرفته اروپا، در طول ۳۰۰ سال اخیر پس از گذر از جامعه کشاورزی - سنتی و جامعه صنعتی اینک به مدار جامعه پسا صنعتی که گاه جامعه اطلاعاتی (Information society) یا جامعه خدماتی (Service society) نیز خوانده می‌شود، وارد شده‌اند. از خصوصیات این جامعه، درجه سازمان‌یافتگی بالا (Organization society)، متکی بر صنعت دانش و اطلاعات (Information society) است که در واقع بخشی خدماتی به‌شمار

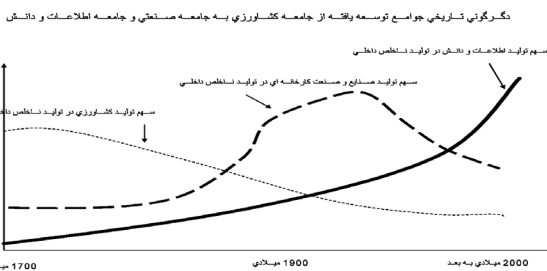
اقتصاد ایران جزء کوچکی از سیستم اقتصاد جهان است، بنابراین بدون مقایسه و تحلیل رابطه آن با زمینه (Context)ی که آن را احاطه کرده، فهم و تأویل آن ممکن نیست، چرا که اقتصاد ایران جزئی از مجموعه ارگانیک بزرگتر و دارای رابطه گسترده با پیرامون خود است، بنابراین فهم قابل اعتماد از آن در بستر همان نظام بزرگتر - یعنی نظام اقتصاد جهانی - میسر است. البته بدون چنین پیش‌فهمی برنامه‌ریزی در سطح کلان (ملی) و سطح خرد بنگاه، بیهوده و بی‌نتیجه است. متأسفانه به‌ندرت می‌توان بررسی قابل اعتمادی از

می‌آید. جوامع کشورهای اسکاندیناوی و بخصوص جامعه سوئد، نمونه‌هایی برای این گذر تلقی می‌شوند. ورود به «جامعه دانش»، با افزایش اشتغال در بخش‌های خدماتی (که اطلاعات و دانش تولید می‌کنند) و بالارفتن سهم این بخش در کل تولید ناخالص داخلی همراه است. همچنین تولید دانش و اطلاعات، بخش عمده بازرگانی خارجی چنین جامعه‌ای را تشکیل می‌دهد. افزون بر این، کارایی واحدهای اقتصادی بخصوص در بخش خصوصی (شرکت‌ها و بنگاه‌ها) افزوده می‌شود و فعالیت آن‌ها گسترش می‌یابد، اما از نظر

فیزیکی و نیروی کار انسانی کوچکتر می‌شوند. همین فرایند در مورد فعالیت‌های بخش دولتی نیز کم‌وبیش صادق است.

چنین گرایشی در اشکال گوناگون در اقتصادهای پیشرفته قابل مشاهده است. پیامدهای این فرایند بر عرصه تولید، توزیع دارایی - درآمد، قدرت و منزلت اجتماعی نیز قابل توجه است. غلبه صنعت تولید دانش بر دیگر صنایع به معنی موثرتر شدن، کوچک شدن، انعطاف و همزمان مؤثر شدن واحدهای اقتصادی است. مدیریت بر سازمان تولید که در جامعه سنتی بیشتر از سازماندهی عمودی، یعنی نظامی الهام می‌گرفت، در جامعه پساصنعتی به سازمان کوچک ولی مؤثر مانند تیم بسکتبال تبدیل می‌شود؛ در اینجا مدیریت، به مربیگری (Coaching) تبدیل می‌شود. چگونگی مشارکت سیاسی در این دوره، دگرگون شده و افزایش می‌یابد. در این نوع از مدیریت، سازمان‌های سیاسی و اداری نیز از شکل هرمی (Hierarchic) به شکل افقی (Flat) تغییر می‌کنند. بدین ترتیب انسان فرمانبر، به انسان سازنده می‌شود. البته ورود به مدار چنین جامعه‌ای با استقرار نوع

پیشرفته‌تر دموکراسی، یعنی دموکراسی مشارکتی هماهنگی دارد. نماگر زیر الگوی دگرگونی تاریخی ورود به جامعه اطلاعات و دانش را به نمایش می‌گذارد.



هر چند ورود به آینده، همواره با نوعی عدم اطمینان و

مخاطره (Risk) همراه است، اما داده‌های آماری و تجربی بسیاری بر اعتبار الگوی فوق دلالت دارد. از آن جمله است داده‌های مربوط به بازار کار، تولید ناخالص داخلی، بازرگانی خارجی، دگرگونی ساختار واحدهای اقتصادی و سیاسی و... سهم بخش تولید دانش و اطلاعات، در جامعه پسامدرن، بر سهم صنایع سنتی و کشاورزی پیشی می‌گیرد. بدین ترتیب طبیعی است که اشتغال در بخش‌های کشاورزی و صنایع نیز کاهش یافته و بخش تولید دانش و اطلاعات به مهم‌ترین منبع اشتغال تبدیل می‌شود.

بازرگانی خارجی جوامعی که به این مرحله از توسعه اقتصادی رسیده‌اند تحت تأثیر این دگرگونی ساختاری قرار می‌گیرد و خدمات و فرآورده‌های مرتبط به صنعت دانش و اطلاعات در آن سهم اساسی می‌یابد. از آنجا که تولید دانش و اطلاعات دارای پویایی درونی است؛ بنابراین دسترسی به منابع طبیعی محدودیتی برای آن محسوب نمی‌شود. از سوی دیگر، صادرات و واردات این بخش، محدودیت‌های کالاهای مرئی و فیزیکی را ندارد، بنابراین انتظار می‌رود در این بخش، رشد تولید و بازرگانی خارجی از سرعت بیشتری برخوردار باشد.

بدین ترتیب بود که در طول سه قرن اخیر، اقتصاد کشورهای پیشرفته غرب از اقتصاد کشاورزی - سنتی به دوره‌ای وارد شد که با تولید دانش از دوره‌های گذشته متمایز می‌شود. بازرگانی خارجی در دوره تولید دانش دارای الزامات خاص خود است و در این دوره است که جهانی شدن (Globalization) اوج می‌گیرد و اقتصاد جوامع گوناگون دارای همبستگی (Integration) بیشتری با یکدیگر می‌شوند. پیشرفت صنعت اطلاعات موجب می‌شود تا تجارت بیش از گذشته، دیجیتالی (Digitalization) شود. این فرایند به شرایطی می‌انجامد که بازارهای کالا و خدمات، کم و بیش دارای ساختاری شبیه بازارهای بورس (Securitization) می‌شوند. گمان می‌رود که این اقدامات به آنچه در ادبیات اقتصادی «بازار کارآمد» (Efficient market) می‌نامند نزدیک می‌شود.

البته گذر از مراحل گذشته، محصول کارایی در مدیریت و استفاده از منابع انسانی بوده که خود نیز مشروط به دگرگونی ساختاری در جوامع علمی جهان و آموزش بود. اگر جوامع پیشرفته در حال گذار به جامعه‌ای هستند که تولید و صادرات

**اگر جوامع پیشرفته در حال گذار به جامعه‌ای هستند که تولید و صادرات دانش، ساختار اقتصاد آن‌ها را شکل می‌دهد، این پرسش ضروری است که جایگاه جامعه ایران که هنوز در دوره پیشاصنعتی و صادرات مواد خام است، در کجای نمودار فوق قرار می‌گیرد؟**

**اگر سهم ایران را در اقتصاد جهانی به‌عنوان شاخص آن در نظر بگیریم، صادرات ایران عمدتاً از مواد خام یا کالاهای سنتی تشکیل شده و حتی بخش قابل توجهی از آنچه به نام صادرات غیر نفتی تعریف می‌شود، به معنی مدرن کلمه نیست، بنابراین اقتصاد ایران هنوز به مرحله رقابت جهانی برای صادرات کالاهای صنعتی وارد نشده و در دوره پیشامدرن در جا می‌زند**

دانش، ساختار اقتصاد آنها را شکل می‌دهد، این پرسش ضروری است که جایگاه جامعه ایران که هنوز در دوره پیشاصنعتی و صادرات مواد خام است، در کجای نمودار فوق قرار می‌گیرد؟ به‌طور کلی می‌توان گفت که اگر سهم ایران را در اقتصاد جهانی به‌عنوان شاخص آن در نظر بگیریم، صادرات ایران عمدتاً از مواد خام یا کالاهای سنتی تشکیل شده و حتی بخش قابل توجهی از آنچه به‌نام صادرات غیر نفتی تعریف می‌شود، به‌معنی مدرن کلمه نیست، بنابراین اقتصاد ایران هنوز

به مرحله رقابت جهانی برای صادرات کالاهای صنعتی وارد نشده و در دوره پیشامدرن درجا می‌زند. البته ورود به بازرگانی جهانی در عرصه صنعت اطلاعات مرحله بالاتری از مرحله صادرات کالاهای صنعتی است. دستیابی به این مرحله، دارای الزامات خاصی است که تنها به سرمایه‌گذاری انبوه در امور تحقیق و توسعه (Research and development) خلاصه نمی‌شود. برای رسیدن به چنین مدارای از تکامل اقتصادی، به سرمایه‌گذاری نیاز است که این هم مشروط به تراز انبوه در بازرگانی خارجی است. توضیح اینکه به‌طور کلی می‌توان گونه‌های متفاوت سرمایه را در سه گروه سرمایه مرئی، سرمایه مالی و سرمایه غیر مرئی طبقه‌بندی کرد.



همچنان که می‌بینیم مفهوم سرمایه در تفکر اقتصادی دگرگون شده است. این دگرگونی نظری با تحولات اقتصادی - اجتماعی پیوند نزدیکی دارد. در چهارچوب علم اقتصاد کلاسیک - که قدیمی‌ترین سامانه اندیشه اقتصادی در دوره جدید به‌شمار می‌رود - عمدتاً بر سرمایه مرئی، یعنی سرمایه‌هایی همچون زمین، ابزار و نیروی کار تأکید می‌شود. بر اساس چنین نگاهی، انسان با همه خصوصیات گوناگون و جامعیت خود، به «نیروی

## بنابر پژوهش اقتصادشناسان اجتماعی، سرمایه اجتماعی زمینه‌ساز اصلی توسعه اقتصادی است. مثلاً آنها توسعه یافتگی شمال ایتالیا و عقب‌ماندگی جنوب آن از شمال را با کاستی و فراوانی سرمایه اجتماعی در این دو بخش توضیح می‌دهند، حال آن که سرمایه مالی و صنعتی در هر دو بخش به یکسان در دسترس است

کار» تقلیل می‌یابد. البته این طبیعی به‌نظر می‌رسد، چون علم اقتصاد کلاسیک در دوره‌ای تدوین شده که نفوذ این عوامل در تولید ارزش، بسیار زیاد بود. در مقابل آن تأکید علم اقتصاد نو کلاسیک بر سرمایه مالی است که حلقه واسطه میان سرمایه مرئی و سرمایه غیر مرئی است، اما اقتصاد پسا مدرنیستی که پیدایش آن با طلوعه ورود جامعه بشری به جامعه دانش و اطلاعاتی مقارن است، به نقش سرمایه انسانی، اجتماعی و نهادی تأکید می‌ورزد. بنا

به نظریات جدید اقتصادی، تبدیل منابع طبیعی که بخشی از سرمایه مرئی است، ارتقای سرمایه مالی به سرمایه اجتماعی و انسانی به سادگی صورت نمی‌گیرد و مستلزم تحولات بنیادی سیاسی، اجتماعی و استقرار نوعی از شبکه (Network) روابط انسانی است؛ چه، بسیاری از جوامع وجود دارند که با وجود سرمایه انبوه مالی و یا منابع طبیعی نتوانسته‌اند سرمایه اجتماعی، سازمانی و انسانی چندانی فراهم آورند. کشورهای صادرکننده نفت و بخصوص کشورهای حاشیه خلیج فارس، نمونه بارز این وضعیت‌اند. این کشورها برای مدیریت اجتماعی و سیاسی نیازمند کمک کشورهای غربی هستند و در شرایط بحران اجتماعی، امکان فروریختن نهادهای اجتماعی آنها دور از انتظار نیست. برای نمونه، تجربه عراق و تبدیل جامعه مبتنی بر ملیت به سه جامعه براساس قومیت و مذهب، گویای کاستی و کمبود سرمایه اجتماعی و نهادی در این جامعه است. سرمایه اجتماعی مظهر همکاری درون‌جوش و متکی به اعتماد متقابل مردم در قالب سازمان‌های غیر دولتی و غیر شرکتی است. بنا بر پژوهش اقتصادشناسان اجتماعی، سرمایه اجتماعی زمینه‌ساز اصلی توسعه اقتصادی است. مثلاً آنها توسعه یافتگی شمال ایتالیا و عقب‌ماندگی جنوب آن از شمال را با کاستی و فراوانی سرمایه اجتماعی در این دو بخش توضیح می‌دهند. حال آن که سرمایه مالی و صنعتی در هر دو بخش به یکسان در دسترس است.

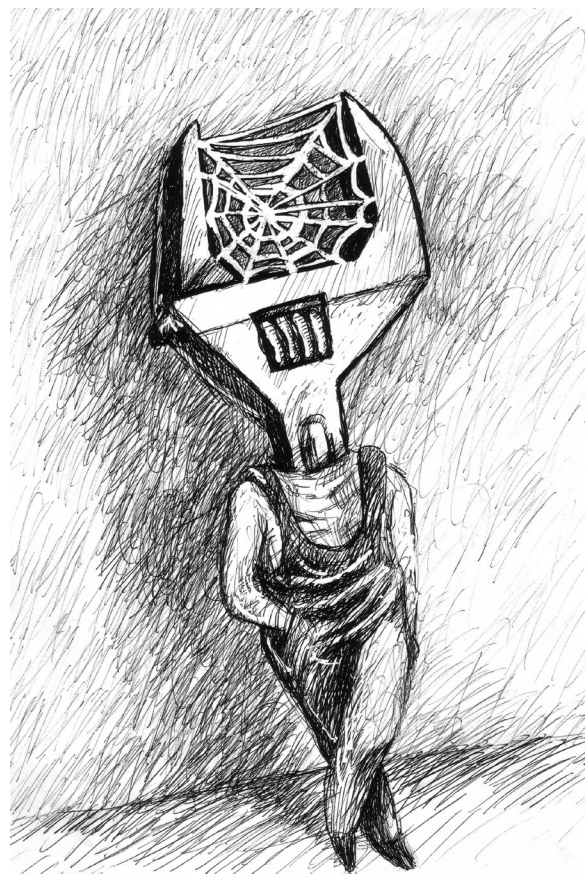
سرمایه نهادی بیانگر توانایی هر جامعه در نهادسازی، نظم و سازمان یافتگی نظام‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و تضمین‌کننده ثبات و امنیت در جامعه است. جامعه پیشرفته، متشکل از نهادها و جامعه نهادآفرین است و فرد و گروه‌های پایه، کارکردهای خاص خود را دارند. در جوامعی که سرمایه، نهادی محدود است، افراد به شکل «اتمیزه» وجود دارند و در چارچوب نهادی اولیه (Primary groups) مانند خانواده یا عشیره برای سازماندهی پذیرش دارند. گذر از جامعه سنتی به جامعه

طبقات و اقشار اجتماعی، از جمله نشانه‌های کمبود سرمایه سازمانی در عرصه سیاست است. فراوانی فرقه‌های سیاسی که گاه عنوان حزب هم دارند در کشورهای توسعه نیافته نیز نشانه دیگری بر کمبود سرمایه نهادی است. توانایی نهادی - سازمانی که هماهنگ کننده کثرت و تبدیل توانایی فردی به توانایی سازمانی است، نشانه بلوغ جامعه و همزمان قوت مکانیسم ثبات‌سازی در جامعه است. در برخی کشورها همچون ایران، نهادسازی معمولاً با اقتباس از جوامع مدرن صورت می‌گیرد، در چنین شرایطی نام و صورت نهادهای اجتماعی وجود دارد، اما در صورت فقدان فرهنگ نهادی، مؤسسات اجتماعی به محلی برای گردآمدن یک جمع دوستانه، یک قبیله و یا یک پاره گروه اجتماعی تبدیل می‌شود. استفاده از عنوان «حزب» برای نامیدن باندهای سیاسی و مافیای اقتصادی در افغانستان، نمونه گویایی بر این مطلب است. «حزب» نهاد سیاسی جامعه صنعتی پیشرفته است و در جوامع شبانی و کشاورزی موضوعیت ندارد. بی‌رونی احزاب برخلاف تصور رایج که گویا در فرهنگ ایران حزب جایی ندارد، معلول این است که احزاب ایرانی، حزب نیستند و یا جامعه ایران جامعه‌ای نیست که بتواند حزب تولید کند؛ به همین دلیل آنچه در ایران حزب خوانده می‌شود کارآمد نبوده و ساختار و کارکرد آنها چیزی به جز ساختار و کارکرد حزب در جوامع توسعه یافته است. موازی کاری و تداخل وظایف نهادهای اجتماعی، نمونه دیگری برای بی‌محتوایی نهادهای اجتماعی در کشورهای توسعه نیافته است. برای نمونه اگر نهادهای اجتماعی و اقتصادی در ایران دارای کارکرد مناسبی بودند دلیلی وجود نداشت تا شهروندان جامعه به رئیس دولت بارها نامه بنویسند و از او برای حل مشکلات خود کمک بخواهند. یا دولت برای حل مشکلات به این گوشه و آن گوشه یک کشور سفر کند و با مردم دیدار کند. همچنین اگر سازمان‌های

اجتماعی دارای قابلیت بودند، دلیلی نداشت که مسئولان حکومت، افراد خانواده خود را در مدیریت نهادها دخالت دهند. اما خانواده که نهاد همه کاره (Super functional) در جامعه شبانی و کشاورزی است، هنوز سیطره خود را بر نهادهای اجتماعی ایران از دست نداده است. البته این، بخشی از مشکلات سیاسی و اقتصادی ایران یعنی مشکلاتی همچون فساد مدیریت، قبیله‌گرایی و ناکارایی استفاده از منابع

**نبود احزاب مستقل از حکومت و متکی به طبقات و اقشار اجتماعی، از جمله نشانه‌های کمبود سرمایه سازمانی در عرصه سیاست است**

**توانایی نهادی - سازمانی که هماهنگ کننده کثرت و تبدیل توانایی فردی به توانایی سازمانی است، نشانه بلوغ جامعه و همزمان قوت مکانیسم ثبات‌سازی در جامعه است**

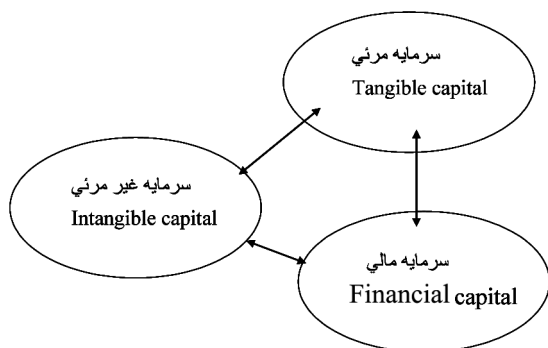


طرح: مهدی رضاییان

سازمان یافته یا جامعه سازمانی (Organization society) معمولاً با دشواری و مقاومت نهادهای سنتی همراه است. تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری افراد که مبتنی بر عقلانیت فردی است، در مقایسه با تصمیم‌گیری سازمانی، از عقلانیت سازمانی برخوردار نیستند و از آنجا که رنگ عاطفی و موقت دارند،

بنابراین ناپایدارترند. در جوامع توسعه نیافته، افراد معمولاً عامل مهم تغییر و تحولات هستند تا نهادها و سازمان‌های اجتماعی؛ برای همین است که تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی در این جوامع، معمولاً از بالا و مستقل از شهروندان و طبقات و مؤسسات اجتماعی سازمان می‌یابد. به همین دلیل کمبود سرمایه نهادی به معنی فردی بودن تصمیم‌گیری، عقلانیت محدود و در نتیجه بی‌ثباتی جامعه هم هست. برای نمونه نبود احزاب مستقل از حکومت و متکی به

نهادی، انسانی و اجتماعی است. هر چند رابطه میان این سه گونه از سرمایه تنگاتنگ و دیالکتیکی است، اما سرمایه غیر مرئی غالباً به عنوان عامل پویایی عمل می‌کند. رابطه سه گونه سرمایه یعنی سرمایه مرئی، مالی و نامرئی را می‌توان به شکل زیر به نمایش گذاشت:



شرط ضروری تشکیل سرمایه غیر مرئی، وجود تنوع نظری و سبک زندگی، استقلال دانش از حکومت و نهادهای قدرت، استقلال نهاد دین از حکومت و حداقلی از رفاه اجتماعی و همچنین امنیت در عرصه اجتماعی و سیاسی است.

اگر در دهه‌های گذشته، نظریه استعمار و یا امپریالیسم به عنوان بالاترین مدار سرمایه‌داری، پارادایم مسلط برای تبیین توسعه نیافتگی جوامع موسوم به جهان سوم بود، اینک اقتصاددان‌های دوره پسامدرن غالباً برای توضیح توسعه نیافتگی و حتی نابرابری اقتصادی در درون یک اقتصاد، از عوامل نرم‌افزاری، یعنی کمبود سرمایه عرصه سرمایه اجتماعی، سرمایه نهادی و انسانی استفاده می‌کنند. داده‌ها و دلایل تجربی نیز تأیید این ادعا است که افزایش درآمد سرانه و کاهش شکاف درآمدی و اقتصادی، رابطه‌ای روشن و محکم با افزایش سرمایه اجتماعی، نهادی و انسانی دارد. در چهارچوب همین دگرگونی پارادایمی، توزیع برابر سرمایه اجتماعی، نهادی و انسانی شرط توزیع موزون و نهادینه درآمد و رهایی از فقر تلقی می‌شود. حال آن که در گذشته بر نقش دولت و هزینه‌های انتقالی بودجه یا یارانه برای جلوگیری از افزایش شکاف اقتصادی - اجتماعی تأکید می‌شد.

میان پژوهشگران اقتصادی توافق

انسانی در ایران را توضیح می‌دهد. در تأیید مطلبی که آمد «دکتر عظیمی» در بررسی‌های خود از اقتصاد ایران بخش قابل توجهی از نوشته‌های خود را به سهم عوامل فرهنگی و اجتماعی در رفتار اقتصادی بازیگران اقتصاد (دولت، بنگاه و خانوار) اختصاص می‌دهد. به نظر می‌آید که او دریافته بود اکتفا به تحلیل‌های کمی، نمی‌تواند ژرفای مشکلات ساختاری اقتصادی ایران را بنمایاند، از این رو است که او بررسی فرهنگ اقتصادی آن‌هم در چارچوب ساختاری را دارای اهمیت می‌داند. (عظیمی، ۱۳۷۴)

سرمایه ساختاری (Structural Capital) مکمل سرمایه نهادی است و عبارت است از قابلیت یک جامعه برای حل کشمکش‌ها و چالش‌های درونی و بیرونی آن (Cabrita and Vaz, 2006). این سرمایه شامل زیرساخت‌های فرهنگی، فرهنگ سازمانی، شبکه اطلاع‌رسانی و سنت مدیریت حل کشمکش‌های داخلی و خارجی است (همان). اهمیت این سرمایه از آن روست که به عقیده بسیاری از کارشناسان، هزینه کشمکش داخلی یکی از بزرگترین هزینه‌های سازمان‌های اجتماعی در سطح خرد و کلان است. سرمایه دانش و اطلاعات شامل؛ قابلیت‌های فردی و جمعی و سازمانی در پردازش و تولید دانش تجربی عمومی و نه در سطح افراد خاص است. مفهوم‌سازی در مورد سرمایه دانش و اطلاعات به شکل مدرن کلمه ابتدا از سوی اقتصاددان

شهری گالبرایت (Galbraith, 1969) مطرح شد. به دنبال او استیوارد (Steward, 1991, 1997) این مفهوم را در عرصه اقتصادی توسعه داد. در برخی از کشورهای در حال توسعه، تلاش می‌شود تا با معرفی «نواخ»، نبود این نوع سرمایه در آن کشورها پوشانیده شود. اما منظور از سرمایه دانش و اطلاعات، نخبه‌پروری یا نخبه‌ستایی نیست. شاخص سطح دانش اطلاعات در کشورهای پیشرفته، وجود سازمان تولید دانش و تولید علمی در بازار رقابت علمی و پیش افتادن در عرصه توسعه اقتصادی است.

تحقیقات تجربی نشان می‌دهد که بالاترین ارزش افزوده و در نتیجه رشد اقتصادی در کشورهای توسعه یافته غالباً و در ابتدا ناشی از بالا رفتن تولید ارزش در عرصه سرمایه غیر مرئی یعنی بالا رفتن ارزش سرمایه

### اگر نهادهای اجتماعی و اقتصادی در ایران دارای کارکرد مناسبی بودند دلیلی وجود نداشت تا شهروندان جامعه به رئیس دولت بارها نامه بنویسند و از او برای حل مشکلات خود کمک بخواهند

گروه‌های اجتماعی و طبقات جامعه هر کدام با انتظارات و فرهنگ خاص خود با مفاهیم اقتصادی روبه‌رو می‌شوند و دارای تأویل خاص خود از شرایط هستند. بنابراین یک تصمیم‌گیری اقتصادی، زمانی دارای جامعیت (Wholisticity) است که در برگیرنده منافع و اطلاعات افراد و کسانی باشد که با تصمیم ارتباط دارند

وجود دارد که شرط توسعه پایدار (Sustainable Development) و درون‌زا (Endogenous) در دنیای آینده وجود سرمایه نهادی، انسانی، اجتماعی و بالاخره سرمایه اطلاعاتی و دانش پیش‌رو است. در چنین شرایطی اقتصادهای توسعه‌نیافته که هنوز حتی به مدار تولید کالای صنعتی ارتقا نیافته‌اند همچون گذشته سهمی جز فعالیت در عرصه تولید مواد خام نخواهند یافت. البته چنین امری دارای پیامدهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است، اما پیش‌شرط پیدایش توسعه صنعت اطلاعات و دانش، همان‌گونه که گفته شد سرمایه انبوه در قالب سرمایه اجتماعی، نهادی و انسانی است که با سلطانیسم در اشکال گوناگون، سازگاری ندارد. نظام «سلطانی» در هر قالبی، خواه نوع سلطنتی یا جمهوری آن بر تمرکز قدرت و نقض حقوق شهروندان استوار است و مانعی برای مشارکت نظام یافته شهروندان و آزادی اندیشه و نقد به‌شمار می‌آید.

یک تصمیم‌گیری اقتصادی از آن جهت که با امور اقتصادی - که وضعی و انتزاعی هستند - سروکار دارد، قابلیت نقد را به آن شکل که در علوم طبیعی و یا علوم آزمایشگاهی دقیق امکان‌پذیر است، ندارد. گروه‌های اجتماعی و طبقات جامعه هر کدام با انتظارات و فرهنگ خاص خود با مفاهیم اقتصادی روبه‌رو می‌شوند و دارای تأویل خاص خود از شرایط هستند. بنابراین یک تصمیم‌گیری اقتصادی، زمانی دارای جامعیت (Wholisticity) است که در برگیرنده منافع و اطلاعات افراد و کسانی باشد که با تصمیم ارتباط دارند. پیش‌شرط چنین تصمیم‌گیری‌ای، مشارکت افراد ذی‌نفع در فرایند تصمیم‌گیری است. همین مشارکت و جامعیت است که به تصمیم مشروعیت می‌دهد و آن را اجرایی می‌کند.

سرمایه انسانی، توانایی‌های علمی، تخصصی و مدیریتی انباشته افراد جامعه است که دارای فعالیت مشترک در سازمان‌ها و مؤسسات اجتماعی هستند. تولید چنین توانایی‌هایی مشروط به وجود سرمایه اجتماعی و نهادی است. سرمایه انسانی، عنصر مولد در جامعه اطلاعاتی و دانش است. چنین سرمایه‌ای محصول یک فرایند تاریخی است. از شرایط پیدایش چنین سرمایه‌ای وجود سنت شک فلسفی (Philosophical skepticism) به معنای عام آن، گسترش فرهنگ شک و نقد، پذیرش تنوع و تکثر فلسفی، نظری و دینی و نوآوری

است. بدون چنین پیش‌شرط‌هایی هر سرمایه‌گذاری مالی به بخش آموزش و پژوهش سترون است و به شکوفایی سرمایه انسانی نمی‌انجامد. طبیعی است در فرهنگی که پرسش و پاسخگویی ناپسند شمرده شده و «شبهه» خوانده می‌شود، مجال زیادی برای طرح شک و انتقاد

باقی نمی‌ماند. اما محدود کردن اندیشه و سرکوب سیاسی، سرمایه انسانی را متوقف نمی‌کند، چون با توجه به جهانی شدن اقتصاد، سرمایه انسانی که قابلیت جابه‌جایی زیادی پیدا کرده، به مناطقی مهاجرت می‌کند که عرصه پیشرفت در آن زیادتر باشد، چرا که نوگرایی و نقدپذیری جزء ذاتی علوم تجربی و شرط توسعه آن است و بقای علوم تجربی، پژوهشگران و جامعه علمی که آن را تولید می‌کند، مشروط به نقد باورها و نوگرایی است.

#### منابع فارسی و عربی:

۱- ابن خلدون، ع. م. مقدمه من الکتاب العبر، دیوان المبتدا و الخبر. مؤسسه الکتاب الثقافیه، بیروت، ۱۹۹۴.

۲- عطیمی، ح. مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران. نشر نی، تهران، ۱۳۷۴.

۳- فروغی، م. ع. اصول علم ثروت ملل. نشر فرزاد، تهران، ۱۳۷۷.

#### منابع انگلیسی و سوئدی:

- Cabrita, M. and Vaz, J. (2006). Intellectual Capital and Value Creation: Evidence from the Portuguese Banking Industry. The Electronic Journal of Knowledge Management, 4(1), 11-20.

- Ekonomi och historia (1922), Kontinentalsystemet, 1918. Ekonomi och historia.

- Marr, B. and Roos, G. (2005). A Strategy Perspective on Intellectual Capital. in Perspectives on Intellectual Capital- Multidisciplinary Insights into Management, Measurement and Reporting, Marr, B. (Ed.). Butterworth- Heinemann, Oxford, 28-41.

- Seetharaman, A. Lock, T, Low K. and Saravanan, A. S. (2004). Comparative Justification on Intellectual Capital? Journal of Intellectual Capital, 5(4), 522-539.

- Steward, T. A. (1991). Brainpower: How Intellectual Capital Is Becoming America's Most Valuable Assets. Fortune, June, 44-60.

- Stewart, T. A. (1997). Intellectual Capital: The New Wealth of Organizations. Currency/Doubleday, New York.

- Sveiby, K. (1997). The New Organizational Wealth. Berrett Koehler, San Francisco.

طبیعی است در فرهنگی که پرسش و پاسخگویی ناپسند شمرده شده و «شبهه» خوانده می‌شود، مجال زیادی برای طرح شک و انتقاد باقی نمی‌ماند





مقاله

# اقتصاد امریکا به کدام سو؟

مرتضی محیط\*

۱۶ مارس ۲۰۰۸ (۲۶ اسفند ۱۳۸۶)

دکتر مرتضی محیط در این مقاله سعی کرده چشم‌انداز اقتصاد امریکا را با استناد به دیدگاه‌های اقتصادی مارکس و پل سوئیزی از یک سو و دیدگاه‌های اقتصادی آدام اسمیت، دیوید ریکاردو (David Ricardo) و ژان باپتیست (John Baptist) سه از سوی دیگر نشان دهد، در حالی که گفته می‌شد هر عرضه‌ای از کالا، تقاضای خود را به وجود می‌آورد، مارکس این دیدگاه را به چالش کشید و گفت به هیچ روی معلوم نیست در درازمدت میان عرضه و تقاضا توازن و تعادل برقرار شود، چرا که میان عرضه و تقاضا تضادی وجود دارد که در نتیجه توازن میان آنها به هم می‌خورد و دلیلی اصلی رکودهای دوره‌ای و بحران اقتصادی در نظام سرمایه‌داری همین است. از یک سو هدف مستقیم فرایند تولید، ایجاد ارزش اضافی است و از سوی دیگر انبوه کالاها باید فروخته شوند، اما اگر این کالاها فروخته نشوند ممکن است سرمایه‌دار، تمام سرمایه یا بخشی از آن را از دست بدهد.

در اقتصاد تنها با حوزه تولید سروکار نداریم، بلکه با حوزه مصرف نیز در ارتباط هستیم و کارگران افزون بر تولید کننده اصلی کالاها هم هستند. اگر اختلالی در حوزه مصرف ایجاد شود کالاها تولید شده روی دست سرمایه‌دار می‌ماند و در آن صورت نه تنها ارزش اضافی - که در اثر استثمار کارگر در حوزه تولید در کالا تجسم یافته - تبدیل به سود برای سرمایه‌دار نمی‌شود، بلکه می‌تواند موجب ورشکستگی او هم بشود. وی در ادامه به مقوله افزایش ظرفیت و مازاد تولید می‌پردازد و با استناد به نظر پل سوئیزی (Paul Sweezy) نشان می‌دهد که برای حل این بحران رکود چه باید کرد. نظام سرمایه‌داری یا به اختراعات دوران ساز دست می‌زند یا به گشودن سرزمین‌های جدید و یا در نهایت راهی جز جنگ ندارد.\*\*

سرشتی و مزمن اقتصاد سرمایه‌داری یعنی گرایش آن به سوی رکود و بحران بوده است. پل سوئیزی این «کوشش‌ها» یا «درمان‌ها» را در اساس به سه گروه تقسیم می‌کند: ۱- اختراعات دوران ساز ۲- گشودن سرزمین‌های جدید ۳- جنگ از میان این سه گروه عوامل «درمان کننده»، تنها عامل اول از درون نظام سرچشمه می‌گیرد، گرچه درمانی است ناپایدار و موقت اما مفید و منطقی است. پل سوئیزی از سه اختراع دوران ساز نام می‌برد: کشف ماشین بخار، (که انقلاب صنعتی و بنیانگذاری کل زیرساخت صنایع جهان سرمایه‌داری پیشرفته از اواخر قرن ۱۸ تا اواخر قرن ۱۹ بر پایه آن قرار داشت)؛ کشف لکوموتیو و کشف موتور با احتراق درونی (اتومبیل). دو اختراع اخیر هر یک موجب تغییر جغرافیای اقتصادی بخش عظیمی از جهان سرمایه‌داری (بوئیه امریکا) شد.

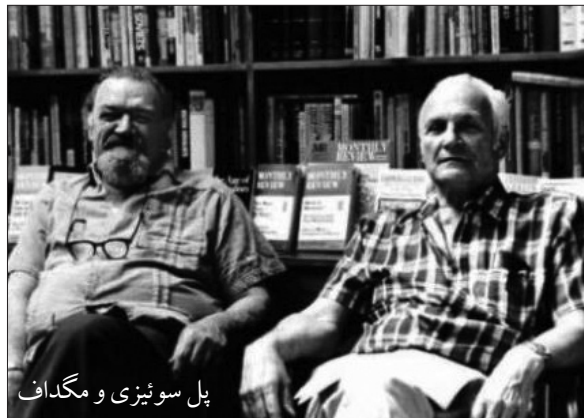
نتیجه نهایی دو درمان دیگر (گشودن سرزمین‌های جدید

**محتوای اساسی تاریخ نظام سرمایه‌داری از دهه‌های پایانی قرن نوزدهم به این سو، عبارت از کوشش نمایندگان اصلی و سکانداران نظام سرشتی و مزمن اقتصاد سرمایه‌داری یعنی گرایش آن به سوی رکود و بحران بوده است. پل سوئیزی این «کوشش‌ها» یا «درمان‌ها» را در اساس به سه گروه تقسیم می‌کند: ۱- اختراعات دوران ساز ۲- گشودن سرزمین‌های جدید ۳- جنگ**

سرمایه‌داری در دوران بلوغش قادر به حل مشکلات خود از طریق مکانیسم‌های درونی خود است، اما هنگامی که دوران بلوغ خود را پشت سر گذاشت، عوامل درونی، کارایی‌شان را از دست داده و نظام سرمایه وارد دوران بحرانی می‌شود. نخستین بحران از این دست در دهه ۱۸۷۰ روی داد که تقریباً تمام جهان سرمایه‌داری آن روز را در بر گرفت.

در صورت نبود عوامل خارجی رونق دهنده اقتصاد، حالت سکون، رکود و بحران ادامه خواهد یافت. به سخن دیگر هیچ دلیل منطقی در فرایند بازتولید، برای بیرون کشیدن اقتصاد از این وضع راكد و آغاز یک دوره گسترش اقتصادی وجود ندارد.

محتوای اساسی تاریخ نظام سرمایه‌داری از دهه‌های پایانی قرن نوزدهم به این سو (پس از پایان گرفتن دوره بلوغ این نظام)، عبارت از کوشش نمایندگان اصلی و سکانداران نظام در پیدا کردن درمانی برای بیماری



پل سوئیزی و مگداف

و جنگ) یکی عقب‌ماندگی و نابودی تدریجی بخش بزرگی از بشریت و دیگری انهدام ده‌ها میلیون انسان در اروپا و دیگر نقاط جهان بوده است.

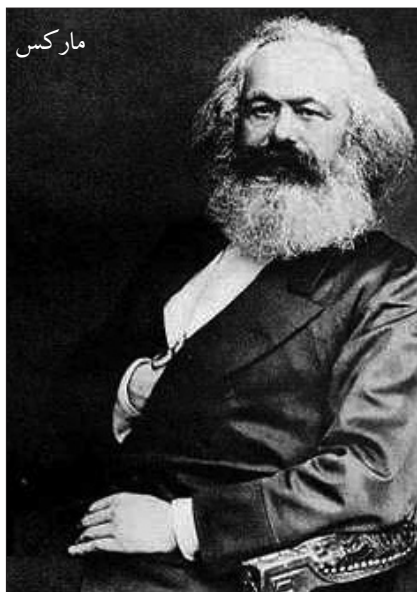
حال اگر در نظر بگیریم که دیگر در جهان جایی برای تسخیر و گسترش بازارها نمانده و اختراع دوران‌ساز دیگری - از نوع اختراعات پر عظمتی که نام بردیم - در افق دیده نمی‌شود، درمی‌یابیم چرا عامل جنگ، گسترش سرسام‌آور بودجه نظامی و تسلط مجتمع نظامی - صنعتی بر سر نوشت کشورهای اصلی سرمایه‌داری، بویژه آمریکا نقش تعیین‌کننده‌ای برای جلوگیری از بحران و فروپاشی نظام پیدا کرده است. این پدیده از جنگ دوم جهانی برای سکانداران نظام حاکم بر آمریکا آشکار شد، چرا که در جریان بحران عمیق ۳۳-۱۹۲۹، با وجود پیاده کردن برنامه نیو دیل (New Deal) (با سفارش اقتصاددان بزرگ انگلیسی جان مینارد کینز (John Maynard Keynes)) برای ایجاد اشتغال و بالا بردن قدرت خرید مردم، نتوانستند اقتصاد را از بحران نجات دهند. آنچه اقتصاد آمریکا را نجات داد، جنگ دوم جهانی، ورود آمریکا به این جنگ و بالا رفتن سرسام‌آور بودجه نظامی دولت و در نتیجه تبدیل بخش وسیعی از صنایع آمریکایه به صنایع نظامی بود.

آنچه موجب رونق بی‌سابقه اقتصاد آمریکا از اواسط دهه ۱۹۴۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ شد، عبارت بود از: ۱- ترمیم خرابی‌های جنگ در اروپا ۲- بالا رفتن قدرت خرید مردم آمریکا در اثر پس‌اندازهای عظیم زمان جنگ ۳- «انقلاب» اتومبیل و دگرگونی بزرگ جغرافیای اقتصادی آمریکا (خانه‌سازی‌های گسترده در حومه شهرهای بزرگ، ساختن ده‌ها

میلیون کیلومتر جاده و گسترش صنایع وابسته به صنعت اتومبیل‌سازی مانند نفت، فولاد، لاستیک، شیشه‌سازی، پلاستیک‌سازی، چرم‌سازی و...) ۴- جنگ کره، جنگ ویتنام و جنگ سرد که در مجموع بیش از ۱۰ تریلیون دلار برای مالیات‌دهندگان آمریکایی خرج برداشت.

به دهه ۱۹۷۰ که می‌رسیم اثرات عوامل بر شمرده در بالا فروکش می‌کند و دهه ۱۹۷۰ اقتصاد آمریکا وارد دوران رکود درازمدت

**اقتصاد آمریکا وارد دوران رکود درازمدت دیگری می‌شود که گرچه چرخش به راست سیاست اقتصادی چین از اواخر دهه ۱۹۷۰ و فروپاشی شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰ توانستند به «شکوفایی» ظاهری دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ اقتصاد آمریکا کمک کنند، اما به هیچ رو قادر به حل معضل بنیانی آن نبوده‌اند. بی‌جهت نیست که آمریکا پس از جنگ دوم جهانی با وجود پیشنهاد صلح دولت شوروی با آن کشور از در صلح در نیامد و جنگ سرد را آغاز کرد و بعد از فروپاشی شوروی نیز جنگ درازمدت و بی‌پایان دیگری را به بهانه «جنگ علیه تروریسم» آغاز کرد. در هر دو مورد هیئت حاکمه آمریکا با آگاهی از ضعف و بیماری سرشتی اقتصاد کشور، توان کم کردن بودجه نظامی به عنوان «کف مستحکم» نگهدارنده اقتصاد برای جلوگیری از فروپاشی آن را نداشت. به سخن دیگر در چند دهه اخیر اقتصاد آمریکا وابستگی هر چه بیشتر و حیاتی‌تری به بودجه نظامی و گسترش مجتمع نظامی - صنعتی پیدا کرده است.**



مارکس

دیگری می‌شود که گرچه چرخش به راست سیاست اقتصادی چین از اواخر دهه ۱۹۷۰ و فروپاشی شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰ توانستند به «شکوفایی» ظاهری دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ اقتصاد آمریکا کمک کنند، اما به هیچ رو قادر به حل معضل بنیانی آن نبوده‌اند. بی‌جهت نیست که آمریکا پس از جنگ دوم جهانی با وجود پیشنهاد صلح دولت شوروی با آن کشور از در صلح در نیامد و جنگ سرد را آغاز کرد و بعد از فروپاشی شوروی نیز جنگ درازمدت و بی‌پایان دیگری را به بهانه «جنگ علیه تروریسم» آغاز کرد. در هر دو مورد هیئت حاکمه آمریکا با آگاهی از ضعف و بیماری سرشتی اقتصاد کشور، توان کم کردن بودجه نظامی به عنوان «کف مستحکم» نگهدارنده اقتصاد برای جلوگیری از فروپاشی آن را نداشت. به سخن دیگر در چند دهه اخیر اقتصاد آمریکا وابستگی هر چه بیشتر و حیاتی‌تری به بودجه نظامی و گسترش مجتمع نظامی - صنعتی پیدا کرده است.

طبق محاسبه هری مگداف (Harry Magdoff) حتی در اوج شکوفایی اقتصادی دهه ۱۹۶۰ اقتصاد آمریکا وابستگی عمیقی به بودجه نظامی و مجتمع نظامی - صنعتی آن کشور داشته است:

«۵۵ میلیارد دلار در سال که توسط ادارات دولتی [آمریکا] به عنوان «دفاع ملی» طبقه‌بندی می‌شود، تأثیر زنجیره‌ای بر اقتصاد می‌گذارد. همانگونه که دیگر اشکال سرمایه‌گذاری و هزینه، اثر تضاربی (Multiplier) بر اقتصاد دارند. محاسبه شده است که هر یک دلار که صرف «دفاع ملی» می‌شود، موجب تحرک بخشیدن به ۱ تا ۱/۴ دلار دیگر در اقتصاد می‌شود.» (۱)

مگداف پس از این محاسبه، از نظر تأثیر بودجه نظامی بر کل اقتصاد کشور، در مورد اثر بودجه نظامی بر ایجاد اشتغال چنین می‌نویسد:

«محاسبه سرانگشتی و محافظه کارانه نشان می‌دهد که علاوه بر ۴/۷ میلیون نفر که به اشکال مختلف به طور مستقیم دست‌اندر کار «دفاع ملی» هستند، ۶ تا ۹ میلیون نفر دیگر به دلیل اثر محرکه بودجه نظامی مشغول به کارند.» (۲)

هری مگداف این محاسبه‌ها را در مورد بودجه ۵۵ میلیارد دلاری

سال ۱۹۶۴ و طبقه کارگر ۷۸ میلیون نفری آن روز امریکا انجام داده است. حال می توان تصور کرد که اثر بودجه نظامی ۱ تریلیون دلاری سال ۲۰۰۸ امریکا بر اقتصاد امریکا و طبق کارگر ۱۳۸ میلیون نفری امروز امریکا چیست. (۳)

اما آیا این بودجه سرسام آور و بیرون از تصور که از یک سو موجب کسری بودجه ۸۰۰ میلیارد دلاری دولت امریکا و وام دولتی ۹ تریلیون دلاری آن شده و در عوض موجب کاهش سرسام آور بودجه بهداشت و آموزش و دیگر مخارج اجتماعی شده و جامعه را دچار بحران عمیق اجتماعی کرده، قادر بوده است اقتصاد امریکا را از بحران نجات دهد؟ پاسخ به این پرسش را بهتر است از زبان استفان روچ (Stephen Roach) یکی از سخنگویان معتبر وال استریت و (اقتصاددان بلند پایه بانک استانیلی مورگان) در صفحه سرمقالات روزنامه نیویورک تایمز، «معتبرترین» بلندگوی نظام حاکم بر امریکا در شماره ۵ مارس ۲۰۰۸ آن روزنامه بشویم:

«ایالات متحده اکنون گرفتار دومین رکود اقتصادی در نتیجه پاره شدن حباب مالی در عرض ۷ سال گذشته است (رکود قبلی در سال ۲۰۰۱-۲۰۰۰ بود)، اما میان این رکود پس از پاره شدن حباب و رکود ۷ سال قبل تفاوت اساسی وجود دارد.»  
به استدلال پراهمیت بعدی استفان روچ در ادامه مقاله دقت کنیم:

«در رکود قبلی آنچه اتفاق افتاد فروپاشی سرمایه گذاری در وسایل تولید بود (دپارتمان I یا بخش سرمایه ای اقتصاد) که فقط ۱۳ درصد تولید ناخالص داخلی و واقعی را تشکیل می دهد. رکود کنونی با فروپاشی حباب مستغلات و اعتبارات آغاز شده است. پاره شدن این دو حباب می تواند صدمات و ضایعات ماندگاری بر بخش خانه سازی و در نتیجه بر مصرف کنندگان امریکایی وارد سازد. این دو بخش از اقتصاد (خانه سازی و مصرف کالاها توسط مردم) در مجموع ۷۸ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل می دهند، بنابراین حجم دو بخش اخیر که رکود کنونی را موجب گردیده اند، شش برابر حجم بخشی است که رکود ۷ سال پیش را تشکیل می داد.»

استفان روچ که پیش بینی های درست قبلی اش در دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ به او اعتبار ویژه ای می دهد، پس از این

ارزیابی به اقدامات درمانی آقای برنانکی (Bernanke) رئیس بانک فدرال و آقای پل سون (Paulson) وزیر خزانه داری امریکا پرداخته و می نویسد:

«ترمیم رکودهای دوره ای اقتصادهای وابسته به سرمایه و حباب زرا حتی با کمک های پولی و بودجه ای بی پروا مطمئن نیست.»  
اشاره استفان روچ به تزریق صدها میلیارد دلار پول بانرخ بهره پایین توسط بانک مرکزی امریکا و بانک های مرکزی اروپا برای نجات بانک ها و مؤسسات سرمایه گذاری است که با دادن وام های ارزان تریلیون دلاری به میلیون ها خانواده امریکایی حباب اخیر را به وجود آوردند و در نتیجه مسئول پاره شدن آن نیز هستند. برای درک ابعاد این حباب، چند رقم و عدد سرانگشتی را یادآوری کنیم:

در حال حاضر ۲۰ میلیون خانوار امریکایی در منازلی زندگی می کنند که قیمت آنها از مقدار وام دریافت شده از بانک کمتر است. به عبارت دیگر صاحبان این خانه ها به امید آنکه قیمت خانه هایشان بدون وقفه رو به افزایش خواهد رفت، دست به وام گرفتن بر آن پایه زدند. اما در اثر پاره شدن حباب این وام ها و پایین افتادن قیمت خانه ها اکنون وام منزل از قیمت منزل بالاتر است، در عین حال که نرخ بهره وام شدیداً بالا رفته است. نتیجه آنکه بسیاری از صاحبان این خانه ها نه توان پرداخت بهره این وام ها را دارند و نه انگیزه ای برای پرداخت اصل و فرع آن (چرا که اگر خانه را رها کنند با پول کمتری از اقساط ماهانه وام می توانند خانه ای به همان اندازه اجاره کنند).

پایین افتادن قیمت منازل تاکنون (مارس ۲۰۰۸) بیش از ۶ تریلیون دلار ثروت را بر باد داده است، در نتیجه وام این خانه ها که سر به دهه تریلیون دلار می زند در بازار مالی خریداری ندارد و روی دست بانک ها و مؤسسات سرمایه گذاری مانده و آنها را در معرض ورشکستگی و فروپاشی قرار داده است. بانک فدرال با خریدن این وام های کم ارزش (یا بی ارزش) خیال نجات بانک ها و مؤسسات وام دهنده را دارد، غافل از آنکه تزریق صدها میلیارد دلار پول اضافی به بازار مالی هم موجب تورم شده و هم مشکلات اقتصاد را در آینده پیچیده تر و وخیم تر می کند.

استفان روچ در دنباله مقاله خود گوشه ای از مکانیسم های رکود کنونی و علل آن را توضیح می دهد و می نویسد:



### در چند دهه اخیر، اقتصاد امریکا وابستگی هر چه بیشتر و حیاتی تری به بودجه نظامی و گسترش مجتمع نظامی - صنعتی پیدا کرده است

استفان روچ: «ایالات متحده اکنون گرفتار دومین رکود اقتصادی در نتیجه پاره شدن حباب مالی در عرض ۷ سال گذشته است (رکود قبلی در سال ۲۰۰۱-۲۰۰۰ بود)، اما میان این رکود پس از پاره شدن حباب و رکود ۷ سال قبل تفاوت اساسی وجود دارد.»

«در شش سال گذشته [از سال ۲۰۰۱ به بعد] مصرف کنندگان امریکایی با در آمد ناکافی [به دلیل سکون یا کاهش مزد، حقوق و

مزایای کارگران و زحمتکشان] برای جبران کمبود در آمد خود به گرفتن وام‌های ارزان قیمت دست زدند. اساس این وام گرفتن‌ها یکی بالا رفتن سرسام آور قیمت املاک و خانه‌ها و دیگری پایین رفتن سرسام آور نرخ بهره بانکی و آسان کردن شرایط وام گرفتن بود. این دو عامل موجب ایجاد دو حباب شد؛ نخست حباب خانه‌سازی و دیگری حباب وام‌ها که اکنون هر دو حباب پاره شده‌اند. سیاستگذاران واشنگتن معلوم نیست بتوانند جلوی این سقوط اقتصادی را بگیرند. کاهش نرخ بهره بانکی - که آقای برنانکی چند ماهی است به‌طور بی‌پروایی آغاز کرده است - معلوم نیست بتواند از سقوط قیمت خانه‌ها جلوگیری کند. با در نظر گرفتن عدم تعادل عظیم میان عرضه و تقاضا برای خانه‌های تازه‌ساز، لازم است قیمت خانه‌ها دست کم ۲۰ درصد دیگر کاهش یابد. کاهش بی‌پروای نرخ بهره بانکی نتوانسته است از گسترش واگیردار و کشنده سقوط در بازار سرمایه‌ها و اعتبارات نیز جلوگیری کند.» (۴)

نویسنده مقاله سپس وضع کنونی امریکا را با اقتصاد اوایل دهه ۱۹۹۰ ژاپن مقایسه می‌کند که در اثر ترکیدن حباب مستغلات و وام‌ها به وجود آمد و اکنون پس از نزدیک به ۲۰ سال آن کشور هنوز نتوانسته از زیر بار آن به‌طور کامل کمر راست کند. او سپس وجوه تشابه میان رکود اقتصادی عمیق ژاپن در آن روز و شرایط اقتصادی امروز امریکا را یک به یک بر می‌شمرد.

آنچه از دید استفان روچ و دیگر نظریه‌پردازان امریکایی - خواسته یا ناخواسته - پنهان می‌ماند این است که اقتصاد ژاپن اقتصادی ۳ تریلیون دلاری، در مقایسه با اقتصاد ۱۳ تریلیون دلاری امریکا بود و قدرت خرید ملت ژاپن کمتر از ۲ تریلیون دلار در برابر ۹ تریلیون دلار قدرت خرید مردم امریکا است. به سخن

دیگر بازار مصرف امریکا نقش اصلی در گرداندن چرخ اقتصاد جهان داشته و پایین رفتن قدرت خرید مردم امریکا، می‌تواند اقتصاد جهان را به ورطه رکود یا بحرانی عمیق فرو برد.

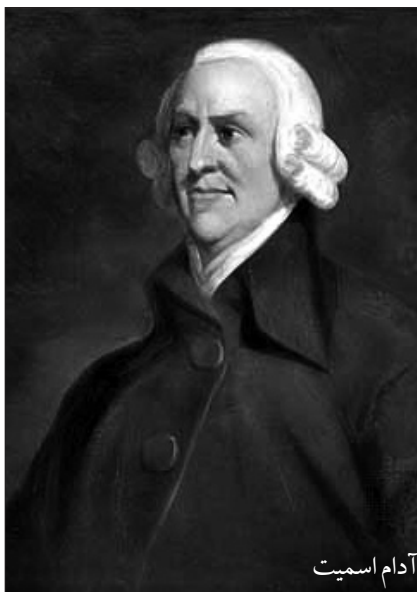
پیتر برنشتاین (Peter Bernstein)، یکی دیگر از کهنه سربازان وال استریت به خبرنگار نیویورک تایمز می‌گوید:

«وضع بازار مالی طوری است که پیش از این سابقه نداشته» و سپس ادامه می‌دهد: «معمولاً بازار (بورس سهام) زمانی رو به افول می‌رود که قیمت سهام بیش از اندازه و به‌طور کنترل‌ناپذیری بالا رفته باشد (در اثر بورس بازی)، همان‌طور که در اواخر دهه ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۰۰ چنین شده بود. این بار چنین نیست، بلکه دلیل تلاطم بازار این است که خود اقتصاد در مجموع دچار اختلال شده است.» (۵) به نظر او «فروپاشی اعتبارات، محرک اصلی رکود کنونی است» و جاری شدن عادی اعتبارات زمان می‌برد.

دانیل آلپرت (Daniel Alpert)، مدیر شرکت سرمایه‌گذاری وست وود (West Wood) می‌گوید: «در سقوط وام‌ها و دیگر بحران‌های بازار در گذشته، ثروت‌هایی که ضربه می‌خوردند چیزهایی مانند املاک تجاری، زمین کشاورزی و سهام تکنولوژی و بانک‌ها بود. امروزه افزون بر سهام شرکت‌ها به خانه‌های مسکونی مردم ضربه وارد شده و پایین افتادن قیمت آنها ضربه‌ای مستقیم به خانواده‌هاست.» (۶)

دیوید روزنبرگ (David Rosenberg)، اقتصاددان بلند پایه شرکت مریل لینچ (Merrill Lynch) و نویسنده کتابی جدید درباره وخامت اوضاع اقتصادی امریکا می‌گوید:

«اگر به آن بخش از وام‌های بخش خصوصی که بالاتر و بیشتر از آنچه با تولید ناخالص داخلی خوانایی دارند توجه کنیم، این وام‌ها دست کم ۶/۵ تریلیون دلار فراتر از ظرفیت اقتصادی است که بتواند از عهده پرداخت آن بر



آدام اسمیت

**در حال حاضر ۲۰ میلیون خانوار امریکایی در منازلی زندگی می‌کنند که قیمت آنها از مقدار وام دریافت شده از بانک کمتر است. به عبارت دیگر صاحبان این خانه‌ها به امید آنکه قیمت خانه‌هایشان بدون وقفه رو به افزایش خواهد رفت، دست به وام گرفتن بر آن پایه زدند. اما در اثر پاره شدن حباب این وام‌ها و پایین افتادن قیمت خانه‌ها اکنون وام‌منزل از قیمت منزل بالاتر است، در عین حال که نرخ بهره وام شدیداً بالا رفته است. نتیجه آنکه بسیاری از صاحبان این خانه‌ها نه توان پرداخت بهره این وام‌ها را دارند و نه انگیزه‌ای برای پرداخت اصل و فرع آن**

**استفان روچ: وضع کنونی امریکا را با اقتصاد اوایل دهه ۱۹۹۰ ژاپن مقایسه می‌کند که در اثر ترکیدن حباب مستغلات و وام‌ها به وجود آمد و اکنون پس از نزدیک به ۲۰ سال آن کشور هنوز نتوانسته از زیر بار آن به‌طور کامل کمر راست کند**



طرح: مهدی رضاییان

آید. این وام اضافی (نسبت به اقتصاد واقعی) یا باید بازپرداخت شود یا از قلم بیفتد (بر باد رود)، مردم راهی ندارند جز آنکه جلو خرج کردن خود را بگیرند.» (۷)

باید افزود که دیوید روزنبرگ تنها از حساب ۶/۵ تریلیون دلاری وام منازل صحبت می کند، ولی خواسته یا ناخواسته حساب عظیم تری را که از چشم بسیاری پنهان مانده است از قلم می اندازد و آن هم

حساب مشتقات مالی (Financial derivatives)

است که به دلیل پیچیده بودن آنها، به جز معدودی دلال سطح بالا کسی (حتی رئیس بانک فدرال به ادعان خودش) از آنها سر در نمی آورد. این مشتقات عبارت از اوراق بهادار، تعهدات، دادوستدها و «ابزارهای مالی» عجیب و غریبی است که بر سر پیش بینی انواع اتفاقات مانند بالا و پایین رفتن نرخ بهره بانکی، ورشکستگی شرکتها، بالا و پایین رفتن سهام شرکتها، ناتوانی گروههای اجتماعی و شرکتها در بازپرداخت وامها و صدها امکان دیگر شرط بندی می کنند (اقتصاد کازینویی). برای پی بردن به ابعاد نجومی این بخش از «بازار مالی» و حساب بوجود

آمده در اثر آن لازم است به چند عدد و رقم توجه کنیم:  
- کل ارزش بورس سهام نیویورک (شرکت های عام آمریکا):

۲۱/۹ تریلیون دلار

- کل ارزش کاغذی اوراق قرضه مربوط به وام های منازل مسکونی: ۷/۱ تریلیون دلار

- کل ارزش اوراق قرضه وزارت خزانه داری آمریکا: ۴/۴ تریلیون دلار در مقایسه با این ارقام (که تازه بخش عظیمی از آن کاغذی و نه واقعی است)، مشتقات مربوط به آنچه «Credit default swap» خوانده می شود ۴۵/۵ تریلیون دلار است!! این ۴۵/۵ تریلیون دلار شرط بندی بر سر نکول یا واخواست (default) وام شرکتها و مردم است که خود مجموعه ای از تعهدات و دیون مالی است. چنانچه وضع بازار مالی بیش از این رو به بدی رود این حساب نیز ناچار است بترکد.

افزون بر آن به نظر دانیل آلپرت: «فقط در ۶ سال اول این دهه وام منازل و کالاهای مصرفی، هر یک دو برابر شده است.» به نظر او حساب دیگری که بعدها خواهد ترکیب، حساب وام کارت های اعتباری پلاستیکی است. با توجه به اینکه مردم آمریکا بر پایه بالا رفتن قیمت خانه هایشان از یک سو، نرخ پایین بهره بانکی و آسانی وام گرفتن از سوی دیگر تنها در سال ۲۰۰۵ توانستند ۸۰۰ میلیارد دلار وام از بانکها و مؤسسات مالی بگیرند و به زندگی مصرفی خود ادامه دهند، اکنون که آن منبع «درآمد» از میان رفته می توان حدس زد که در ماهها و سالهای آینده اقتصاد آمریکا - و به دنبال آن اقتصاد جهان - به کدام سو خواهد رفت.

\* نویسنده و پژوهشگر

\*\* این اشاره تلخیصی از مقدمه تئوریک مقاله دکتر محیط است که به طور کامل در سایت [www.meisami.com](http://www.meisami.com) آمده است.

#### بی نوشتها:

1-Paul Sweezy, Harry Magdoff:  
Dynamics of U.S. Capitalism, MR Press,  
.1972, P.9

۲- همان.

۳- محاسبات دقیق چارلمز جانسون در مقاله اش در Tomdispatch.com به تاریخ ۲۷ ژانویه ۲۰۰۸، کل بودجه دفاعی - امنیتی آمریکا در سال ۲۰۰۸ را ۱/۱ تریلیون دلار برآورد می کند - همچنین به کتاب اخیر او با عنوان Nemesis مراجعه شود.

۴- همان.

۵- نیویورک تایمز، ۲۶ ژانویه ۲۰۰۸، صفحه اول اقتصادی.

۶- همان.

۷- همان.



ریکار دو

# بگذارید در این کشتزار گریه کنم\*

نیلوفر سیاوشی

روزهای پایانی اسفند ۱۳۸۶ بود که به واسطه تماس تلفنی برادرزاده دکتر حسین فاطمی با نشر صمدیه برای دریافت کتاب «با چشمی گریان تقدیم به عشق» باخبر شدیم خانم پریش سبطوتی، همسر دکتر حسین فاطمی، وزیر شجاع و وطن پرست دولت دکتر محمد مصدق، برای مدت کوتاهی از خارج از کشور آمده و در ایران به سر می برد. مهندس لطف الله میثمی قراری برای ملاقات با او گذاشت و شوق ما برای دیدن خانم سبطوتی به حدی بود که با مهندس میثمی همراه شدیم. ساعت ۷/۵ شب ۲۷ اسفند ۱۳۸۶ در هتل لاله تهران این دیدار حاصل شد و ما با بانوی محترم و مهربانی روبه رو شدیم. پیش از آمدن ما در میز دیگری از هتل، پذیرای مهمانان دیگری بود و جالب این که با سرزندگی هر دو میز را در کنترل و مدیریت داشت. پس از این که روبه روی ما نشست، بعد از تعارف های معمول، در مورد نشریه چشم انداز ایران پرسش هایی کرد که مهندس میثمی هم پس از توضیحاتی، از او خواست تا شماره هایی از نشریه را که تصویر دکتر فاطمی را بر جلد و مقاله هایی را در خود دارد (و با خود همراه داشتیم) به خانم سبطوتی نشان دهیم.

تازه وقتی تصاویر روی جلد نشریه ها را دید، توانستم از نگاهش به احساسات و غم درونی اش پی ببرم. حسرتی در نگاهش بود که نشان از تاریخ پررنج سرزمینمان داشت. مهندس میثمی از او خواست که خاطره ای از دوران زندگی اش با دکتر فاطمی بگوید؛ نگاهش را از روی چهره ما برداشت و به زمین خیره شد. گویی نمی دانست از کجا باید شروع کند. روشن بود که گذر زمان، یادآوری حوادث را برایش دشوار کرده است. برای این که کمکی کرده باشم و بخواهم مقطعی خاص را به یادش بیاورم، از او خواستم که از شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ بگوید؛ خواننده بودم که آن شب وقتی کودتاچیان برای دستگیری دکتر به منزلش آمدند، مزاحمتی نیز برای همسر و فرزندش و همچنین خدمتکار خانه ایجاد کرده بودند. خانم سبطوتی ابتدا سکوت کرد، فکر کردم می خواهد بخشی از خاطرات آن شب را در ذهنش مرور کند و جزئیات را به یاد بیاورد. گفت که ما در منزل ساعد مراغه ای مستأجر بودیم، آن روز پرستار بچه برای نگهداری از فرزندم به منزل نیامد، گویا روی او کار کرده بودند و اطلاع داشت که شب قرار است به منزل ما حمله شود و دکتر را دستگیر کنند. ساعد مراغه ای، صاحبخانه مان، با وجود دارایی و مکنت مالی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به خانه آمد و لامپ ها و چراغ های خانه را نیز باز کرد و با خود برد.

از دکتر فاطمی گفت که آن شب وقتی به خانه آمده بود، به خاطر حجم زیاد کار، همزمان، هم به روزنامه ها نظری انداخته بود و هم در دستشویی مشغول اصلاح صورت شده بود. خانم سبطوتی می گفت این کار همیشگی



تصویر خانم پریش سبطوتی در هتل لاله، در حالی که شماره ۴۰ نشریه چشم انداز ایران را در دست دارد



دکتر بود و پس از آمدن به خانه، ابتدا به سراغ روزنامه‌ها می‌رفت و مطالب آن را مرور می‌کرد. او می‌گفت به دکتر گفتم همواره در مقابل خانه یک نفر شخصی می‌ایستاد، اما امشب یک نظامی جلوی در خانه ایستاده است و دکتر در جواب گفت هر آن ممکن است برای من اتفاقی بیفتد و تو باید آماده هر حادثه‌ای باشی. از آمدن ناگهانی نظامی‌ها گفت و خدا را شکر می‌کرد که هنگام خواب لباس پوشیده و مناسبی به تن داشت، زیرا ناگهان متوجه حضور آنها با سرنیزه در اتاق خواب خود شده بود و نظامیان همه اتاق را با سرنیزه‌های خود به محاصره در آورده بودند. البته با خنده اشاره می‌کرد که آنها گفته بودند شما در امان هستید و ما با ناموس کاری نداریم و تنها دکتر را با خود برده بودند. از خدمتکار خانه می‌گفت که وقتی دل نگرانی‌اش را برای فرزند کوچک خود دید، او را خاطر جمع کرده بود که مراقب فرزندش و اوضاع است. از او پرسیدم آیا پس از آن شب و دستگیری دکتر، پیش یا پس از میتینگ بهارستان توانست دکتر فاطمی را ببیند، گفت نه، نتوانستم، اما پس از لحظه‌ای گفت، چرا گویا یک‌بار ایشان را دیدم. پس از این که ایشان را بردند، پاسی از شب نگذشته بود که او را به خانه آوردند و جای زخم او (به گفته برادرزاده دکتر فاطمی این زخم ناشی از گلوله عبدخدایی بر سر مزار محمد مسعود بود و در آن زمان در بیمارستان برای آزار او روی زخم اسید ریخته بودند و به جای بهبود گوشت را خورده بود تا جایی که استخوان پیدا بود و عصا را نیز به همین علت همواره به دست می‌گرفت) به شدت درد می‌کرد و او را رنج می‌داد.

بغض گلوش را گرفت، اشک در چشمانش حلقه زد و نتوانست ادامه دهد. مجموعه‌ای از تصاویر دکتر فاطمی را خواست و گفت که پس از کودتا بیشتر تصاویر دکتر را از دست داده و تا قول همکارم (معصومه قشقایی) مینی بر این که CD تصاویر موجود در نشریه را فرادای آن روز برایش می‌فرستد نشنید، آرام نگرفت.

از تنها فرزند دکتر فاطمی، سیروس فاطمی گفت که از پنج سالگی به انگلستان رفته و اکنون در آنجا به شغل و کالت می‌پردازد و دارای دو فرزند به نام‌های حسین و ناتالی است. پرسش‌های زیادی داشتم تا از او پرسیم، اما نشد. وقت اندکش، مهمانانش - که در انتظار او بودند - گذر ایام و فراموشی برخی خاطرات، تنها بهانه‌ای بود که از پرسیدن آنها صرف نظر کنم؛ دلیل اصلی، غم و حسرتی بود که هر بار با بردن نام دکتر فاطمی در چهره او می‌دیدم. با هر پرسش درباره آن سال‌ها، شادی در چهره اش کمرنگ می‌شد، سکوت طولانی‌ای می‌کرد و اشک در چشمانش حلقه می‌زد.

و من با خود می‌اندیشیدم که گذر روزها و سال‌ها، اگر چه ممکن است نقش وقایع و خاطرات را کمرنگ و محو کند، اما عشق، علاقه و احساسات انسان‌ها هیچ‌گاه کمرنگ نمی‌شود و از یاد نمی‌رود.

بزرگوارانه تا در خروج هتل لاله همراهی‌مان کرد و من وقتی از در خارج شدم و به آسمان شب تهران نگاه کردم، آخرین جمله‌اش را که با خنده‌ای تلخ هنگام بدرقه به ما گفت در ذهنم مرور کردم که؛ حق، حقیقت و راستی در همه‌جای گیتی در تنگنا و فشار است.

با ما شبی نبود، که در خون سفر نکرد

این خانه، بی‌هراس، شبی را سحر نکرد

\*\*\*

مثل همیشه، فاجعه ناگاه در رسید

آوار هیچ‌وقت کسی را خبر نکرد

\*\*\*

شد طشت، پر زخون سیاوش‌ها ولی،

یک تن به پایمردی اینان خطر نکرد

\* عنوان نوشته برگرفته از شعری از فدریکو گارسیا لور کاست.

\*\* ابیاتی از غزل حسین منزوی.



## چشم انداز ادبیات متعهد

اما

امشب شب بی‌روزی در من  
تنها، تهی، تاریک، گسترده‌ست.  
امشب نمی‌دانم چه باید کرد.  
وین تیره دل‌سرد  
با من نمی‌دانی چها کرده‌ست،  
با من نمی‌دانی چها کرده‌ست...

۸ شهریور ۱۳۴۵

\*\*\*

به ناچار

اوکتاویو پاز

(از مجموعه سمندر،

ترجمه فؤاد نظیری، نشر روایت، ۱۳۷۳)

می‌راند و می‌ماند درون پیشانی من

کند می‌شود و فرو می‌افتد درون خون من

زمان می‌گذرد بی آن که بگذرد

و خود را در اندرون من حک می‌کند و ناپدید می‌گردد

گر سنگی تو را نامم من

غیاب تو را قلبم من

زمان می‌گذرد بی آن که بگذرد

و اینک عریان می‌کند آنچه می‌نویسم من

عشق که می‌گذرد

و غم که جاودانه می‌ماند

ستیزه در من قرار در من

زمان می‌گذرد بی آن که بگذرد

کالبدی از سیماب و خاکستر

سینه‌ام را می‌کند و لمس‌ام نمی‌کند

سنگ ابدی که وزن ندارد

زمان می‌گذرد بی آن که بگذرد

و زخمی‌ست که به چرک اندر نشسته است

روز کوتاه است زمان بی‌کران

زمان بدون من من همراه با غمش

زمان می‌گذرد بی آن که بگذرد

اسپینوزا: آنچه مسلم و قابل اعتماد می‌نماید، ثروت و جاه و لذت‌های جسمانی است، ولی این که بتوانیم نیکی برین را در آنها بیابیم مسلم نمی‌نماید؛ زیرا لذت‌های جسمانی سرگردانی و سستی روح را به دنبال می‌آورد، ثروت همیشه خواهان فزونی است و جاه‌طلبی مجبورمان می‌کند که از میل و نظر مردمان پیروی کنیم و از آنچه آنان دوری می‌جویند دوری بجوییم و به آنچه میل می‌کنند میل کنیم. من اگر به راستی درصدد برآیم آن چیز تازه، یعنی نیک راستین را به چنگ آورم، ناچارم از همه آن چیزهای دیگر چشم‌پوشم، زیرا آنها چنان بر آدمی چیره می‌شوند که روحی که تحت تأثیرشان قرار می‌گیرد، دیگر نمی‌تواند در اندیشه نیکی دیگری برآید.

(از کتاب اسپینوزا، نوشته کارل یاسپرس، ترجمه دکتر محمدحسن

لطفی، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۸)

\*\*\*

امشب نمی‌دانم چه باید کرد

اسماعیل خوبی

(از مجموعه زین سایه سار پُر برگ،

انتشارات نگاه، ۱۳۸۴)

امشب نمی‌دانم چه باید کرد.

امشب کسی در خانه من نیست.

گیرم، برون از من،

تا ک شب از انگور صدها کهکشان پر بار،

گیرم خم مهتاب هم سرشار،

من با که نوشم درد شادی یا غم خود را،

وقتی که مستی چون تو هم پیمانان من نیست؟

دیروزها، وقتی که شب می‌شد،

من، تازه

با صد بامداد تازه در جانم،

آغاز می‌گشتم؛

روز سیاه نابسامان را

چون خواب تاریک پریشانی نوردیده،

سوی نوازش، سوی آرامش،

سوی نگاه و خنده تو باز می‌گشتم.



نیمه دیگر من  
 در ورای یک نگاه مضطرب گم شده است  
 نیمه دیگر من  
 پشت سردیک خداحافظ سنگین شکسته در سکوت گم شده است  
 مردمان  
 نیمه دیگر من  
 پشت حرف دل یک قاصد کیست  
 نیمه دیگر من  
 پشت آه سوزناک آن کسی گم شده است  
 که می سوزاند و  
 به یاد من دلش می لرزد  
 نیمه دیگر من در میان دل اوست  
 مردمان  
 نیمه دیگر من گم شده است



می گریزد درون من و  
 درون من به زنجیر است  
 \*\*\*

### گریه شب

دکتر محمود اعرابی - تهران

دیشب از قصه تو  
 با شب تاریک  
 سخن هایی رفت  
 شب پر از غصه و درد  
 سر فرو برد به دامن باغ  
 دیدم از گریه شب  
 صبحگاهان  
 دامن باغ و چمن ها تر بود  
 \*\*\*

محمدعلی درخشان - تهران

از لشکر جور نام و ننگی مانده ست  
 از شاه و وزیر تخته سنگی مانده است  
 از آن همه راهیان اعصار و قرون  
 خاکستری و طنین زنگی مانده ست  
 \*\*\*

### دیدن و شنیدن

(از مجموعه سایه سیاه سقوط،  
 به اهتمام کامران شرفشاهی)

وقتی بغض آلود  
 از جنگ  
 حرف می زنم  
 می خندی  
 تو  
 جنگ را شنیده ای  
 ما دیده ایم  
 \*\*\*

### نیمه دیگر من

سیداحمد میرتوانا - مشهد

مردمان  
 نیمه دیگر من گم شده است  
 نیمه دیگر من  
 در پس غفلت این ثانیه ها گم شده است  
 نیمه دیگر من  
 در میان این همه قافیه های شعر من  
 گم شده است  
 نیمه دیگر من  
 پشت دیوار دلم گم شده است

در شماره گذشته، سروده‌ای از شاعر گرانمایه، جلال قیامی میرحسینی به دستمان رسید که به دلیل زمان محدود تا انتشار نشریه و فشردگی کارها تنها به درج آن اکتفا شد و نتوانستیم از لطف ایشان، قدردانی کنیم. از این رو شایسته است در این شماره، هم این وظیفه مهم را به جای آوریم و امیدوار باشیم که ایشان باز هم نشریه چشم‌انداز ایران را از سروده‌های خود بهره‌مند سازند و هم به معرفی مجموعه‌ای از سروده‌های ایشان با عنوان «من آینه‌ام، تو آفتابی» که در برگیرنده دو دفتر شعر: انجیل رنج و یادگار خون مسیح است پردازیم. به حق باید گفت زیبایی و لطافت سروده‌های این مجموعه به حدی است که هر از چندی ناگزیرمان می‌کند یکی از آنها را برای صفحه چشم‌انداز ادبیات متعهد انتخاب نماییم. غم، شکوه و اندوه در این سروده‌ها با چنان ظرافت شاعرانه‌ای رخ نموده که بدون اغراق باید گفت به جای اندوهگین ساختن انسان، وجد و شوری درونی را برای خواننده اشعار در پی دارد.

همان‌گونه که نویسنده مقدمه کتاب اشاره می‌کند «جلال قیامی، شاعری است از خاور جهان ایرانی که با سنت‌های خاوری شعر فارسی می‌زید». پس بی دلیل نیست که خواندن اشعار وی ما را به یاد موسیقی زیبای آن خطه و یا موسیقی سنتی ایرانی می‌اندازد که از ظاهر محزون آن باید به باطن شورانگیز و وجدآفرینش دست یافت، وجد و شوری که نه آنی است و نه زودگذر، بلکه باطمینان می‌آید و به سختی رفتنی است. همان ویژگی که در بیشتر جنبه‌های فرهنگ شرق، از جمله هنر، ادبیات و عرفان نمایان است.

این معرفی مختصر و در حد بضاعت، تنها بهانه‌ای بود تا خوانندگان نشریه چشم‌انداز ایران هم اندکی با مجموعه شعر «من آینه‌ام، تو آفتابی» آشنا شوند. این کتاب را انتشارات خانه آبی (مشهد) برای نخستین بار در بهار ۱۳۸۲ منتشر ساخته است.

نیلوفر سیاوشی

### تک درخت

جلال قیامی میرحسینی

غمگین‌ترین آینه این روزگارم  
پاییزی‌ام، بیگانه با رنگ بهارم

در جان من، زخم عمیقی ریشه دارد  
زخمی که آن را مثل باران دوست دارم

خشکیده‌ام در انتظار قطره‌ای آب  
من تک‌درختی تشنه و بی‌برگ و بارم  
دور از وجود نازنینت ای گل مهر  
پیوسته بیدارم، همیشه بی‌قرارم

با من بگو ای در نگاهت راز خورشید  
از خاطراتی که ز دیروز تو دارم

ای رود، جاری کن صدای روشنت را  
دل را به آواز قشنگت می‌سپارم

## فوائدگان محترم نشریه

با ارسال نظرات  
و پیشنهادات خود  
ما را در هرچه  
پربارتر کردن نشریه  
یاری کنید

meisami40@yahoo.com  
<http://www.meisami.com>



گفت‌وگو

## ۳۰ خرداد ۶۰؛ خودشیفتگی و جزمیت تشکیلاتی

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام محمود صلواتی

و سید جعفر موسوی (که پس از انقلاب مدتی استاندار اصفهان بود) بودیم. ما هر هفته با هم جلسه داشتیم، هم اخبار را می‌گفتیم و هم مسائل سیاسی - اجتماعی را تحلیل می‌کردیم، برنامه‌های خودسازی هم برای خود داشتیم تا خود را برای برخورد با مسائل آماده کنیم. در تظاهرات و برنامه‌های ۱۵ خرداد شرکت می‌کردیم. از گروه‌های



مختلف از جمله سازمان مجاهدین خلق که از سال ۱۳۴۷ به بعد اعلامیه‌هایی می‌دادند به دست ما می‌رسید و سعی داشتیم آنها را تکثیر و توزیع کنیم؛ تا سال ۱۳۵۱، در آن سال تظاهرات گسترده‌ای در حوزه به مناسبت گرامی‌داشت ۱۵ خرداد رخ داد. مرکز این برنامه هم مدرسه فیضیه بود. پلیس و گروه‌های ویژه ارتش در ۱۷ خرداد سال ۱۳۵۱ به مدرسه فیضیه هجوم آوردند، همه‌جا را گشتند و نوشته‌های زیادی را با خود بردند. حدود ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفر را دستگیر کردند و ما را هم به شهربانی بردند. آنجا افرادی را که سنشان به سربازی می‌خورد جدا کرده و به سربازی اعزام کردند. ما ۳۴ نفر بودیم که به پادگان کازرون فارس رفتیم. در آن سال، دانشگاه شیراز هم شلوغ شده بود و تعدادی را از

آنجا آورده بودند تا به‌عنوان سرباز صفر خدمت کنند؛ از جمله آقای احمد توکلی با من در یک گروهان بود. ما از آنجا خیلی با هم دوست شدیم. ایشان دیسک کم داشت و من زیر بغل او را می‌گرفتم و این در عین حال بهانه‌ای بود که بتوانیم با هم صحبت کنیم. در آنجا اعلام شده بود که سربازهای عادی حق تماس با ما را ندارند و این سربازها را برای تماس با ما حریص‌تر می‌کرد. ما با مقاومت‌های زیاد و برخلاف دیگر

با تشکر از فرصتی که در اختیار نشریه چشم‌انداز ایران قرار دادید. ممکن است پیش از آغاز گفت‌وگو سرپل‌های سیاسی و مهم زندگی خود را مطرح کنید.

بسم‌الله الرحمن الرحیم - با تشکر از شما و نشریه پربرار چشم‌انداز ایران. من در سال ۱۳۳۲ در شهرستان خمینی‌شهر (سده اصفهان)

به دنیا آمدم. تحصیلات ابتدایی را در همان‌جا گذراندم و با الهام از رفتار عمومیم حاج شیخ حیدرعلی صلواتی (پدر دکتر فضل‌الله صلواتی)، داوطلبانه درس طلبگی را در مدرسه مشکوه خمینی‌شهر آغاز کردم. آیت‌الله مشکوه، روحانی بسیار وارسته‌ای بودند که همواره در زندگی الگویی من بودند و اثر معنوی خوبی روی طلبه‌ها داشتند. دوره مقدمات و بخشی از سطح را در آنجا خواندم. سپس در سال ۱۳۴۶ به مدرسه فیضیه قم آمدم و ادامه آن را خدمت آیات‌عظام مشکینی، صانعی و فاضل‌لنکرانی خواندم. در همان زمان با مسائل انقلاب آشنا شدم. شهید محمد منتظری - خدا ایشان را رحمت کند - با طلبه‌ها ارتباط داشتند و به آنها برای مطالعه، کتاب می‌دادند. خارج از برنامه حوزه، برنامه‌هایی برای

طلبه‌ها داشتند و ما هم به درس اقتصاد ایشان می‌رفتیم. از سویی نوارهای مرحوم امام را گوش می‌کردیم و به تدریج با مسائل انقلاب آشنا شدیم. در آن دوران در حوزه، تشکیلاتی به صورت مخفی برنامه‌ریزی شده بود که مرحوم محمد منتظری و دوستانشان در رأس آن بودند و شامل تیم‌های چهار یا پنج نفره برای تحلیل مسائل انقلاب می‌شد. در یکی از این تیم‌ها، من، آقایان احمد سالک، غلامحسین کرباسچی، حسن مرتضوی

**ما طلبه‌ها احساس می‌کردیم که اعضای مجاهدین که طلبه هم نیستند زندگی خود را بر سر مبارزه گذاشته‌اند و حرکت آنها به نوعی برای ما الهام‌بخش بود، پس می‌گفتیم ما که سرباز امام زمان هستیم دست‌کم باید در این زمینه فداکارتر و پیشگام‌تر باشیم**

سربازها ریشمان را با ماشین اصلاح می‌کردیم و روی اتیکتمان نوشته بودیم دانشجوی علوم دینی. ما را در سربازخانه به گونه‌ای تقسیم کرده بودند که دو نفر را یک‌جا نگذاشته بودند و هر یک از ما طلبه‌ها در یک گروهان و دسته بودیم، ولی هر گروهان یک یا دو طلبه با یک یا دو دانشجو داشت. به هر حال دوران بسیار ارزشمندی برای ما بود. چهار ماه آموزشی ما در کازرون تمام شد و ما را به همراه شش نفر دیگر از طلبه‌ها به سیستان و بلوچستان منتقل کردند. هر کدام را به منطقه‌ای بردند، یکی زاهدان، دیگری خاش و یا چابهار و... من هم به زابل رفتم و بقیه سربازی را در زابل گذراندم. مقدمات دستگیری من هم از زابل فراهم شد. در آنجا عکس

و مشخصات افراد فراری را به پاسگاه‌های مرزی می‌دادند تا از مرز خارج نشود. توسط دوستان خود در آن بخش - که از دیلم وظیفه‌های آنجا بودند - آمار اینها را می‌گرفتیم که چه کسی تحت تعقیب است و وقتی آن را می‌فهمیدیم، تلاش می‌کردیم که به گونه‌ای آنها را از مرز خارج کنیم. شهید اندرزگو سه بار از طریق زابل از مرز خارج شد و به وطن بازگشت. این کار بیشتر توسط مرحوم سیدمحمد تقی حسینی - که پس از انقلاب نماینده زابل در مجلس بود و در جریان هفت تیر به شهادت رسید - انجام شد. منزل ایشان پاتوق ما شده بود. ایشان مدرسه علمیه‌ای داشتند که یکی از حجره‌های آن را من گرفته بودم و اوقات بیکاری را به آنجا می‌رفتم. ما برای فراری دادن افراد تحت تعقیب ساواک کانالی از طریق زابل و کانالی دیگر هم از طریق زاهدان داشتیم. افراد را از زاهدان به پاکستان و از زابل به افغانستان می‌فرستادیم و از آن طریق به فلسطین و جاهای دیگر می‌رفتند. آقای اکبر خلیلی، از دوستان آقای سالک بود که هماهنگی کردیم تا از طریق زاهدان از مرز خارج شد. آقای علی جنتی، فرزند آیت‌الله جنتی هم از همین کانال زاهدان به پاکستان رفت.

کار دیگر ما، تهیه سلاح بود که از آنجا تهیه می‌کردیم و به افرادی که نیاز داشتند می‌دادیم. البته زمانی که ما در کازرون بودیم، مرحوم امام، پیامی قریب به این مضمون دادند: «عزیزان مرا که به سربازی برده‌اند سعی کنند فنون نظامی را یاد بگیرند و مانند موسی که در دامان فرعون پرورده شد، لوله تفنگ را به سینه خودشان بازگردانند.» ما از این پیام چنین نتیجه گرفتیم که وظیفه ماست در سربازی بمانیم و فنون نظامی را بیاموزیم

**روی کف پاهای زخمی، شلاق می‌زدند. می‌خواستند به هر صورت مرا به سازمان وصل کنند؛ من به واقع ارتباطی نداشتم و می‌گفتم من تنها یک طلبه هستم و با کسی ارتباطی ندارم**

**احساس کردم به‌عنوان طلبه یا روحانی اگرچه خیلی از نظر علمی اندوخته‌ای نداشتم، اما در همان حدی که آموخته بودم، باید به شکلی به این جوانان - که در زندان هستند - منتقل کنم**

و برای مقابله نظامی با رژیم، آمادگی پیدا کنیم. از این‌رو ما، هم در سربازی ماندیم و هم سعی در تهیه سلاح برای افراد مختلف کردیم. پس از بازگشت از سربازی در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۴ در خیابان ارم قم دستگیر شدم. اتهام من در ارتباط با جریان سلاح بود، اما موضوع فراری دادن‌ها لو نرفته بود. با دستگیری‌های دیگران سه سلاح از من لو رفته بود و فکر می‌کردند من مسلح هستم. با برنامه‌ریزی آمده بودند و اطراف خیابان سنگر گرفتند. مرا به ساواک قم بردند و از آنجا به زندان اوین در تهران آوردند. در زندان اوین هفت ماه زیر بازجویی و در انفرادی بودم. عمده پرسش‌های آنها از من در مورد سلاح بود. من تنها در حد سه

سلاح لو رفته گفتم و این که برای خرید و فروش بوده و قیمت آنها ۳۰۰ تومان بوده که ۵۰۰ تومان می‌فروختم. پس از آن به زندان عمومی و به دادگاه رفتم و به‌عنوان حمل و اختفای سلاح و عضویت در دسته اشرار مسلح به حبس ابد به‌علاوه ۳۰ سال زندان محکوم شدم.

### شما را به مجاهدین پیوند ندادند؟

خیر، آن دوران ارتباطی با مجاهدین نداشتم. انگیزه ما مبارزه مسلحانه به آن معنا نبود، بلکه نوعی آمادگی بود تا در موقع لازم استفاده کنیم. در دادگاه دوم هم حکم دادگاه اول تأیید شد. مدتی در بند قرنطینه بودم و بعد به بند هفت و هشت زندان مرکزی قصر رفتم. تازه در آن دوران پدر و مادر و خانواده من که تا آن زمان فکر می‌کردند، مفقود شده‌ام متوجه شدند که در زندان هستم و به دیدار من آمدند. پس از مدتی به بند ۲ و ۳ قصر و سپس به دلیل حکم سنگین به بند ۴ و ۵ قصر منتقل شدم. تا زمان پیروزی انقلاب در آنجا بودم و در ۲۴ دی ماه سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد شدم. مردم در خمینی شهر از من استقبال گسترده‌ای کردند. سپس به قم آمدم. شهید محمد منتظری در مدرسه فیضیه قم مرا دید و به اتفاق یکدیگر به تهران آمدیم. تا پیش از شهادت ایشان همه‌جا با هم بودیم و در کمیته استقبال از مرحوم امام فعال شدیم. از دفتر امام مأموریتی برای تحقیق در مورد انفجار سینما رکس آبادان به من دادند. در آبادان به پرونده‌ها رسیدگی کردیم. از آنجا که قرار بود تشکیلاتی برای پاسداری از انقلاب تشکیل شود، با شهید محمد یک شب به منزل آقای هاشمی رفسنجانی رفتیم. شهید محمد با آقای هاشمی رفسنجانی صحبت

کرد که نیروهای انقلاب پراکنده هستند و خطراتی انقلاب را تهدید می کند، برای حفظ انقلاب و مقابله با خطرات باید تشکیلاتی ایجاد کرد. آقای هاشمی به شهید محمد گفتند شما کارهای اجرایی آن را پیگیری کنید، ما هم در شورای انقلاب کارهای قانونی آن را پیگیری می کنیم. شما هم با مرحوم مطهری تماسی داشته باشید تا ایشان هم از ما حمایت کند. فردای آن روز ما در منزل دکتر واعظی - که استاندار اصفهان شد - بودیم. نخستین باری که من آقای مطهری را از نزدیک دیدم آنجا بود؛ داستان تشکیل سپاه را با ایشان مطرح کردیم. در آن زمان دکتر یزدی پیشنهاد تشکیل «گارد ملی» را داشت، ولی مرحوم محمد با این تر موافق نبود و معتقد بود که همان تشکیلات مرجعیت شیعه باید در قالبی سازماندهی شود تا اگر احیاناً انحرافی هم در دولت ایجاد شد، بتواند آن را حفظ کند و شاکله این تشکیلات هم محدود به ایران نباشد، بلکه هر کس در هر گوشه ای از دنیا که مقلد امام است عضو آن باشد تا بتوانیم از نهضت های آزادبخش دیگر نیز حمایت کنیم. ما هم در خیابان شهرآرا (محل سابق گارد دانشگاه)، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را تشکیل دادیم. آنجا کمیته ای بود که توسط حاج آقا مروارید اداره می شد. کادرهای اولیه سپاه را آنجا آموزش دادیم و پیش نویس و طرح درس هایی برای آموزش سپاه در آنجا تدوین شد. در شورای انقلاب هم به لحاظ قانونی تشکیل سپاه تصویب شد. تأکید داشتند که من هم در شورای فرماندهی سپاه به عنوان مسئول روابط عمومی یا مسئول آموزش باشم، اما از آنجا که دغدغه حوزه و کارهای طلبگی داشتم، گفتم نمی خواهم وارد کارهای اجرایی شوم در نتیجه شهید کلاهدوز را به جای من گذاشتند. آقایان کلاهدوز و نامجو که بعدها به دانشکده افسری منتقل شدند، در همان جا به افراد آموزش نظامی می دادند و نیروهای بسیار خوبی را تربیت کردند. مدتی هم در سعدآباد تهران (پادگان امام علی) بودم. در آنجا یک سری دوره های آموزشی را برنامه ریزی می کردم، سپس به قم منتقل شدم و مرکز تحقیقات عقیدتی - سیاسی سپاه را در قم تشکیل دادم. شهید کلاهدوز حکمی برای من نوشت تا این مرکز تحقیقات در قم، زیرمجموعه بخش آموزش سپاه باشد، منتها برای کل سپاه جزوه هایی را تهیه می کردیم. آقای سعیدیان فر در آن دوران فرمانده سپاه قم بودند، ولی این مرکز تحقیقات، مستقل از سپاه قم بود و در حقیقت شعبه ای از سپاه کل در تهران به شمار می رفت، اما مقر آن به خاطر دسترسی به حوزه در قم بود.

پس از من، آقای محمدی عراقی مسئول این واحد شد.

### تاکنون چند نفر ادعای تشکیل سپاه را کرده اند.

بله، در همان دوران مجموعه هایی در همین راستا فعالیت می کردند، اما در بین آنها کسی که من از نزدیک در تماس بودم، شهید محمد، شاخص ترین بود. او، آقایان رفیق دوست، جواد منصوری، ابوشریف، دوزدوزانی، محسن رضایی و... را - که در جمشیدیه و جاهای دیگر فعالیت می کردند - به سپاه آورد و از مجموع این افراد، شورای فرماندهی تشکیل شد.

من همزمان فرمانده سپاه پاسداران خمینی شهر هم بودم و فرماندهی من تا زمان تصرف فاو ادامه داشت. از سویی کار جدیدی به همت آیت الله منتظری و آیت الله مشکینی شروع شد و آن تشکیل مدارس جدید با برنامه در حوزه علمیه بود. همزمان با کار سپاه، سازماندهی مناسبی باید در مورد روحانیت می شد، پیش از آن هر کس از هر کجا رانده می شد به حوزه می آمد. ما در حقیقت سه اصل را در نظر گرفتیم؛ نخست گزینش خوب طلاب، دوم، پرورش خوب و سوم به کارگیری خوب. تحلیل ما این بود که اگر این سه اصل را به کار بگیریم، حوزه از این حالت بیرون می آید، چرا که انقلاب شده و چشم مردم به روحانیت است و روحانیت هم می خواهند به عنوان «پیشواز» باشند و اگر روحانیون از لحاظ جوهری بالاتر نباشند، نمی توانند نقش مؤثری در حفظ و پیشبرد انقلاب داشته باشند، از این رو به این نتیجه رسیدیم که کار اصلی باید روی روحانیت باشد، چون اگر اینجا اصلاح می شد، خیلی جاهای دیگر هم می توانست اصلاح شود. در گزینش خوب سعی کردیم جوان های مستعدی را که واقعاً می خواستند سرباز واقعی امام زمان باشند گزینش کنیم و نه کسانی را که برای فرار از سربازی و از سر بیکاری به حوزه آمده بودند. نخستین مدرسه، مدرسه رسول اکرم بود که ۱۵۰ نفر را گزینش کردیم و بعد توسعه یافت. مدرسه امام باقر، بعثت و امام صادق هم ایجاد شد و در نهایت مدرسه دارالشفاء شکل گرفت.

### شکل گیری این مدارس

به دنبال این هدف نبود که تفکر اسلام سیاسی - اجتماعی برگرفته از انقلاب به رهبری امام جایگزین اسلام فردی و فرعی شود؟

اگر چه بحث مدارس، گفت و گوی مستقلی می خواهد، ولی باید گفت هدف ما این بود که طلبه های آنجا، هم از نظر اخلاق فردی و هم در روابط اجتماعی و تسلط به مسائل مختلف اسلامی زبده و نمونه باشند و در کنار فقه فردی روی فقه اجتماعی اسلام هم تکیه

**ویژگی ای که سازمان داشت و تا حدودی باعث انحرافات بعدی آن هم شد، این بود که روی کارهای خودشان بسیار جزمیت داشتند، در حالی که آموزش های عقیدتی آزاد است و اگر کسی بخواهد چیزی فرا بگیرد باید با دیدگاه های وسیع برود و دیدگاه های مختلف را بررسی کند تا در نهایت پخته شود**

کنند، بنابراین ما در دروس آنها درس نهج البلاغه و تفسیر قرآن را هم در نظر گرفتیم. برنامه ریزی شد که آنها به زبان عربی مسلط باشند و یکی از زبان‌های زنده دنیا را هم بدانند. تا چهار سال اول، آنها دروس عمومی حوزه را می‌خواندند، بعد که به سطح رسائل و مکاسب می‌رسیدند، رشته‌های تخصصی را در کنار دروس حوزه انتخاب می‌کردند که در آن زمان ما در دارالشفای سه رشته را راه انداختیم؛ یکی رشته فلسفه، دیگری تاریخ و بعد اقتصاد بود، یعنی فقه هم تخصصی می‌شد، به طوری که وقتی طلبه‌ها به درس خارج و مرحله عالی حوزه می‌رسیدند، هم آموزه‌هایی از مسائل علمی روز و دانشگاه‌ها را می‌دانستند و هم بحث‌های فقه را در زمینه رشته خود پیگیری می‌کردند. در سال ۱۳۵۹ بود که ما از مرکز تحقیقات سپاه، اطلاعیه‌ای را برای کل مراکز سپاه ایران فرستادیم تا افرادی که علاقه‌مند به درس طلبگی هستند، معرفی شوند و آنها را به حوزه بفرستیم. البته نوشتیم این ارتباطی به سپاه ندارد و تنها به عنوان یک کانال، می‌خواهد نیروهای خوب و زنده انقلابی را پذیرش کند. برای هر جایی هم سهمیه گذاشته بودیم و هر جا ظرفیت گزینشی سه نفر را داشت. آن ظرفیت ۱۶۰ نفر از همه ایران بود.

#### اینها حقوق خود را از مراجع قم می‌گرفتند؟

بله، طلبه بودند و شهریه طلبگی می‌گرفتند. نیروهای با استعدادی در این مدارس بودند و در عملیات دفاع مقدس تقریباً همه به جبهه‌ها می‌رفتند، در نتیجه در آن زمان این مدارس تعطیل می‌شد. تنها در یک عملیات (عملیات کربلای ۵) ۱۰۵ نفر از این طلبه‌ها شهید شدند. از سپاه خمینی شهر ما نیرو برای مناطق عملیاتی آبادان، خرمشهر و کردستان می‌فرستادیم؛ آقای رحیم صفوی از این بچه‌ها بسیار تعریف می‌کرد. در همان زمان که در یادگان امام علی بچه‌های سپاه را آموزش می‌دادیم، اطلاع دادند خطر تجزیه کردستان وجود دارد، نیرو بفرستید. گفتیم این نیروها در حال آموزش هستند، گفتند فرصتی نیست که آموزش تمام شود. آموزش را نیمه‌کاره گذاشتیم و نیروها را از همان‌جا سوار هواپیما کردیم و به کردستان فرستادیم. برخی از آن نیروها به محض پیاده شدن از هواپیما در فرودگاه سنج به شهادت رسیدند. من شش سال مسئول مدارس بودم.

بعدها جریان سیدمهدی هاشمی پیش آمد و گفت و گوهایی توسط او در تلویزیون علیه آیت‌الله منتظری و مدارس انجام شد. با آن که مهدی هاشمی در آن زمان مسئول واحد نهضت‌ها در سپاه بود، در تأسیس مدارس هیچ نقشی نداشت، در حقیقت نقطه ضعف‌هایی را از زبان مهدی هاشمی مطرح کردند و بر نقطه قوت‌های این جریان و مدارس سرپوش گذاشته شد. در نهایت مرا به عنوان مسئول مدارس به همراه چند نفر دیگر بازداشت کردند. حدود سه ماه در بازداشت بودم و وقتی آزاد شدم مدارس به آیت‌الله امینی داده شده بود. ایشان هم مدارس را در اختیار جامعه مدرسین گذاشت. سیر جریان مدارس متوقف شد، پذیرش و گزینش زیر نظر جامعه مدرسین قرار گرفت و روال معمول حوزه را یافت.

#### ممکن است در مورد آثار تألیفی و ترجمه خود پس از آن دوران توضیحاتی دهید.

از زندان که برگشتم به کارهای اصلی خودم - که به آن علاقه داشتم - ادامه دادم، یعنی کارهای تألیفی و تحقیقی. از این رو مشغول درس و بحث شدم و به درس آیت‌الله منتظری می‌رفتم. ایشان آن دوران بحث فقه الدوله الاسلامیه را داشتند. من نوشته‌های خود را منظم کردم، خدمت ایشان رسیدم و گفتم دروس شما را نوشته‌ام. دفتر را گرفتند و گفتند خیلی خوب نوشته‌اید. گفتم می‌خواهم اینها را چاپ کنم، ایشان گفتند این کار دوباره می‌شود، زیرا من اصل عربی آن را نوشته‌ام، پس شما بیاید متن عربی را اصل قرار داده و آن را ترجمه کنید و تقریرات را زیر متن بیاورید. طبق نظر ایشان یک بار بخش‌هایی را که نوشته بودم، بازنویسی کردم و به نام «مبانی فقهی حکومت اسلامی» که ترجمه و تقریر کتاب و درس ایشان بود، نوشتم. آن دوران روزنامه کیهان علاقه‌مند به چاپ اینها بود. با آیت‌الله منتظری صحبت کردند تا آنها را چاپ کنند. آیت‌الله منتظری گفتند اینها بحث‌های روزنامه‌ای نیست، بلکه بحث‌های علمی - فقهی حوزه‌های علمیه است و نمی‌توان در آنجا چاپ کرد. آنها گفتند چون ولایت فقیه و دولت اسلامی بحث روز جامعه است اگر در مطبوعات بیاید خوب است، به هر حال از ایشان اجازه گرفتند و با ما هماهنگ کردند که ما این نوشته‌ها را به کیهان

**مجاهدینی که در بند ۵ و ۶ زندان قصر بودند، به نام گروه میثمی شناخته شدند، چرا که با آموزش‌های آقای میثمی و کتبی که خوانده می‌شد، راه خود را مشخص کردند. مسعود رجوی و آنهايي که در زندان اوین بودند به شدت با این کارها مخالف بودند. همان دوران که آقای سعادت‌ی از اوین به زندان قصر آمده بود، به شدت ناراحت بود و پیامی از سوی مسعود رجوی داشت که اینها باید این آموزش‌ها را دور بریزند و بسوزانند. سعادت‌ی می‌گفت و حید افراخته اپور تونیست چپ است و میثمی اپور تونیست راست، و می‌خواهد خودش را به نوعی مطرح کند**

برای چاپ دهیم. این نوشته‌ها را به کیهان می‌دادیم و کیهان در ستونی باعنوان میانی فقهی حکومت اسلامی در ۳۶۰ شماره چاپ کرد. کاری که آیت‌الله منتظری در این بحث کرد این بود که یک دوره کامل فقه شیعه را از بُعد سیاسی - اجتماعی تدوین کرد که تا آن زمان کار نشده بود. در فقه شیعه روی مسائل فردی و شخصی کار زیادی شده بود، اما روی مسائل حکومتی و سیاسی - اجتماعی کم کار شده بود. البته برخی می‌گویند این مسائل

مربوط به شرایط خاص است، اما من معتقدم ایشان به فقه شیعه خدمت بزرگی کردند، چرا که این روایات پراکنده را تنظیم و تبویب کردند. اینها در هشت جلد به زبان فارسی تنظیم شد که آخرین جلد آن هم، همین چند ماه پیش به چاپ رسید. آن‌گاه برخی از دوستان که سابقه‌ای در انقلاب داشته و دید اجتماعی نسبت به مسائل حوزه داشتند، مجمع مدرسین و محققین را در حوزه تشکیل دادند. من و آقای سعیدیان‌فر و برخی از دوستان، از نخستین نیروهای بودیم که به این مجمع پیوستیم. در حال حاضر هم عضو شورای مرکزی مجمع مدرسین و محققین هستم. از سوی دیگر کل قرآن را هم ترجمه کردم که اکنون ویرایش دوم آن هم آماده نشر است. در این ترجمه وزن و آهنگ آیات هم در فارسی نمود پیدا کرده است. صحیفه سجاده و بسیاری از دعاها را با همین سبک و سیاق به فارسی موزون در آوردم که چاپ شده است. در حال حاضر هم کار جدیدی در دست دارم، کتابی به نام «نهج‌العباده» که مجموعه دعاها و مناجات‌های امام سجاد(ع) است. صحیفه سجاده به بخشی از دعاهای امام سجاد است که آن حضرت املا فرموده و توسط زیدبن علی، پسر ایشان نوشته شده و به تأیید امام صادق(ع) هم رسیده و تنها مکتوبی است که از ائمه معصومین علیهم‌السلام برای ما به یادگار مانده است.

\*\*\*

اما برای شروع بحث



شهید محمد منتظری

**بچه‌های مجاهدین جزمیتی را  
برای آموزش‌های خود قائل بودند  
که الزاما باید همان آموزش‌ها  
در سازمان تدریس می‌شد،  
از این‌رو خروج از آن را نوعی  
فرصت‌طلبی و خیانت به سازمان  
می‌دانستند**

■  
**اگر روابط به صورت باز و  
دوستانه باشد و برخوردهای  
اسلامی صورت بگیرد اثر مثبتی  
بر تعامل نیروها با یکدیگر دارد،  
اما اگر راه‌ها را محدود کنیم  
و بخواهیم تشکیلات خشک  
سازمانی پیاده کنیم، نیروها به  
مواضع تند کشیده می‌شوند و  
موضع‌گیری‌ها حالت واکنشی و  
انتقام‌جویانه به خود می‌گیرد**

پیرامون سی خرداد ۶۰؛ همان‌طور که می‌دانید در خرداد ۱۳۶۰ اتفاقی در درون جامعه، از یک‌سو بین نیروهایی که سابقه انقلابی و مبارزاتی داشتند، یعنی مجاهدین خلق و طرفداران آنها و از سوی دیگر نظام جمهوری اسلامی که آنها هم سوابق مبارزاتی داشتند، رخ داد. این برای جامعه واقعه هولناکی بود. از آنجا که شما هم پیش از انقلاب، مبارزاتی در حوزه علمیه داشتید و در زندان هم با این نیروها آشنا شدید و در جریان انقلاب هم در بنیانگذاری سپاه پاسداران نقش داشتید و با این جریان‌ها کاملاً در ارتباط بودید، از این رو می‌خواستیم از دیده‌ها و شنیده‌های خود از آن دوران بگویید، تا نسل حاضر و آینده بتوانند روی آن کار کنند و تعمیق و قضاوتی داشته باشند.

من پیش از انقلاب با سازمان مجاهدین خلق آشنا شدم، یعنی همان زمانی که در حوزه علمیه مشغول درس بودم و فعالیت سیاسی می‌کردم. در کمیته پنج‌نفره محدودی که داشتیم یکی از کارهایی که می‌کردیم جمع‌آوری، به دست آوردن و کار کردن روی اطلاعیه‌هایی بود که به شکلی به مبارزه مربوط می‌شد. یکی از جزواتی که به دست ما رسید تفسیر سوره محمد بود که توسط مجاهدین کار شده بود و برای ما بسیار جالب بود. آن را روی کاغذهای نازک دست‌نویس کرده بودند که حجم کمی می‌گرفت و مخفی کردن و نگهداری آن هم آسان بود و اینها دست به دست می‌گشت. وقتی به دست ما رسید به صورت گروهی روی آن کار می‌کردیم و آن را می‌خواندیم. ما احساس غرور می‌کردیم که افراد مسلمانی به نام اسلام تفسیر سوره قرآن را مبنا قرار می‌دهند و حرکتی را جهت مبارزه آغاز کرده‌اند. طبق اوصافی که از اینها نقل می‌شد، آنها افراد پاکباز و فداکاری بودند و در حقیقت الگویی بودند برای ما که هم از لحاظ سنی، در رده پائینی بودیم و هم علاقه‌مند بودیم که در مبارزات باشیم. از این‌رو یکی از کارهای ما در آن دوران، خواندن اطلاعیه‌های سازمان و پخش آن بود. به

یاد دارم یکی از دوستانم پیش از انقلاب مدتی در زندان بودند. او فرد زرننگ و مؤثری بود، قد کوتاهی داشت و بسیار زیرک و دانا بود. او به عنوان کسی که در کوچه آشغال و پلاستیک و نان خشک جمع می کند پوشش می گرفت و اطلاعیه ها را در کیسه ای می گذاشت و در خانه ها پخش می کرد. گاهی شب ها در محله های مختلف خانه هایی را شناسایی می کردند که اهل فکر بودند و در آن خانه ها اعلامیه ها را پخش می کردند. بنابراین سازمان مجاهدین خلق برای ما الگویی در جریان مبارزه بود. البته ما در آن زمان ارتباط تشکیلاتی با اینها نداشتیم، ولی تحت تأثیر نوشته ها و افکار آنها از نظر انقلابی بودیم. در دوران سربازی که با آقای احمد توکلی بودیم، ایشان از فداکاری های اینها صحبت می کرد و به نوعی نشان می داد که ارتباط هایی با اینها دارد. ما هم سعی داشتیم به شکلی ارتباط خود را با او بیشتر کنیم. البته خیلی نمی توانستیم اعتماد کنیم، چون پادگان و محیط بسته ای بود، ولی در عین حال احساس می کردیم نیروهای فداکاری در جامعه هستند که به این شکل فعالیت می کنند. ما طلبه ها احساس می کردیم که اعضای مجاهدین که طلبه هم نیستند زندگی خود را بر سر مبارزه گذاشته اند و حرکت آنها به نوعی برای ما الهام بخش بود، پس می گفتیم ما که سرباز امام زمان هستیم دست کم باید در این زمینه فداکارتر و پیشگام تر باشیم، از این رو کار آنها برای ما از نظر روحی همواره الهام بخش بود. به هر حال پیش از انقلاب ارتباط خاصی با این جریان نداشتیم، ولی بعد که به زندان رفتم چون از من اسلحه گرفته بودند در بازجویی ها پیگیری می کردند و به نوعی می خواستند ارتباطی بین من و مجاهدین پیدا کنند.

#### در این رابطه شما را چقدر شکنجه دادند؟

من هفت ماه در انفرادی بودم و در این مدت چند بار من را در حد مرگ شکنجه کردند. هر گاه که مرا برای بازجویی می بردند آن قدر می زدند که بیهوش می شدم. بازجوهای من؛ آرش، تهرانی و اسفندیاری بودند. تهرانی مدت چهار ماه بازجوی من بود. او به آخر خط رسیده بود و دائم مرا کتک می زد، بعد مایوس شد. وقتی اسفندیاری می خواست جایش بیاید به من گفت من که می دانم حرف هایت را نزده ای، ولی اگر چیزی به اسفندیاری گفتمی پدرت را در می آورم. گفتم من هر چه می دانستم به تو گفته ام و چیزی ندارم که به او بگویم. در جریان بازجویی ها ناخن هایم ریخت، به سر من آن قدر ضربه زده بودند که دیگر نمی توانستم جایی را بینم. اگر

می خواستم جایی را بینم با دستانت پلک چشمانم را باز می کردم. آن قدر به سر و صورتت زده بودند که تمام صورتت باد کرده بود. روی زانو راه می رفتم و کف پاهایم را آن قدر زده بودند که خون زیر آن دلمه شده بود و دفعه بعد که بردند اینها پاره شد و به سقف و تمام اطراف خون پاشید. روی همین کف پاهای زخمی، شلاق می زدند. می خواستند به هر صورت مرا به سازمان وصل کنند؛ من به واقع ارتباطی نداشتیم و می گفتم من تنها یک طلبه هستم و با کسی ارتباطی ندارم.

وقتی در سال ۱۳۵۴ و اوایل ۱۳۵۵ وارد زندان شدم، زمانی بود که سازمان ضربه خورده بود، گروهی از افراد آن دستگیر شده بودند، جریان مارکسیست شدن افراد رو شده بود و جریان وحید افراخته و خاموشی هم رخ داده بود، در نتیجه شرایطی بود که یأس و سرخوردگی در نیروهای مذهبی دیده می شد. از سویی نیروهای چپی اکثریت زندان را به دست داشتند. اداره زندان بیشتر در اختیار نیروهای غیر مذهبی بود و شاید یک سوم آن، نیروهای مذهبی بودند. به تدریج هر چه به سوی انقلاب نزدیک می شدیم مارکسیست شدن برخی نیروها، من احساس می کردم که اینجا باید کاری صورت بگیرد تا دست کم از سرخوردگی این نیروها جلوگیری شود؛ در آنجا من، آقای سعیدیان فر، شهید حقانی (که او هم روی فلسفه ملاصدرا کار کرده بود) و آقای لطف الله میثمی بودند. آقای میثمی از همان ابتدا که وارد زندان شدند روی این موضوع تأکید داشتند که باید روی آموزش های سازمان کار شود. در ریشه یابی، انحرافی که در سازمان ایجاد شده بود را به خاطر انحراف از اصول اولیه سازمان و یک سری عدم انسجام هایی می دانستند که در آموزش های سازمان بوده، پس می گفتند باید روی آموزش ها کار شود تا از تکرار آن جلوگیری شود. از سوی دیگر غیر از نیروهایی که به شکلی وابسته به سازمان مجاهدین خلق بودند، نیروهای دیگری هم بودند، که از دانشگاه آنها را دستگیر کرده و به زندان آورده

بودند. آنها هم مطالعات اسلامی زیادی نداشتند، از این رو در آستانه فروریزی پایه های مذهبی شان و لغزیدن به دامان مارکسیسم بودند. ما نمونه هایی داشتیم که مادر و پدرشان مسلمان بود، ولی آموزش های مذهبی در آنها ریشه ندوانده و زمینه ای شد که اینها به سمت مارکسیسم بروند. کاری که ما در آنجا شروع کردیم این بود که روی زمینه قرآن، نهج البلاغه و مسائل اسلامی با اینها کار کنیم، از این رو گاهی آن قدر

**غروری تشکیلاتی رأس سازمان مجاهدین را گرفته بود و فکر می کردند همه چیز باید در اختیار آنها باشد و سازمان را جوهره انقلاب می دانستند. برخورد و تلقی آنها با روحانیت و امام این بود که اینها باید سازمان را بپذیرند، بعد که در چارچوب سازمان قرار گرفتند در مورد مواضع آنها باید صحبت شود**



وقت ما پر بود که اگر کسی با من کار داشت، می‌گفتم مثلاً دو روز دیگر بین ساعت یک‌ونیم تا دو بعدازظهر وقت دارم! محیط زندان به گونه‌ای نبود که بخواهیم یک‌جا کلاس تشکیل دهیم و ۲۰ نفر بنشینند و گوش کنند، بلکه به صورت کلاس‌های یک نفره یا دو نفره تشکیل می‌دادیم، پس ما یا مرتب از کسی چیزی می‌گرفتم یا به کسی چیزی را آموزش می‌دادیم. احساس کردم به‌عنوان طلبه یا روحانی اگرچه خیلی از نظر علمی اندوخته‌ای نداشتم، اما در همان حدی که آموخته بودم، باید به شکلی به این جوانان - که در زندان هستند - منتقل کنم. با آقای میثمی جلد پنجم کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» مرحوم علامه طباطبایی و شرح آیت‌الله مطهری را می‌خواندیم. دیدگاه‌های ملاصدرا و برهان صدیقین در آن آمده که بسیار آموزنده بود و افراد را به پایه‌هایی می‌رساند تا بتوانند در زندگی خود مبنایی پیدا کنند. آن دوران، سازمان به گونه‌ای بود که این آموزش‌ها را نمی‌پذیرفتند و اگر کسی می‌خواست روی کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم کار کند، او را بریده تلقی کرده و خروج از اصول سازمان می‌دانستند. ویژگی‌ای که سازمان داشت و تا حدودی باعث انحرافات بعدی آن هم شد، این بود که روی کارهای خودشان بسیار جزمیت داشتند، درحالی که آموزش‌های عقیدتی آزاد است و اگر کسی بخواهد چیزی فرا بگیرد باید با دیدگاه‌های وسیع برود و دیدگاه‌های مختلف را بررسی کند تا در نهایت پخته شود، ولی تأکیدی که سران سازمان در زندان داشتند این بود که تنها کتاب‌هایی خوانده شود که مورد تأیید سازمان است. آن زمان که من وارد زندان شدم هنوز پرویز یعقوبی در زندان قصر بود. او در مورد تاریخ سازمان مجاهدین خلق بحثی را برای من گذاشت که از زمان مشروطیت، مصدق و نهضت ملی شروع می‌شد تا در نهایت به مجاهدین خلق می‌رسید و به گونه‌ای تحلیل می‌شد که این تنها سازمان مجاهدین است که برابری مبارزات گذشته ملت ایران است و این تنها سازمان است که صلاحیت رهبری ادامه مبارزه ملت ایران را دارد. از این رو اگر کسی می‌خواست جذب سازمان شود الزاماً باید در چارچوب بحث‌های کار شده، پیگیری‌هایی بکند و الزاماً همان را به دیگران آموزش دهد. دیدگاه سازمان این گونه بود که به کتاب‌های دیگر رجوع نشود، اما کاری که در

زندان قصر شد، این روال را تغییر داد. آقای میثمی در این زمینه نقش مهمی داشت. حدود ۳۲ یا ۳۳ نفری که به شکلی با سازمان مجاهدین ارتباط داشتند و در زندان قصر بودند، به دنبال مسعود رجوی نرفتند. در واقع و در عمل به لحاظ آموزشی انشعابی در سازمان ایجاد شد. مجاهدینی که در بند ۵ و ۶ زندان قصر بودند، به نام گروه میثمی شناخته شدند، چرا که با آموزش‌های آقای میثمی و کتبی که خوانده می‌شد، راه خود را مشخص کردند. مسعود رجوی و آنهایی که در زندان اوین بودند به شدت با این کارها مخالف بودند. همان دوران که آقای سعادت از اوین به زندان قصر آمده بود، به شدت ناراحت بود و پیامی از سوی مسعود رجوی داشت که اینها باید این آموزش‌ها را دور بریزند و بسوزانند. سعادت می‌گفت وحید افراخته اپورتونیست چپ است و میثمی اپورتونیست راست، و می‌خواهد خودش را به نوعی مطرح کند. بچه‌های مجاهدین جزمیتی را برای آموزش‌های خود قائل بودند که الزاماً باید همان آموزش‌ها در سازمان تدریس می‌شد، از این رو خروج از آن را نوعی فرصت‌طلبی و خیانت به سازمان می‌دانستند. به یاری خداوند در مدتی که ما در بند ۴، ۵ و ۶ زندان قصر بودیم بسیاری از نیروها حفاظت شدند، چه آنهایی که بعدها به سازمان مجاهدین انقلاب پیوستند و چه کسانی که با آقای میثمی بودند (که حدود ۳۰ نفر می‌شدند) با سازمان نرفتند؛ گفتنی است پس از انقلاب هم که مسعود رجوی در برابر انقلاب موضع گرفت و اعلام مبارزه مسلحانه کرد، اینها نه تنها همراه آنها نرفتند، بلکه به شکلی

**وقتی در زندان قصر بودیم امام در پاریس گفت‌وگویی با مجله لوموند داشتند، من با سعادت در مورد گفت‌وگوی امام صحبت می‌کردم و می‌پرسیدم نظر شما در مورد مصاحبه امام چیست؟ او می‌گفت ما اینها را نمی‌توانیم به‌عنوان یک تحلیل بپذیریم. کار باید سازمانی و تشکیلاتی باشد و پیش‌تاز تشکیلات هم مجاهدین خلق است، مباحثی قابل بحث و بررسی است که در چارچوب سازمان باشد. تلقی آنها این بود که اگر امام در چارچوب یک سازمان قرار بگیرد، در آن صورت نظراتش قابل بررسی است**

در برابر انحرافاتشان ایستادند. خدمتی که آقای میثمی و دوستانش به انقلاب کردند این بود که ماهیت آنها را روشن کرده و بیان کردند که بنیانگذاران سازمان، انسان‌های صادقی بودند که راه اسلام و خدمت به جامعه را پیش گرفتند و ادامه راه خالصانه و صادقانه آنها این بود که در روند پویا و درست این راه ادامه یابد و اصول اولیه نیروهایی که به خاطر اسلام به مبارزه وارد شده بودند، حفظ شود. آنها سعی کردند این اصول را حفظ کرده و روی این خط پایدار بمانند، ولی سازمان به رهبری رجوی این اصول را زیر پا گذاشت و با جزمیتی که در آموزش‌های سازمان ایجاد کردند و التقاطی که از مارکسیست‌ها گرفتند در نهایت به مردم پشت کردند و به عراق رفتند و... برای نمونه افرادی که

در هفت تیر شهید شدند، نیروهای صادق، خالص و خدمتگزار انقلاب بودند که خودشان زجرهایی کشیده بودند و خدمات و سوابق مبارزاتی داشتند. کدام منطق اجازه می‌دهد که یک گروه یا تشکیلات سیاسی به اسم اسلام و انقلاب، خالص‌ترین نیروها را به این شکل ترور کند. عملکرد آنها موجب می‌شد مردم به کل تشکیلات و کارهای تشکیلاتی بدبین شوند و بگویند تشکیلات آهینی مانند سازمان مجاهدین که براساس اسلام شروع شده بود در نهایت به کجا انجامید؟ پس دیگر چه کسی جرأت می‌کرد که حزب تشکیل دهد و تن به کار تشکیلاتی بدهد. به دنبال این مسائل بود که فردگرایی و حزب‌گریزی در جامعه شکل می‌گرفت و نظریه تشکل و سازماندهی ضعیف می‌شد.

**وقتی سعادت از زندان اوین به زندان قصر آمد، با شما برخوردی داشت؟**

سعادت، هم با من صحبت کرد و هم با دیگران. پیش از این که سعادت بیاید در عمل علی زرکش مسئول تشکیلات بود. در زندان هم احساس من این بود که مواضع زرکش با بقیه فرق می‌کند. او فرد مخلص بود، ولی دفاع از سازمان در او بسیار قوی بود. سعادت چند جلسه ای با من صحبت کرد. او می‌گفت چرا شما از میثمی حمایت می‌کنید و با او جلسه دارید؟ اینها به سازمان خیانت کرده‌اند و بچه‌های سازمان را از سازمان جدا کرده‌اند. او می‌گفت پیام من از سازمان مستقر در زندان اوین این است که مرکزیت سازمان، این تشکیلات را قبول ندارد، بنابراین اینها باید چارچوب‌های خود را به هم بریزند و دوباره عضوگیری شوند. مواضع سعادت خیلی تند بود و خود را در مسائل آموزشی درگیر نمی‌کرد. او می‌گفت اساس کار ما کار تشکیلاتی و سیاسی است و کاری به آموزش‌ها نداریم، پس باید هر چه سازمان گفت به همان عمل کنیم. آموزش نمی‌تواند اصل قرار بگیرد و به خاطر آنها اصول تشکیلاتی را زیر پا بگذاریم. به هر حال سعادت روال کاری که در زندان قصر جریان داشت را محکوم می‌کرد و آن را انشاقی در سازمان می‌دانست. او معتقد بود آقای میثمی انحرافی تشکیلاتی در

سازمان درست کرده است و می‌گفت همه اینها باید توبه کنند و از خیانتی که کرده‌اند بازگردند و دوباره سازمان با اینها مصاحبه کند و جذب سازمان شوند. از این رو سعادت تلاش می‌کرد ارتباط تک‌تک افراد را از آقای میثمی ببرد و دوباره به سازمان مربوط کند. به یاد دارم آقای حسین جتی، پسر آیت‌الله جنتی که پیش من بحث‌های ملائکه و جن یا دروس نهج‌البلاغه را داشت، تا زمانی که سعادت نیامده بود،

بسیار با ما دوست بود، ولی بعد که سعادت آمد با او به تندی برخورد کرده بود که چرا شما این مباحث را دنبال می‌کنید یا با میثمی رفت و آمد دارید، از این رو به شکلی او را جدا کرد، بعد به سازمان پیوست و پس از انقلاب هم بانظام درگیر شد، در نهایت هم در درگیری کشته شد.

در مدتی که در زندان قصر بودم، با تعامل و سعه‌صدر؛ بچه‌های مسلمان و مذهبی زندان قصر محفوظ ماندند. از نظر سیاسی در بند ۴، ۵ و ۶ زندان قصر، بچه‌ها مناسب‌ترین ارتباط را با هم داشتند، اگر اختلافی پیش می‌آمد بیشتر ناشی از پمپاژ اوین بود. نیروهای رجوی که در زندان اوین بودند برخوردهای تندی با روحانیون داشتند، از جمله فتواها و جریان نجس - پاکی همه در اوین پیش آمد. اما در همان شرایط ما در زندان قصر فضای آرامی داشتیم. در عین حال اختلاف‌گرایی و سلیقه هم وجود داشت، ولی ارتباط دوستانه‌ای با هم داشتیم.

یک نکته راهبردی که باید در اینجا بگویم این است که اگر روابط به صورت باز و دوستانه باشد و برخوردهای اسلامی صورت بگیرد اثر مثبتی بر تعامل نیروها با یکدیگر دارد، اما اگر راه‌ها را محدود کنیم و بخواهیم تشکیلات خشک سازمانی پیاده کنیم، نیروها به مواضع تند کشیده می‌شوند و موضع‌گیری‌ها حالت واکنشی و انتقام‌جویانه به خود می‌گیرد.

حال از همین جا به پس از انقلاب می‌روم؛ برای نمونه وقتی ما از زندان آزاد شدیم، قرار ما این بود که با نیروها برخوردی تعالی‌بخش داشته باشیم. در خمینی‌شهر، سازمان مجاهدین شعبه‌ای زده بود که به‌عنوان میلیشیا کلاس آموزشی داشتند. وقتی ما خواستیم سپاه را تشکیل دهیم، گفتند سازمان مجاهدین خلق در اینجا شعبه دارد؛ یک شب من همه آنها، از جمله آقای زمانی و بچه‌های دیگر را دعوت کردم. با اینها صحبت کردم و گفتم: «مسیری که رجوی و سازمان مجاهدین خلق در پیش گرفته، مسیر درستی نیست. اینها سازمان را اصل قرار داده‌اند. ما در زندان نسبت به اینها شناخت داشتیم؛ به یاد دارم وقتی آقای

**کار به جایی رسیده بود که فردی که چند جلسه رفته بود، نمی‌توانست بازگردد. البته تا حدی به رفتار سازمان هم برمی‌گشت، که سعی داشت افراد را به سوی خود بکشاند و بعد وانمود کند که او جنبشی شده و پل‌های پشت سرش را خراب کند تا دیگر نتواند برگردد**

رجوی و موسی خیابانی برای مدتی کوتاه به زندان قصر آمدند، در یک سلول بودند. وقتی رجوی می‌خواست به دستشویی برود (همه افسراد راحت دستشویی می‌رفتند و برمی‌گشتند) یک نفر باید تا در دستشویی با او می‌رفت و وقتی برمی‌گشت باید تا در سلول او را همراهی می‌کرد، یعنی در خود زندان برای خودش محافظ داشت؛ با این که در زندان همه چون خود او زندانی بودند. اگر کسی کاری با رجوی داشت، نمی‌توانست به‌طور مستقیم با

این مربوط به بعد از سال ۱۳۶۰ بود؟

بله، همان دورانی که ترورها شروع شده بود، ایشان با همان گلوله اول به شهادت رسیده بودند. در مرکز فرماندهی سپاه گفتیم پیش از این که ترورهای بیشتری پیش بیاید، باید جلوی آنها گرفته شود. در آن دوران عمدتاً از طریق شنود، تلفن‌های آنها کشف می‌شد. اطلاعات سپاه به من گفت ما افرادی که فعال و مؤثر هستند را می‌شناسیم و تحت نظر داریم. دیدم اگر دیر بجنبیم صلاح نیست، چون اینها دست به اسلحه برده‌اند، گفتیم تا به حال برخورد ما برخورد ارشادی و جذبی بود، ولی حالا که دست به اسلحه برده‌اند و فردی بی‌گناه و صادق مثل آقای موسوی را کشته‌اند و به شکلی کور عمل می‌کنند، باید زمینه این کار را از آنان گرفت. بالاخره با شناسایی‌ای که از پیش شده بودند حدود هفت یا هشت نفر از آنها در خمینی شهر دستگیر شدند؛ دو

نفر آنها از هم‌محلله‌ای‌های آقای موسوی بودند که در قتل ایشان دست داشتند. آن دو نفر تحویل دادستانی اصفهان شدند و قصاص شدند و بقیه آنها در زندان ماندند که البته بعدها وقتی قضیه زندان‌ها تند شد، چهار یا پنج نفر دیگر از آنها هم اعدام شدند. ما با هر کس که صحبت کردیم و از در دوستی در آمدیم آنها را جذب کرده و از درگیری و مرگ نجات دادیم، ولی افرادی که یا دسترسی به آنها نداشتیم تا صحبت کنیم، یا صحبت مؤثر نبود، جذب سازمان شدند و روی مواضع خود ماندند. غروری تشکیلاتی رأس سازمان مجاهدین را گرفته بود و فکر می‌کردند همه چیز باید در اختیار آنها باشد و سازمان را جوهره انقلاب می‌دانستند. برخورد و تلقی آنها با روحانیت و امام این بود که اینها باید سازمان را بپذیرند، بعد که در چارچوب سازمان قرار گرفتند در مورد مواضع آنها باید صحبت شود؛ به یاد دارم وقتی در زندان قصر بودیم امام در پاریس گفت وگویی با مجله لوموند داشتند، من با سعادت در مورد گفت وگویی امام صحبت می‌کردم و می‌پرسیدم نظر شما در مورد مصاحبه امام چیست؟ او می‌گفت ما اینها را نمی‌توانیم به‌عنوان یک تحلیل بپذیریم. کار باید سازمانی و تشکیلاتی باشد و پیش‌تاز تشکیلات هم

او حرف بزند، بلکه باید از شخص دیگری وقت می‌گرفت و اگر صلاح می‌دانستند نیم ساعت وقت می‌دادند تا با او حرف بزند، یعنی محیط زندان هم چنین برخوردهایی داشتند و موجب می‌شد که افراد به برخوردهای دگماتیستی کشیده شوند.»

من اینها را برای بچه‌های خمینی شهر که تلاش می‌کردند به کلاس‌های مجاهدین بروند گفتم تا آگاهشان کنم و بسیار مؤثر بود. به خاطر همین ارتباط‌ها بود که بسیاری از آنها جذب سپاه شدند. مدتی در خمینی شهر پخش شده بود که همه جنبشی‌ها (جنبش ملی مجاهدین) به سپاه رفته‌اند، به خاطر این که من با افرادی که به شکلی با جنبش در ارتباط بودند می‌رفتم، در آنها عموماً بچه مذهبی و علاقه‌مند به اسلام بودند که به خاطر مسائل سازمان از جمله اسلحه‌شناسی جذب سازمان شده بودند. با آنها صحبت می‌کردم که انقلاب پیروز شده و همه با هم



محمد رضا سعادت

**تجربه من هم در زندان قصر این بود که وقت گذاشتن روی بچه‌های زندان قصر موجب شد آنها به دامن رجوی نیفتند و یا مارکسیست نشوند. به همین دلیل پس از انقلاب هم، من در سپاه خمینی شهر همین کار را کردم و وقت گذاشتم. اگر این سعه صدر وجود داشت و این مشی مورد توجه قرار می‌گرفت، این واقعه قابل پیشگیری بود**

باید کار کنیم، آنها هم جذب سپاه می‌شدند. آن قدر تعداد اینها زیاد شده بود که می‌گفتند سپاه خمینی شهر مرکز جنبشی‌ها شده است. بعد هم دیدیم جنگ که آغاز شد بسیاری از اینها به جبهه رفتند و شهید شده و یا نیروهای کارآمدی شدند. برخی از افرادی که در شورای فرماندهی سپاه بودند پیش از آن جذب جنبش شده بودند، یعنی اگر برخورد درست جذبی بود اینها جذب می‌شدند. متأسفانه برخوردها درست نبود و اینها به موضع‌گیری کشیده شدند و رو در روی نظام ایستادند. من زمانی که در خمینی شهر فرمانده سپاه بودم، فردی روحانی اهل خمینی شهر به نام «سید ابوالفضل موسوی» بود که بسیار بی‌ریا و با صداقت بود. ایشان را در دانشگاه صنعتی اصفهان نماز جماعت می‌خواند. یک روز ظهر که نماز جماعت را خوانده بود و با ماشین برمی‌گشت، در یکی از خیابان‌های خمینی شهر به نام خیابان شریعتی، دو موتور سوار کنارش می‌ایستند، ایشان هم در عالم خود بود و حواسشان نبود، اسلحه را روی شقیقه‌اش می‌گذارند و به شهادت می‌رسانند. ما در سپاه بودیم، خبر رسید که آقای موسوی را شهید کردند. ما نیروها را برای بررسی جریان فرستادیم.

مجاهدین خلق است، مباحثی قابل بحث و بررسی است که در چارچوب سازمان باشد. تلقی آنها این بود که اگر امام در چارچوب یک سازمان قرار بگیرد، در آن صورت نظراتش قابل بررسی است. سعادت می گفت ما رهبری درون سازمانی را قبول داریم. در همان اوایل انقلاب هم که آنها در مورد حمایت از امام و رهبری امام شعار می دادند، ما

می دانستیم که رهبری امام را قبول ندارند، ممکن است به خاطر مصلحت چیزهایی می گفتند، ولی روشن بود که اینها رهبری برون تشکیلاتی را نمی پذیرفتند. در عمل هم ادعا داشتند که جوهر قضیه آنها هستند. این خودشیفتگی و دید تشکیلاتی خشک آنها روی مسائل سبب شد به موضع گیری های نادرستی کشیده شوند. از این رو خود رجوی و دیگر سران سازمان بعید بود که با انقلاب همراه شوند، ولی روی بقیه نیروهای هوادار اینها می شد کار کرد. متأسفانه فضای جامعه هم به گونه ای شده بود که اجازه داده نمی شد با آنها برخورد دوستانه ای شود. هر کس دو بار با آنها رفت و آمد داشت برچسب «جنبشی» می خورد. کار به جایی رسیده بود که فردی که چند جلسه رفته بود، نمی توانست بازگردد. البته تا حدی به رفتار سازمان هم برمی گشت، که سعی داشت افراد را به سوی خود بکشاند و بعد وانمود کند که او جنبشی شده و پل های پشت سرش را خراب کند تا دیگر نتواند برگردد. افراط گرایی ها هم بسیار مؤثر بود و افراد تند و نادانی بودند که با جریان ها پخته برخورد نمی کردند.

**پیشینه** آیا افراط گرایی هایی که به ترور برخی هواداران اینها می انجامید، به صورت سازمان یافته در مراکز سپاه و کمیته نبود؟

در آن دوران در سپاه چنین برنامه ای علیه مجاهدین نبود. چون نیروهای تند تازمانی که ما در سپاه بودیم، خیلی میدانی نداشتند. ما سعی داشتیم هواداران آنها را جذب کنیم. اگر هم برخوردی می شد با حکم دادستانی و از طریق دستگیری بود و تشکیلات قضایی در مورد آنها تصمیم می گرفت، ولی تا آنجایی که می دانم خط ترور سازمان یافته وجود نداشت.

**پیشینه** مسعود رجوی مدعی بود و آمار می داد که بسیاری از هواداران شان ترور شدند. رجوی می گفت صبر ما لبریز شده بود، فشار از پایین به بالای تشکیلات زیاد بود و راهی جز انجام اقدامات تند نداشتیم.

خیر، تروری نبود، ولی متأسفانه جو افراط و تفریط در جامعه بود، یعنی هم از سوی سازمان مجاهدین جو مارک زدن بود و هم تماس با نیروهایی که با جنبش ارتباط داشتند، با جوسازی هایی که شده بود خیلی سخت بود.

**پیشینه** شما در صحبت های خود گفتید بهترین کار با اینها این بود که آنها را جذب کنیم. آیا برای جلوگیری از چنین واقعه ای تنها چیزی که به نظر شما می رسد این بود که روی اینها باید بیشتر وقت گذاشته می شد، در حالی که کم وقت گذاشته شده بود؟

بله، یکی از دلایل این بود. تجربه من هم در زندان قصر این بود که وقت گذاشتن روی بچه های زندان قصر موجب شد آنها به دامن رجوی نیفتند و یا مارکسیست نشوند. به همین دلیل پس از انقلاب هم، من در سپاه خمینی شهر همین کار را کردم و وقت گذاشتم. اگر این سعه صدر وجود داشت و این مشی مورد توجه قرار می گرفت، این واقعه قابل پیشگیری بود.

**پیشینه** اما خود شما با وجود این تلاش ها به التقاط متهم شدید که موجب کناره گیری تان از سپاه شد؟

بله، همان نیروهای تندرو موجب شدند، نخست مجاهدین خلق بر سر مواضع خود محکم تر شوند و نیروهایی که جذب اینها شدند راه برگشتی نداشتند و نیروهای مخلصی که می خواستند آنها را جذب کنند نیز خود مورد اتهام قرار می گرفتند. یکی از اتهاماتی که اوایل انقلاب به من می زدند این بود که می گفتند شما از اعضای گروه میثمی هستید. دلیل آن هم این بود که من در زندان با آقای میثمی روابطی صمیمی داشتم، در حالی که پس از انقلاب من یک ملاقات هم با آقای میثمی نداشتم. ارتباط من با آقای میثمی در حد خواندن کتاب های مطهری، ملاصدرا و علامه بود، اما این را هم به عنوان اتهام علیه من مطرح می کردند. همین تندروی ها موجب شد، افرادی که کاری از آنها برمی آمد تحت تأثیر این اتهامات خطر نکنند و کاری انجام ندهند.

**پیشینه** یعنی تحلیل شما این است که اصلی ترین انحراف این بود که مجاهدین، سازمان بسته ای بودند و برخوردهای بسته داشتند و با نیروها تعامل نداشتند. این موضع باعث شد حرف جدید در آنها تأثیر نداشته باشد و از دیگران حرفی را نپذیرند؟

بله، وقتی شما از لحاظ ایدئولوژیک اجازه ندهید که فکر شما باز شود روابط سیاسی و ارتباط تشکیلاتی هم باز نمی شود. این مجموعه آن چنان تنگ بود که وقتی با رضا جلالی صحبت می کردیم که چرا نماز نمی خوانی و مارکسیست شده ای، می گفت مسئول من در مشهد مارکسیست شده است، یعنی حتی دین داری آنها هم حالت تشکیلاتی پیدا کرده بود، تا جایی که اگر مسئول آنها مسلمان بود، مسلمان می شدند و اگر مارکسیست، مارکسیست می شدند.

**پیشینه** ضمن درسی که می توان از اتفاق ۳۰ خرداد ۶۰ گرفت، این گونه رفتارها چه از لحاظ نوع رفتار حاکمیت و چه

## از نظر رفتار منتقدان و مخالفان سیاست‌های موجود، تا چه حد می‌تواند به باز تولید خشونت کمک کند؟

در بخش حاکمیت باید گفت «آله‌الریاسه سعه‌الصدر» یعنی ارباب ریاست و حکومت، سعه‌صدر است. کسی که به حاکمیت می‌رسد باید سینه گشاده داشته باشد، در برخی روایات آمده که حاکم جامعه مانند پدری مهربان نسبت به همه مردم است. پدر خانواده نسبت به همه بچه‌ها احترام قائل می‌شود و زمینه رشد را برای همه یکسان فراهم می‌کند. حاکمیت نیز وظیفه دارد برای همه افراد زمینه رشد را فراهم کند. اگر این حق برای شهروندان به رسمیت شناخته شود، با توجه به این که همه شهروندان یک گونه فکر نمی‌کنند و در جامعه تفکرات مختلفی هست به‌طور طبیعی افراد هم احساس شخصیت می‌کنند و حق حاکمیت را به رسمیت می‌شناسند، یعنی سعه‌صدر حاکم زمینه‌ای برای رشد فرهنگ جامعه می‌شود و آنها هم نسبت به این حق و منزلت که حاکمیت برای آنها در نظر می‌گیرد، حق حاکمیت را حفظ می‌آید. وقتی این حق خدشه‌دار شود،

زمینه خشونت به وجود می‌آورد، وقتی فرد از هر سو تلاش می‌کند که حق خود را مطالبه کند، اما می‌بیند هیچ راهی برایش وجود ندارد، در نهایت سر از خشونت و راه‌های دیگر درمی‌آورد. من فکر می‌کنم عمده جریان به حاکمیت برمی‌گردد، یعنی کسی که قدرت و امکانات را به دست دارد باید این باب را برای جامعه بگشاید و زمینه را فراهم کند تا جامعه هم بتواند در شکل و جایگاهی مناسب حرف خود را بزند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، یکی از مشکلاتی که داشتیم تنگ‌نظری‌هایی بود که در برخی جاها حاکم شد و این حق را برای جامعه قائل نشدند، یعنی هر کس به جایگاهی رسید، سعی کرد همه چیز را از آن خود کند و همه حرف‌ها را خودش بزند و هیچ جایگاهی برای مخالف خود قائل نشود، در نتیجه نیروهای مصلح و منتقد، یا منزوی شده و کنار زده شدند یا به دام مخالفت و انتقام رانده شدند و در نهایت در مقابل حاکمیت موضع گرفتند. یکی از راه‌های جلوگیری ۳۰ خرداد ۶۰ این بود که جایگاه معقولی برای آنها پیش‌بینی می‌شد و آنها هم به اندازه جایگاه اجتماعی خود اکتفا

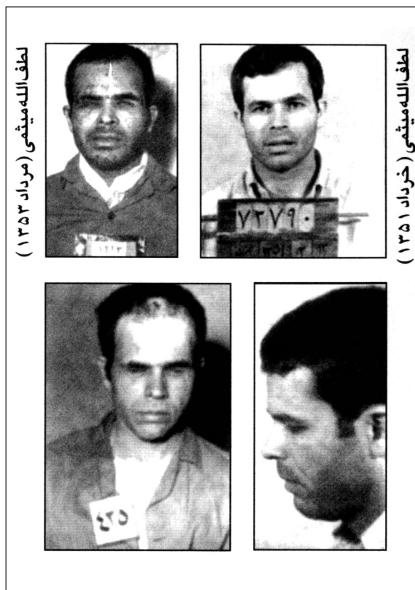
می‌کردند، طبق گفته شهید بهشتی مسئولیت‌هایی به آنها داده می‌شد یا بنا بر نظر برخی شهرداری تهران را می‌دادند و با دیدی وسیع جایگاه‌های بخصوصی را برای آنها تعریف می‌کردند. از سویی این فرهنگ‌سازی می‌شد که آنها هم حریمی را برای خود قائل شوند. همچنین باید دانست، رویکرد اصلاح‌طلبانه ناظر بر تحول فرهنگ سیاسی جامعه، در رویارویی با تنگ‌نظری‌ها و سیاست بسته حاکمیت، این امکان را می‌دهد که در آینده بسترهای مورد نیاز برای داشتن یک جامعه دموکراتیک را به صورت حقیقی و نه شعاری ایجاد کنیم؛ و گرنه به تجربه مشاهده شده که حرکت‌های رادیکال، تند و خشن نه تنها تحولی مؤثر در جامعه ایجاد نمی‌کند، بلکه خشونت را به‌عنوان وضعیتی پایدار در مناسبات سیاسی و اجتماعی نهادینه می‌کند و جز یک تغییر و دگرگونی شکلی و صوری، حاصلی نخواهد داشت.

**آیت‌الله بهشتی هم مثلث خمینی - شریعتی - مجاهدین را مطرح کرد، یعنی بستری برای این تعامل داشت.**

بله، اکنون هم در بسیاری از کشورها از جمله همسایگان ما این گونه است. در عمان یکی از حاکمان، مخالفان خود را - که سال‌های سال با هم در جنگ بودند - خواسته که بیایند و در حکومت جایگاهی داشته باشند، در بحرین، شاه جدید که بیش از یک دهه است به حکومت رسیده، به اپوزیسیون حاکمیت بحرین که اتفاقاً بخشی از آن در ایران به سر می‌بردند، پیشنهاد مشارکت در حکومت داده و به این ترتیب، مخالفان دولت بحرین در حال حاضر بخشی از حاکمیت آن کشورند که در مناصبی چون وزارت نیز حضور دارند.

در پاکستان هم می‌بینیم پس از ترور بی نظیر بوتو وقتی حزب مردم به پیروزی رسید فردی که پیش از آن، پنج سال سابقه زندان داشته به مقام نخست‌وزیری می‌رسد. در ساختار قدرت این مسئله پیش‌بینی شده است که با رأی مردم قدرت جابه‌جا شود و این زمینه روی آوردن ناراضیان به مبارزه مسلحانه، برای دستیابی به قدرت را از بین می‌برد؛ البته این گونه مسائل، توصیه‌ای اخلاقی نمی‌تواند باشد، بلکه باید در ساختار قدرت به شیوه‌ای پایدار پیش‌بینی شود.

**هر کس به جایگاهی رسید، سعی کرد همه چیز را از آن خود کند و همه حرف‌ها را خودش بزند و هیچ جایگاهی برای مخالف خود قائل نشود، در نتیجه نیروهای مصلح و منتقد، یا منزوی شده و کنار زده شدند یا به دام مخالفت و انتقام رانده شدند و در نهایت در مقابل حاکمیت موضع گرفتند**





# باری سنگین تر از توان شانه‌ها

گفت و گو با سعید شاهسوندی - بخش دوم  
لطف‌الله میثمی



در زمینه ریشه‌یابی ضربه سال ۱۳۵۴ به سازمان مجاهدین و جریان تغییر ایدئولوژی و عوارض بعدی آن، نظر شما این بود که بهتر است به تأسیس سازمان هم‌نگاهی داشته باشید. ممکن است بحث را از همین جا شروع کنید. (۱)

در گفت و گوی پیشین شرایط جهانی، منطقه‌ای و نیز داخلی را بر شمردم، اکنون ببینیم، بنیانگذاران سازمان و بویژه شخص حنیف‌نژاد چه ویژگی‌هایی داشتند.

نخست این که آنها جوانانی بودند، پرشور و سرشار از احساس مسئولیت، دیگر این که این احساس مسئولیت در مقابل جامعه، مردم، و اقدار محروم و زحمتکش بود. ویژگی دیگر این بود که آنها کسانی بودند که احساس مسئولیت را صرفاً در بیان دردها و همدردی لفظی نمی‌دیدند، بلکه اهل «عمل» و خواستار تغییر و تحول بودند. تغییر و تحولی اجتماعی؛ تغییری که خود نیز باید به خاطر آن تغییر کرده و متحول شوند. در نهایت آن که، آنها مسلمان بودند و این همه را در مکتب و اندیشه اسلامی جست‌وجو می‌کردند و بر این باور و اعتقاد بودند که «اسلام» به دور از شائبه‌های خرافی و طبقاتی، درست‌ترین ظرف و صحیح‌ترین پاسخ به نابسامانی‌های موجود است.

البته پیش از آنها بودند کسانی که مطالب زیبا و گاه درست گفته بودند، اما هر یک پس از مدتی و بنا به دلایلی از ادامه راه باز مانده، یا خانه‌نشین شده و ترک مبارزه کرده، یا به خارج از کشور رفته مشغول کار و کسب و تحصیل شده، یا مایوس و سرخورده در انتظار ظهور مهدی موعود نشسته و یا منتظر تحولی از خارج و از طریق قدرت‌های بزرگ بودند و یا این که در گوشه حوزة‌ها

به تدریس اصول و مبانی فقه و شریعت و یا طهارت و نجاست و شکایات مشغول بودند.

از نظر حنیف‌نژاد عمل آنها «عمل صالح» نبود، در نتیجه کار آنها، هر چند از مواضع و با نیت گوناگون صورت می‌گرفت، خالی گذاشتن صحنه مبارزه و «تسلیم شدن» بود؛ خواه تسلیم شدن به قدرت و حاکمیت و خواه به «قضا و قدر».

و او خود این گونه نبود؛ سعید

نیز تسلیم‌پذیر نبود. بعدها اصغر بدیع‌زادگان هم به جمع آنها اضافه شد و آنان سه هم پیمان شدند. آنان گرچه فرزندان شکست بودند، اما شکست را بر نمی‌تابیدند. در جست‌وجوی «راه» و «رفتن‌گاه» بودند و مگر معنای کلمه «مذهب» [از مصدر ذَهَبَ: رفتن] جز این است؟ پس آنها «مذهبی»‌هایی بودند با عزمی جزم‌برای تغییر جامعه. اگر خود تغییری هم می‌کنند، در نتیجه و ناشی از ضرورت حرکشان است.

در زندگی حنیف‌نژاد آمده است که پس از زندان، مدت‌ها به هر دری زد تا کمک و «راهی» بیابد. به قم و نزد شماری از روحانیون و حتی مجتهدین رفت، یا جوابی روشن نگرفت و یا از روشن ضمیرانشان (۲) شنید که روی پای خود بایستید.

جبهه‌ملی در صبر و انتظار به سر می‌برد و سران‌نهیضت آزادی هم یا در زندان بودند یا به نحوی دیگر طرفدار سیاست صبر و انتظار. در این میان همدلی و هم‌پیمانی سعید محسن و بعدها اصغر بدیع‌زادگان، تنها پشتیبان او بود. قدرت تحلیل و تفکر تشکیلاتی و سازماندهی حنیف‌نژاد همراه با اندوخته‌های سیاسی - تاریخی سعید محسن؛ آن دو را به هم نزدیکتر کرد و به‌طور مشترک در

**آنها پیش از هر چیز تصمیم به جمع‌بندی گذشته و علل شکست گرفتند. در ابتدا تصمیم گرفتند تا رسیدن به نتیجه‌ای قطعی، از هر گونه عمل نسنجیده و عجولانه خودداری کنند. مطالعه، مطالعه و باز هم مطالعه، اما نه فقط برای مطالعه، برای دانستن، دانستنی در خدمت «عمل»**

**به نظر من این است وجه تمایز حنیف‌نژاد از دیگر هم‌قطاران و هم‌دوره‌ای‌هایش؛ نه «تسلیم» شدند و نه «عجولانه» و بدون جمع‌بندی از شکست، دست به عمل زدند**

جست و جوی «راه» برآمدند.

آنها پیش از هر چیز تصمیم به جمع‌بندی گذشته و علل شکست گرفتند. در ابتدا تصمیم گرفتند تا رسیدن به نتیجه‌ای قطعی، از هر گونه عمل نسنجیده و عجولانه خودداری کنند. مطالعه، مطالعه و باز هم مطالعه، اما نه فقط برای مطالعه. برای دانستن، دانستن در خدمت «عمل».

به نظر من این است و وجه تمایز حنیف‌نژاد از دیگر هم‌قطاران و هم‌دوره‌های هایش؛ نه «تسلیم» شدند و نه «عجولانه» و بدون جمع‌بندی از شکست، دست به عمل زدند.

آنها به جای پاسخ‌های فوری، خواه از این سو و خواه از آن سو به طرح «پرسش» پرداختند. به جای پاسخ‌های فوری به پرسش‌های جدی پرداختند.

امروزه نیک می‌دانیم که عمق و گستردگی «پرسش» است که در نهایت به پاسخ‌های شایسته و بایسته راه می‌برد.

وقت حنیف‌نژاد و سعید محسن پس از آزادی از زندان (شهریور ۴۲) تا شهریور ۴۴ - که سال تأسیس سازمان مجاهدین است این گونه می‌گذرد. آنها با کم کردن ارتباطات سنتی سیاسی خود، سر بر آستان دیگری دارند. «خود» مصمم به یافتن «راه» شده‌اند. قطع ارتباطات گذشته به گونه‌ای است که عده‌ای گمان می‌کنند آنها نیز پی زندگی و کسب و کار خویش رفته‌اند.

مطالعه فشرده و مفصل تاریخ جهان و ایران، منطقه خاورمیانه و در حد توان و امکاناتشان، مطالعه در قرآن، نهج‌البلاغه و تاریخ اسلام را پی می‌گیرند.

حاکمیت استبداد و حمایت سرمایه‌داری تجاوزگر جهانی به سرکردگی امریکا و مشاهده تجاوزات امپریالیستی امریکا در ویتنام، کوبا، الجزایر و فلسطین از سویی و مشاهده مقاومت و پیروزی شماری از ملت‌ها از سوی دیگر، مشعل‌هایی فراراه آنهاست.

در آن ایام و مانند شرایط پس از هر شکست، بحث روز مبارزان و روشنفکران، شرایط عینی و ذهنی مبارزه، وجود یا عدم وجود شرایط مناسب، آمادگی و یا عدم آمادگی مردم و البته پس از آن، شیوه و شکل مبارزه است.

مشکل اما اینجاست که استبداد جلوی رشد طبیعی تحول اجتماعی را گرفته است. انقطاع تاریخی مانع انتقال درست و همه‌جانبه تجربیات و دستاوردهاست. دسترسی به

تجارب جهانی و پس از آن بومی کردن آنها نیز به آسانی امکان پذیر نیست. آنها می‌باید بسیاری از چیزها را از پایه بسازند و این کار ساده و آسانی نبود. تجاوزات امپریالیستی و موقفیت‌های جنبش‌های مارکسیستی هم مبارزه را از ابعاد ملی خارج کرده و هم به آن بُعدی جهانی و ایدئولوژیک داده است.

به نظر من، در چنان شرایطی حنیف‌نژاد، به عنوان یک انقلابی مسلمان و کسی که خواستار تغییر وضع موجود است با موضوعات و پرسش‌هایی روبه‌رو می‌شود که تا آن زمان برای نیروهای مذهبی کمتر مطرح بوده است.

پیش از آن، نیروهای مذهبی امر مبارزه و تبعات آن نظیر زندان رفتن و محرومیت‌های ناشی از آن و حتی کشته شدن را «ادای وظیفه»، مانند نماز و روزه می‌دانستند و خود را مأمور به تکلیف می‌دانستند.

از آنان گروهی بر این گمان بود که با ویرانی میخانه و... و یا حذف فلان مقام دولتی مانند شاه، ریشه فساد کنده شده و ملت راحت خواهد شد.

در هیچ‌یک از این نحله‌ها برنامه‌ریزی و سازماندهی مبارزه‌ای طولانی‌مدت، مبارزه‌ای که مراحل رشد و گسترش آن به‌طور نسبی مشخص باشد و از همه مهمتر مبانی تئوریک و اعتقادی مشخصی داشته باشد وجود نداشت.

از این نظر، تاریخ مبارزات نیروهای مذهبی ایران در دوران معاصر، در این زمینه و امدار حنیف‌نژاد است. حتی کسانی که اندیشه او را برنتابند و بر او انتقاداتی داشته باشند، نمی‌توانند راهگشایی او در این زمینه را منکر شوند.

**دست‌آورد مطالعات اولیه چیست؟**

با توجه به شکست مبارزات پیشین و گفتمان غالب جهانی در آن روزگار آنها به نتایج زیر می‌رسند:

۱- علت اصلی شکست مبارزات گذشته، نه در عدم آمادگی توده‌های مردم، بلکه در اثر نبودن شرایط ذهنی مناسب (فقدان رهبری ذی صلاح) است.

۲- مبارزه و شرایط آن پیچیده شده، ولی رهبری پیچیدگی‌های لازم را به دست نیاورده، از این رو اشکال و شیوه‌های مبارزه متناسب با شرایط اجتماعی نبوده است.

۳- از درون نتیجه‌گیری بالاست که مبارزات پارلماناریستی و رفرمیستی سابق رد



**عمق و گستردگی «پرسش» است که در نهایت به پاسخ‌های شایسته و بایسته راه می‌برد**

**تاریخ مبارزات نیروهای مذهبی ایران در دوران معاصر، زمینه سازماندهی و استراتژی مکتبی و امدار حنیف‌نژاد است. حتی کسانی که اندیشه او را برنتابند و بر او انتقاداتی داشته باشند، نمی‌توانند راهگشایی او در این زمینه را منکر شوند**

شده و شیوه مبارزه قهرآمیز و مسلحانه پذیرفته می‌شود.

۴- مبارزات گذشته به‌طور عمده فاقد سازماندهی و تشکیلات انقلابی متناسب بوده است.

۵- مبارزان گذشته، به‌طور عمده مبارزه را به‌عنوان کار اصلی و حرفه‌ای خود انتخاب نکرده بودند.

۶- بامبارزه به‌مثابه یک فن که طبعاً دانش خاص خود را دارد برخورد نشده و در نتیجه مبارزات فاقد یک استراتژی و خط‌مشی مشخص بوده است.

۷- از همه مهمتر، مبارزات گذشته مکتبی و ایدئولوژیک نبوده است.

از درون این جمع‌بندی است که نتایج زیر حاصل می‌شود:

- ۱- مردم آماده‌اند، ما باید آماده شویم.
  - ۲- مبارزه مسالمت‌آمیز به پایان رسیده، باید مسلحانه وارد میدان شد.
  - ۳- باید تشکیلات و سازمان انقلابی تأسیس کرد.
  - ۴- مبارزان باید تمام وقت و حرفه‌ای شوند.
  - ۵- مبارزه باید مکتبی و توده‌ای و در چارچوب یک مکتب باشد.
- جمع‌بندی یادشده و نتایج آن در نخستین جزوه و نوشته سازمانی به‌نام «مبارزه چیست؟» منعکس می‌شود. در این جزوه از جمله در «تعریف مبارزه» (کاری که پیش از آن از سوی نیروهای مذهبی صورت نگرفته است) می‌خوانیم که:

۱- مبارزه عبارتست از برداشتن سد راه تکامل بشریت.

۲- سد اصلی راه تکامل در مرحله کنونی را امپریالیزم جهانی به سرکردگی امپریالیزم امریکایی شناسیم.

۳- تکامل با وجود سلطه امپریالیزم امکان پذیر نیست.

۴- همین دلیل مبارزه در عصر کنونی را رهایی ملت‌ها از چنگال امپریالیزم تعریف می‌کنیم.

۵- مبارزه فن است و اتفاقاً یکی از پیچیده‌ترین فنون بشری باید به‌شمار آورده شود؛ چون سروکار آن با جوامع انسان‌هاست... علم مبارزه عبارت است از علم رهایی ملت‌ها از چنگال امپریالیزم....

از توضیح یکایک کلمات به کار رفته در متون بالا و بخصوص «تکامل» و «راه تکامل» که از حوصله این گفت‌وگو خارج است در می‌گذرم و تنها به این اکتفا می‌کنم که

تدوین و تبیین چنین مقولاتی کاری بس پر زحمت و مضمون کار گروه ایدئولوژی بود که تحت سرپرستی حنیف‌نژاد تشکیل شد.



**خود شما در زمانی که به عضویت سازمان در آمدید و این آموزش‌ها را می‌دیدید چه احساسی داشتید؟**

به‌عنوان کسی که در آن سال‌ها در معرض «آموزش» چنان جمع‌بندی‌هایی بوده‌ام باید اعتراف کنم که در فضای خموشی، رکود، سکون و بی‌عملی آن سال‌ها، نتایجی چنین مدون از مبارزه، که باعث پیوند یافتن عمل و سرنوشت فرد مبارز به جریان کلی تکامل بشری و جهانی و البته الهی می‌شد، سرنوشتی که از سویی با یاران حسین در کربلا محشور می‌شوی و از سوی دیگر با تمامی مبارزات بشریت در هر گوشه جهان پیوند عمیق برقرار می‌کنی؛ سرنوشتی که از سویی وارث آدم و از دیگر سو پرچمدار نهضت جهانی محرومان «و نرید ان نمن علی‌الذین استضعفوا فی الارض نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین» (قصص: ۵) است، به‌راستی چشم‌اندازی پر شور در برابر هر یک از مامی‌گشود؛ چشم‌اندازی که بر اساس آن گذشتن از تمام هستی و جان در راه آن، کمترین بها و ساده‌ترین کار و بسا گوارا بود.

در ضمن چنان آموزش‌هایی مارانه تنها در مقابل مار کسیرم خود کم‌بین نمی‌کرد، بلکه وقتی که به آن ایام بر می‌گردم بنا به نقطه‌قوت‌های تفکر مجاهدین که پیش از این به شماری از آنها اشاره کردم، خود را در موضعی بالاتر و به اصطلاح چپ‌تر از آنها می‌دیدم. از دیگر نوشته‌های اولیه سازمان، جزوه «چشم‌انداز پرشور» بود که به مقولاتی که اشاره رفت می‌پرداخت.

رمز اقبال مردمی و روی آوردن جوانان و شمار قابل توجهی از روحانیون معتبر و شناخته‌شده به سازمان در آن سال‌ها - علاوه بر شناخته‌شدگی افراد - جز این نبود.

پیش از ادامه بحث لازم است اشاره کنم که در حال حاضر، نگاه من، به مطالب فوق‌نه اعتقادی و یا تشکیلاتی، بلکه نگاهی تاریخی است. تذکر این نکته نیز ضروری است که گرچه سبک کار آنهادر میان نیروهای مذهبی آن زمان نوعی نوآوری است، ولی حاکمیت روحیه قوی «اراده‌گرایی» و «نخبه‌گرایی» در مقابل واقعیت‌های سرسخت تاریخی و طبقاتی و نیز تاثیرپذیری از فضای مبارزات جهانی و... در آن به روشنی مشهود است.



از «چشم‌انداز پرشور» و سهولت عضوگیری گفتید؛ پس مشکلات کار در کجا بود؟

چشم‌انداز به‌راستی پرشور بود. عضوگیری هم با وجود مشکلات امنیتی و تشکیلاتی سال‌های مخفی‌کاری، گرچه سخت، ولی به هر حال عملی بود. مشکل پس از آن بود. همان‌که خواجه شهر ما می‌گوید... «که عشق

**به جرأت می‌توانم بگویم کار بنیانگذاران و افراد سازمان در آن سال‌ها، در مقایسه با جریان‌های مارکسیستی، کاری بس سنگین‌تر و به همین دلیل جدی‌تر بود.**

**بنیانگذاران با پذیرش مبارزه به‌عنوان علم رهایی بشر، با پذیرش قانونمندی‌های تکامل طبیعی و در پی آن تکامل اجتماعی، با پذیرش تئوری ارزش‌اضافی و مقوله نفی استثمار، با پذیرش روش شناخت دیالکتیکی و... با پذیرش توانایی اسلام به عنوان ایدئولوژی راهنما و راهگشای طبقات محروم (کارگران و دهقانان) پای در راهی گذاشتند که خود آن را «احیا» و زدودن زنگارهای تاریخی، خرافی و طبقاتی از دامان اسلام و «کشف» اسلام اصیل می‌دانستند**



آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها...»

مشکل در وظایف سنگین و چندگانه‌ای بود که شانه‌ها تاب تحمل آن را نداشت: تدوین ایدئولوژی، مکتب و همزمان راه‌اندازی تشکیلات مخفی جهت مبارزه مسلحانه و با الزامات و نیازهای عملی آن.

اگر امروزه به این کار نگاه کنیم، حتی با امکانات یک نظام و حکومت هم امکان پذیر نیست.

چرا راه دور برویم. به همین سال‌های پس از انقلاب بهمن نگاه کنید و ببینید طی سال‌های گذشته چقدر کار آکادمیک و گروهی که بتواند به امر تدوین، تبیین و پی‌افکنی نظام عقیدتی مدون بینجامد صورت گرفته است. کارهای پراکنده و فردی کم صورت نگرفته، اما حرکتی که جامعیت مکتبی داشته و بیانگر نظامی ارزشی در باره مقولات اساسی جهان، جامعه، تاریخ و انسان باشد خیر.

در آن زمان گروهی کوچک در حالی که در معرض ضربات ساواک بود می‌خواست این بار بزرگ را به منزل برساند.

من گاهی اوقات که می‌خواهم به پسر م و یا جوان‌های خانواده نهیب زده و بگویم باید اهداف بزرگ داشته باشید، می‌گویم: ما چند ده نفر بودیم و می‌خواستیم شاه و حتی امپریالیزم امریکا را سرنگون کنیم، آن وقت شما...

من اما به آنها نمی‌گویم که آن هدف اولیه و گام اول رؤیای ما بود. به آنها نمی‌گویم که تحقق جهانی جامعه آرمانی، هدف ما بود.

شاید یکی از دلایل ضربه‌های وارده به سازمان مجاهدین در سال‌های ۵۰ و پس از آن در ماجرای ۱۳۵۴، همین بار سنگین و متضاد اهداف تعیین شده بود: از سوی خط‌مشی مبارزه مسلحانه و از سوی دیگر تنظیم و تدوین ایدئولوژی.

به بیانی دیگر؛ هم محقق اندیشمند و هم چریک انقلابی. آن هم در جامعه استبدادزده‌ای که کمترین پاسخ حاکمیت به مخالفان، زندان است و داغ و درفش.

**پیشنهاد** آیا گروه‌های مارکسیستی هم با چنین مشکلاتی روبه‌رو بودند؟

البته وضعیت گروه‌های مارکسیستی کاملاً متفاوت بود. آنها وظیفه احیا و یا ایجاد چارچوب‌های ایدئولوژیک

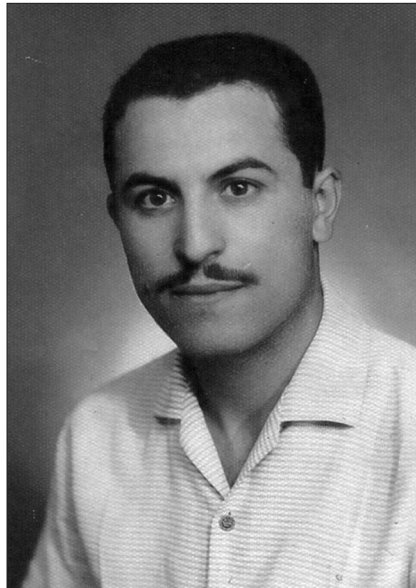
را نداشتند. این کار توسط مارکس و دیگرانی که کار وی را پی گرفتند، صدسال پیش از آن صورت گرفته بود. می‌توان گفت حداکثر وظیفه گروه‌های مارکسیست، انطباق مارکسیسم با شرایط بومی و میهنی بود. اگر گروهی در این حد موفق می‌شد، در واقع پیروزی بزرگی به دست آورده بود. با این حال می‌بینیم بسیاری از آنها و از جمله در کشور خودمان توانایی چنین انطباق فعالی را هم نداشتند و گاه تمامی تلاششان تراشیدن و تطبیق شرایط عینی و بومی، به گونه‌ای که در قالب تئوری‌های کلاسیک جای گیرد، بود. به همین دلیل به جرأت می‌توانم بگویم کار بنیانگذاران و افراد سازمان در آن سال‌ها، در مقایسه با جریان‌های مارکسیستی، کاری بس سنگین‌تر و به همین دلیل جدی‌تر بود.

بنیانگذاران با پذیرش مبارزه به عنوان علم رهایی‌بخش، با پذیرش قانونمندی‌های تکامل طبیعی و در پی آن تکامل اجتماعی، با پذیرش تئوری ارزش اضافی و مقوله نفی استثمار، با پذیرش روش شناخت دیالکتیکی و... با پذیرش توانایی اسلام به عنوان ایدئولوژی راهنما و راهگشای طبقات محروم (کارگران و دهقانان) پای در راهی گذاشتند که خود آن را «احیاء» و زدودن زنگارهای تاریخی، خرافی و طبقاتی از دامان اسلام و «کشف» اسلام اصیل می‌دانستند.

به زبان امروزی، آنها قرائت جدیدی از اسلام را مطرح می‌کردند که به باور آنها پاسخگوی نیازهای مبارزه سیاسی، نظامی و انقلابی زمان خودشان است. (اسلام سیاسی انقلابی)

روشن است که قرائتی چنین چندپهلوی و وقتی با شناخت نسبتاً صحیح از شرایط بومی، سنت و فرهنگ ملی و همزمان با شجاعت و از جان گذشتگی و اقدامات عملی همراه شود، مورد اقبال بسیاری از افراد و لایه‌های اجتماعی قرار می‌گیرد. در همان حال که از سوی دیگر گروه‌ها و لایه‌های اجتماعی نیروهای مذهبی اگر نگوییم «ارتداد» دست کم به عنوان «بدعت» شناخته می‌شود. چنین است فضای سال‌های اولیه بنیانگذاری سازمان.

اگر نهضت آزادی به رهبری بازرگان، طالقانی و سحابی در اطلاعیه اعلام موجودیت، خود را «ملی» و در عین حال



**اگر نهضت آزادی به رهبری بازرگان، طالقانی و سحابی در اطلاعیه اعلام موجودیت، خود را «ملی» و در عین حال «مذهبی» و مسلمان می‌داند. بنیانگذاران مجاهدین به عنوان نیروهای جوان و رادیکال نهضت آزادی با پذیرش اندیشه نفی استثمار (سوسیالیزم) تشکیلاتی را بنا نهادند که بر سه پایه اصلی: «اسلام»، «سوسیالیزم» و «ناسیونالیزم» استوار بود**

**در آن ایام، کافی بود سوره‌ای از قرآن مانند سوره توبه یا سوره محمد یا سوره انفال و یا خطبه‌ای از نهج البلاغه را تفسیر کنیم، نوع نگرش و نحوه ورود و نتیجه‌گیری چنان جذاب بود که مخاطب را حتی اگر سابقه روحانی هم داشت جلب می‌کرد**

«مذهبی» و مسلمان می‌داند. بنیانگذاران مجاهدین به عنوان نیروهای جوان و رادیکال نهضت آزادی پایدیش اندیشه نفی استثمار (سوسیالیسم) تشکیلاتی را بنا نهادند که بر سه پایه اصلی؛ «اسلام»، «سوسیالیسم» و «ناسیونالیسم» استوار بود.

آنها خود را مسلمانان انقلابی، میراث‌دار مبارزات ملی از ستارخان و میرزا کوچک تا مصدق و فاطمی و در عین حال پیرو و میراث‌دار عدالت خواهی اجتماعی صدر اسلام، در هیئت علی، ابوذر غفاری و حسین بن علی می‌دانستند.


بدین گونه است که محصول فکری و دستاورد نظری سازمان مجاهدین از بنیانگذاری در سال ۴۴ تا ۵۰، جهش و نگاهی انقلابی و دگرگون کننده در تمامی مقولات و مفاهیم سنتی و رایج دینی داشت.

این نگرش است که علاوه بر جوانان مسلمان، توجه شمار قابل توجهی از روحانیون مبارز و به طور کلی کسانی که خواستار حضور دین در صحنه اجتماع و مبارزه اجتماعی هستند را جلب و جذب می‌کند.

در آن ایام، کافی بود سوره‌ای از قرآن مانند سوره توبه یا سوره محمد یا سوره انفال و یا خطبه‌ای از نهج البلاغه را تفسیر کنیم، نوع نگرش و نحوه ورود و نتیجه گیری چنان جذاب بود که مخاطب را حتی اگر سابقه روحانی هم داشت جلب می‌کرد.

و این همه با صداقت و اعتقاد، و نه عوام فریبی و نفاق انجام می‌شد. این گونه نبود که ما به اسلام باور نداشته و به اصطلاح مفاهیم دلخواه خود را عالماً و عامداً بر قرآن حمل کنیم.

نه! تشخیص این بود که هسته اصلی و جوهری تعالیم قرآن همین است که ما می‌گوییم، مابقی رسوبات جاهلی (به گفته مرحوم طالقانی اسرئیلیات، یونانیات و زنگارهای طبقاتی قرون و اعصار است که بر آن نشسته.

 این همان نبود که رژیم شاه با عنوان «مارکسیست‌های اسلامی» تبلیغ می‌کرد؟

چرا. البته رژیم شاه، این اصطلاح را پس از سال ۵۰ وضع کرد. هدف این بود که گفته شود افراد سازمان نه مسلمان که مارکسیست هستند، منتها برای فریب و جلب توجه توده‌های مسلمان به آیات قرآن و نهج البلاغه متوسل می‌شوند.

البته همه می‌دانیم که ادعای «مارکسیست‌های اسلامی» واقعی نبود. تمام افرادی که به عضویت سازمان درآمدند، البته با شدت و ضعف خاص خود، دغدغه‌های مذهبی و مردمی داشتند. من حتی به جرأت

می‌گویم، «تقی شهرام» که بعدها نفر اصلی و پرچمدار تغییر ایدئولوژی شد، در گذشته فردی با اعتقادات مذهبی بود و برخلاف تصور رایج مارکسیستی نبود که در سازمان و سطح رهبری آن نفوذ کرده باشد.

من گواهی می‌دهم که تقی شهرام هم از جوانانی بود که با انگیزه مذهب، حرکت خود را آغاز کرده بود در باره او و کارهایش بیشتر خواهیم گفت.

گفتم که نگاه بنیانگذاران به دین، مبارزه، علم و علوم اجتماعی از جمله مارکسیسم، جهشی و انقلابی بود. آن نوع نگاه وقتی با کار دسته جمعی و سازمان یافته در راستای مبارزه اجتماعی همراه می‌شد، روز به روز حیطه‌های جدیدتری را در پیش روی خود می‌یافت و متقابلاً تأثیر گسترده تری پیدامی‌کرد.

در فاصله دو سال اول ۴۴ تا ۴۶ دو هدف عمده پیش روی بود: الف - کسب صلاحیت لازم در زمینه تئوریک (اعم از سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و امنیتی...) ب - کسب ویژگی‌های انقلابی و مبارزه با ویژگی‌های غیرانقلابی از طریق خودسازی مستمر. آموزش‌های تئوریک به طور کلی چهار زمینه اساسی را شامل می‌شد:

۱- آموزش‌های ایدئولوژیک با محوریت قرآن و نهج البلاغه، تفسیرهای گوناگون از جمله تفسیر پرتوی از قرآن آیت‌الله طالقانی، تاریخ صدر اسلام و نبردهای حضرت محمد (ص)، تقریباً تمام کتاب‌های مهندس بازرگان، کتاب‌های آیت‌الله مطهری از جمله انسان و سرنوشت، بیست گفتار و...

۲- آموزش‌های سیاسی - اجتماعی و توان تحلیل سیاسی (تاریخ جهان و ایران، کتاب‌های متعدد درباره تاریخ استعمار و امپریالیسم، تاریخ مشروطه و تاریخ مشروطه کسروی، جنبش تنباکو، سردار جنگل، میراث‌خوار استعمار، الجزایر و مردان مجاهد، شورشگری و ضدشورشگری، جنگ شکر در کوبا نوشته ژان پل سارتر، درباره فلسطین، ترجمه هاشمی رفسنجانی و ده‌ها کتاب و نوشته دیگر)

۳- آموزش‌های اقتصادی (انواع کتاب‌های اقتصادی از جمله اقتصاد پورهمایون، اقتصاد دول معظم، عقاید بزرگترین علمای اقتصاد، دو جلد تاریخ دیپلماسی، کتاب سیاه گرسنگی، انسان گرسنه، توسعه نیافتگی و بسیاری دیگر...)

۴- آموزش‌های تشکیلاتی - امنیتی برای مقابله با پلیس (انواع جزو‌های مربوطه علاوه بر آن مجموعه‌ای از جزو‌ها

**تمام افرادی که به عضویت سازمان درآمدند، البته با شدت و ضعف خاص خود، دغدغه‌های مذهبی و مردمی داشتند. من حتی به جرأت می‌گویم، «تقی شهرام» که بعدها نفر اصلی و پرچمدار تغییر ایدئولوژی شد، در گذشته فردی با اعتقادات مذهبی بود و برخلاف تصور رایج مارکسیستی نبود که در سازمان و سطح رهبری آن نفوذ کرده باشد**

■  
برای اینکه اندیشه‌های قابل عرضه در هیئت و قد و قواره «مکتب» باشد زمان و زحمتی بسیار بیشتر از آن لازم است. بر اندیشه‌های بزرگ، چه آنها که منشأ زمینی دارند و چه آنها که منشأ آسمانی، هم سال‌های بسیار و گاه صدها سال زمان گذشته و هزاران نفر روی آن کار کرده اند تا به صورت «مکتب» در آمده است

و کتاب‌های تهیه شده توسط خود سازمان محصول این دوران است که فهرست وار شماری از آنان را برمی‌شمارم:

مبارزه چیست؟ چشم‌انداز پرشور، روش و شیوه تحلیل سیاسی، تفسیر سوره توبه، تفسیر سوره محمد، تفسیر سوره انفال، تفسیر خطبه‌های متعدد نهج‌البلاغه، سیمای یک مسلمان راستین (امام حسین)، اقتصاد به زبان ساده، شناخت، تکامل و راه بشر و راه انبیا.

اگر به دستاوردهای سازمان در آن نگاه کنیم می‌بینیم اگرچه در حد خود و برای مقطع زمانی خود کاری بسیار جدی و می‌توان گفت بزرگ بود، اما وقتی در مقایسه با نیازهای واقعی یک «مکتب» به معنای واقعی کلمه نگاه کنیم می‌بینیم کار بسیار کمی صورت گرفته است. اجازه دهید به گونه‌ای دیگر فرمول‌بندی کنم؛ جهش فکری «لازم» صورت گرفته بود [لازم در مقابل کافی است و نه از باب ضرورت] ولی زمان و وقت «کافی» و نیز انرژی کافی مهیا نبود و اساساً در مدت زمان معین و محدود آن هم آن زمان امکان‌پذیر نبود.

با نوشتن چند جزوه و کتاب می‌توان در محدوده چند دهه و یا چند صد نفر تحول ایجاد کرد، اما اگر قرار باشد تحول، بازتاب گسترده اجتماعی و ماندگاری داشته باشد احتیاج به زمانی بسیار طولانی‌تر و رنج و تحقیق بسیار بیشتر است و با چند سال امکان‌پذیر نیست.

برای اینکه اندیشه‌ای قابل عرضه در هیئت و قد و قواره «مکتب» باشد زمان و زحمتی بسیار بیشتر از آن لازم است. بر اندیشه‌های بزرگ، چه آنها که منشأ زمینی دارند و چه آنها که منشأ آسمانی، هم سال‌های بسیار و گاه صدها سال زمان گذشته و هزاران نفر روی آن کار کرده اند تا به صورت «مکتب» درآمده است. در مورد اندیشه و نوآوری مجاهدین، این فرصت مهیا و اساساً به دلیل اشتغال چند وجهی سازمان ممکن نبود. نمونه‌ای زمینی را مثال بیاورم:

اندیشه مارکس و آنچه که بعدها مارکسیزم نامیده شد، نمونه روشنی از این ماجراست:

۱- مارکس بنا به تأیید بسیاری از معاصرانش نابغه‌ای در رشته خود بود.

۲- در حیات خود بیش از صدها اثر ماندگار به جای گذاشت. در کمون پاریس و جنبش‌های فکری و کارگری زمان خود فعال و نظرات رادیکالش درباره نابودی نظام سرمایه‌داری علنی و روشن بود.

۳- حکومت‌های آن روز اروپا او را با وجود شرکت در کمون پاریس و بیان بسیاری نظرات رادیکال به پای چوبه دار و

تیرباران فرستادند، حداکثر تبعید بود.

۴- از مدرسانی فکری و مهمتر از آن مدرسانی مالی انگلس برخوردار بود که در غیر این صورت از تأمین نیازهای اولیه خود و خانواده‌اش نیز ناتوان بود، چه رسد به تحقیق و مطالعه و نوشتن کتاب کاپیتال.

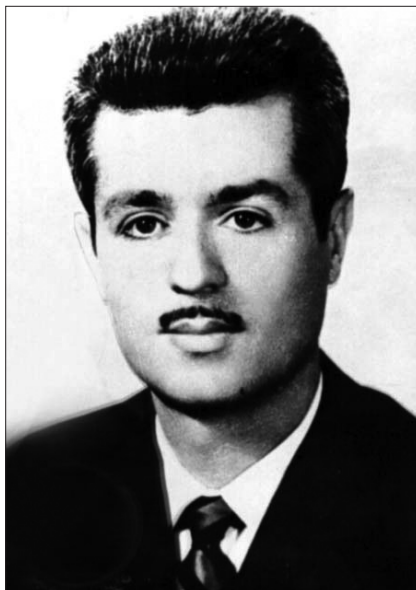
۵- بدون اغراق ده‌ها هزار کتاب خواند و نوشت اما، در پایان عمر خود چنین می‌گوید: «همه آنچه من می‌دانم این است که من مارکسیست نیستم، خدا مرا از شر دوستانم حفظ کند!» این را کسی می‌گوید که ۶۳ سال عمر کرد.

۶- به نظر من کار اصلی و بزرگ مربوط به اندیشه مارکس و تشریح و توضیح آن پس از تأسیس اتحاد جماهیر شوروی و توسط هزاران آکادمیسین دنبال شد.

بد نیست گریزی هم به کشور و تاریخ خودمان بزنیم و از خود پرسیم و ببینیم که آثار بزرگ و ماندنی تاریخ و ادبیات ایران که این همه ما و شما به آن می‌نازیم و افتخار می‌کنیم، از دیوان حافظ گرفته تا گلستان و بوستان سعدی و دیوان مولوی و صدها رساله و سفرنامه و از همه شاخص‌تر و مهمتر شاهنامه فردوسی که گاه تمامی عمر نویسندگان صرف آن شده، اگر به شکلی از اشکال مورد حمایت مادی و معنوی فلان حاکم و سلطان وقت قرار نمی‌گرفت آیا اساساً امکان به وجود آمدن داشت؟ این را برای تلنگر زدن به یک‌جانبه‌نگری انقلابی بگفتم.

در مورد مجاهدین مشکل «مطلق کردن عمل» وقتی مضاعف می‌شد که بدانیم بر این باور بودند و هنوز هم در سازمان کنونی مجاهدین که آقای رجوی رهبری آن را به عهده دارد بر این باورند که کسانی حق اظهار نظر و تدوین ایدئولوژی را دارند که دستی بر آتش داشته و در صحنه عمل حضور داشته باشند و در ارتباط تشکیلاتی با او باشند. اصطلاح در «جریان عمل به فلان نقطه رسیدن» بیان رایجی بود که بعدها در تحول ایدئولوژیک توسط تقی شهرام نیز بسیار به کار گرفته شد.

شهرام مدعی بود، سازمان در جریان عمل و در جریان مبارزه به مارکسیزم رسیده است و از این نظر خود را یک سر و گردن از فداییان خلق بالاتر می‌دانست، زیرا آنها به‌طور تئوریک و با مطالعه، به مارکسیزم رسیده بودند اما ایشان در جریان و کوران عمل، عمل مسلحانه و انقلابی چندین ساله!! البته جدا از نادرستی ادعا، او نام سازمان را به‌عنوان اسم مستعار خود به کار می‌برد که در



اسلام، تنها سیاست نیست، اخلاقیات، فلسفه، شریعت و طریقت نیز هست و صدها بلکه هزاران نحلّه، جریان و مشرب مدعی اسلام باوری هستند که من فکر می‌کنم اگر نگوییم همه، ولی طیف وسیعی در این گفته خود صادق و جدی هستند

گفت و گوی بعدی به آن خواهیم پرداخت.  
**آیا آن موقع عمل خاص مد نظر بود، یعنی عملی اسلامی، مسلحانه که تابع تشکیلات خاصی باشد؟**

بله، مقصود من این بود که بگویم معتقد بودیم هر کسی نمی تواند اسلام را بفهمد، کسی می تواند اسلام اصیل را بفهمد که خودش در صحنه عمل باشد و به اصطلاح دستی بر آتش داشته باشد. عمل هم عمل اجتماعی بود. به بیان دیگر اسلام مجاهدین اولیه اسلام سیاسی و انقلابی بود. این نگرش موجب شد که در عمل خود را از مدار تأثیرپذیری طیف وسیعی از اندیشمندان از هر دسته‌ای که باشند خارج کنیم، چون آنها اهل عمل نبودند.

حال آنکه اسلام، تنها سیاست نیست، اخلاقیات، فلسفه، شریعت و طریقت نیز هست و صدها بلکه هزاران نحله، جریان و مشرب مدعی اسلام باوری هستند که من فکر می کنم اگر نگوییم همه، ولی طیف وسیعی در این گفته خود صادق و جدی هستند.

به نظر من خطا هم نمی گویند، زیرا اسلام همچون یک مکتب با سابقه‌ای هزار و پانصدساله طی قرون و اعصار، چنان پر پهلو و چندین و چندجانبه شده است که هر کس با گوشه‌ای از آن تماس گرفته و تصویر خاص خود را دارد (مانند داستان فیل مولوی). البته بحث درباره اسلام و ماهیت آن طی قرون و اعصار از محدوده صلاحیت و شناخت من بیرون است و این کار را اسلام شناسان و کسانی که صلاحیت دارند پی گرفته و خواهند گرفت.

مقصود این است که از نظر مجاهدین آن تئوری که در خدمت عمل نباشد به درد اتاق‌های در بسته می خورد تا برای اجتماع ما نهضت محمدی را در جهت تغییر اجتماع می دانستیم و اساساً دین و اعتقاد را نیز خوب است به متون اصلی سازمان مراجعه دهیم:

نخستین جمله «کتاب شناخت» ذیل اهمیت و ضرورت شناسایی صحیح چنین است: شناسایی صحیح منشأ «عمل» و

**نخستین جمله «کتاب شناخت» ذیل اهمیت و ضرورت شناسایی صحیح چنین است: شناسایی صحیح منشأ «عمل» و «اقدام» صحیح است و در پاسخ پرسش مطرح شده: «چه وقت زندگی برای ما معنی و مفهوم اصیل و واقعی پیدا می کند؟ چه وقت نیروها و استعدادهایمان تباه نخواهد شد؟» چنین پاسخ می دهد: «موقعی که جهان، تاریخ و اجتماعمان را به طور صحیح بشناسیم و موضوع خودمان را در جهان تعیین کرده، خواست آفرینش را مشخص کنیم و سپس رسالت انسانی خود را شناخته و در تحقق آن شرکت نماییم، این است رمز موفقیت در زندگی.»**



عید فطر، اسفند ۱۳۴۰، از پپ به راست برید ز ادگان، مهندس بازرگان  
آیت الله طالقانی و دکتر سحابی

«اقدام» صحیح است.

و در پاسخ پرسش مطرح شده؛ «چه وقت زندگی برای ما معنی و مفهوم اصیل و واقعی پیدا می کند؟ چه وقت نیروها و استعدادهایمان تباه نخواهد شد؟» چنین پاسخ می دهد: «موقعی که جهان، تاریخ و اجتماعمان را به طور صحیح بشناسیم و موضوع خودمان را در جهان تعیین کرده، خواست آفرینش را مشخص کنیم و سپس رسالت انسانی خود را شناخته و در تحقق آن شرکت نماییم، این است رمز موفقیت در زندگی.»

نگاهی به سیر تحول اندیشه و فکر در جوامع بشری، ما را به این رهنمون می کند که بسیاری از متفکران و اندیشمندان بوده‌اند که خود شخصاً دست‌اندرکار تحول اجتماعی نبودند، با تحولات اجتماعی غیرمستقیم و از طریق مطالعه برخورد داشتند، اینان همچنین نقطه‌نظراتی را مطرح کردند که بعدها منشأ تحولات بزرگ اجتماعی و سیاسی شد.

من، جدا از مطلق و منحصر به فرد کردن روش مبارزه مسلحانه، نقطه ضعف اولیه‌ای را در پایه گذاری، آن بار چندجانبه سنگینی که رهبران سازمان بر دوش خود گذاشتند، میدانم.

**با تشکر از شما. در گفت و گوی بعدی به ماجراهای ضربه شهر یور ۵۰، دستگیری بیشتر کادرهای رهبری، ورود سازمان به صحنه عمل مسلحانه، پیامد و نتایج آن، مناسبات درون سازمانی در این دوران (دموکراتیک یا غیر دموکراتیک) و ماجرای تغییر ایدئولوژیک و چگونگی آن بپردازید.**

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- شاهشوندی به زندگینامه محمد، سعید، اصغر و عبدی و سوابق مذهبی - مردمی آنان پرداخته که در کتاب‌های خاطرات آمده است و از تکرار آن خودداری می کنیم.
- ۲- اشاره به صحبت‌های آیت‌الله بهشتی در قم به حنیف‌نژاد و میثمی (ر.ک: از نهضت آزادی تا مجاهدین، خاطرات لطف‌الله میثمی، جلد یک)



مقاله

# درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه

فضل‌الله صلواتی - بخش سوم

یعنی از خوی غلامی زسگان پست‌تراست  
من ندیدم که سگی پیش سگی سرخم کرد  
(اقبال لاهوری)

ما نام حيله‌گری و سياسى‌كارى  
را زيركى نمى‌گذاريم. اگرچه چهار  
روزي بتواند رقبا را از صحنه خارج  
کند و مخالفانش را منزوى سازد. عقل  
و درايست و تيزهوشى آن است که دنيا  
و آخرت خود و ديگران را آبادان  
سازد و حسن عاقبت را براى خود به  
دست آورد.



تاريخ، عجب شگفت‌هاى دارد،  
چه بسيارند سردمداراني که همچون کبک سر در زير برف مى‌کنند تا کسى آنها را  
نبيند و عيب‌هايشان برملا نگردد، ولى تاريخ جزئيات زندگى آنان را ثبت مى‌کند؛  
از خوردن و خفتن و با حرم‌سرابودن تا جنگ‌ها، جدال‌ها و ستيزه‌گرى‌هايشان  
تمام موارد زندگى شخصى آنها نيز گفته و نوشته  
مى‌شود و توجه‌کارى‌هايشان و تملق و تأبيدهاى  
اطرافيان و مزدوران‌شان و لقب‌هاى پرطمطراق  
به آنها بستن و صفات برجسته به آنان چسباندن.  
براي نمونه اگر صاحب قدرت آن زمان نبود،  
آسمان بلند نبود و زمين به دور خود نمى‌چرخيد  
و... و وقتى هم قدرت‌مدار مى‌رد يا کشته مى‌شد  
مثل آن که اصلاً کسى با آن همه جلال و جبروت  
وجود نداشته است؛ همان ژاژخوايان، عيب‌هايشان  
را برملا مى‌کردند و بر گور او نفرين مى‌فرستادند  
و اين قرار روزگار است، و اين يک اصل کلی  
است، ولى متأسفانه آنها که مست قدرند در هيچ  
زمانى نمى‌فهمند و خويشتن را خدايگان و آريامهر  
و سايه و خليفه خدا تصور مى‌کنند. چه زيبا پيامبر  
اسلام (ص) مى‌فرمايد: «الناس نيام فَاذا ماتُوا اَتَبَّهوا»  
مردمان خفته‌اند، پس چون مرگشان فرارسد آگاه  
يا بيدار مى‌شوند، ديگر چه فايده؟ آگاه شدن پس از  
مرگ که ديگر نتيجه‌اى ندارد.  
و بدبخت‌تر از آنها، آن دريوزگانى هستند  
که امثال معاويه و يزيد را تأييد مى‌کنند، آنان را

## عمر وعاص - بخش نخست

در تاريخ ملت‌ها و اقوام، افرادى  
پديد مى‌آيند که در جامعه بسيار  
اثر گذارند و نقش مثبت يا منفي آنها  
باعث تغيير مسير تاريخ و سرنوشت‌ها  
مى‌شود. در تاريخ اسلام يکى از  
کسانى که نقش تعيين‌کننده و فعالى  
داشت، **عمر وعاص** (ع) است. او را نيز  
از (دهاه العرب) زيرکان، سياستمداران و  
يا سياسى‌کاران زيرک عرب خوانده‌اند.  
به اصطلاح **تُكرای** [تيزهوشى در مسير  
منفى] او در راه خلاف و يا هوشياريش

در کويدن و آزردين اهل بيت پيامبر (ص) بسيار بود. **ابن عساکر** نقل کرده: «قاضيان  
عرب چهارتن بودند و سياستمداران با ذکاوت چهارتن، اما قاضيان: **عمر، على بن  
مسعود و زيد بن ثابت** و اما زيرکان: **معاويه، عمر وعاص، مغيره و زياد**»

ما نام حيله‌گری و سياسى‌كارى  
را زيركى نمى‌گذاريم. اگرچه  
چهار روزى بتواند رقبا را از  
صحنه خارج کند و مخالفانش  
را منزوى سازد. عقل و درايست  
و تيزهوشى آن است که دنيا و  
آخرت خود و ديگران را آبادان  
سازد و حسن عاقبت را براى  
خود به دست آورد

در تاريخ اسلام يکى از  
کسانى که نقش تعيين‌کننده  
و فعالى داشت، **عمر وعاص**  
است. او را نيز از (دهاه العرب)  
زيرکان، سياستمداران و يا  
سياسى‌کاران زيرک عرب  
خوانده‌اند

او جنگ آور، بى‌باک، جسور، شاعرى تند  
زبان و سياسى‌كارى قوی بود. در ابتدای جوانى  
شمشيرش عليه مسلمانان به كار مى‌رفت و در زمان  
**على (ع)**، باز همان شمشير را عليه ياران او بر کشيد  
و شمشير و زبانش را در راه انحراف اسلام و انهدام  
تشيع به كار انداخت.  
واى که اگر آدمى اسير شکم، شهوت و  
قدرت شود هيچ مانعى نمى‌تواند او را از رسيدن به  
آن اهداف باز دارد. دين، ايمان، انسانيت، غيرت،  
مليت و امثال آن چيزهاى است که معتقدان را از  
راه خطا باز مى‌دارد. نه دريوزگان شکم‌باره را. آنها  
در هر شرايطى براى رسيدن به اهدافشان دست و پا  
مى‌بوسند و حق را پايمال مى‌کنند. راستى که براى  
دنيايشان چه پايدارند و چه تهمت‌ها، چه نارواها،  
چه دروغ‌ها، چه حيله‌ها، چه فسادها و چه گناه‌ها  
که مرتکب مى‌شوند. باشد که اجازة يابند که  
در يوزه امير باشند و دنبال اسب حاکم بدونند، و  
دست بر سينه در برابر خليفه بایستند.  
آدم از بى‌بصرى بندگى آدم کرد  
گوهرى داشت ولى نذر قباد و جم کرد

اردبهنست و خرداد ۸۷ شمرداران

بر سر کار می‌آوردند و ستون‌های زیربنای حماقت، جهالت و ستمگری آنان می‌شوند و عمروعاص که خود را زیرک، باهوش، با درایت و اهل سیاست می‌دانست یکی از بدبخت‌ترین آنهاست که در راه محو حق و آشکار کردن باطل، نقش عمده‌ای برعهده داشت که به گوشه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

نام مادرش **لیلی** معروف به **نابغه** بود. ذوات‌الاعلام، که در جاهلیت بر سر در خانه‌اش پرچم نصب کرده بود که یعنی اینجاخانه فحشاست تا مسافران، غریبان و سرگشته‌ها و برده‌های بدون همسر، نشانی را بلدانند و متعرض دیگر خانه‌ها و دیگر زنان نشوند و گویند که پرچم‌هایی بر در آن خانه نصب بود.

شهر مکه کوچک بود و جمعیت کمی داشت و همه یکدیگر را می‌شناختند و از حسب و نسب هم و چگونگی مادرها و پدرها خبر داشتند.

و نوشته‌اند که جمعیت غریبان بیشتر مشتری خانه نابغه بودند که از همه جا ارزان‌تر بود و خوش برخوردتر و... عبارت الغدیر چنین است: «کانت أمه لیلی أشهر بعی بمکه وأرخصهن أجراً» (۳) او

کنیزی بود که در جنگ اسیر قریشیان شد و دست به دست می‌گشت و او روسپی بود. (۴)

و تعجب است که چرا دشمنان علی (ع) بیشتر از میان حرامزادگان و پدر ناشناخته‌ها و مادر بدکاره‌ها بوده‌اند، مگر دامان‌های آلوده نمی‌توانند دوست علی (ع) تربیت کنند؟ قاعدتاً فرزندانها که گناهی ندارند، ولی چون مادرشان را هر روز در دامن هرزه‌ای مست می‌نگرند کجا می‌توانند تربیتی صحیح داشته باشند؟ و هر روز مردی را به نام پدر می‌نگرند، و الا زنانی که توبه می‌کردند و با شوهری می‌ساختند، فرزندان شایسته‌ای می‌توانستند تربیت کنند، چون عمروعاص ۴۵ سال پیش از هجرت به دنیا آمد، پنج تن ادعا کردند که در یک طهر، با نابغه، مادر او هم‌بستر شده‌اند که آنها **ابوسفیان، ابولهب، امیه بن خلف، هشام بن مغیره و عاص بن وائل** بودند و بر سر پدری عمرو و با هم اختلاف کردند، داوری را به خود زن واگذاشتند. او گفت: این پسر از عاص بن وائل است و این به آن سبب بود که عاص بیشتر به آن زن روسپی رسیدگی می‌کرد و به او بیشتر پول می‌داد (۵) با این حال وقتی عمرو بزرگتر شد، شاعری برای او گفت: (۶) «تو پسر ابوسفیانی و او پدر توست و در این شکی نیست که میان ما آثار و شمایل تو آن را آشکار ساخته است. اگر می‌خواهی افتخار کنی به ابوسفیان افتخار کن، ولی به عاص که فرومایه است افتخار مکن...»

ابوسفیان در جاهلیت، مردی فاسد و زناکار بود و هرزگی و فساد او را در همه تاریخ‌ها نوشته‌اند و پس از مسلمان شدن ظاهری، هم جز توطئه و دشمنی با پیامبر و علی و اسلام و مسلمانی چیزی از او سراغ نداریم، ولی هنوز نامش بر سر نزدیکترین بازار به خانه خدا و متصل به محل سعی صفا و مروه خودنمایی می‌کند.

وقتی، **آروی دختر حارث بن عبدالمطلب** درباره غصب حق اهل بیت پیغمبر (ص) به مجادله پرداخت و معاویه را نکوهش می‌کرد، در آن هنگام

**بدبخت‌تر، آن در بوزگانی هستند که امثال معاویه و یزید را تأیید می‌کنند، آنان را بر سر کار می‌آورند و ستون‌های زیربنای حماقت، جهالت و ستمگری آنان می‌شوند و عمروعاص که خود را زیرک، باهوش، با درایت و اهل سیاست می‌دانست یکی از بدبخت‌ترین آنهاست که در راه محو حق و آشکار کردن باطل، نقش عمده‌ای برعهده داشت**

**وقتی در جامعه‌ای امثال علی، حسن، حسین، عمار یاسر و ابن عباس جایی نداشته باشند و کنار گذاشته شوند، خواهی نخواهی چنان فرزندان جای آنها را می‌گیرند**

عمروعاص به او گفت: ای پیرزن گمراه سخن کوتاه کن و از این گفته‌ها حیا کن یا چشم ببند. آن زن گفت تو کیستی؟ گفت عمروعاص. اروی گفت: ای پسر زن زناکار، تو به من دستور می‌دهی؟ و حال آن که مادرت مشهورترین زن فاحشه مکه بود، حریص به این کار و پول گرفتن بود، سر جای بنشین، پایت را از حد گلیم خودت درازتر مکن، رسوایی و زبونی خود را به یاد بیاور و به پستی خود بیندیش. به خدا، تو در میان قریش اصل و نسبی نداری، بی‌آبرو هستی، تو همانی که شش نفر از مردان قریش ادعا کردند که تو از نطفه آنها هستی، مادرت به همه اعتراف کرد... من مادر تو را در مکه با هر مرد نابکار و زناکار دیده‌ام... (۷)

و در مجلس دیگری با حضور معاویه که عمروعاص به امام حسن (ع) بی‌ادبی کرد، امام به او فرمودند: اما تو ای پسر عاص، نسبت مشترک است، مادرت تو را از راه فجور و زنا به دنیا آورد و چهار نفر از قریش دعوی فرزندی تو را داشتند و... (۸)

بناز درباره مادر عمروعاص از کتاب «مثالب العرب» در الغدیر آورده شده که: (۹) «زنان بی‌عفت و مشهوره صاحب پرچم را نام می‌برد، گویند: اما نابغه، مادر عمروعاص در میان طوایف مکه یکی از زنان بدکاره شمرده می‌شد، او با دخترانی چند که همراهش بودند به مکه آمد و افرادی از قریش به نام‌های... در یک زمان با او هم‌بستر شدند و عمرو به دنیا آمد و پس از به دنیا آمدن او هر کدام مدعی پدری او شدند، عاص بن وائل و ابوسفیان بر ادعای خود پافشاری کردند، بالاخره داوری را به نابغه و اگادار کردند، که او عمرو و را به عاص، نسبت داد، چون به او گفتند ابوسفیان از عاص شریف‌تر بود، چرا او را انتخاب کردی؟ گفت عاص، متکفل مخارج دخترم بود و اگر عمرو و را به ابوسفیان نسبت می‌دادم از انفاق عاص، محروم می‌ماندم و زندگانی برابرم مشکل می‌شد.» دختران این زن هر کدام به مردی نسبت داده شده‌اند. (۱۰)

و در تاریخ دوران جاهلیت هر جا صحبت از زن بدکاره‌ای پیش می‌آید، بلافاصله جای پای مرد بدکاره‌ای چون ابوسفیان در آنجا دیده می‌شود و از افتخارات آن زمان بوده که پسران بدون پدر را به خود نسبت دهند که یعنی ما مثلاً این شهادت را داشته‌ایم که از آن گونه زنان! پسرانی چون معاویه، زیاد و عمروعاص را ساخته و پرداخته‌ایم.

وقتی در جامعه‌ای امثال **علی، حسن، حسین، عمار یاسر و ابن عباس** جایی نداشته باشند و کنار گذاشته شوند، خواهی نخواهی چنان فرزندان جای آنها را می‌گیرند و السلام. و مسلمانی و انقلاب محمدی را به ابتذال می‌کشاند، که **امام حسین (ع)** در پاسخ مردم فریاد بر آورد: «آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری به عمل نمی‌آید در این صورت مؤمن باید جان را فدا سازد تا دین را در مسیر مصالح مردم قرار دهد.»

مرحوم **علامه امینی** در کتب «الغدیر» موارد بسیاری را به‌عنوان شاهد آورده‌اند که وقتی عمروعاص ادعا می‌کرد و یا دخالتی در امور داشت و یا متعرض

امام حسن (ع) و یا **عبدالله جعفر** و دیگران می شد، چگونگی آنها او را به خاطر فساد مادرش مورد اهانت و شتم قرار می دادند که پای خود را از گلیمش درازتر نکند و حد خود را بشناسد. (۱۱)

عمر و عاص در محل های فساد، در مکه رشد یافت و در کنار پدر خوانده اش که قصاب بود زندگی می کرد، ولی به خاطر هوش سرشار و استعداد بسیار و اشعاری که می گفت خود را مطرح می کرد؛ در درگیری های قریشیان و آموزش های رزمی پیشرفت می کرد.

عاص بن وائل سهمی، پدر خوانده عمر و عاص، از کسانی بود که در مکه بیشترین آزار را به پیامبر (ص) و مسلمانان می رسانید. وقتی از بین فرزندان، پسران حضرت محمد (ص) از دنیا رفتند، او را مسخره می کرد و حضرت را ابر و بدون دنباله می خواند، زیرا در جاهلیت به فرزندان پسر اهمیت داده می شد و اگر کسی فرزند پسر نداشت به اصطلاح مقطوع النسل یا ابرترش می گفتند، و او پیامبر را بدین نام می خواند و مسخره می کرد که این آیه به محمد (ص) نازل شد: ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ مَا كَرِهْتَ اهْتَرِكُنَّكَ الْإِبْرَءِيَّةَ﴾ (۱۲) و سوره کوثر و آیه «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (۱۳) همانا دشمن تو بریده نسل خواهد شد و خدا،

کوثر را که **فاطمه** (س) بود و خیر کثیر در نسل او بود، به پیامبر (ص) عنایت فرمود و روی همین اصل عاص اصرار داشت که پسر پدر ناشناخته ای را به خود متصل کند، باشد که کلمه «ابتر» شامل حالش نشود. خود عمر و در مکه لحظه ای پیغمبر و یارانش را آسوده نمی گذاشت. در همه جا دشنام می داد. بچه ها و سفلگان را جمع می کرد تا به سوی پیغمبر سنگ اندازند، شب های تاریک جلوی پای پیامبر (ص) سنگ می انداخت. حتی به خانواده پیامبر آسیب می رسانید. وقتی زینب دختر **محمد** (ص) بر شتری سوار بود، با نیزه بر هودج او زد که فرزندش سقط شد و از این حادثه پیغمبر اندوهگین شدند و او را لعن کردند. (۱۴)

عمر و عاص ترانه ها و شعرهایی علیه پیغمبر (ص) می سرود و آن حضرت را هجو می کرد و به کودکان یاد می داد که آنها را در کوچه ها بخوانند. او با چندتن از یارانش شکمه و احشای شتری را که کشته شده بود روی سر پیغمبر که در کنار کعبه در حال سجده بود ریختند، به طوری که محمد (ص) گریست و دخترش فاطمه (س) آمد و آن آلودگی ها را پاک کرد و در حالی که می گریست بالای سر پدر ایستاد و پیامبر (ص) می فرمود: «خدا یا من ستم دیده ام، انتقام مرا بگیر.» (فدا به انی مغلوبٌ فانتصر). (۱۵)

در سال پنجم بعثت که محمد (ص) و یارانش سخت در مصیبت بودند و زیر فشار شدید مشرکان مکه قرار داشتند، پیامبر (ص) پیشنهاد هجرت مسلمانان به حبشه را که پادشاهی مسیحی و عادل داشت فرمود، در این سال در دو نوبت، ۸۳ مرد و

۱۸ زن از مسلمانان با کشتی به آن دیار رفتند و در آنجا تا حدی امنیت و آرامش پیدا کردند.

مشرکان مکه چون از رفاه و آرامش مسلمانان در حبشه خبردار شدند، بر آن شدند که نجاشی، پادشاه حبشه را علیه مسلمانان بشوهراند و مسلمانان را از آن کشور بیرون برانند تا قریشیان باز هم به آزار آنها ادامه دهند و نابودشان سازند. به این منظور دو نفر از دشمن ترین افراد نسبت به محمد (ص) را انتخاب کردند تا این مأموریت را انجام دهند که یکی عمر و عاص و دیگری عماره بن ولید، برادر **خالد بن ولید** بود که با هدیه هایی آنان را به سوی حبشه فرستادند. (۱۶)

حضرت ابوطالب که از جریان این مأموریت باخبر شد، اشعاری سرود و برای نجاشی فرستاد و او را بر حمایت از مهاجران ترغیب کرد و ضمن اشعار خود یاد آور شد که محمد (ص) همانند موسی و مسیح بن مریم پیامبری است که ظهور کرده و به هدایت مردم پرداخته است. (۱۷)

**عمر و عاص** همسر خود را در این سفر همراه آورده بود. عماره مردی زیبا و تومند و خوش بیان نبود. چند شبی در کشتی بودند و از شرابی که همراه برده بودند مست می شدند و در حال مستی عماره به سوی همسر عمر و عاص رفت و او

حضور شوهر را مانع کامجویی گفت، وقتی عمر و به روی عرشه کشتی رفته بود عماره در فرصتی او را به دریا انداخت، عمر و عاص شناکان با سختی خود را به کشتی رسانید و از دریا بیرون آمد و چون از قصد عماره باخبر شد، کینه او را به دل گرفت که چگونه برای کام گرفتن از زن عمر و می خواست او را بکشد و عماره گفت اگر می دانستم که تو شناگری می دانی تو را در دریا نمی انداختم. از آن پس عمر و عاص با حيله های خود قصد نابودی عماره را کرد و نوشته اند که عماره و عمر و چون به حبشه رسیدند و به دربار **نجاشی** راه پیدا کردند و هدایای خود را تقدیم داشتند، عماره با کنیز نجاشی رابطه برقرار کرد و او را متوجه خود ساخت و با او مراد و پیدا کرد. عمر و عاص با سیاسی کاری خود مدارکی از این ارتباط نامشروع به دست آورد و در اختیار نجاشی گذاشت که همین امر بیش از پیش باعث رنجش نجاشی از آنها شد و عماره را سخت تنبیه کرد، که به نابودی اش انجامید و عمر و عاص در آن خصوص شعری سروده است که در کتاب های تاریخ و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، بدان پرداخته اند. (۱۸)

رهبری افرادی که به حبشه هجرت کرده بودند با **جعفر بن ابی طالب** بود، روایت برخورد داستان عمر و عاص در مجلس نجاشی با مهاجران را از زبان ام سلمه، همسر **ابوسلمه بن عبدالاسد**، از قبیله بنی مخزوم که در جنگ احد شهید شد و ام سلمه همسر گرامی رسول خدا (ص) شد، نقل می کنیم: (۱۹)

ام سلمه گفته: نمایندگان قریش با هدایایی

**خود عمر و در مکه لحظه ای پیغمبر و یارانش را آسوده نمی گذاشت. در همه جا دشنام می داد. بچه ها و سفلگان را جمع می کرد تا به سوی پیغمبر سنگ اندازند، شب های تاریک جلوی پای پیامبر (ص) سنگ می انداخت. حتی به خانواده پیامبر آسیب می رسانید. وقتی زینب دختر محمد (ص) بر شتری سوار بود، با نیزه بر هودج او زد که فرزندش سقط شد و از این حادثه پیغمبر اندوهگین شدند و او را لعن کردند**

**عمر و عاص تا پیامبر (ص) و مسلمانان در مکه بودند، لحظه ای از مبارزه با آنان دست بردار نبود. البته او به بت ها هم اعتقادی نداشت. زبرک تر از آن بود که خود را وابسته به چوب و سنگ کند و تنها نگران بود که دینی در منطقه حاکم شود که برای او و یارانش محدودیت ایجاد کند و مانع فساد آنها شود**

که برای نجاشی و سردارانش آورده بودند و از اطرافیان شاه خواسته بودند تا تریبی دهند که مهاجران را تسلیم آنها کنند تا به مکه بازشان گردانند. در حضور پادشاه که جمعی از دانشمندان مسیحی و بزرگان کشور و مهاجران را از زن و مرد حاضر کرده بودند، نمایندگان قریش لب به سخن گشودند: «پادشاه! جوانانی بی خرد از ما که کیش قوم خود را رها کرده اند و به کیش شما هم در نیامده اند و دینی نو ساخته اند که نه ما می شناسیم و نه شما، آنها به کشور شما پناهنده شده اند. اکنون بزرگان قوم، پدران، عموها و اشراف طایفه شان ما را نزد تو فرستاده اند، تا آنان را بازگردانی، چون آنان به کار اینها بیناتر و به کیش نادرست آنان آشنایند.» وزیران، ندیمان و سرداران که از هدیه ها آبتن شده بودند از عمروعاص و عماره حمایت کردند تا آنان را به سرزمین خود بازگردانند. نجاشی در خشم شد و گفت چگونه کسانی را که به من پناهنده شده اند و مرا بر دیگران برگزیده اند از خود دور کنم؟ نجاشی مهاجران را فراخواند و از آنها خواست که حقایق دین خود را با صراحت بگویند و چگونگی این کیشی را که جز کیش قوم خودشان و غیر دین من است بیان کنند.

**جعفر بن ابی طالب** لب به سخن گشود و گفت: «پادشاه! ما مردمی بودیم که در دوران جاهلیت بت ها را پرستش می کردیم، مردار می خوردیم، کارهای زشت انجام می دادیم، قطع رحم می کردیم، با همسایگان و هم پیمانان خود بدرفتاری داشتیم، نیرومند ما، حق ناتوان را

می خورد، وضع ما همین بود تا خدا پیامبری را از خودمان که نسب، راستی، امانت و پاکدامنی او را می شناسیم، به سوی ما فرستاد و او هم ما را به خدا دعوت کرد تا او را به یگانگی بشناسیم و پرستش کنیم و سنگ ها و بت هایی را که خود و پدرانمان می پرستیدیم رها کنیم و ما را به راستگویی و امانت داری و صله رحم و نیکی با همسایه و هم پیمان و خودداری از حرام و خونریزی امر فرمود و از کارهای زشت و گفتار دروغ و خوردن مال یتیم و نسبت ناروا به زنان پاک دامن نهی فرمود و به ما نماز و زکات و روزه را یاد داد تا انجام دهیم و...» جعفر به برخی از احکام اسلام اشاره کرد و گفت: همه تصدیقش کردیم و به وی ایمان آوردیم و احکام الهی را اطاعت نمودیم تا یگانه پرست شدیم و... ولی این قوم بر ما تاختند و ما را شکنجه نمودند و به آزار ما پرداختند و از ما خواستند تا به بندگی بت ها برگردیم و دوباره به اعمال پلید رو آوریم، ولی ما از ستم آنها به کشور تو روی آوردیم و تو را برگزیدیم و خواستیم که در پناه تو باشیم تا دیگر بر ما ستم نشود.

نجاشی گفت: از آنچه پیغمبر شما از سوی خدا آورده است چیزی همراه داری؟ جعفر گفت آری و سوره مبارکه «**هویم**» را تلاوت کرد، نجاشی از شنیدن آیات آن سوره گریست و کیشیانی که حاضر بودند گریستند، نجاشی به عمروعاص و رفیقش گفت: این سخن و آنچه عیسی آورده است هر دو از

**عمروعاص پس از فتح مکه وحشت زده می شود و به نجاشی می گوید می خواهم به دست تو مسلمان شوم. شاید قصد داشته در صورت موفقیت مسلمان ها شاهی برای اسلام آوردن خود از پیش داشته باشد. او به مکه باز می گردد و همراه با خالد بن ولید که او هم متوجه پیروزی آینده مسلمان ها شده بود، در مدینه به حضور پیامبر می آیند و اظهار اسلام می کنند و محمد(ص) با آغوش باز آنها را می پذیرد**



**عمروعاص در یک سخنرانی برای مردم می گوید: «تلاش من بر آن است که از بار گران خراج، به سود شما بکاهم و به خاطر شما مردم حتی دستگاه خلافت را از خود رنجاندم.» در اینجا عمروعاص هم عوامفریبی می کند و هم از خلیفه باج خواهی سیاسی می نماید**

یک جا فرود آمده است بروید که اینان را به شما تسلیم نخواهم کرد.

**عمروعاص** در روزی دیگر به نجاشی گفت که اینها عیسی را پسر خدا نمی دانند، بلکه او را پسر بنده می دانند، نجاشی هم جعفر را احضار کرد و این پرسش از او نمود، جعفر آیاتی را خواند که عیسی بنده خدا، پیامبر او، روح او و کلمه اوست که او را به مریم با کره پاکدامن القا کرده است. نجاشی گفت: به خدا قسم عیسی همان است که شما گفتید، آن گاه به مسلمانان گفت بروید که در سرزمین من در امانید، دوست ندارم که در مقابل کوهی از طلا، یکی از شماها را آزار دهم، دستور داد که هدیه های آن دو را پس دادند و به زشتی آنها را راندند. (۲۰)

برخی نوشته اند که عمروعاص دو مرتبه به حبشه رفت و یک بار هم با **عبدالله بن ابی ربیع** برای فساد در کار مهاجران رفت که در هیچ کدام توفیقی پیدا نکرد و مهاجران تا هجرت پیامبر به مدینه به مرور زمان بازگشتند و جمعی دوباره با پیامبر به مدینه هجرت داشتند. (۲۱)

عمروعاص که ناامید از حبشه برگشته بود در مکه با نفرت تمام علیه مسلمانان فعالیت می کرد. با توجه به این که در مأموریت حبشه شکست خورده بود و برای مسلمانان نخستین پیروزی به شمار می آمد و مسلمانان در جنگی که نجاشی مورد حمله قرار گرفته بود، او را راهنمایی و به او کمک هایی کردند که باعث پیروزی او شد، زیرا مسلمانان وحشت داشتند که اگر دشمن بر نجاشی

پیروز شود، قدر مسلمانان را نشناسد و آنان را مورد آزار قرار دهد و پیروزی نجاشی بر دشمن باعث شادی مسلمان ها شد. (۲۲)

عمروعاص تا پیامبر(ص) و مسلمانان در مکه بودند، لحظه ای از مبارزه با آنان دست بردار نبود. البته او به بت ها هم اعتقادی نداشت. زیرک تر از آن بود که خود را وابسته به چوب و سنگ کند و تنها نگران بود که دینی در منطقه حاکم شود که برای او و یارانش محدودیت ایجاد کند و مانع فساد آنها شود.

عمروعاص پس از هجرت پیامبر(ص) در جنگ های بدر و احد شرکت داشت و علیه مسلمان ها می جنگید. پس از جنگ احزاب در سال پنجم هجری که خدا مسلمانان را پیروز کرد، در آن نبرد با این که همه مشرکان هم پیمان شده بودند، جنگ، بدون درگیری و به نفع مسلمان ها پایان یافت و تنها قهرمان بی بدیل آنان **عمروبن عبود** به دست حضرت علی(ع) کشته شد و ابوسفیان مردم را برگرداند که باعث رنجش خاطر خالد بن ولید و عمروعاص شد و آن دو گفتند که محمد(ص) دروغ نمی گوید، که ابوسفیان را خوش نیامد. (۲۳) و دیگر روحیه مهاجمان تضعیف شد و همه خود را شکست خورده می دانستند، بخصوص که پس از فرار مشرکان، پیمان شکنان **بنی قریظه** از سوی مسلمانان تنبیه شدند و به سزای خیانت خود رسیدند. پیروزی محمد(ص) بر عربستان پیش بینی می شد و بخصوص



سیاستمدارها به موفقیت پیامبر(ص) در آینده یقین پیدا کردند. از همان وقت دنبال راهی برای به قدرت رسیدن و به دست آوردن حاکمیت بودند. بویژه کسانی که محمد(ص) و یارانش را پیش از حد آزرده بودند، آنها باید به صورتی آینده خود را بیمه نمایند، تا در صورت پیروزی مسلمانان، مورد انتقام قرار نگیرند و اسیر آنها نشوند، بلکه از سران آنها باشند.

در همان سال ششم برخی از فرصت طلب‌های قریش از جمله عمرو عاص دور هم جمع شدند و پیروزی‌های مداوم مسلمانان را مورد بررسی قرار دادند و پایان کار خود را مطرح ساختند. عمرو عاص پیشنهاد داشت که به حبشه، دیار نجاشی پناهنده شوند تا مجبور به اطاعت و انتقام جویی مسلمانان واقع نشوند. با هدیه‌هایشان به آن دیار می‌روند و سفیر پیامبر(ص) را در آنجا می‌بینند که نامه محمد(ص) را برای نجاشی برده و او را به اسلام دعوت کرده بود. از نجاشی می‌خواهند که

**عمرو بن امیه ضمری**، سفیر پیامبر را تحویل آنها دهد تا او را به قتل برسانند. نجاشی، ناراحت و غضبناک می‌شود و می‌گوید: از من می‌خواهید تا سفیر مردی را که همان ناموس اکبری که بر موسی فرود آمد، بر او فرود می‌آید به شما تسلیم کنم تا او را بکشید؟ سپس می‌گوید ای عمرو عاص او برحق است، حرف او را بشنو و از پیروی کن، او بر مخالفان خود پیروز خواهد شد، چنان که موسی بر فرعون و سپاهیان او پیروز شد... (۲۴)

**عمرو عاص** وحشت زده می‌شود و به نجاشی می‌گوید می‌خواهم به دست تو مسلمان شوم. شاید قصد داشته در صورت موفقیت مسلمانان شاهدی برای اسلام آوردن خود از پیش داشته باشد. او به مکه بازمی‌گردد و همراه با خالد بن ولید که او هم متوجه پیروزی آینده مسلمانان شده بود، در مدینه به حضور پیامبر می‌آیند و اظهار اسلام می‌کنند و محمد(ص) با آغوش باز آنها را می‌پذیرد. عمرو عاص به حضرت محمد(ص) می‌گوید: می‌خواهم که گناهان گذشته‌ام بخشوده شود. رسول خدا می‌فرماید: «اسلام آنچه را که از این پیش بوده می‌بخشد و هجرت هم گذشته‌ها را می‌پوشاند. (۲۵) اسلام آوردن خالد و عمرو عاص بر مشرکان خیلی گران تمام شد. گرچه بعضی از مکیان که هوشیاری آنها را نداشتند از آنان و دیگر مهاجران عیب‌جویی می‌کنند و شعرهایی علیه آنها می‌گویند، ولی خود آنها هم به تدریج تا فتح مکه به جرگه اسلام روی می‌آورند.

در چند سالی که پیامبر تا فتح مکه، در مدینه بودند، به عمرو عاص مأموریت‌هایی دادند و او را در غزواتی شرکت دادند که مهمترین آن سریه **ذات السلاسل** در سال هشتم هجری است. در این سریه کارهایی از عمرو عاص سر زد که باعث رنجش مسلمانان شد با این که فرمانده سپاه بود. با

حال جناب امام جماعت شد و در هوای سرد اجازة افروختن آتش نداد و... (۲۶) و اینها ثابت می‌کند که برای مصلحت، مسلمان شده و ایمان در دل او رسوخ نداشته است.

در سال هشتم به همراه سپاه محمد(ص) مکه را تسخیر کردند و بر مشرکان پیروز شدند و قیافه امثال عمرو عاص دیدنی بود. کسی که حدود ۱۵ سال در مکه، مسلمان‌ها را می‌آزرد و شکنجه می‌داد امروز به عنوان یکی از همان مسلمان‌ها به مکه وارد شده است و باید همان مردم مکه را به اسلام بخواند!

در ماه رمضان سال هشتم که مکه فتح شده بود عمرو عاص مأموریت یافت که برای ویران کردن بتخانه **سواع** که در خارج مدینه بود برود و بت‌ها را بشکند و خادمان بت‌ها که بی‌اثری بت‌ها را دیدند مسلمان شدند و در مأموریتی برای جمع‌آوری ذکوات رفت. (۲۷) تا پیامبر(ص) زنده بود عمرو عاص چون سربازی در کنار فرماندهان اسلام می‌جنگید و با این که شاعری

خوش قریحه بود شنیده نشد که شعری درباره فتوحات و موفقیت‌های مسلمانان و یا درباره حضرت محمد(ص) بسراید، در صورتی که دیگر شاعران از جمله **حسان بن ثابت** درباره پیامبر(ص) و فتوحاتش اشعار بسیاری دارند. شاید دلش راضی نمی‌شد و یا اعتقادی نداشت که در این خصوص شعری بسراید. مناقق همه کارهایش بازیگری است و چه بسیاری از مداحان و قصیده‌سرایان برای حاکمان مدح‌ها گفته‌اند و صله‌ها گرفته‌اند و کاسی‌شان همین مدیحه‌سرایی‌ها بوده است و چه بسیار که اصلاً ممدوح را قبول نداشته‌اند. آنها اصالت را برای پول، انعام، خلعت و مطرح‌شدن و به اصطلاح روی آنتن آمدن و اسب و استر پیشکشی، قائل بوده‌اند. امثال حکیم **ابوالقاسم فردوسی** در فقر و مناعت زیستند و رفتند و امثال **عنصری** و **عسجدی** هم ظروفشان از طلا و نقره بود. آنها هم رفتند.

در زمان پیامبر(ص) حاکمیت عمان به او محول شد و او سعی می‌کرد با درایت، منطقه زیر نفوذ خود را اداره کند و نقطه ضعفی نداشته باشد.

پس از رحلت پیامبر(ص) از او و خالد بن ولید خواسته شد که با **اصحاب رده**، آنها که تصمیم داشتند از مسلمانی برگردند مبارزه کنند. با این که چهره‌های شاخصی در مدینه بودند، ولی از این دو تن که تعمقی در اسلام و ریشه‌ای در اعتقادات نداشتند خواسته شد که به آن مأموریت بروند. همه آن افراد تسلیم شدند و جز در موارد معدود مقاومتی پیش نیامد، ولی بر خوردهای بدی با آن افراد و خانواده آنها بخصوص توسط خالد بن ولید در بحرین انجام شد که باعث سرشکستگی مسلمانان شد، (۲۸) و ابوبکر هم از آن چشم‌پوشی کرد و **حضرت علی(ع)** معترض بودند.

**روزی عثمان عمرو عاص را احضار کرد و به او گفت: «ای پسر نابغه، چه زود گریبان جبه تو آلوده و کثیف شد. تازه تو را از کار انداخته‌ام و تو بر من طعن و نکوهش می‌کنی؟ وقتی که نزد من می‌آیی با چهره ریاکارانه خود را می‌نمایانی و از نزد من که خارج می‌شوی نوعی دیگری؟ به خدا قسم اگر از من بهره‌ای به تو می‌رسید، چنین نمی‌کردی.»**

**عمرو عاص جلوی علی(ع) و طلحه و زبیر، از عثمان بدگویی می‌کرد و در مسجد پیامبر(ص) جلوی مردم بر سر عثمان فریاد زد که: «ای عثمان از خدا بترس، مرتکب کارهایی شدی که هلاکت‌بار است، از کارهایت توبه کن.» عثمان در پاسخ او گفت: «ای پسر نابغه، تو اینجایی، به خدا قسم از وقتی که تو را از امر ولایت مصر بازداشته‌ام، شپش در جامه‌ات افتاده است و دیگر نمی‌توانی آرام بنشینی.» همه جا شعار می‌داد و می‌گفت حتی چوپان‌ها را علیه عثمان می‌شورانم**

در فتح شامات فرماندهان مختلفی به نبرد پرداختند از جمله **عمرو عاص** بود که به سرزمین فلسطین رفت. خالد بن ولید به اردن، **یزید بن ابی سفیان** به دمشق، **ابوعبیده جراح** و **شرحیل** حسنه هم بودند. سپاه یزید بن ابی سفیان و برادر کهرش معاویه بیش از همه بود، خط‌دهنده این سپاه، پدرشان ابوسفیان بود و به خوبی برای آینده فرزنداننش برنامه‌ریزی می‌کرد و بیشتر پیروزی‌ها از آن پسران ابوسفیان بود و همین پیروزی‌ها بود که ابوسفیان را به عنوان مشاور و خوش‌فکر در کنار خلیفه دوم قرار داد و خلیفه را در فتوحات شامات و مصر و ایران و تعیین والی و حاکم برای هر منطقه‌ای کمک کرد. بنی‌امیه در شام ریشه دواندند و از همان سال‌های اول خلافت خود را بر مردم شام تحمیل کردند. (۲۹)

پس از پیروزی بر شامات، عمرو عاص پیوسته خود را در صحنه نگاه می‌داشت، بر خلاف خالد بن ولید که مترویش کردند و مورد خشم خلیفه قرار گرفت و اموالش مصادره شد، چون خود را در فتح شام بیشتر ذی‌حق می‌دانست و خویشتر را برتر از پسران ابوسفیان می‌پنداشت، سرانجام بنی‌امیه و یا خود ابوسفیان با بهانه‌گیری‌هایی، به دست عمر او را از صحنه خارج کردند و در بستر مرگش انداختند. یزید بن ابوسفیان هم پس از مرگ پدر دیری نپایید و از دنیا رفت و معاویه میدان‌دار سرزمین شام شد و با عمرو عاص که در زمان خلیفه دوم حاکم مصر شده بود، رابطه اخوت برقرار کرد و او را در جهت اهداف خود قرار داد. در سال ۱۹ هجری، عمرو عاص سرزمین مصر را فتح کرده و یونانیان حاکم بر آن سرزمین را بیرون رانده بود. آنها خود را آماده می‌کردند که با دست گرفتن زمام خلافت، خویشتر را بر حاکمیت و ولایت مسلمانان تحمیل کنند. سختی، دلیل به هم پیوستن است و حاکمانی را که با آنها هماهنگ نمی‌شدند تا پایان حکومت عثمان، یکی یکی از صحنه خارج کردند.

خلیفه دوم به هنگام مرگ برای جانشینی خودش و رهبری مسلمانان دغدغه داشت و با القاناتی که به او شده بود نمی‌دانست چه کسی را به جانشینی برگزیند، بر هر کسی عیبی می‌گذاشت و علی (ع) را به شوخ‌طبعی متهم می‌کند و اظهار تأسف می‌نماید.

معاویه و عمرو عاص هم در همه‌جا این دروغ ساخته ابوسفیان را از زبان خلیفه، وسیله بدگویی از علی می‌نمایند و اعلام می‌کنند که خلیفه باید فردی موقر و مؤدب و زمامداری مسلمانان نباید در دست مزاح‌گویان باشد، حتی در زمان عثمان این مطلب را به عنوان عیب بر علی (ع) می‌بستند تا او را از نظر توده‌ها بیندازند. (۳۰) مسلمانان هنوز نمی‌دانند که ابوسفیان با اسلام و مسلمانی چه کرد و چه انحراف‌هایی ایجاد نمود. کاش تحلیلگری آشنا به تاریخ اسلام، جنایات او را در حد وسیعی افشا می‌کرد. پسر عاص از کسسانی بود که رأی **عبدالرحمان بن عوف** را به عثمان در برابر علی (ع) خیانت به مسلمانان می‌گفت و کار او را زیر سؤال می‌برد. (۳۱)

عمرو عاص تا زمان عثمان بر شمال آفریقا که به آنجاها مصر می‌گفتند حاکمیت داشت. او شهر **فسطاطا** را که بعدها «قاهره» نامیده شد بنا نهاد. (۳۲) نوشته‌اند که در مصر با مردم به مدارا رفتار می‌کرد و دوست داشت که مردم را به خود جذب کند. وقتی عمر، خلیفه دوم برای او نامه می‌نویسد که از مردم خراج بیشتری بگیرد و آن را برای مرکز خلافت بفرستد، در پاسخ او به تند

## برخی نوشته‌اند، معاویه برای آن که عمرو عاص را به سوی خود بکشاند، از طریق مروان، که همه کاره عثمان بود، او را از مصر عزل کرد

## برای تاریخ‌نگاران مسلم است که معاویه و عمرو عاص در قتل عثمان و تحریک مردم علیه او بی‌تأثیر نبودند و کوشش طرفداران عثمان را خنثی می‌کردند

می‌نویسد: (۳۳) «من از مسائل بسیاری آگاهم و از افشای آن خودداری کرده‌ام. زبان گشودن در افشای آن کارهای پنهانی ساده است، تنها مانع آن حق بزرگی است که خداوند برای تو رقم زده و همه آن را می‌دانند». عمرو عاص کدام راز را می‌داند و با این خشونت جواب خلیفه را می‌دهد؟ عمرو عاص هم از محرمان راز سقیفه‌چیان است. او برای آن که خراج بیشتری از مردم نگیرد به این صورت در برابر خلیفه می‌ایستد، به دستور خلیفه هم وقعی نمی‌گذارد، او برای آن که مردم را برای خود نگهدارد، خلیفه را می‌رنجاند و جنب خلیفه هم واکنشی نشان نمی‌دهد.

عمرو عاص در یک سخنرانی برای مردم می‌گوید: «تلاش من بر آن است که از بار گران خراج، به سود شما بکاهم و به خاطر شما مردم دست‌گاه خلافت را از خود رنجاندم.» در اینجا عمرو عاص هم عوام‌فروبی می‌کند و هم از خلیفه باج‌خواهی سیاسی می‌نماید.

و با همین ترندها بود که بعدها پسر عاص توانست با شیطنت‌های خود مردم مصر را مطیع خود کند و آنها را علیه خلیفه سوم عثمان، بشویند. او در مصر، سودان، تونس، الجزایر و لیبی که همه، مصر خوانده می‌شدند حاکمیت مطلقه داشت و خلیفگان را چندان برتر از خود نمی‌دانست که قابل پیروی باشند، از این رو چندان با آنها سرسازش نداشت، در صورتی که معاویه علاوه بر عوام‌فروبی مردم شام سعی می‌کرد خلیفگان و اطرافیان آنها را نیز برای خود نگاه دارد و بخصوص عمر که در آمد بیت‌المال را حیض و میل نمی‌کرد و به اطرافیانش بیش از حد نمی‌داد، معاویه با پول‌های مردم شام و ثروت‌های به دست آمده، نهایت سعی خود را می‌کرد که اطرافیان خلیفه را خریده و همه را به اصطلاح آبتن کند، تا آنها هم هوای او را داشته باشند.

### عمرو عاص از خلافت عثمان

هنگامی که عثمان به خلافت رسید، پس از گذشت یک‌سال، به تحریک **مروان**، عمرو عاص را از حکومت مصر برداشت و عبدالله بن سعد را به‌جای او منصوب کرد و عمرو عاص به مدینه آمد و پیوسته علیه عثمان سخن می‌گفت و مردم را علیه او تحریک می‌کرد، حتی به وسیله ایادی خود در مصر شورش‌ها بر ضد عثمان را هدایت می‌کرد. در شورش مردم مدینه هم بی‌تأثیر نبود، روزی عثمان او را احضار کرد و به او گفت: (۳۴) «ای پسر نابغه، چه زود گریبان جبه تو آلوده و کثیف شد. تازه تو را از کار انداخته‌ام و تو بر من طعن و نکوهش می‌کنی؟ وقتی که نزد من می‌آیی با چهره ریاکارانه خود را می‌نمایانی و از نزد من که خراج می‌شوی نوعی دیگری؟ به خدا قسم اگر از من بهره‌ای به تو می‌رسد، چنین نمی‌کردی.» عمرو انکار کرد و گفت عیب‌جویان به تو خلاف گفته‌اند. عثمان گفت: «آن هنگام که تو را در آن مقام باقی گذاشتم، نقص و کجروی تو را می‌دانستم و همان وقت هم درباره تو سخنان بسیاری در میان بود... از حدود خود تجاوز کردی، ولی من با نرمی با تو رفتار و ملاحظت کردم، آن وقت جری و بی‌باک شدی.» او باز به روش خود ادامه می‌داد، بخصوص جلوی علی (ع) و **طلحه** و **زبیر**، از عثمان بدگویی می‌کرد و در مسجد پیامبر (ص) جلوی مردم بر سر عثمان فریاد زد که: «ای عثمان از خدا بترس، مرتکب کارهایی شدی که هلاکت‌بار است، از کارهای تو توبه کن.» عثمان در پاسخ او گفت: «ای پسر نابغه، تو اینجایی، به خدا قسم از وقتی که تو را از امر ولایت مصر بازداشته‌ام، پیش در

جامه‌ات افتاده است و دیگر نمی‌توانی آرام بنشینی.» همه‌جا شعار می‌داد و می‌گفت حتی چوپان‌ها را علیه عثمان می‌شورانم.

و برخی نوشته‌اند، معاویه برای آن که عمروعاص را به سوی خود بکشاند، از طریق مروان، که همه کاره عثمان بود، او را از مصر عزل کرد.

و برای تاریخ‌نگاران مسلم است که معاویه و عمروعاص در قتل عثمان و تحریک مردم علیه او بی‌تأثیر نبودند و کوشش طرفداران عثمان را خنثی می‌کردند.

برخی از تاریخ‌نگاران، نقش یهودیان و مشاوران رومی معاویه را هم در قتل عثمان و جنگ با علی (ع) مؤثر می‌دانند. (۳۵) بسیاری از ناراضیان مکه و مدینه و آنها که بیدادگری‌ها و شکم‌بارگی‌های اطرافیان عثمان را مشاهده کرده بودند و آنها که اسلام و مسلمانی را در حال انحراف، سقوط و تباهی می‌دیدند به شورشیان پیوستند.

در سال ۳۴ هجری، هنگامی که عثمان اوضاع را در گوشه و کنار سرزمین‌های اسلامی آشفته می‌بیند، به بهانه حج به مکه می‌رود و به نظر خودش چند تن از سرداران و حاکمان و به اصطلاح پایه‌های خلافت را در مکه فرامی‌خواند و در آنجا با آنها به گفت‌وگو می‌نشیند و مصلحت آینده حاکمیت را از آنها می‌پرسد. اینان شامل معاویه و عمروعاص، **عبدالله بن سعد بن ابی سرح، عبدالله بن عامر و سعید بن عاص**، خودش و مروان است، آجودان حضور یا ریاست دفتر برنامه‌هایش هم با اوست. عثمان نمی‌داند که برخی اینان به کمتر از مرگ او راضی نیستند و خودشان آتش بیاران مکره‌اند. عمروعاص در آن جلسه خشم افکار عمومی را در اثر خود کامگی، انحصارطلبی و تمامیت‌خواهی بنی‌امیه می‌داند و صریحاً به عثمان می‌گوید: «یا به عدالت رفتار کن یا از سیاست کناره‌گیری کن.» (۳۶)

پسر عاص برای عدالت و مردم‌نگران نیست. نگران خود است که کنارش گذاشته‌اند، ولی حرف مردم را هم می‌فهمد و می‌داند که انحصارطلبی و

تمامیت‌خواهی جز به نابودی نمی‌انجامد. روی کلمات و حرف‌های سیاستمداران موافق و مخالف باید تأمل داشت، تفسیر و تحلیل گذاشت تا به رازهای درونی آنها پی برد. شاید می‌خواهد باز خود را مطرح کرده باشد تا اوضاع آرام گیرد. عثمان از گفتار عمروعاص عصبانی می‌شود و به او پرخاش می‌کند. در صورتی که یک ماه بیشتر به مرگ عثمان باقی نیست، عمروعاص به دمشق می‌رود، معاویه سعی می‌کند نگهبانان خلیفه را به عنوان افراد مورد اعتماد، از سربازان شامی انتخاب کند. معاویه و عمروعاص تلاش می‌کردند تا زمینه برای روی کار آمدن معاویه آماده شود. آنها در این فکر بودند که عثمان از میان برداشته شود، تا بتوانند به نام عثمان و به بهانه خونخواهی‌اش، حکومت بر سرزمین‌های اسلامی را تیول خود قرار دهند، موفق هم شدند. سیاست‌ها و توطئه‌های داخل مدینه چه در زمان عثمان و چه در زمان علی (ع) در دست عمروعاص بود و دشمن تراشی‌های خارجی در دست مزدوران معاویه، بنی‌امیه با محوریت معاویه هماهنگ عمل می‌کردند. تاریخ مصرف خلیفه از نظر اطرافیان معاویه دیگر تمام شده بود. خلیفه

کشته شده بیشتر به درد آنها می‌خورد. آنها می‌خواستند یک شهید درست کرده و اطراف آن معرکه به پا کنند. همه رنج‌های مسلمانان و رسالت پیامبر (ص) و شهدای اسلام به نفع اولاد ابی‌سفیان مصادره می‌شد و با نبودن مردم در صحنه همه‌چیز از دست می‌رفت، به‌جای اسلام یک حکومت قبیله‌ای بر سر کار می‌آمد و جهان اسلام و سرنوشت مسلمانان را در دست می‌گرفت و به سوی اضمحلال‌شان می‌برد، هر کجا غفلت، بی‌تفاوتی، عدم فعالیت و پایداری باشد، سرنوشتی بهتر از مسلمانان دهه چهل هجری به بعد ندارند.

چون عبدالله بن سعد به پیشنهاد مروان و به دستور عثمان، حاکم مصر شد، مالیات و خراج بسیاری از مردم گرفت و برای دست‌گاه خلیفه فرستاد. عثمان با کنایه به عمروعاص می‌گفت که از پستان پر شیر امارت مصر شیر دوشیده شده است، عمروعاص در پاسخ گفت: دوشیدن این شیر به بهای نابودی بچه اشتر تمام خواهد شد. (۳۷)

و دیدیم که در اثر فشار بر مردم، در سال ۲۵ هجری زمینه شورش که فراهم شده بود سر باز کرد و خون عثمان را بر زمین ریخت و از همین جا به سیاستمداری عمروعاص و به بی‌سیاستی عبدالله بن سعد پی می‌بریم.

در مناظراتی که سال‌های بعد عمروعاص با امام حسن (ع)، عبدالله جعفر و عبدالله عباس داشت، هر سه نفر، او و معاویه را قاتل اصلی عثمان گفتند (۳۸) و آنها هم انکار نکردند، چون دیگر کار از کار گذشته بود و به اهداف خود رسیده بودند.

در برخی کتاب‌ها آورده شده که عمروعاص به همراه **مغیره بن شعبه** از کسانی بودند که برای اولین مرتبه لقب «**امیر المؤمنین**» را از موضع فرصت‌طلبی و منافع آینده خود به خلیفه دوم، **عمر بن خطاب** دادند. (۳۹) و دیگر ژان‌خوایان و متملقان هم از آن پس تا پایان دوران بنی‌عباس و حتی به شاهان عثمانی هم این لقب را می‌دادند و این به بازی گرفتن کلمه «**مؤمنین**» بود، که شاهد بودیم برخی از این به اصطلاح امیران، مرتکب چه جنایت‌ها و چه زشت کاری‌هایی می‌شدند و لقب «امیر المؤمنین» را یدک می‌کشیدند. بیچاره آن مؤمنانی که اینان امیرشان بوده‌اند و شاید بین آنها این سنخیت وجود داشته و بنا به فرمایش پیامبر (ص): مردم به خاطر اعمالشان شایسته همان حکومت و همان حکامی هستند که بر آنها تسلط یافته‌اند.

عمروعاص تمایل نداشت که در مدینه‌ای که عثمان هم باشد، بماند. دوست نداشت که به فرمان او اقدامی کند و قدمی بردارد. به فلسطین رفت که آب و هوایی خوش داشت و آرامشی بیشتر و در آنجا نیز با چهره مرموزی چون معاویه نزدیک بود. آنها مثل کاه و کهربا، یکدیگر را جذب می‌کردند، هر کدام دیگری را خوب می‌شناخت. آنها مکمل هم و عقل منفصل یکدیگر بودند. معاویه برای دستیابی به عمروعاص باید سرمایه‌گذاری بیشتری می‌کرد، او به خلیفه مقتدری چون عمر باج نمی‌داد و چنان‌نامه‌هایی می‌نوشت، سرانجام معاویه با ترفندهایش آن شیطان سرکش را رام ساخت.

یاران پیامبر (ص) این حدیث را به یاد داشتند که فرموده بود: از اتحاد معاویه و عمروعاص باید ترسید و متأسفانه در شام این دو شریک، دو سیاست

**معاویه و عمروعاص تلاش می‌کردند تا زمینه برای روی کار آمدن معاویه آماده شود. آنها در این فکر بودند که عثمان از میان برداشته شود، تا بتوانند به نام عثمان و به بهانه خونخواهی‌اش، حکومت بر سرزمین‌های اسلامی را تیول خود قرار دهند، موفق هم شدند**

**تاریخ مصرف خلیفه از نظر اطرافیان معاویه دیگر تمام شده بود. خلیفه کشته شده بیشتر به درد آنها می‌خورد. آنها می‌خواستند یک شهید درست کرده و اطراف آن معرکه به پا کنند**

دیگری هم داشتند به نام مغیره بن شعبه و زیاد بن ابی؛ که چهار نفری چه بلاهایی که بر سر اسلام و مسلمانی آوردند و اسلام را به انحطاط و انحراف کشاندند و برنامه دستگاه خلافت مدینه، در دمشق رقم می خورد و این چهار تن، خط دهنده کلی حکومت بودند و پشت پرده هم رومیان و یهودیان، که می خواستند بدین وسیله ریشه اسلام کنده شود و اینها چه فسادها و حق کشی هایی انجام دادند و چه خیانت ها و دغل ها کردند تا معاویه را بر سر مردم مسلط کردند و امثال علی (ع) را از صحنه خارج نمودند. (وای اگر از پس امروز بود فردایی) و معاویه همچنان و عده حکومت مجده و مصر را به عمرو عاص می داد، چون متوجه شده بود که پسر عاص برای حاکمیت دوباره بر مصر حاضر به انجام هر جنایتی هست و همین به اصطلاح

زیرکی هاست که برخی از نویسندگان آگاه عرب از جمله جرجی زیدان او را نابغه می دانند. (۴۰) زیرا همه افتخارات گذشته مسلمانان، خون شهدا و تلاش محمد (ص) را به سود بنی امیه و آل ابوسفیان مصادره کرد و راستی غیر از علی (ع) و بعضی از یارانش هیچ کس در برابر این خیانت بزرگ ایستادگی نکرد و نفسی از کسی در نیامد، معاویه و یارانش مردم را در شرایطی قرار دادند که نتوانند فریادی بر آورند و وا اسلامایی بگویند.

اگر کسانی مانند **ابوذر غفاری** یا **حجر بن عدی** فریادی هر چند محدود بر می آوردند، جز مرگ در غربت و شهادت در تنهایی نصیب دیگری نداشتند. نبوغ معاویه را در جذب ناراضیانی چون عمرو عاص و زیاد بن ابی و نفوذ در دستگاه عثمان دانسته اند و این که چگونه توانست خلیفه را با دست شورشیان به قتل برساند و نگذارد که آب خوش از گلوی علی (ع) پایین برود. ام المؤمنین، **عایشه** را علیه علی (ع) به میدان جنگ کشانید. صحابیانی چون طلحه و زبیر را به عهد شکنی واداشت. مردمان بسیاری را با پیراهن خون آلود عثمان به جبهه های نبرد کشانید و آیا این همه جنگ افروزی و عوام فریبی و ساده اندیشی را به دنبال خود کشاندن نبوغ نیست؟ عمرو عاص و زیاد بن ابی و مغیره از اول می دانستند که معاویه می خواهد پایگاه خلافت را از مدینه به دمشق منتقل کند و خود در رأس آن قرار گیرد، سرانجام با حکومت ها، امتیاز و رانت ها و ثروت هایی که گرفتند او را در رسیدن به این هدف یاری کردند.

و بدان سان که در تاریخ می خوانیم این مزدوران، خود را به معاویه ارزان نفر وختند. بالاخره کسی که دین خود را به دنیای دیگران می فروشد، دست کم باید چیز قابل توجهی دستش را بگیرد. احمق ها و کودکان هستند که آخرت خود را فدای دنیای دیگران می کنند بدون این که حتی برای این دنیایشان کوچکترین فایده ای داشته باشد. همان «خسر الدنیا و الاخره و ذلک خسران مبین» (۴۱) آری اینها به نظر خودشان زرتنگ بودند که برای معاویه در برابر علی (ع) ایستادند و با گرفتن حکومتی، مقامی، قدرتی و باجی خود را جهنمی کردند.

ما در تاریخ پس از کشته شدن عثمان، همه جانام عمرو عاص را در کنار معاویه می بینیم و شاهد توطئه های مشترک آنها علیه اسلام ناب محمدی هستیم. معاویه، قصد تسخیر عمرو عاص و سواری گرفتن از او را داشت و عمرو عاص خود را در ردیف معاویه می دانست، گرچه بهره نهایی از آن معاویه بود.

حضرت علی (ع) درباره او فرموده اند: «همیشه عمرو و دستیار فاسقان و دشمن

## در مناظراتی که سال های بعد عمرو عاص با امام حسن (ع)، عبدالله جعفر و عبدالله عباس داشت، هر سه نفر، او و معاویه را قاتل اصلی عثمان گفتند

### معاویه برای دستیابی به عمرو عاص باید سرمایه گذاری بیشتری می کرد، او به خلیفه مقتدری چون عمر باج نمی داد و چنان نامه هایی می نوشت، سرانجام معاویه با ترندهایش آن شیطان سرکش را رام ساخت

مسلمانان بوده است، آیا ممکن است که او مانند مادرش نباشد. (۴۲)

بناز امام درباره او می فرمایند: (۴۳) «قسم به آن پروردگاری که دانه را در زیر خاک می شکافد و می رویاند و خلائق را آفریده، اینان اسلام نیاورده اند، بلکه تظاهر به اسلام کرده اند و کفرشان را پنهان داشتند، تا آن گاه که به یاران خود پیوستند و به همان اصل کفر و کینه توزی اولی که با ما داشتند باز گشت نمودند.»

در کتاب الغدیر، (۴۴) از قول استاد ابن ابی الحدید نقل شده که معاویه به عمرو عاص گفت: «من ناراحتم که مردم درباره اسلام آوردنت شک دارند و می گویند برای دنیا و تظاهر بوده» عمرو گفت: «ای معاویه دست از سرم بردار.» او اعتقاد به خدا، آخرت و پیامبر نداشت، عمرو عاص از ابتدا

ملحد بود و هیچ گاه دست از الحادش بر نداشت و معاویه هم مانند او بود.

درباره معاویه و او گفته اند که عقیده به «ارجاء» داشتند، یعنی هر گناهی که می خواهی بکن و امید به آمرزش خدا داشته باش و منظور آنها آن بوده که برای گناه مجوز درست کنند و راه گناه را باز نمایند، همان که برخی از شیعیان که به عدالت خدا اعتقاد عملی ندارند، هر گناهی را مرتکب می شوند و معتقدند العیاذ بالله، امام حسین (ع) روز قیامت شفاعت آنها را خواهد کرد که این خلاف عدالت خداست و از القائنات برخی مداحان بی سواد است که «تمام غرق گناهییم و یک حسین داریم» و این تفکر ارجایی از همان زمان و توسط بنی امیه در بین مسلمان ها رواج پیدا کرد.

پیامبر (ص) در جنگ تبوک که معاویه و عمرو عاص همراهش بودند، چون آن دو را پهلوی هم دید، فرمود: «هر زمان معاویه و عمرو عاص را با هم یافتید، بین آنها جدایی بیفکنید، زیرا این دو نفر هیچ گاه برای کار خیری با هم جمع نمی شوند.» (۴۵)

و هنگامی که معاویه و عمرو عاص به دنبال سخن خلیفه دوم، علی (ع) را مردی شوخ طبع معرفی می کنند و در بین مردم شام برای علی (ع) جوسازی می کنند، حضرت در خطبه ای می فرمایند: (۴۶) «عجبا لابن النابغه، یزعم لاهل الشام ان فی دعابه و...» در شگفتم از پسر آن زن بدنام که در نزد مردم شام از من چهره ای مسخره گر ساخته است که عمر خود را به شوخی و هرزگی می گذرانم، او باطل می گوید و به گناه لب می گشاید، آگاه باشید که بدترین گرفتار دروغ زنی است، او دروغ می گوید، عهد شکن است، بر خواسته های خود پافشاری می کند، در دادن بخل می ورزد، پیمان به سر نمی برد و پیوند می برد، برای جنگ و ستیز آماده است و بر حکومت چیره است و در هنگام جنگ خود را عریان سازد، به خدا قسم یاد مرگ مرا از مسخرگی بازمی دارد و فراموش کردن آخرت از سوی عمرو عاص باعث می شود که سخن حق بر زبان نراند، او با معاویه بیعت نکرد، مگر آن که سودی به او برسد و در برابر رها کردن دینش لقمه ای به او بخوراند.

بعدها می بینیم پس از آن همه خیانت ها به اسلام، حکومت مصر را دوباره به او بر می گردانند و او چه جنایت ها و حق کشی ها انجام داد تا به حکومت مصر رسید و مگر این حکومت چقدر ارزش داشت که افراد شرف، آبرو و دین خود را در راه آن از دست دادند؟ افسوس. حضرت علی (ع) در نامه ای به او اتمام حجت می کنند و می خواهند او را از قعر جهنم به در آورند، شاید که هدایت شود و راه

صحيح را در پيش گيرد، حضرت در اين نامه مي نويسد: (۴۷) «اين نامه از سوي بنده خدا علي اميرالمؤمنين به آن ابتر فرزند ابتر **عمرو بن عاص** که در جاهليت سرزنش کننده محمد، آل محمد و اسلام در عصر جاهليت و اسلام بود، سلام بر آن کسی که راه سعادت را دنبال کند، اما بعد تو شتون مردی و مردانگی را به خاطر شخص فاسقی که پرده اش دریده است، از دست داده ای، کسی که افراد شريف و کريم در مجلسش مورد اهانت قرار می گیرند و اگر افراد حليم و بردبار با او بنشينند، به سفاقت و بی ارزشی منصوب می شوند، در نتیجه دلت تابع دل او شد، اين پیروي باعث شد که دينت را از تو بگيرد و دنيا و آخرت را تباه سازد. البته خدا نابکاری و پستی تو را از روز نخست می دانست، چنان که گرگی به دنبال شیری روانه شود تا در سایه چنگال او به نوایی برسد و از زیادی شکار او شکمی سير کند. تو نیز پیرو معاویه شدی تا از پس مانده اش چیزی به تو برسد، ولی از آنچه تقدیر توست گریزی نماند، در صورتی که اگر حق را می یافتی و در راه حقیقت قدم برمی داشتی به آنچه می خواستی می رسیدی، مسلم است هر که پیرو حق باشد به کمال و سعادت می رسد. اگر خداوند مرا بر تو و آن زاده زن جگر خوار مسلط فرماید هر دو را به ستمکاران قریش ملحق خواهم کرد، به آنهایی که در زمان رسول خدا (ص) خداوند قهار آنها را هلاک نمود و اگر تو و معاویه پس از من زنده بمانید، خدا کفایت شما را خواهد کرد و همان انتقام و عقاب خدا شما را پس است.»

وقتی عمرو عاص در فلسطین بود در آنجا که باغ و ملکی برای خود آماده کرده بود، چون شنید عثمان در محاصره است و کشته می شود، ضمن اشعاری گفت: «من عثمان را کشتم، من مردم را علیه او برانگیختم، چنان مکر و توطئه ای علیه عثمان کردم، در حالی که در بی خبری و غفلت به سر می برد.» وقتی شنید عثمان کشته شده، باز گفت: «من عثمان را کشتم در حالی که در محل «وادی السباع» هستم، عثمان با تحریک های من به این سرنوشت دچار شد و...» (۴۸) «و بعد با خود می گوید: «اگر طلحه، خلیفه شود جوانمرد است و اگر علی (ع) خلیفه شد جز به حق نمی اندیشد و نزد من او مکروه ترین کس است و نارواتر و ناگوارتر از علی (ع) کسی نزد من برای خلافت نیست.»

وقتی فهمید مردم با علی (ع) بیعت کرده اند بسیار ناراحت شد و بعد شنید که معاویه بیعت نکرده و مردم را به خونخواهی عثمان علیه علی (ع) تحریک می کند، خوشحال شد.

#### پی نوشت ها:

- ۱- فرق عمرو با عمر در نوشتن آن است که جلوی عمر یک واو اضافی گذاشته می شود.
- ۲- تاریخ الخلفاء (سیوطی)، ص ۲۲۷.
- ۳- الغدير، ج ۲، ص ۱۲۱.
- ۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۰۲.
- ۵- همان.
- ۶- حسان بن ثابت، حارث بن عبدالمطلب، هر دو در این خصوص اشعاری دارند. (شرح ابن ابی الحدید)
- ۷- الغدير، ج ۲، ص ۱۲۲.
- ۸- همان.

۹- همان، نقل به اختصار.

۱۰- همان.

۱۱- جلد دوم الغدير و جلد سوم ترجمه آن (محمد تقی واحدی) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱۴ به بعد.

۱۲- حجر: ۹۵.

۱۳- کوثر: ۳.

۱۴- ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۰۰، نقل از واقدی.

۱۵- قمر: ۱۱.

۱۶- در اعلام السوری و در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۱۸، فرد همراه عمرو عاص را عبدالله بن ابی ربیع نام برده اند.

۱۷- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۶، اعلام السوری، ص ۵۵، تاریخ پیامبر اسلام، دکتر محمد ابراهیم آیتی، ص ۱۳۳.

۱۸- جلد دوم، ص ۳۲۴، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی.

۱۹- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۶، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۳۳، سیره ابن هشام، ص ۳۵۷.

۲۰- این داستان در تواریخ مختلف با همین مضمون، ولی گوناگون آورده شده که ما به اختصار آوردیم.

۲۱- تاریخ پیامبر اسلام، دکتر محمد ابراهیم آیتی، ص ۱۳۷ - سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲۲- دلایل النبوة: بیهقی.

۲۳- مغازی واقدی، ص ۴۹۱.

۲۴- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۹۱ - تاریخ پیامبر اسلام (آیتی)، ص ۴۴۴.

۲۵- برخی گفته اند که اسلام آنها پس از عمره القضا در سال هفتم بوده است، دایره المعارف تشیع، ج ۱۱، ص ۴۸۵.

۲۶- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۷۲ - مروج الذهب مسعودی.

۲۷- تاریخ اسلام (معادیخواه)، ج ۱، ص ۹۰۷.

۲۸- تاریخ اسلام (معادیخواه)، ج ۳، ص ۱۶۱.

۲۹- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۰۳.

۳۰- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۴۳۸.

۳۱- تاریخ اسلام (معادیخواه)، ج ۳، ص ۱۰۶، ۱۰۸.

۳۲- دایره المعارف تشیع، ج ۱۱، ص ۴۸۵.

۳۳- تاریخ اسلام (معادیخواه)، ج ۳، ص ۱۳۷ - (صفحاتی از تاریخ مصر)، ج ۱، ص ۴۷۳.

۳۴- الغدير، ج ۲، ص ۱۵۳.

۳۵- تاریخ اسلام (معادیخواه)، ج ۳، ص ۷۵۸.

۳۶- الکامل للتاریخ (ابن اثیر)، ج ۳، ص ۱۴۹.

۳۷- همان، ص ۹۳.

۳۸- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ج ۳، ص ۲۹۸.

۳۹- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۲۶۱.

۴۰- مجموعه آثار جرجی زیدان.

۴۱- حج: ۱۱.

۴۲- ترجمه الغدير، ج ۳، ص ۳۳۱.

۴۳- همان، از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

۴۴- جلد دوم عربی، ص ۱۲۶.

۴۵- همان، ص ۱۲۷.

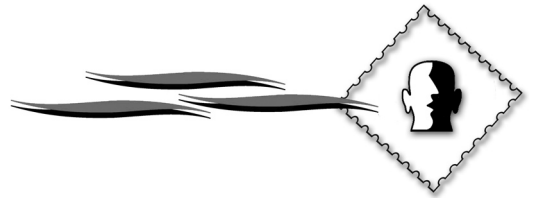
۴۶- نهج البلاغه، خطبه ۸۳.

۴۷- الغدير، ج ۲، ص ۱۳۰.

۴۸- همان، ص ۱۳۵.

**یاران پیامبر (ص) این حدیث را به یاد داشتند که فرموده بود: از اتحاد معاویه و عمرو عاص باید ترسید و متأسفانه در شام این دو شریک، دو سیاس دیگری هم داشتند به نام مغیره بن شعبه و زیاد بن ابی؛ که چهار نفری چه بلاهایی که بر سر اسلام و مسلمانی آوردند و انحراف کشاندند**

**تاریخ مصرف خلیفه از نظر اطرافیان معاویه دیگر تمام شده بود. خلیفه کشته شده بیشتر به درد آنها می خورد. آنها می خواستند یک شهید درست کرده و اطراف آن معرکه به پا کنند**



# قرآن و نقد بهینه

گفت‌وگو با لطف‌الله میثمی



■ پس از رنسانس مقوله‌ای به نام «عقل یا خرد نقاد خودبنیاد» باب شد که به نقد همه چیز می‌پرداخت. جریان روشنفکری دینی - که در ضمن با علوم جدید و عقل نقاد خودبنیاد آشنا هستند - به این پرسش می‌رسند که نسبت عقل نقاد خودبنیاد با دین چه می‌شود. به این معنا که اگر همه چیز قابل نقد است، پس دین و قرآن هم قابل نقد است و مبانی آنها را هم می‌توان نقد کرد و چون در این روال با بن‌بست روبه‌رو می‌شوند در نتیجه دین را به کناری می‌گذارند.

می‌تواند باشد. آیا دین نقاد، مبانی خود را نقد می‌کند یا اگر مبانی را هم نقد کنیم به عرصه بی‌روشی و هرج و مرج نمی‌افتیم؟

□ می‌توانیم هر بحثی که در مورد دین می‌کنیم به قرآن نیز اشاره داشته باشیم. یک جریان فکری، دین را قدسی می‌کند، به طوری که دیگر نقد بردار نیست. این روزها هر کس نقد می‌کند و نقد مد روز شده است، طوری که می‌گویند آیا قرآن نقدپذیر هست یا خیر؟ گاهی یک نفر مذهبی

اینها برای یافتن راه گریز، دو ساحت را تعریف می‌کنند؛ نخست ساحت قدسی - که ساحت دین است - و نقد بردار نیست. ساحت دیگر، در روش و استدلال است که در آن ساحت، عقل نقاد خودبنیاد را به کار می‌گیرند. به عبارتی با چنین تفکیکی می‌شود هم دین‌دار بود و هم طرفدار مدرنیته. در حقیقت دین را به طور سیستماتیک از متن روش و زندگی و عقلانیت خارج می‌کنند.

در مقابل اینها - منهای آن جریان سنتی که اصلاً قائل به نقد وضع موجود نیست - دو طیف مهم ایستاده‌اند و موضع دارند؛ نخست پست مدرن‌ها که آنها خود عقل نقاد خودبنیاد را هم نوعی ایدئولوژی و بنیادگرایی عقل می‌دانند و معتقدند هر عقلانیته متکی به بنیادی است که آن بنیاد غیر قابل نقد است. پست مدرن‌ها این پرسش را دارند که آیا عقل نقاد خودبنیاد می‌تواند مبانی خود را نقد کند یا خیر؟ آنها می‌گویند عقلانیت‌های مختلف قادر نیستند مبانی خود را

نقد کنند، بنابراین قائل بودن به عقل نقاد خودبنیاد هم به این می‌انجامد که ما به دگم، بنیاد یا بدیهی اولیه‌ای اعتقاد داریم که غیر قابل نقد باشد. بنابراین این نقد نیست، بلکه قائل شدن به امری قدسی است که غیر قابل نقد است و از درون آن عقل نقاد را بیرون آورده است. جریان دوم کسانی هستند که دیدارند و نمی‌خواهند ساحت دین را از ساحت عقلانیت جدا کنند و نمی‌پذیرند که دین، ساحتی قدسی داشته باشد، به طوری که در زندگی کاربردی نداشته باشد. اما این پرسش مهم مطرح می‌شود که نسبت دین‌داری ما با نقادی‌مان چگونه

در برابر این پرسش عقب‌نشینی می‌کند. اینجاست که قرآن را مقدس می‌کنند و آن را نقدپذیر نمی‌دانند. شما نحله‌های مختلف دین‌داری را مطرح کردید که گروهی برای دین تقدس قائل هستند، ولی می‌گویند عقلانیت هم تضادی با دین ندارد، اما برای خود دین، عقلانیتی قائل نیستند و دین را صرفاً عبادی می‌دانند و بر این باورند که در تعقل نیز سمت و سوی نشانه و علائمی در قرآن آمده است. گروهی هم معتقدند دین، عقلانیت خاص خودش را دارد و در پایان گفتید در جست‌وجوی بستری هستید که هم نقد مبانی در آن مجوز داشته باشد و هم نقد روش‌ها و ساختارها. امیدوارم بتوانم به روشنی و روانی این پرسش‌ها را پاسخ بدهم. به نظر من قرآن، نقد بهینه را مطرح می‌کند و مجوز می‌دهد که هم در مبانی نقد شود و هم در روش‌ها، اندیشه‌ها و... قرآن در چهار وجه، هم جهان‌بینی دارد، هم متدلوژی و هم احکام و در ضمن ما

را انگیزه‌مند هم می‌کند. در همه وجوه می‌توان این چهار بخش را نقد کرد و به نظر من این نقدها موجب رشد می‌شود. ما خداوند را مقدس می‌دانیم، قرآن هم مخلوق خداوند و از سوی اوست و بشری به نام محمد بن عبدالله (ص) - که در بشر بودن او و دیگر انبیا شکی نیست - آن را فهم و اجرا کرده است و بدین‌سان مطالب آن راهنمای بشر بوده است. همان‌طور که می‌دانیم انبیا در اجرا و تحقق آیات با مشکلاتی روبه‌رو شدند و هبوط‌هایی داشتند. در قرآن هم آمده که برای رهایی از هبوط چه باید کرد و روش

**تکامل نو به نو شدن است و هر نو به نو شدنی ارتقایی نسبت به گذشته به دنبال دارد، پس مجوز نسخ و نقد را هم می‌دهد**

**قرآن ما را به ریشه‌یابی امر کرده است و راه توبه و بازگشت را هم برای ما باز گذاشته است، خود این، توصیه‌ای به نقد است**

رهایی از هبوط آمده است. قرآن به‌طور کل چند راهکار برای ما در پی دارد؛ نخست این که قرآن، قانون بیانگر تکامل است، از یک سو به ظاهر گفته می‌شود که دین، ثابت است و از سوی دیگر می‌گوییم قرآن، بیانگر تکامل است. روشن کردن مکانیسم این تعارض ظاهری بسیار مفید خواهد بود، یعنی وقتی قانونی بیانگر تکامل باشد، از آنجا که تکامل نو به نو شدن است و هر نو به نو شدنی ارتقایی نسبت به گذشته به‌دنبال دارد، پس مجوز نسخ و نقد را هم می‌دهد. (چشم‌انداز ایران، شماره ۳، تکامل، شکوفایی، جوهر نسخ) هر چه مشمول تکامل شود، به‌طور صد در صد مجوز نقد هم خواهد داد، چرا که امروز ما با دیروزمان تفاوت دارد. قرآن ما را به ریشه‌یابی امر کرده است و راه توبه و بازگشت را هم برای ما باز گذاشته است، خود این، توصیه‌ای به نقد است. برای نمونه در مکاتب دترمینیستی و جبری مانند اصالت ماهیت یا ماتریالیستی، ریشه‌یابی، بازگشت و توبه معنایی ندارد و می‌گویند اگر در جایی اشتباهی کردی، طبیعی و عادی بوده و نیازی به توبه و بازگشت نیست، ولی برخلاف دترمینیسم و ماتریالیسم یکی از ویژگی‌های بهینه قرآن این است که روح ریشه‌یابی و بازگشت را به ما ارزانی می‌دارد و راه خروج از هبوط و اشتباه را هم مطرح می‌کند. دیگر این که قرآن به گفته مهندس بازرگان «خدای‌نامه» است و یا به نظر من «هستی محور» یا «هستی بنیاد» است. در هستی نمی‌توان شک کرد و گریزی هم از هستی نیست. ادعایی که من از فهم قرآن دارم این است که: الف - در هستی نمی‌توان شک کرد. ب - هستی را نمی‌توان اثبات کرد. ج - هستی را نمی‌توان انکار کرد. د - هستی را نمی‌توان تعریف کرد. هر یک از این چهار وجه راه نقد را به ما نشان می‌دهد.

در «مدل هبوط» و «مدل ناسخ و منسوخ» و «مدل محکم و متشابه» هم نقد ذاتی نهاده‌ی شده است. در مدل ناسخ و منسوخ می‌گوید بسیاری از آیات، منسوخ هستند و آیات ناسخ با آیات منسوخ متفاوت هستند. این نشان می‌دهد که در درون قرآن، نقد درون‌دینی وجود دارد. سومین مدل، مدل محکم و متشابه است که کلید فهم قرآن است و مطرح می‌کند محکومات در بستر زمان، متشابهات شده و متشابهات معادل عنصر زمان هستند و پا به پای زمان جلو

می‌روند (پرتوی از قرآن، توشه‌گیری از آیات ۷ و ۸ سوره آل‌عمران و همچنین چشم‌انداز ایران، شماره‌های ۳۷ و ۴۱ تا ۴۵) و نقد هم وجود دارد. ویژگی بهینه قرآن این است که «نقد هم‌زمان» را مطرح می‌کند؛ توضیح این که در زمان نیوتن آیا کسی از نیوتن قوی‌تر بود که نقد نیوتن را بگوید؟ در صورتی که اکنون یک دانش‌آموز سال اول نظری، دانش بالاتری از نیوتن دارد، اما آیا درست است که نیوتن را با دانش اکنون نقد کرد؟ آیا در زمان پیامبران هم فردی صالح‌تر از آنها در زمانشان بود؟ هر چند پیامبر بعدی صالح‌تر است. ما مطرح می‌کنیم که انبیا، یکی نسبت به دیگری متکامل‌تر است و هر پیامبری در دوران خود پیامبرتر می‌شود. محمد(ص) در دوران ۲۳ سال، همواره پیامبرتر شد. به نظر من

عبارت «بشر متکامل»، از «انسان کامل» عرفا درست‌تر است. اینها مجموعه مسائلی است که می‌توان بدون نگرانی از به هم خوردن تقدس قرآن مطرح کرد. از آنجا که قرآن، قانون بیانگر تکامل است، هم اصل نقد و هم روش بهینه نقد را نشان می‌دهد؛ این راه نقدی است که ملاک ایجابی دارد و پا به پای این ملاک، نقد هم انجام می‌گیرد، و به‌هیچ‌وجه دچار هرج و مرج نمی‌شویم. از پیروان مکاتبی که قصد دارند دین یا قرآن را نقد کنند باید پرسید که مبانی مکتبشان چیست؟ اگر علم‌گرا بوده و اصالت علم را دنبال کنیم که قرآن به متد علمی مصطلح موجود نقد دارد، متد علمی موجود نه می‌تواند از آینده خبر دهد؛ نه از عمق اشیا؛ به عبارتی نه آینده‌نگر است نه ژرف‌نگر. اگر پیرو یکی از مکاتب فلسفی غرب باشیم که فلسفه غرب ادعایی و رای ظاهر اشیا ندارد، ولی قرآن ما را به باطن اشیا هم می‌کشاند؛ «و يعلمون ظاهراً من الحیاه الدنیا و هم عن الآخره هم غافلون». (روم: ۷) در درجه اول باید دیدگاه‌های خود را معرفی کنیم که با چه ملاکی می‌خواهیم نقد کنیم. اگر کسی معتقد به نقد مستمر باشد و روی آن اصرار ورزد، این خود یک ایدئولوژی بوده و نیت نقاد را برآورده نمی‌کند و نقض غرض است.

ویژگی بهینه دیگر قرآن این است که قرآن در تمام ادوار با بت‌پرستی مبارزه کرده است. وقتی می‌گوییم بت‌پرستی، یعنی همه خداجو بوده و الله را خالق آسمان و زمین می‌دانند و هم‌زمان با این باور، خود تصویری از جهان نیز دارند. این تصویری که از جهان در ذهن خود می‌سازند را به نقاشی، بت، سنگ یا متن و دستاوردی تبدیل می‌کنند و از آنجا که اینها را ثابت دانسته، به تدریج مقدس می‌شوند. در حالی که قرآن بر اساس توحید و هستی‌محوری می‌گوید هر تصویری که در ذهن داریم باید نقد کنیم. این ویژگی بهینه قرآن، بت‌پرستی را در طول تاریخ مطرح می‌کند و نه در یک برش از تاریخ، و راه مبارزه با آن را هم نشان می‌دهد. در واقع بت‌پرستی معادل با دکماتیسیم، تحجر و اندیشه سنگواره‌ای امروز است که ذهن و تصور را ایستا دانسته و برای آن حرکتی قائل نیست. قرآن توصیه می‌کند که دکم و متحجر ماندن «دور» است باید راه برون‌رفتی برای آن پیدا کرد.

■ شما مدعی هستید که «نقد در مبانی» هم

ممکن است؟

□ من به قرآن که تبلور ادیان در آن است استناد می‌کنم؛ نخست این که در این کتاب همه انسان‌ها خداجو معرفی شده‌اند و خدا را قبول دارند، حتی شیطان. این نقطه وحدت اصولی است که چه در درون قرآن بررسی کنیم (که حتی کفار، مشرکان و منافقان هم خدا را قبول داشتند و در طول تاریخ در ذات خدا هیچ شکی نبوده است) و چه در بحث بیرون دینی می‌توان این ادعا را کرد. من معتقدم شک، خیلی خوب است و موجب برکت می‌شود و سبب شک در تصورمان از خدا می‌شود. اگر شک در تصویری که از خدا داریم بکنیم، موجب رشد می‌شود و تصورمان که به نوبه خود وجود ذهنی است

## برخلاف دترمینیسم و ماتریالیسم یکی از ویژگی‌های بهینه قرآن این است که روح ریشه‌یابی و بازگشت را به ما ارزانی می‌دارد و راه خروج از هبوط و اشتباه را هم مطرح می‌کند

## قرآن به متد علمی مصطلح موجود نه می‌تواند از آینده خبر دهد و نه از عمق اشیا؛ به عبارتی نه آینده‌نگر است نه ژرف‌نگر

ارتقا پیدا می‌کند. در نتیجه این شک، مبارک و میمون است و اشکالی ندارد کسی بر مبنای الله اکبر در خدایش شک کند. ما که می‌گوییم الله اکبر، یعنی خداوند برتر از هر تصویری است که ما درباره او داشته باشیم و این مقوله دینامیزم فکری ما را تا ابد تضمین می‌کند. اما در آموزش‌های جاری سنتی به جای این که خدا را خالق بدانیم، او را اثبات کرده و در واقع خدا را مخلوق ذهن می‌کنیم و همه می‌دانیم که اثبات، کار ذهن است؛ در این راستاست که به بن‌بست می‌رسیم. معایب این روش این است که نه تنها ما را به خدا و صفات او نمی‌رساند، بلکه به خود - خدایی، خود مطلق‌بینی، دگماتیسم و رویارویی با واقعیت و حرکت و تکامل می‌انجامد، ولی اگر به قرآن بنگریم، متوجه می‌شویم هر کس تصویری از خدا داشته و دارد. با نگاه اجمالی به قرآن می‌بینیم که روح قرآن چیزی نیست جز «سبحان الله»، «لا اله الا الله»، «الله اکبر»؛ خداوند بزرگتر از هر تصویری است که ما داریم، پس دینامیزم فکری ما را تا ابد تضمین می‌کند، یا خداوند منزه از تصورات ماست. روش قرآن ما را ارتقا می‌دهد و در این راستا حقیقت فدای روش نمی‌شود و در دل این ارتقا، نقد تصورات ذهنی ما هم وجود دارد.

#### ■ پس شما معتقدید خدای مقدس هم نقدپذیر است؟

□ تقدس از آن ذات خداست. در ذات خدا شکی نیست، ولی اگر کسی می‌خواهد شک کند راه باز است و این موجب رشد او می‌شود، چرا که در تصورمان از هستی و حقیقت است که شک می‌کنیم. همین هستی‌ای را مطرح کردیم که نمی‌توان اثبات کرد، حال به فرض که بخواهیم آن را اثبات کنیم، ابتدا باید یک بدیهی متعارف را پایه استدلال قرار دهیم. به نظر من دیگر نباید جلو رفت، زیرا همین بدیهی متعارف «اله» ما می‌شود و برایش استدلال نداریم. قرآن با این بدیهی متعارف برخورد تعالی بخش می‌کند و می‌گوید به خدای

واحد ارتقا پیدا کن. در دل این ارتقا و استعلا نقدی وجود دارد. (کهف: ۱۱۰ و انبیا: ۱۰۸) از این رو می‌گوییم خدا ثابت کردنی نیست، اما اگر بخواهیم ثابت کنیم، موضع بهینه قرآن این است که باید با آن برخورد تعالی بخش کنیم. قرآن در اینجا می‌گوید «الهمک اله واحد»، یعنی هویت تو را می‌پذیریم، اما آن را به خدای واحد ارتقا بده. در اینجا، هم ارتقا وجود دارد و هم در دل ارتقا نقد وجود دارد و هیچ‌گونه تخریب هویت در آن نیست. با کسانی که خدا را اثبات و خلق می‌کنند می‌توان این برخورد را کرد و نگذاریم به نتیجه برسند تا به خودخدایی و دگماتیسم بینجامد.

در وجه سوم، من متقدم نمی‌توانم خدا را انکار کرد. اگر بخواهیم خدا را انکار کنیم، در دل انکار، ناگزیریم به یکی از صفات خدا برسیم. یکی مانند مارکس به ازلت و ابدیت می‌رسد و دیگری مانند برتراند راسل به جاودانگی می‌رسد (جهان‌بینی علمی، نوشته راسل - مبنای

وجود، نشر صمدیه، چاپ دوم، ص ۳۴) و نگاه دیگر به بقای خدا می‌رسد. (اشاره به آن جوان آمریکایی است که می‌گفت خدا را وقتی قبول دارم که آن را زیر تیغ جراحی ببینم، غافل از این که علم پزشکی بویژه جراحی برای بقای عمر است و پیش از این که تیغ جراحی‌اش به کار افتد، صفت بقا را پذیرفته است). این، ایرادی ندارد و راه نقد در اینجا باز است.

این که می‌گوییم خداوند تعریف‌ناپذیر است، البته هر کس تعریفی از خدا دارد، ولی هر تعریفی بکنیم، حقیقت خود خدا نیست؛ ناگزیر هر کس تعریفی دارد، اما این تعریف نباید ثابت باشد، بلکه پا به پای درک خود از هستی باید این را متحول کرد و هر دستاورد و فکر نباید ما را خوش خیال و بسنده کند، بلکه باید آن را تعالی داد.

■ پس ما با آنهایی که می‌گویند هر تصویری از مبنای داشته باشیم خود مبنای نیست، چه مرزی داریم؟ (در حالی که مبنای، دست‌نیافتنی است).

□ اگر این را مطرح کنند ما تفاوتی نداریم، اگر حقیقتی را قائل باشند و بگویند هر تفکری شما داشته باشید، نقدپذیر است و خود حقیقت نیست، مشکلی نداریم.

■ حتی اگر جتهی برای نقد قائل باشیم، خود این قابلیت به جهت تحجر و دگم نیست؟ شما می‌گویید قرآن، قانون بیاتر تکامل است و یا تکامل از ویژگی‌های خداست. پست‌مدرن‌ها می‌گویند این هم نیست، یعنی حتی اگر به تکامل هم قائل باشیم، مبنای قائل شده‌ایم و به دگماتیسم و امری اثبات‌نشده‌ای رسیده‌ایم.

□ ما می‌گوییم اگر حقیقتی را قائل باشند، کافیست. اگر به اعتبار آن حقیقت نقد کنند، به حقیقت نزدیک می‌شوند، اما هرگز به آن نمی‌رسند. ■ آنها معتقدند اصلاً حقیقتی در دسترس نیست.

□ این را بگویند، ولی ما می‌گوییم همه انسان‌ها در ناخودآگاه خود، ایمان به حقیقت دارند و بحث کلامی نمی‌کنیم. اگر بگویند ما ایمان نداریم، با آنها بحث لفظی نمی‌کنیم و می‌گوییم برداشت ما این است که او یک انسان خداجوست و باید ارزش‌های وجودی او را کشف کرد.

■ یکی از محورهای این بود که قرآن، قانون بیاتر تکامل است و از تکامل هم جهت و سیر بیرون می‌آید. نقدی که شما می‌گویید نقد جهت‌دار و بالابرنده است. این جهت‌داری، خود یک مبناست. آیا این را می‌توان نقد کرد؟

□ اصولاً اعتقاد به تکامل به معنای نقد است و شکوفایی موجبات نسخ را فراهم می‌آورد.

■ پست‌مدرن‌ها می‌گویند نفی نفسی، یعنی شما هر تصویری را نفی می‌کنید، اما همان نفی را هم باید همواره نفی کنید. به عبارتی به یک نفی در نفی می‌رسند که در آن سمت‌داری و تکامل وجود ندارد.

### روش قرآن ما را ارتقا می‌دهد و در این راستا حقیقت فدای روش نمی‌شود و در دل این ارتقا، نقد تصورات ذهنی ما هم وجود دارد

می‌گوییم خدا ثابت کردنی نیست، اما اگر بخواهیم ثابت کنیم، موضع بهینه قرآن این است که باید با آن برخورد تعالی بخش کنیم. قرآن در اینجا می‌گوید «الهمک اله واحد»، یعنی هویت تو را می‌پذیریم، اما آن را به خدای واحد ارتقا بده. در اینجا، هم ارتقا وجود دارد و هم در دل ارتقا نقد وجود دارد و هیچ‌گونه تخریب هویت در آن نیست



□ قرآن هم نفی در نفی را می گوید، منتها چون عنصر زمان را در معادلات وارد می کند و تکامل تدریجی را قبول دارد، می گوید نقدی که می کنیم، زمانی را می طلبد تا همه آموزش ببینند و در این مرحله تثبیت شوند، بعد یک مرحله بالا برویم. در دوره آقای خاتمی که روزنامه‌ها به طور نردبانی نقد می کردند، هر روز شاهد نقدی بودیم. اما ما معتقد بودیم نقد را باید پله‌ای کرد، یعنی وقتی تثبیت شدیم و جامعه به مرحله بالاتری رسید بعد یک مرحله دیگر بالا برویم. در این رابطه از مهندس عبدالعلی بازرگان شنیدم که مهندس مهدی بازرگان در «بررسی سیر تحولات قرآن» به این رسیده بود که ابراهیم (ع) در سیر خداجویی و جست‌وجوی رابطه «انسان و خدا» در هر مرحله‌ای چند سال زمان گذاشت. باید به تحول انسان، این زمان را داد، و گرنه تبدیل به نهیلیسم و هرج و مرج شده و عوارض آن در جامعه مشهود می شود. (تفسیر نمونه، سوره روم، آیات ۷۵ تا ۷۹، همچنین مبنا - وجود، ص ۶۷ و ۶۸ و پرتوی از قرآن...) قرآن مانع نقد و حتی شک در قرآن نمی شود. خداوند در سوره بقره آیه ۲۳ و ۲۴ می فرماید ادعا کردن و مانند قرآن آوردن اشکالی ندارد، اما اگر ما چنین کاری کنیم، چون از آن خدا نیست «من در آوردی» می شود و چون می خواهیم آن را راهنمای عمل کنیم، به دور می افتیم و دودش به چشم خودمان می رود. پس باید مسئولیت آن را هم بپذیریم. نفی در نفی مستمر بدون این که عنصر زمان، یعنی تکامل در آن دخالت کند، به هرج و مرج می انجامد. به هر حال هر نقدی باید پایگاه و طیفی پیدا کند و لامحاله آموزشی برای گام بعدی باشد و برای این موضوع ناگزیر به زمان نیاز دارد.

■ می توان گفت این توقف، از موضع ایمان شما به وجود مستقل از ذهن نشأت می گیرد. یعنی همزمان با این که تصویری از خدا دارید، به اعتبار آن وجود، جای پای محکمی برای خود درست کرده‌اید و به اعتبار آن نقد می کنید، ولی در مرحله بعدی این نقد را هم نفی می کنید، اما پست مدرن‌ها این جا پای محکم را ندارند و همواره نفی می کنند، یعنی همین جا پای محکم را هم تصور خود انسان می دانند که باید نقد شود.

□ از آنجا که ادعای قرآن، راهنمای عمل بودن آن است، بنابراین با نفی در نفی مستمر بدون لحاظ عنصر زمان و آموزش نمی توان جامعه را به هیچ طریقی اداره و تدبیر کرد. اگر ما به روند علم هم رجوع کنیم - پست مدرن‌ها، علم و تجربه را قبول دارند - وقتی بخواهیم چیزی را تجربه کنیم، برشی به آن می زنیم و مقطعی از آن را در نظر می گیریم و روی آن کار می کنیم. طی مدت زمانی که روی آن کار می کنیم، این شی، متکامل و تبدیل به چیز دیگری شده است. این با تجربه گرایی و پوزیتیویسم همخوانی ندارد. نقد ما در ضربه ۱۳۵۰ به سازمان مجاهدین خلق این بود که محمد حنیف نژاد و بقیه، در سال ۱۳۴۴ برشی

از جامعه را گرفتند و به اتاق در بسته‌ای رفتند و کاخ استراتژی خود را روی این برش بنا نهادند، ولی تغییرات تدریجی جامعه را در آن لحاظ نکردند؛ اعضا هم درگیری کوچک با نظام نداشتند که این خط‌مشی تازه شود و دید آنها نسبت به نظام عینی تر گردد، از این رو اگر بتوانیم با به پای تکامل، در برشی که می زنیم عنصر زمان را ملحوظ کنیم خیلی خوب است؛ ولی می بینیم حتی انبیا نیز دچار هبوط می شوند. خداوند به آدم فرمان می دهد که به شجره ممنوعه نزدیک نشو، ولی شرایط زمانی و مکانی عوض می شود و باید اجتهاد کرد تا محتوای فرمان در بستر شرایط جدید تحقق یابد.

■ قرآن راه برون رفت از این هبوط را مشخص کرده است، ولی دیدگاه‌هایی که همواره در حال نفی نفی است، چگونه قابل بررسی است و خروجی آن در ضربه‌ها و بحران‌ها چیست؟

□ روش قرآن این است که می گوید وقتی به عقلانیت «من دون الله» مؤمن شویم، عذاب آن هم شامل ما می شود. تجربیاتی که بشر می کند و هزینه‌های اجتماعی هم که می دهد، ناشی از همین امر است. قرآن ادعا دارد تا آنجا که ممکن است می تواند هزینه‌های اجتماعی تجربه و خطا را به طور چشمگیری کاهش دهد و تعداد و نقش خطا و هبوط را کم کند.

■ به نظر شما آیا این، «برخورد تعالی بخش» است؟ اگر کسی روی جهت‌داری و تکامل، نقد و مسئله داشته باشد، باید به او گفت «تو قبول نداشته باش، عذاب آن را می چشی؟»

□ خیر، مقدمات را به او می گویم و این که از ابتدای خلقت تا حال حاضر همه تضادها در جهت «وجود» حل شده است و نه در جهت «عدم و نیستی»؛ بالاخره جهتی وجود دارد. اگر بخواهیم بگویم جهت آن معلوم نیست باید دلایل کافی بیاوریم. اگر این جهت‌داری را نفی کنیم مسئله مبدأ زمان را زیر سؤال برده‌ایم و باید در خیلی چیزها تجدیدنظر شود.

■ این که استقرا است. استقرا امری علمی است و علم هم قابل نقد است و دلیل مبنایی برای این که کسی بپذیرد نیست. می گوید فرض کنیم تا به حال همه تضادها در جهت وجود و تکامل بوده باشد، از کجا معلوم که از این به بعد هم همین اتفاق بیفتد.

□ باید دید با چه مکتبی می خواهیم برخورد کنیم.

■ یک نفر می گوید من اعتقاد ندارم نقطه‌ای برتر از نقطه قبلی وجود داشته باشد، آیا برخورد شما با این فرد این است که «قبول ندارید که نداشته باشید، بدانید به عذاب می افتید؟»

□ خداوند در قرآن با بسیاری که عناد دارند این گونه برخورد کرده است.

■ عناد که برچسب است، واقعاً کسی می گوید من تکامل را قبول ندارم، پس چرا می گوید هر نقدی در جهت تکامل حل می شود؟ نقد آنها این است که شما می گوید در جهان قانونمندی وجود دارد و همین هم تصور شماست و نه عین حقیقت.

**نفی در نفی مستمر بدون این که عنصر زمان، یعنی تکامل در آن دخالت کند، به هرج و مرج می انجامد. به هر حال هر نقدی باید پایگاه و طیفی پیدا کند و لامحاله آموزشی برای گام بعدی باشد و برای این موضوع ناگزیر به زمان نیاز دارد**

**از آنجا که ادعای قرآن، راهنمای عمل بودن آن است، بنابراین با نفی در نفی مستمر بدون لحاظ عنصر زمان و آموزش نمی توان جامعه را به هیچ طریقی اداره و تدبیر کرد**

□ ما که نمی‌توانیم زور بگوییم و جلوی انسان‌ها را بگیریم، بلکه می‌گوییم همین ادعایتان را به شکل ایجابی تحقق بدهید و آن را تجربه کنید.

■ این نوع برخورد در وجه تاریخ، لیبرالیسم می‌شود. لیبرالیسم هم معتقد است که تاریخ جهت ندارد.

□ ما هم می‌گوییم که اگر سمت و سویی نباشد نتیجه‌اش این است که اربابان زر، زور و تزویر هم می‌توانند حاکم شوند.

■ پس او هم به یأس می‌افتد.

□ ما می‌گوییم که نتایج آن زیانبار است، من به این موضوع که خدا گفته ما وسعت‌دهنده و تکامل‌دهنده هستیم، اعتقاد دارم و به آنها می‌گویم شما کار خود را بکنید و ما هم کار خود را. بسیاری از دیالوگ‌های قرآن، دیالوگ‌های باز و نیمه‌تمامی است و در جایی قطع می‌شود، تا این که زمان قضاوت فرا رسد و گذر زمان آن را حل کند.

■ تعریف شما از انسان این است که انسان را عین ربط به خالق می‌دانید و به گفته خود شما انسان رابطه بندنافی با کل هستی دارد، ولی دیدگاهی که همواره نفی می‌کند چنین تعریفی از انسان ندارد و می‌گوید جهان در ابتدای خلقت، خالقی داشت و دیگر نقش آن خالق تمام شده‌است. اکنون این انسان است که با کنش‌ها و واکنش‌های خود رشد یا هبوط پیدا می‌کند، یعنی رابطه انسان و خالقش را قطع شده می‌دانند.

□ به نظر من با هستی‌محوری و بستر وجودی‌ای که ما مطرح می‌کنیم او هم که ظاهراً چنین اعتقادی ندارد، در درونش با هستی ارتباط دارد. زمان هم نشان می‌دهد و گریزی از آن نیست. آن که نقد می‌کند، غیرممکن است ملاکی اثباتی در بن جان خود نداشته باشد. من می‌خواهم بگویم که هیچ نفی‌ای، بدون اثبات نیست. بالاخره دوست داشتن هر چیز به اعتبار یک چیزی است. برتراند راسل می‌گوید من دوست ندارم جهان رو به افول باشد، چون در دل او جاودانگی وجود دارد. آیا خود این یک جهت‌داری نیست که انسان هر جهتی را نفی کند. خود نفی کردن هر نفی‌ای یک ایدئولوژی است. قرآن ملاک‌های محکمی دارد و می‌گوید هر دیدگاهی را باید با طبیعت و تاریخ محک بزیند تا بتوانید نقد کنید. البته به نظر من این مسئله عمده جامعه ما نیست که هر چیزی را می‌توان نفی کرد و نفی آن را هم می‌توان نفی کرد و زمانی هم بین دو نفی قائل نشویم. مسئله

عمده جامعه ما انسان‌های متفکری هستند که به اموری قائل‌اند و می‌گویند قرآن مقدس است و نمی‌توان آن را نقد کرد؛ اما به نظر من خود قرآن بهترین روش نقد را داراست، دلایل زیاد درون‌دینی و بیرون‌دینی هم دارد. ادیان همواره با بت‌پرستی مبارزه می‌کردند، زیرا بت‌پرست‌ها تصور ثابتی از هستی، شیء و روابط داشتند که به بت تبدیل می‌شد. ادیان این پدیده بت‌پرستی را تحجر و دگماتیسم می‌دانند. چیزی که میلیون‌ها سال از آن گذشته، به تصور درآمده، اما پا به پای زمان، تصور را تغییر نداده‌ایم. در قرآن همه

انبیا می‌گویند خدایی جز خدای یکتا نیست و با بت‌پرستان هم برخورد تعالی‌بخش می‌کنند. یا حضرت ابراهیم (ع) می‌گوید ای بر شما و آنچه که «من دون‌الله» را خدا گرفته‌اید. خطاب به بت‌پرستان می‌گوید شما که الله را به‌عنوان خالق آسمان و زمین قبول دارید، چرا پایین‌تر از خدا را خدا می‌گیرید؛ این، استدلال هستی‌محور و محکمی است. در اینجا تنها یک مسئله را باید پذیرفت و آن این که همه انسان‌ها حق‌طلب و خداجو هستند و از شیطان - که ذات و خالقیت خدا را قبول دارد - عقب‌تر نیستند، بنابراین اگر ادعا کنند که خدا را قبول ندارند، می‌گوییم اشکالی ندارد، بالاخره در هر گزاره‌ای اعم از پندار، گفتار و رفتارشان خداجویی وجود دارد، پس ما وقت را برای جدل بی‌حاصل و یا اثبات تلف نمی‌کنیم، چون این، به دام ایدئالیزم افتادن است. در هر گزاره‌ای، واقعیت موج می‌زند که باید آن را کشف و پرده‌برداری کرد.

اگر بخواهیم واقعیت را برای کسی اثبات کنیم، باید اول یک دستگاه معرفتی ذهنی استخدام کنیم، تا بتوانیم به کمک آن واقعیت را ثابت کنیم و این افتادن به دام ذهن‌محوری است، درحالی که واقعیت را نمی‌توان اثبات کرد.

■ اگر کسی بگوید من به اعتبار خدایی که شما آن را مبنای نقد می‌دانید، قرآن را هم که خودش متن و ملفوظ است و در ذهن مسلمانان می‌تواند جای بت را بگیرد، نفی می‌کنم، در این باره چه می‌گویید؟

□ این، مشکلی ندارد. قرآن این راه را هم باز کرده و می‌گوید سوره‌ای و آیه‌ای مانند آن بیاورید، یعنی برخورد ایجابی می‌کند که به آن اشاره کردم.

■ گروهی می‌نشینند و کار کارشناسی می‌کنند و به این می‌رسند که برخی از آیات قرآن با کارشناسی عقلی نمی‌خوانند، سپس می‌گویند که ما هم هستی‌باور و واقعیت‌باور هستیم و خدا گفته به پدیده‌ها اصالت دهید و ببینید قانون آفرینش چیست، پس با عقل کارشناسی به این نتیجه رسیده‌ایم که فلان قانون اجتماعی باید به جای آیه‌ای از قرآن حاکم باشد. این، چگونه می‌شود؟

□ کسی که می‌گوید کارشناس و عقل‌محور هستیم، بالاخره این فرد مکتبی دارد. اگر اصالت عقل را قبول دارد، به همان هم نقدهای زیادی وارد است و این نقدها هم محکم و جان‌دار است و تاکنون نیز برای عقل تعریفی عقلانی نشده است، چرا که به دور می‌افتیم. ما عقل را انتخاب کرده‌ایم. (چشم‌انداز ایران، شماره ۲۴، حکمت یونانیان، حکمت ایمانیان، دکتر عبدالکریم سروش) دیگر این که قرآن می‌گوید به کارشناسی و بلدیت باید بها داد و اجرای هر حکمی باید از پروسه شورا و عقلانیت بگذرد. در بحثی که در مقاله‌ای باعنوان «نص، شورا، عنصر زمان» (چشم‌انداز ایران، شماره ۱۸) مطرح شد، آمده است؛ حتی ولایت حضرت علی (ع) که نص قرآن است، سی سال طول کشید تا توانست اجرا شود، ولی عقلانیت شورا صرف هم ممکن است غلط باشد، برای نمونه در سال ۲۰۰۳ با عقلانیت ۹۰ درصدی مردم امریکا، جنگ عراق آغاز شد، یا

### قرآن ادعا دارد تا آنجا که ممکن است می‌تواند هزینه‌های اجتماعی تجربه و خطا را به‌طور چشمگیری کاهش دهد و تعداد و نقش خطا و هبوط را کم کند

به نظر من خود قرآن بهترین روش نقد را داراست، دلایل زیاد درون‌دینی و بیرون‌دینی هم دارد

خداوند در قرآن می‌گوید ناسیونالیسم قریش اگر بخواهد در سختی و شرایط بد آب و هوایی محکم باشد، باید خدای این خانه را بندگی کنند، نه خود این خانه را. (سوره قریش)

■ شما گفتید قرآن تکامل محور است، اما شاید یکی بگوید ما کار می‌کنیم و به اصول نقد پایبندیم، پس بررسی می‌کنیم و می‌بینیم چیزی که قرآن گفته اشتباه است و نمی‌تواند راهنمای عمل باشد. مثالی که شما در مورد حضرت علی (ع) می‌آوردید، تنها تکامل محور است و اصل آن زیر سؤال نمی‌رود.

□ به چه دلیل می‌گویید اشتباه است. باید دلیل آن را بگویند؛ اول این که زور در آن نیست و دوم این که در دوران ۲۳ سال پیامبری محمد (ص) هیچ نقدی به علی (ع) نبوده، پس صالح‌ترین انسان را خداوند معرفی می‌کند، این با کدام کار کارشناسانه مغایرت دارد؟ واقعه غدیر، یک اصل واقعاً دموکراتیک را نشان می‌دهد، چرا که در این سیر است که صالح‌ترین انسان‌ها وارد چرخه اداره امور می‌شوند و این، مشارکت واقعی را موجب می‌شود. می‌بینیم در سقیفه از این دموکراسی عدول شد و صالح‌ترین افراد دعوت نشدند و زمان خودمان نیز جریانی که خود را تنها مدافع غدیر به‌شمار می‌آورد و حتی آن را به انحصار خود درآورده است، تمام افراد صالح در جامعه ما را با انگ و برچسب، از چرخه مشارکت، حذف و خانه‌نشین می‌کند، درحالی که پیام غدیر این است که صالح‌ترین انسان‌ها در چرخه اداره امور حضور داشته باشند. من مدعی هستم که خود قرآن دارای عقلانیت است، منتها عقلانیتی هستی محور و معاد باور.

■ بگذارید از وجه دیگری این پرسش را مطرح بکنیم؛ گروهی از روشنفکران دینی ما که خرد عصر یا عقل نقاد خودبنیاد را اصل گرفته‌اند، اصولاً گزاره راهنمای عمل بودن قرآن را رد می‌کنند و می‌گویند قرآن برای تقویت ایمان به خدا و آخرت است.

□ خداپرستی در همه جا هست. ارسطو می‌گوید اولیات و بدیهیات من، اصولی است که شکی هم در آن نیست و حتی دو دو تا چهار تا را هم تا به این اولیات ارجاع ندهیم، اعتبار پیدا نمی‌کند. می‌گوید همه کارهایتان را به این خدا (اولیات بدیهی) ارجاع دهید. پیام رنسانس این بود که می‌گفت همه کارهایتان را به خرد خودبنیاد ارجاع دهید.

به گفته دکتر غلامرضا کاشی (چشم‌انداز ایران، پست مدرنیسم، چالشی با بنیادگرایی دنیای مدرن، شماره ۲۲) این نگاه، خود یک بنیادگرایی عقل است، یعنی مدرنیسم را بنیادگرایی عقل می‌داند، درحالی که برای عقل هم تاکنون تعریفی ارائه نشده است. همین که می‌گوید من فکر می‌کنم، پس هستم و فکر را مقدم بر هستی می‌گیرد، به نوعی انحراف از اصل تکامل است، اما قرآن، عقلانیت هستی محور (هستی‌ای که در نیستی گذر ندارد) را مطرح می‌کند. مارکس می‌گوید ماده ازلی - ابدی رکن اصلی فلسفه ماتریالیسم است و شکی هم در آن نیست و تمام جزئیات افکار و

اعمالش را به این اصل ارجاع می‌دهد. در بن اندیشه هر انسانی بررسی کنید، بالاخره یک «اکسیوم» یا «بدیهی متعارف» وجود دارد.

■ راهنمای عمل بودن قرآن، گزاره‌ای قابل نقد است یا غیرقابل نقد؟

□ راهنمای عمل بودن قرآن شرط و شروطی دارد. این قرآن پا به پای تکامل سمت‌دار، «ناسخ - منسوخ» و «محکم - متشابه» داشته است و لفظ قرآن که کلام خداست را می‌توان به ذات خدا تأویل کرد. کدام مکتبی را شما سراغ دارید که برای عنصر زمان و تکامل، جایگاه بس والایی در متن خود قرار دهد و هم این که در آن مکتب ثبات و پایداری باشد؟ (البته ثبات نه به معنای سکون، بلکه پایدار باشد و هویت خود را از دست ندهد) و هم پا به پای زمان پیش رفته و راهنمای عمل باشد. قرآن از یک سو انسان با ویژگی پایداری را مطرح می‌کند و از سوی دیگر مطرح می‌کند که خدا زمان‌بردار نیست و آن‌گاه رابطه چنین خدایی با انسان مطرح می‌شود که اساس منطق قرآن است و ما آن را «مسئله اصلی» یا «منطق وجود» می‌نامیم. قرآن با توجه به این محکومات، راهنمای عمل کسانی است که تزکیه شده باشند و در جاده انصاف و تقوا باشند، قرآن حتی آیات منسوخ را هم راهنمای عمل می‌داند، چرا که برای جامعه محمد (ص) منسوخ شده، اما جامعه‌ای که می‌خواهد تازه از جاهلیت رها شده و اسلام بیاورد باید به روند و منحنی این احکام توجه کند و همان آیه منسوخ را راهنمای عمل قرار دهد که اگر چنین نکند ضربه‌های سختی می‌خورد، مانند دوران مصدق که گروهی می‌خواستند همه را به زور باحجاب کنند و مشروب فروشی‌ها را ببندند بدون آن که مراحل تدریجی، توضیحی و روشنگری آن طی شده باشد. که حتی مرحوم آیت‌الله کاشانی این عمل را خط انگلیس عنوان کرد.

■ پس دینامیزم قرآن به اعتبار محکومات است.

□ دینامیزم قرآن به اعتبار متشابهات است که عنصر زمان را می‌نمایاند. متشابهات که تضمین‌کننده دینامیزم است به اعتبار محکوماتی است که انسان را دارای ویژگی پایداری می‌داند و خدا را خالق.

ویژگی پایداری انسان خداجویی، وحدت خواهی و رشد و گسترش امت واحده است. پست‌مدرن‌ها هم که به ظاهر هیچ اعتقادی به ملاک و اصل ندارند و می‌گویند گفت‌وگو باید تا ابد باشد،

اگر انصاف خود را ملاک قرار دهند، در نهایت قبول دارند که در دل گفت‌وگو است که همه تفاهم می‌کنند. تفاهم یعنی گام به گام به امت واحد نزدیک شدن. آنها هم ایمانی دارند که در اثر گفت‌وگو، همه به جامعه وفاق می‌رسند تا همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند. آنها تعریفی دارند که همه ما در درون یک کشتی هستیم،

اگر هر کدام کشتی را سوراخ کنیم همه غرق می‌شویم. البته به گفت‌وگوی صرف، این انتقاد وارد است که از کجا معلوم در اثر گفت‌وگو،

اختلاف‌های ما بیشتر نشود، پس اینها باید پاسخ این را بدهند. اما این که گفته می‌شود بر اثر گفت‌وگو اختلاف‌ها حل می‌شود و نیاز به زمان

**«فردا» در «علم» جایگاهی ندارد، اما همه می‌خواهیم فردای بهتری داشته باشیم، پس هر کس، هر مکتبی داشته باشد، نه از هستی می‌تواند فرار کند و نه از واقعیت و آینده**

**نقد بهینه‌ای که قرآن معرفی می‌کند، این است که نقد باید به اعتبار ایجاب باشد. نقد درست‌تر این است که جایگزینی برتر از آن را هم نشان دهد**

دارد، این نشان‌دهنده این است که آنها در فطرت خود به وفاق و عدم جنگ معتقدند.

■ اگر افرادی که وارد این گفت‌وگو می‌شوند، جهت‌داری را قبول نداشته باشند باز هم به نتیجه می‌رسند؟

□ من می‌گویم آن را به‌طور ناخودآگاه قبول دارند، چون در غیر این صورت گفت‌وگو نمی‌کردند. برخی از امور بدیهی است. من نمی‌توانم از یک‌سو بگویم اساس کار من گفت‌وگو است و از سوی دیگر بگویم گفت‌وگو کار را بدتر یا زندگی را جهنم می‌کند. اینها می‌خواهند از زندگی بهشتی بسازند، در این هم یک جهت وجود دارد. مگر می‌شود یک پست‌مدرن به فردای بهتر نیندیشد، «فردا» در «علم» جایگاهی ندارد، اما همه می‌خواهیم فردای بهتری داشته باشیم، پس هر کس، هر مکتبی داشته باشد، نه از هستی می‌تواند فرار کند و نه از واقعیت و آینده. هر کس به نسبتی آینده‌نگر است و معاد را قبول دارد. همه اینها به‌طور فطری در ما وجود دارد. قرآن قانون فطرت است و فطرت ما را بیدار می‌کند.

■ اگر کسی در ویژگی‌های پایدار انسان شک کند، چه؟ یعنی به جای این که بگوید انسان معرفت‌طلب است، بگوید انسان انتخاب‌گر است؟

□ بهینه بودن قرآن در این است که نوعی آزادمنشی جهت‌دار را قبول دارد. از نظر قرآن، ادعا کردن کاملاً آزاد است، برای نمونه اگر کسی اکنون ادعای پیامبری کند، مجرم است، اما طبق منطق قرآن باید به اینها (کسانی که ادعای پیامبری می‌کنند) گفت انبیا عمل صالحی را معرفی می‌کردند و در مقابل رفتارهای بد زمان خود مانند دزدی، کم‌فروشی و بت‌پرستی قیام می‌کردند. حال عمل صالح شما چیست و چگونه می‌خواهید با آسیب‌ها (اعتیاد، آلودگی هوا، زلزله، فساد و...) مبارزه کنید؟ یعنی ادعا موجب رشد است. دموکراسی نیز بدون ادعا امکان‌پذیر نیست. برای نمونه نوح (ع) به بت‌پرستان زمان خود می‌گوید بیا بنده خدا باشید تا تقویان جهت الهی بگیرد و به من هم رأی بدهید و با میل از من اطاعت کنید. دموکراسی پیرامون این ادعاها شکل می‌گیرد. اما کسی هم نمی‌تواند جلوی تکامل را بگیرد. قوم لوط می‌خواستند زنان را از چرخه تاریخ و جامعه حذف کنند، پس نسل آنها قطع شد و تکامل فیزیکی از بین رفت.

■ پس شما می‌گویید به جز خدای مقدس همه چیز قابل نقد است؟

□ خدایی را هم که در تصورمان است می‌توان نقد کرد. نقد خدای ذهنی هم موجب رشد و این چیزی جز «الله اکبر» و «سبحان الله» نیست. خود حضرت ابراهیم (ع) نیز در قرآن با خدا جدل دارد. بشری مانند ابراهیم حقیقت‌طلب است و به دنبال رب می‌باشد. همین که می‌گوید خدای من ستاره است، بعد آن را نقد می‌کند و در مورد ماه و خورشید هم همین کار را می‌کند تا به خدای یکتا می‌رسد، اینجا ابتدای ارتقا است، یعنی می‌گوید هر تصویری که از خدا داریم، خدا نیست و این موجب باروری و غنا می‌شود.

■ اگر کسی نگران باشد که از کجا معلوم نقد من به اتهام نبی‌جامد چه راهی می‌توان نشان داد؟  
□ نقد بهینه‌ای که قرآن معرفی می‌کند، این

است که نقد باید به اعتبار ایجاب باشد. نقد درست‌تر این است که جایگزینی برتر از آن را هم نشان دهد.

■ اگر چیز برتر و توانایی نباشد چه می‌شود؟

□ اصولاً نقد ایرادی ندارد و خود توانایی ایجاد می‌کند و جامعه را به فکر می‌اندازد. گفتنی است که هر نقدی یک ایجاب مستتر را در خود دارد. بنابراین نقد، منع نمی‌شود، ولی نقد بهینه، یعنی این که شما جایگزینی هم داشته باشید. برای نمونه حرف ما با نقادان جنبش مسلحانه یا خط‌مشی حنیف‌نژاد این است که شما باید گاه امروز خود، آنها را نقد می‌کنید، در حالی که بهترین‌های آن دوران مانند دکتر سبحانی، آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، مهندس سبحانی، دکتر شیانی و دکتر جعفری و... از زندان پیشنهاد این حرکت را دادند که باید روی مدل حنیف‌نژاد فکر کرد، ابتدا باید خودمان را در آن زمان بگذاریم آن‌گاه «نقد همزمان» کنیم.

برای نمونه یهودی‌ها می‌گفتند موسی بنیاد یکتاپرستی را گذاشت، به همین دلیل به ابراهیم ایراد می‌گرفتند که او در سیر تجربه‌اش دچار شرک بوده است. اما قرآن می‌گوید موسی، «بعد» از ابراهیم بود، یعنی به زمان اشاره می‌کند و می‌گوید چرا شما زمان را ملحوظ نمی‌کنید و در قرآن ۱۱ بار از قول خدا و ابراهیم آمده که او مشرک نبود و این اتهام شرک یهودیان بی‌مورد است.

■ به‌طور خلاصه از نظر شما ویژگی نقد بهینه قرآنی عبارت است از این که نخست نقد همزمان است، یعنی عامل زمان در نقد مهم است. دیگر این که نقد باید بر پایه ایجابی باشد و مورد دیگر جهت‌داری نقد است.

□ من معتقدم نقد در بنیادها، مبانی، روش و در نهایت همه چیز امکان‌پذیر است. البته یک ملاحظه کاری هم باید در نقد باشد و این که وقتی می‌خواهیم نقد کنیم باید به عنصر زمان توجه داشته باشیم و دیدگاه ما ایجابی باشد و دست کم بتواند تاریخ را به‌عنوان یک محک و معیار واقعی تبیین کند تا دچار هرج‌ومرج نشویم.

■ حال کمی بحث را راهبردی‌تر کنیم و روی روش‌ها صحبت کنیم. وقتی نقد در جامعه ما مطرح می‌شود، برداشتی که از آن در بین نیروهایی که دغدغه اصلاح دارند می‌شود این است که تمام پایه‌های وضع موجود را رد کنیم و به سمت نقطه مطلوب برویم. ظاهراً در گفت‌وگوهای موجود، چیزی در مورد این که از این وضع موجود چگونه به وضع مطلوب برویم و قدم بعدی یا این که وضعیت ممکن چیست، دیده نمی‌شود. حال قرآن که راهنمای عمل است آیا برای روش و راهبرد نقد نیز حرفی دارد؟ یعنی این که زمان‌بندی و مرحله‌بندی چگونه باشد؟ آیا می‌توان مثال‌هایی را در قرآن دید که روش نقد گام به گام را نشان داده باشد تا جامعه را به سمت بحران تکشایم؟ و الگوی پیامبر چگونه بوده است؟

□ بستر این دیدگاه همان تکامل محوری است که در قرآن آمده است. تا آنجا که آیت‌الله طالقانی در پرتوی از قرآن در سوره آل‌عمران می‌گوید شکل حکومت در قرآن نیامده است، بلکه شکل حکومت تابع درجه تکامل اجتماعی است. یعنی ایشان تدریج و تکامل محوری را در

**هر نقدی یک ایجاب مستتر را در خود دارد. بنابراین نقد، منع نمی‌شود، ولی نقد بهینه، یعنی این که شما جایگزینی هم داشته باشید**

قرآن می‌پذیرد، البته نه تکاملی که داروین مطرح می‌کند، بلکه تکاملی که تعریف آن در توشه‌گیری از «اهدنا الصراط المستقیم» و «جعل آدم» در تفسیر پرتوی از قرآن جلد اول آمده است. این تدریج پا به پای تکامل است و از عقلانیت و شورا هم باید بگذرد. روش را باید از قرآن گرفت و به عقلانیت و شورا در هر جامعه‌ای نیز توجه کرد. در حرکت موسی علیه فرعون این زمان‌بندی‌ها کاملاً روشن است. همین که به خدا می‌گوید «و یسرلی امری» امر مرا (مبارزه با فرعون) ممکن گردان، یعنی بین حالت مطلوب و موجود، حالت ممکن هم وجود دارد. برای نمونه شراب، تجارت عمده عربستان بود، پیامبر یک‌باره آن را تحریم نکرد تا اقتصاد جامعه ضربه بخورد و این آسیب‌ها موجب شود که توحید مخدوش شود. مراحل تدریجی را طی کرد و متناسب با توانمندی‌های جامعه، در سه مرحله تحریم مشروب را از نسبی بودن به مطلق بودن سیر داد و در مورد بسیاری مسائل دیگر هم همین شیوه به کار گرفته شد. متدلوزی آن در قرآن آمده، راه هم باز است. فقط زمان می‌برد و سرپل آن هم تکامل محوری است. حضرت علی (ع) در عین توانایی، ۲۵ سال صبر کرد تا توان پذیرش رهبری او در جامعه پیدا شد. ابتدا هم گفت اجازه دهید وزیر باشم، ولی وقتی دید مردم آمادگی زیادی دارند، امارت را پذیرفت.

■ یک نظریه در روشنفکران وجود دارد که اگر روشنفکر به چشم‌انداز مطلوبی رسید، حتی اگر از وضع موجود دور هم بود، باید آن را اعلام کند، بدون این که آمادگی مردم را در نظر بگیرد، یعنی می‌گویند وظیفه روشنفکر، نقد است و آن را شفاف و عریان باید بگوید.

□ وظیفه روشنفکر این هم است که نقد را حداقل با چند نفر از صاحب‌نظران مطرح کند تا محک بخورد، یعنی باید ببیند دیدگاهش عملی است یا نه؟ قرآن می‌گوید نقد را که خود یک انسجامی در بر دارد باید با تاریخ محک زد. من

منظورم محافظه‌کاری و عاقبت‌طلبی نیست، بلکه ملاحظه‌کاری است، یعنی تجربیات گذشتگان را باید لحاظ کرد. برای نمونه در تفسیر قرآن می‌بینیم هر مفسری خودش می‌خواهد به تنهایی به ترتیب از بسم‌الله الرحمن الرحیم و سوره الحمد شروع به تفسیر کند، در حالی که به‌ندرت پیش آمده که کسی تفسیرهای پیش از خود را نقد و بارور کند، بیشتر تفسیرها مفاهیم مشترک دارد و با ترجمه‌ها چندان تفاوتی ندارد. بسیاری از کارها از صفر شروع می‌شود، یعنی چندباره کاری می‌شود بدون آن که توجه شود که این کار پیشتر انجام شده است..

■ فکر نمی‌کنید چون هستی‌محوری در کارها و اندیشه‌های ما نیست، این گونه می‌شود و کارها به نقد نمی‌انجامد، یعنی وحشت از نقد داریم و می‌ترسیم زیر پایمان خالی شود.

□ بله، کسی که ما را نقد می‌کند، فکر می‌کنیم وجودمان را نقد می‌کند، در حالی که تفکر و رفتار ما را نقد می‌کند و این موجب رشد ما می‌شود.

اصولاً کسی نمی‌تواند وجود ما را نفی و نقد کند، بلکه آنچه نفی و نقد می‌شود تفکر ماست. مردم در ابتدای امر هم به انبیا می‌گفتند تو بشری مثل ما هستی، ولی آن رشد و حرکت جوهری و تکامل را در انبیا نمی‌دیدند و بنابراین ادعاهای آنها را قبول نداشتند. متفکران مذهبی عصر ما دغدغه‌هایی دارند؛ یکی از دغدغه‌های آنها این است که از یک سو عصر را، عصر مشارکت می‌دانند. از سوی دیگر می‌گویند پیامبری که رهبر ما بوده، وحی به او القا شده و او مانند یک ضبط صوت، معنا و لفظ را به جامعه انتقال داده است. متفکران دچار تعارض شده و می‌گویند این چه مشارکتی است؟ سپس به این نتیجه می‌رسند که قرآن، کلام محمد (ص) بوده و اگر مبعوث، خودجوشی، برانگیختگی و تلاش محمد (ص) نبود، کسی به او ایمان نمی‌آورد. دغدغه این دسته از متفکران در اوایل انقلاب این بود که قوانینی مانند قوانین کار و... در مجلس وضع شود. اینها در تلاش بودند که باید در احکام دینامیزی باشد و آنها را با مقتضیات زمان روح‌یابی کرد، پس با بن‌بستی رویه‌رو شدند که اگر قرآن کلام خدا باشد، چون مقدس است نمی‌توان در آن دینامیزم و تحولی را تصور کرد، بنابراین یا باید از دین خارج شویم یا یک پرش کنیم و قرآن را هم سکوی پرش قرار دهیم تا راه باز شود، سپس نتیجه گرفتند که قرآن کلام محمد (ص) است. پس اگر قرآن قرائت پیامبر است، من و دیگر موحدین هم می‌توانیم قرائتی در زمان خودمان داشته باشیم، اما برای نمونه می‌توان با اشاره به سوره طه گفت وقتی موسی (ع) از خدا تقاضاهایی می‌کند، خداوند به وی می‌گوید هر چه خواستی به تو دادیم. (طه: ۳۶-۲۴) می‌بینیم این دعاها پیشنهادها (موسی ع) به خدا بوده و در نتیجه موسی (ع) ضبط صوت نبوده است. خود موسی (ع) آرمان مبارزه با فرعون و نجات بنی اسرائیل داشته است. در حقیقت در این دعاها عقلانیت موسی (ع) توسط خداوند تأیید می‌شود. «سؤال» که در آیه ۳۶ سوره طه آمده «قال قد اوتیت سؤالک یا موسی» غیر از آرزو، تمنا و فکر است، بلکه به معنای پرسش‌مندی و دغدغه است؛ یعنی پیگیری امری با تمام وجود انجام شود. پیامبر ما هم اگر در اوج نیاز و سؤال‌مندی نبود به او وحی‌ای نمی‌شد. بنابراین قطب‌بندی نادرستی که یک سوی آن مشارکت و سوی دیگر آن ضبط صوت بودن پیامبر است، اصولاً طرح مسئله درستی نیست.

برخی از متفکران شاید می‌خواهند قرآن را با حقوق بشر و مسائل روز تطبیق دهند و از آنجا که اگر معتقد باشند قرآن کلام خداست و نمی‌توان در آن دست برد، بنابراین آن را کلام محمد (ص) می‌انگارند تا به هدف خود برسند. در حالی که خود خدا در قرآن می‌گوید کلام من در بستر زمان متحول می‌شود؛ در جریان تحریم مشروب، طی سه مرحله کلام خدا متحول شد. اگر ذهن انسان براساس آموزش‌های جاری بوده و تکامل محور نباشد، می‌پرسد چرا حرف خدا تغییر می‌کند و می‌گوید این به چه درد می‌خورد که همواره نظر خدا عوض شده است. مگر خدا عالم

**مکتبی که با دگماتیسم و ثبات‌گرایی فکر و ذهن در می‌افتد، مکتبی نجات‌بخش است. مشکل اصلی متفکران ما این است که ما در رابطه با خدا خودکم‌بین هستیم، پس تمام این انتقادات به ما وارد می‌شود که قرآن چون مقدس است راه نقد بسته می‌شود. متأسفانه از آنجایی که در آموزش‌های جاری خدا را مخلوق ذهن، یعنی پایان پروسه اثبات می‌دانیم، از نقد آن هراسان شده و نگران فروپاشی خود می‌شویم**

نیست؟ اما باید این گونه نگاه کرد که چون اراده خدا بر تکامل قرار گرفته کلام خدا نیز منسوخ شده و خدا می گوید آیات را به ذات او تأویل کنیم و اسیر لفظ نشویم. بنابراین از یک سو در خلقت، اراده خدا بر تکامل تدریجی قرار گرفته و از سوی دیگر و همزمان اراده تشریحی خداوند را در قرآن می بینیم. کلام خدا متناسب با توان بشر می آید؛ «لایکلف الله نفساً الا وسعها»، اگر توانایی نباشد، خداوند تکلیفی نمی کند، هر چه توانایی بیشتر باشد، تکلیف هم بیشتر می شود. البته در کنار آن، راه توان سازی را هم خود خدا در قرآن نشان داده است.

#### ■ یعنی واکنش انسان تعیین کننده می شود؟

□ خداوند، انسان را دعامند آفریده است. هر انسانی به میزانی دغدغه و انگیزه دارد؛ «ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» (ذاریات: ۵۶) این بسیار مهم است و روی آن کم کار شده است. می گوید جن و انس را خلق نکردم مگر این که غایت آنها این باشد که عبد و بنده من باشند و عبادت مرا کنند، نه خدایان زره زور و تزویر را؛ بشر که جای خود را دارد، یعنی عبادت گر و بنده خلق شده است. این ارتباط بند نافی را خداوند قرار داده و می گوید همه را خلق کردم تا مرا عبادت و بندگی کنند و امر کردم که مرا بخوانند و من هم اجابت را تضمین می کنم. خداجویی، طلب و اراده، ویژگی بشر است، پس بشر دیگر ضبط صوت نیست. در دعای کمیل هم آمده که ای خدا؛ ای اول اولها، یعنی بشر، اول طلب و ریشه یاب است و ریشه یابی می کند و به جلو می رود. بشر دغدغه مند و بی نهایت طلب آفریده شده، پس نمی توان به آن ضبط صوت گفت. برخی می گویند قرآن خطاپذیر است، درحالی که

قرآن راهنمای بشر بوده و مدل پرورش بشر و انبیا را نشان می دهد. در داستان هبوط نشان می دهد چگونه آدم (ع) هبوط و توبه می کند و سپس پرورش داده می شود و آدم و همسرش به مقام وحی می رسند. به هر حال این هم می تواند عجله، یأس، خوف، اضطراب و افسردگی انسان را نشان دهد و هم خوبی های انسان را. قرآن همه ویژگی های انسان را نشان می دهد، اما در نهایت می خواهد او را پرورش دهد و به مقام بالایی برساند. در قرآن ضعف ها و گناهان پیامبر هم آمده و می گوید برای گناهان خود طلب استغفار کن (و استغفر لذنبک) (محمد: ۱۹). گروهی می گویند اگر پیامبر خطا یا ترک اولی ای داشته باشد، از انسان کامل بودن خارج شده و عصمت و کل احکام و قرآن زیر سؤال می رود. اگر کسی بگوید من دیگر خطا نمی کنم، رشد و تکامل را نفی کرده است. البته خدا در خلقت خود همه را معصوم و چنگ زدن به ریسمان خود می آفریند. اعتصام از ریشه عصمت است، یعنی به ریسمان خدا چنگ می زند، اگر هبوط و اشتباه کرد، به همان ریسمان خدا چنگ زده و توبه می کند.

این منشأ عصمت است. اشکال از اینجا ناشی می شود که برای قرآن، شیوه نگرش و روش الهی قائل نیستند. خاتمیت یعنی ختم همه متدها، یعنی هیچ متدی از این شیوه تفکر بالاتر نیست، چرا که هستی محور و معاد باور است. معاد هم از دل هستی بیرون می آید؛ اگر هستی ازلی - ابدی نباشد نمی توان معاد را نتیجه گرفت. حضرت موسی در دعای «رب اشرح لی صدری» به نوعی این متدلوزی، یعنی هستی محوری و معادباوری را تمرین می کند و با توسل به رب، خطمشی خود را طراحی می کند. اگر خودش را از شرایط موجود بالاتر نبرد، نمی تواند تاریخ ساز و عصرساز باشد. در صلح حدیبیه نیز پیامبر (ص) با همین متد خطمشی خود را طراحی کرد و خداوند هم آن را تأیید نمود. مبارزه

با بت پرستی انبیا در گوشه ای از تاریخ زندانی شده است، در حالی که این مبارزه یک متد داشته است. باید بت پرستی را به دگماتیسم تعمیم داد. مکتبی که با دگماتیسم و ثبات گرایی فکر و ذهن در می افند، مکتبی نجات بخش است. مشکل اصلی متفکران ما این است که ما در رابطه با خدا خود کم بین هستیم، پس تمام این انتقادات با ما وارد می شود که قرآن چون مقدس است راه نقد بسته می شود. متأسفانه از آنجایی که در آموزش های جاری خدا را مخلوق ذهن، یعنی پایان پروسه اثبات می دانیم، از نقد آن هراسان شده و نگران فروپاشی خود می شویم. می ترسیم اگر گوشه ای از آن برود، همه اش از دست برود. زمانی که بشر نبود و صاحب ذهنی نبوده، خلقت بوده است، حال ما چگونه می توانیم آن را ثابت کنیم. سیر فلسفه هم به سمت هستی محوری می رود. در فلسفه یونان هم اولیات را بدیهی می گرفتند که دستگاه معرفتی ذهنی بود و از آن عینک به همه جهان می نگریستند که نگرشی ایدئالیستی می شد. در رنسانس هم گفتند من فکر می کنم

پس هستم و به عقل رسیدند. پس از رنسانس و مطرح شدن خرد خودبنیاد در سه مرحله، سه تبصره به خرد خودبنیاد را می بینیم که در راستای هستی محوری است. نخست نیچه بود که به عواطف اصالت می داد و عواطف را بالاتر از عقلانیت می دانست. دیگری هم فروید بود که گفت روان ناخودآگاه، ۹۰ درصد محرک بشر است. روان ناخودآگاه دیگر در ذهن نبود. ذهن یک چیز را دوست داشت و روان ناخودآگاه چیز دیگری را. سومین نفر هم مارکس بود که گفت ماده ازلی - ابدی اصل است و هیچ شکی در آن نیست. ماده ازلی - ابدی ربطی به ذهن ندارد و ذهن نمی تواند به ازلیت و ابدیت فکر کند، یعنی سیر فلسفه هم در این راستاست، ولی هنوز با هستی محوری فاصله زیادی دارد.

از این که این گفت و گو به دلیل ماهیت آن خیلی فشرده انجام گرفت عذرخواهی می کنم، چرا که هر بخش، مطلب مستقلی را می طلبد. انتظار ما از دوستان این است که مرا از برخورد فعال خود محروم نفرمایند.

**پس از رنسانس و مطرح شدن خرد خودبنیاد در سه مرحله، سه تبصره به خرد خودبنیاد را می بینیم که در راستای هستی محوری است. نخست نیچه بود که به عواطف اصالت می داد و عواطف را بالاتر از عقلانیت می دانست. دیگری هم فروید بود که گفت روان ناخودآگاه، ۹۰ درصد محرک بشر است. روان ناخودآگاه دیگر در ذهن نبود. ذهن یک چیز را دوست داشت و روان ناخودآگاه چیز دیگری را. سومین نفر هم مارکس بود که گفت ماده ازلی - ابدی اصل است و هیچ شکی در آن نیست. ماده ازلی - ابدی ربطی به ذهن ندارد و ذهن نمی تواند به ازلیت و ابدیت فکر کند**



مقاله

# شورا و نگاهی به انجمن‌های محلی دوره مشروطه

آزادیخواهان: انجمن می‌خواهیم

محمدعلی شاه: قانونی نیست!

سید مهدی غنی - بخش دوم

مشخصی نداشتند. همین نقطه ضعف بود که محمدعلی میرزا بر آن دست گذاشت. پس از انقلاب، مستبدان در کسوت قانون و با تابلوی مشروطه اهداف خود را پی می‌گرفتند.

در ۱۴ مهرماه ۱۲۸۵ انتخابات نخستین دوره مجلس شورای ملی برگزار شد. محمدعلی میرزا پس از آن به مشروطه‌خواهان تبریز پیغام فرستاد، حالا که نمایندگان مردم در مجلس شورای ملی جمع می‌شوند و تصمیم می‌گیرند دیگر این انجمن‌ها لزومی ندارند، بساط اینها را که بنیاد قانونی ندارند جمع کنید.

پیام محمدعلی شاه که هم نشانی از منطق و هم بویی از تهدید و دسیسه داشت، در میان انجمن‌نشینان شکاف افکند. بسیاری از اعضای این انجمن‌ها تمکین کرده و انجمن‌ها را رها کردند، اما بخشی از آزادیخواهان تن ندادند و سخت برآشفته شدند. همه‌جا سر این مسئله بحث و جنجال بود. ۱۳ آبان مصادف با هفدهم رمضان بود که انجمن‌نشینان و دیگران در منزل حاج میرزا حسن مجتهد افطار دعوت بودند. در آنجا مسئله پیام ولیعهد و تعطیلی انجمن مطرح شد. انقلابیون مخالفت خود را با این کار همراه شور و احساسات اعلام کردند و قاطعانه گفتند: «ما نخواهیم گذاشت انجمن بسته شود. چیزی را که گرفته‌ایم از دست نخواهیم داد.» مردم حاضر نیز با شعارهای «زنده‌باد آزادی، زنده‌باد مشروطه‌خواهان» با شور و هیجان سخن آسان را تأیید کردند، حتی اعلام کردند اگر به جنگ و خونریزی هم برسد ما ایستاده‌ایم.<sup>(۲)</sup>

در همین مجلس نیرالسلطان که پیام ولیعهد را آورده بود نیز حضور داشت. او مخالفت آزادیخواهان را با تعطیلی انجمن به اطلاع محمدعلی میرزا رساند، ولی او همچنان برخواست خود تأکید ورزید. بار دیگر به وی تلفن زده و شدت مخالفت را به او گوشزد کرد. محمدعلی میرزا زیرکانه پاسخ داد که «ما خواستیم تا آمدن



تجربه تلخ دوران استبداد قاجاری مردم را به این نتیجه رسانده بود که تنها راه، محدود کردن قدرت حاکم و باز کردن دست مردم است که خود سرنوشت خویش را رقم زنند. به گفته کسروی «چنین می‌خواستند که در همه شهرها رشته در دست خود مردم باشد تا حکمرانان نتوانند با دستور محمدعلی میرزا کارشکنی‌هایی کنند.»<sup>(۱)</sup> از این رو پیش از پیروزی، در شهرهای مختلف مردم گردهم آمده و انجمن‌هایی تشکیل داده و موضوعی را برای خود برگزیده بودند و به بهانه آن دورهم جمع می‌شدند و همفکری و همدلی می‌کردند. موضوع فعالیت این انجمن‌ها تا زمان پیروزی بیشتر جنبه ادبی، فرهنگی یا دینی داشت و مستقیماً کمتر به سیاست مربوط می‌شد. اما در عمل این تشکل‌ها در آگاه کردن مردم و همراهی‌شان با مشروطه‌خواهی نقش بسیار زیادی ایفا کردند. پس از استقرار مشروطیت، این انجمن‌ها قدرت و اعتبار بیشتری پیدا کردند و وارد مسائل اجرایی و امور شهری نیز شدند، به طوری که در بیشتر شهرها در عمل امور جاری و قدرت اجرایی در دست این انجمن‌ها بود.

**پس از انقلاب مشروطه، دیدیم مستبدان در قالب جدید بر سریر قدرت ماندند، اما دیگر توان زورگویی به شیوه سابق را از کف داده بودند. اکنون مردم همه‌جا دم از آزادی و مردم‌سالاری می‌زدند. کارکرد این انجمن‌ها از دید مستبدان پنهان نبود و نقش مثبت آنها در تصمیم‌سازی و آگاه کردن مردم و بازدارندگی مستبدان را در عمل دیده بودند، بنابراین راه بازگشت به دوران طلایی اقتدارشان را در از میان برداشتن این نهادهای مردمی دیدند**

پس از انقلاب مشروطه، دیدیم مستبدان در قالب جدید بر سریر قدرت ماندند، اما دیگر توان زورگویی به شیوه سابق را از کف داده بودند. اکنون مردم همه‌جا دم از آزادی و مردم‌سالاری می‌زدند. کارکرد این انجمن‌ها از دید مستبدان پنهان نبود و نقش مثبت آنها در تصمیم‌سازی و آگاه کردن مردم و بازدارندگی مستبدان را در عمل دیده بودند، بنابراین راه بازگشت به دوران طلایی اقتدارشان را در از میان برداشتن این نهادهای مردمی دیدند.

اما این انجمن‌ها نیز پس از استقرار مشروطیت دچار یک تناقض و چالش بزرگ شدند. از یک سو آنها در مقابل استبداد شعار قانون و قانون‌گرایی می‌دادند، از سوی دیگر خود این انجمن‌ها جایگاه و وجاهت قانونی

طرح: مهدی رضاییان



قانون اساسی

انجمن نباشد، اکنون

که نمی پذیرند چنان که می خواهند رفتار کنند.»

به پیشنهاد نیرالسلطان، محمدعلی میرزا دست خطی نوشت که انجمن برقرار باشد و یک نفر هم از طرف وی مأمور است در انجمن حاضر شود و مصوبات انجمن را به موقع اجرا گذارد. پاسی از شب گذشته بود که ماجرا به نفع انجمن نشینان فیصله یافت. به گفته کسروی، جمعیت چنان هیجان زده و مسرور شده بودند که همان شبانه گفتند باید به انجمن برویم و این پیروزی را جشن بگیریم. در آنجا فانوس ها را روشن کرده و از بازار شیرینی آورده و همه را شیرین کام کردند. پس از یک ماه نگرانی آزادیخواهان برای از دست ندادن تشکل ها و انجمن هایشان، آن شب با خاطری آرام و شادمان افطار را به سحر رساندند.

هم مشروطه طلبان و هم مستبدان

می دانستند که وجود تشکل در پیشبرد

اهداف مردم تا چه میزان حیاتی و تأثیر گذار است.

مشروطه طلبان، انجمن ها را مادر مجلس شورا و قانون گذاری

می دانستند و نابودی مادر را به دلیل تولد فرزند، خیانتی آشکار

می شمردند. از سویی محمدعلی میرزا نیز درسنگر قانون و مشروطه برای خود پناهگاهی جسته بود و بر نقاط ضعف مشروطه خواهان انگشت می گذاشت.

۸۵ ماه ۱۲۸۵ قانون اساسی که به تصویب مجلس شورا رسیده بود با ۵۱ اصل به امضای مظفرالدین شاه رسید و حکومت ایران در عمل وارد دوران قانون مداری شد. این امضا گرچه برای ملت سر آغازی نوین را نشان می داد، اما گویی برای مظفرالدین شاه شگون نداشت. ده روز پس از آن وی چشم از جهان فرو بست، در حالی که ممنون عزرائیل بود که با ده روز مهلت دادن به او، باعث شده بود نام او پای قانون اساسی مشروطه ثبت شده و با نیک نامی از دنیا برود.

روی کار آمدن محمدعلی میرزا برای مشروطه خواهان قدری نگران کننده بود. انجمنی ها نیز با آن پیشینه نگران شدند که موجودیت خود را از دست بدهند، بویژه که اکنون قانون اساسی مدون شده و بنا بود همه چیز در کادر قانون اجرا شود، در حالی که در قانون اساسی هیچ سخنی درباره انجمن ها نیامده بود. آنها این پارادوکس (تناقض نمایی) را دریافتند که نمی شود حکومت را به اجرای قانون فراخوانند، اما خود، مشروعیات قانونی نداشته باشند.

نتیجه بحث و گفت و گو این شد که از مجلس بخواهند این مشکل را حل کند. در ۱۷ بهمن ماه مشروطه خواهان تبریز طی تلگرافی از مجلس هفت خواسته را اعلام کردند که یکی

از آنها این بود که در هر یک از ولایات و ایالات با مجوز مجلس شورای ملی، انجمن محلی برقرار شود. (۳)

مجلسیان نیز دست به کار شدند و قانون انجمن های ایالتی و ولایتی را در ۴ فصل با ۱۲۲ ماده تدوین کردند و اوایل خرداد ۱۲۸۶ به تصویب رساندند. این قانون تا حدی مشکل کنونی انجمن ها را برطرف می کرد، اما این مصوبه می توانست در یک مجلس دیگر ملغی شود، چرا که انجمن ها در

قانون اساسی پایگاهی نداشتند.

آن روزها مجلسیان در مورد قانون اساسی با شاه درگیری هایی داشتند. آنها نیز به این نکته پای می فشردند که قانون اساسی نیاز به تکمیل دارد و باید اصولی به آن افزود. شاه زیر بار نمی رفت. اهالی تبریز سخت پافشاری کردند. نقاط دیگر نیز با تلگراف و گردهمایی ها به مرکز فشار آوردند. سرانجام فشار مردم، شاه مستبد را به تسلیم کشاند تا در ۲۱ بهمن ماه به خواست آنان تن در داد و طی دست خطی پذیرش خود را اعلام کرد و آتش خشم مردم را فرو نشاند.

۸ ماه بعد در ۱۵ مهرماه ۱۲۸۶ که متمم

قانون اساسی در ۱۰۷ اصل به تصویب مجلس

و امضای شاه رسید، مشکل قانونی نبودن انجمن های

ولایتی و ایالتی نیز حل شده بود. اصول ۲۹ و ۹۰ تا ۹۳ متمم قانون اساسی به این انجمن ها اختصاص یافته بود. در اصل ۲۹ آمده بود که: «منافع مخصوصه هر ایالت و ولایت و بلوک به تصویب انجمن های ایالتی و ولایتی به موجب قوانین مخصوصه آن مرتب و تسویه می شود.» سپس در چهار اصل ۹۰ تا ۹۳ قوانین مربوط به آن ذکر شده بود. اصل ۹۰ تأکید می کرد: «در تمام ممالک محروسه، انجمن های ایالتی و ولایتی به موجب نظامنامه مخصوص مرتب می شود و قوانین اساسی آن انجمن ها از این قرار است.» در اصل ۹۱ اعلام شده بود که اعضای انجمن ها مستقیماً توسط اهالی انتخاب می شوند. در اصل ۹۲ و ۹۳ وظایف این شوراها ذکر شده بود که یکی نظارت تامه در اصلاحات راجعه به منافع عامه و دیگری انتشار صورت دخل و خرج ایالات و ولایات بود.

به این صورت قانون اساسی مشروطه دخالت مردم را در اداره امور محلی خود به رسمیت شناخته و آن را نهادمند کرد، هر چند این مهم به دلایلی قابل تأمل در عمل در جامعه جامه عمل نپوشید.

## هم مشروطه طلبان و هم مستبدان می دانستند که وجود تشکل در پیشبرد اهداف مردم تا چه میزان حیاتی و تأثیر گذار است

پی نوشت ها:

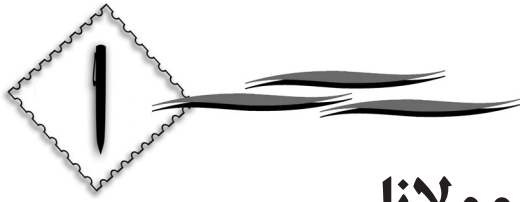
۱- احمد کسروی، تاریخ مشروطه، انتشارات امیر کبیر، چاپ

چهارم، بخش اول، ص ۱۷۵.

۲- همان، ص ۱۷۴.

۳- همان، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.





مقاله

# نخچیران در قرائت مولانا

سید حامد علوی

در دفتر اول مثنوی به داستان زیبایی با عنوان «نخچیران و بیان توکل و ترک جهد کردن» برمی خوریم و به توصیه خود مولوی که گفته است:

از کلیله بازخوان این قصه را

واندر آن قصه طلب کن حصه<sup>(۱)</sup> را

ما هم اصل قصه را از کتاب با ارزش «کلیله و دمنه»، ترجمه نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی باز می خوانیم، باشد که با اصل داستان از مأخذ اصلی آن آشنا شویم و سپس در پیرامون آن به تأمل بنشینیم (با حذف اشعار عربی و پارسی):



بدو نمایم، شیر او را در بر گرفت و در چاه نگریست. مثال خویش و از آن خرگوش بدید، او را بگذاشت و خود را در چاه افکند و غوطه بخورد و جان شیرین به مالک سپرد. خرگوش به سلامت باز رفت و وحوش از صورت حال و کیفیت کار پرسیدند، گفت: او را در آب غوطه دادم که چون گنج قارون خاک خورد شد. همه بر مرکب شادی سوار گشتند و در مرغزار امن و راحت جولان نمودند. (کلیله و دمنه، باب شیر و گاو)

مولانا جلال الدین، داستانی به این کوتاهی را با ذهن وقاد خود بسیار پر معنا سروده و عالی ترین نکات عرفانی و اخلاقی را در آن گنجانده و شاید بتوان گفت از مهمترین فرازهای مثنوی معنوی را رقم زده باشد که با نمادها، رازها و رمزها با مخاطب خود به گونه‌ای بسیار شگفت سخن می گوید، راز می گشاید، اندرز می دهد و راه می نماید. در این داستان کوتاه با احتمالاتی نه چندان خالی از حقیقت می توان نکات زیر را پیرامون این داستان دلکش و زیبا یاد آور شد؛ که نخچیران نماد ارواح پاک و یا این که نماد تلاشگرانی که پیوسته می کوشند تا دشمنان خویش را به وادی نابودی بکشانند و شیر می تواند نفس اماره به بدی باشد که به دلیل فرورفتن در بدی به هلاکت می رسد و یا این که می توان شیر را کنایه از فردی که دچار باد دماغ و نخوت شده و مغرور و پر باد و غافل از خویش در نهایت به چاه نابودی سقوط می کند و این معنی می تواند آشکار تر باشد. خرگوش نمونه بارز خردورزی و فرستاده تصمیمات خردمندانه و رهایی بخش و چاه خود معلوم است که نماد چیست. از همه مهمتر این که این داستان به وسیله مولانا تبدیل به یک گفت و گو دوجانبه از یک سو شیر و از سوی نخچیران شد و اما دقت در اصل داستان و ابیات سروده مولانا خود بیشترین مدد را به ما می رساند که راه کدام است و چاه کدام و ورود به معانی بلندی همچون توکل، رضا، شکر و سپاسگزاری از خلاق عالم و رفتن به سوی او و گم شدن و فانی شدن در او یعنی چه؟

نخچیر هم به معنی شکار است، هم شکارچی، هم شکار گاه و هم جایی که جانوران در آن زندگی می کنند. در گفت و گوی نخچیران با شیر می بینیم که نخچیران شیر را مطمئن می کنند که غذای روزانه او را پیوسته به او برسانند، اما چون شکار بی رویه شیر، امنیت را از آنان سلب کرده بود به تنگ آمده بودند و احساس ناامنی می کردند و امنیت نهایت خواسته موجود زنده و از جمله نخچیران است.

«آورده اند که در مرغزاری که نسیم آن بوی بهشت را معطر کرده بود و عکس آن روی فلک را منور گردانیده، از هر شاخی هزار ستاره تابان و در هر ستاره ای هزار سپهر حیران و وحوش بسیار به سبب چراخور و آب در خصب<sup>(۲)</sup> نعمت بودند، لکن به مجاورت شیر آن همه نعمت و آسایش منقص<sup>(۳)</sup> بود، روزی فراهم آمدند و به نزدیک شیر رفتند و گفتند: تو هر روز پس از رنج بسیار و مشقت فراوان از ما یکی شکار می توانی شکست و ما پیوسته در مقاسات<sup>(۴)</sup> بلا و تو در تکاپوی طلب، اکنون چیزی اندیشیده ایم که تو را از آن فراغت و ما را امن و راحت باشد، اگر تعرض خویش از ما زایل کنی، هر روز موظف یکی شکار به وقت چاشت به مطبخ ملک فرستیم، شیر بر آن رضا داد و مدتی بر این بگذشت. یک روز قرعه به خرگوش آمد، یاران را گفت: اگر در فرستادن من مسامحتی کنید شما را از جور این جبار خونخوار و جانستان ستمکار برهانم، گفتن مضایقتی نیست. او ساعتی توقف کرد تا وقت چاشت شیر بگذشت، به آهستگی سوی او رفت. شیر را تنگدل دید و آتش گرسنگی او را بر باد تند نشانده و فروغ خشم در حرکات و سکنات او پیدا آمده، چنان که آب دهان او خشک شده بود و به قصد می کوشید و نقض عهد را می جست. چون خرگوش را بدید آواز داد که از کجا می آیی و حال و وحوش چیست؟ گفت در صحبت من خرگوشی فرستاده بودند، در راه شیری بستند،<sup>(۵)</sup> هر چه گفتم غذای ملک است التفات نمود و جفاها راند و گفت این شکار گاه من است و صید آن به من اولی که قوت و شوکت من زیادت است. من بشتافتم تا ملک را خبر کنم. شیر برخاست و گفت: او را به من نمای. خرگوش پیش ایستاد و شیر را به سر جاهی برد که صفای آب آن چون آینه بی شک تعین صورتها نمودی و اوصاف چهره هر یک بر شمردی و گفت در این چاه است و من از وی می ترسم، اگر ملک مرا در بر گیرد، خصم را

اردیبهشت و خرداد ۸۷  
شماره ۱۲۹

طایفه نخچیر در وادی خوش

بوده اند از شیر اندر کش مکش (۶)  
بس که آن شیر از کمین در می ربود  
آن چرا بر جمله ناخوش گشته بود  
حیله کردند آمدند ایشان به شیر  
کز وظیفه (۷) ما ترا داریم سیر  
جز وظیفه، در پی صیدی میا  
تا نگردد تلخ، بر ما این گیا (۸)

اما شیر در پاسخ می گوید:

گفت آری، گر وفا بینم نه مکر  
مکرها بس دیده ام از زید و بکر  
در این گفت و گو شیر در مقام خردمندی نیکو اندیش ظاهر می شود و  
سخنان عاقلانه می گوید:

من هلاک فعل و مکر مردم  
من گزیده زخم مار و کژدم  
مردم نفس از درونم در کمین

از همه مردم بتر در مکر و کین

به ظاهر در این بیت اخیر اشاره به حدیث شریف «اعدی عدوک نفسک  
التي بین جنییک»، یعنی سخت ترین دشمن، نفس توست که در میان دو پهلوی  
تو واقع شده است. (احادیث مثنوی مرحوم فروزانفر، ص ۹)  
مقصود شیر این است که نقداً نفس من در کمین من است که مرا به بند  
بکشد و دوباره اشاره به قول پیامبر (ص) می کند که «لا یلدغ مؤمن من حجر  
مرتین»، یعنی مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود:

گوش من لا یلدغ المؤمن شیند

قول پیغمبر به جان و دل گزید

مولانا از اینجاست که وارد مباحث اصلی اعتقادی و حکمی می شود و با  
هوشیاری و زیرکی در یک گفت و گوی زیبا و بی نظیر مخاطب را وارد مسائل  
مبتلا به در زندگی معمولی می کند که البته اراده اصلی او نتیجه ای است که از  
طرح این مسائل می گیرد و شنونده را بهره مند می کند.

جمله گفتند: ای حکیم با خیر

الحذر دع لیس یعنی عن قدر

نخچیران به شیر می گویند که ای حکیم دانا حذر و پرهیز در برابر قدر چه  
فایده ای می تواند داشته باشد.

در حذر شوریدن (۹) شور و شریست

رو توکل کن توکل بهتر است

جالب است که شیر گویی تجربه دارد و یک بار حداقل فریب خورده  
است و دیگر فریب نخواهد خورد. اما ورود به این مسئله بسیار پیچیده و با  
توضیحات و بیانات عالی اقناعی بیرون آمدن کار ساده ای نیست که خوشبختانه  
مولانا با شهامت، آگاهی و دانایی وارد می شود و سر بلند و حکیمانه بیرون  
می آید. از قول امام علی (ع) نقل است که فرمود: «اذا دخل القدر بطل الحذر»،  
یعنی هنگامی که قدر وارد شد پرهیز و حذر باطل است. (احادیث مثنوی  
فروزانفر)

و مولانا به این همه نظر دارد و در بسیاری از موارد در مثنوی از کلمات  
حکیمانه امام علی (ع) استفاده کرده است. راستی را که قدر که از قدر و  
اندازه و قدرت و اعمال اراده ای بس قوی اما حکیم، در پس پشت تمام اعمال

و رفتار عالم کون است که در افواه مردمان به قضا و قدر معروف است، اما  
فهم آن برای کم فهمان ناممکن و تنها رؤسای مردم هستند که از این وادی  
حیرت استفاده ها برده و مردمان را به گمراهی و فساد کشانده اند. سنایی در  
حدیقه آورده است:

بندگان را که از قدر حذر راست  
آن نه زیشان که آن هم از قدر است  
قدر و تقدیر او نهاد چو چنگ  
که شناسد همی ز نام و ز ننگ  
ز آن چو بر بط بهر خیال همی  
خفته نالد ز گوشمال همی  
پیش دیوان حکم او جز مرد  
شکر سیلی حق که داند کرد  
که کند با قضای او آهی  
جز فرومایه ای و گمراهی  
حکم و تقدیر او بلا نبود

هر چه آید به جز عطا نبود  
ناگفته نماند که یکی از مأخذ مولانا، حدیقه الحقیقه سنایی است که بسیار  
مورد استاد او واقع شده و در مثنوی بسیار به آن تکیه دارد.

با قضا پنجه زنن ای تند و تیز

تا نگیرد هم قضا با تو ستیز

نخچیران استدلال می کنند که پرهیز و حذر فایده ندارد، باید توکل کنی  
و تن را باید که به قضا و قدر بسپاری که اگر توکل نکردی و حذر کردی  
درواقع، دخالت در امر حق نمودی و این تلقین نخچیران باب توجه به توکل،  
رضا و شکر را می گشاید. توکل یعنی کار خود را به کسی واگذار کردن یا  
به عبارتی فرد و کیلی اتخاذ کند که آن و کیل کار او به انجام رساند، اما قصد  
مولانا واگذاری تمام کار خود به خلاق یکتاست که سالک این گونه باشد و  
تسلیم محض اراده و قدرت خداوند و قضای الهی باشد.

مرده باید بود پیش حکم حق

تا نیاید زخم از رب الفلق

بدین معنی است که فرد آن چنان ایمانی و اطمینانی به قانونمندی و قضای  
الهی دارد که کمترین خدشه ای در آن نمی توان تصور کرد و فرد سالک  
به یقین می داند که آنچه از ذات باری صادر می شود خیر محض است و  
این بندگانش که نمی دانند، ای بسا چیزی که می پسندند خیری در آن نباشد  
و چه بسا که چیزی را بد بدانند و خیرشان در آن باشد و این معنی در نظر  
مولانا است که سالک با آگاهی، شعور، فهم و ادراک ویژه خود کلاً خود را  
به حق سپرده و یقین دارد که خلاق حکیم امر غیر حکیمانه صادر نمی کند و به  
رسول تعلیم می دهد که تو نیز بر خدا توکل کن که او تو را کافی است.

گفت: آری، گر توکل رهبر است

این سبب هم سنت پیغمبر است

گفت پیغمبر به آواز بلند

با توکل زانوی اشتر بند

اگر می گوید توکل کن و کارت را به او بسپار به این معنی نیست که هیچ  
کاری مکن و هیچ تلاشی صورت مده که دخالت در امر باری کرده ای، بلکه  
می خواهد بفهماند که هم کارت را به خدا بسپار و در عین حال یک زانوی  
اشتر را نیز بند. در گفت و گوی میان نخچیران و شیر هم جهاد و تلاش را برای

امر معاش از قول پیامبر به گوش مخاطب می‌رساند و اعتقادات پوچ و واهی بعضی از صوفیه را نیز گوشزد می‌کند. گویند اعرابی شتر خویش را آزاد گذاشت و بر او خرده گرفتند، گفت بر خدا توکل نمودم که پیامبر فرمودند «اعقلها و توکل»، یعنی یک زانوی شتر را ببند و بر خدا هم توکل کن. از زبان شیر وقتی نخچیران از توکل سخن می‌گویند، می‌آورد که: در گفت و گوی نخچیران و شیر شاید پر بیراه نباشد اگر نخچیران را به جامعه بشری تشبیه کنیم که هر کدام از آنها جایگاهی خاص خود دارد و سلطان نیز جایگاه ویژه که شیر رمزی از آن است.

قوم، گفتندش که: کسب از ضعف خلق

لقمه تزویر دان بر قدر خلق

علت اصلی کم ایمانی در مردمان، تمایلات و خواسته‌های نفسانی آنان است که هرگاه این تمایلات نفسانی آنها و حرص، آز و شهواتشان بیشتر می‌شود به سمت ریاکاری و تزویر کشیده می‌شوند. این گفت و گوی نخچیران و شیر است که وحوش به شیر می‌گویند: توکل را فراموش کردن و از بی کسب و کار رفتن خود از کمی ایمان مردمان است و برای همین است که کوشش می‌کند تا لقمه‌ای به قدر خلق خود فراهم کنند و تلاش بیشتر در واقع به دلیل آزمندی بیشتر است و باز نخچیران بازگو می‌کنند که:

نیست کسی از توکل خوب‌تر

چیست از تسلیم، خود محبوب‌تر؟

پیش از توکل باید که کوشش و تلاش کنی که:

رمز الکاسب، حبیب‌الله شنو

از توکل در سبب، کاهل مشو

بنابر عقیده بعضی از عرفا آمده است که خداوند اشیا را برای خود آفرید و انسان از سوی خداوند وکیل است که در اشیا تصرف کند، پس انسان وکیل الله است و برای خدا تصرف می‌کند و چون انسان را به اشیا نیاز هست، در حقیقت انسان عالم به مصالح خود نیست، زیرا همین نیاز را ممکن است از راه اعتدال، منحرف و به حرص مبدل کند و چون خدا تنها عالم به مصالح انسان است، پس خدا را وکیل گردانده تا تصرف شود در آن اشیا که برای انسان آفریده است. مطابق اراده خداوندی و همین امر وکیل گردانیدن خدا عین توکل خواهد بود.

خلق سراسر همه نهال خدایند

هیچ از ایشان نه بشکن و نه بیفکن

(ادوارد ژوزف به نقل از شرح مثنوی عبدالعلی محمد بحر العلوم)

مولوی از این حکایت کوتاه، اما پر معنا با توانایی تمام عالی‌ترین معارف بشری را شرح و بسط داده است.

بس گریزند از بلا سوی بلا

بس جهند از مار، سوی اژدها

حیله کرد انسان و حیله‌اش دام بود

آن که جان پنداشت، خون آشام بود

در بیست و دشمن اندر خانه بود

حیله فرعون، زین افسانه بود

صد هزاران طفل کشت آن کینه کش

و آن که او می‌جست، اندر خانه‌اش

آن کسانی که از توکل فاصله می‌گیرند و به دنبال مادیات روان می‌شوند بسیار اتفاق می‌افتد که از فتنه و بلایی به سمت و سوی بلایی دیگر می‌روند و

ای بسا که بلای بعدی از بلای پیشین سهمناک‌تر باشد و از خطر مار به اژدها بگریزند و از چاله به چاه بیفتند و این اتفاق افتاده است. آنچه دارای اهمیت است این است که برای نمونه اگر واعظی و اندرزگویی بخواهد معرفتی را برای کسانی بیان کند آن‌چنان که دچار حیرت و دودلی و شک و تردید نگردند حتماً باید استاد باشد و به ریزه‌کاری‌های بسیاری از فنون وعظ و خطابه آگاهی داشته باشد و از سویی خود نیز عامل به آنچه می‌گوید باشد و الا تأثیر سخنش همچون خط به روی آب خواهد بود. مولوی با احاطه کامل به معارف، مخاطب را به همه زوایا راهنمایی می‌کند. به او می‌فهماند که سطحی‌نگر نباشد و فقط مسائل ظاهری را نبیند و سپس نمونه‌های تاریخی را آشکارا به فرد می‌نماید و سرانجام نکته اصلی که رسیدن به توحید است و از توکل این معنای ژرف را تفهیم می‌کند که:

دیده ما چون بسی علت (۱۰) دروست

رو فنا کن دید خود، در دید دوست

دید ما را دید او نعم العوض

یابی اندر دید او کل غرض

طفل تا گیرا و تا پویا نبود

مرکبش جز گردن بابا نبود

چون فضولی گشت و دست و پا نمود

در عتا (۱۱) افتاد و در کور و کبود (۱۲)

دیده ما علت‌های زیادی از جمله علت ظاهری را مبتلاست و بهترین عوض دید دوست است که باید دید خود را در دید او فانی و محو کنیم.

جان‌های خلق، پیش از دست و پا

می‌پریدند از وفا اندر صفا

چون به امر اهبطوا بندی شدند

حبس خشم و حرص و خرسندی شدند

ما عیال حضرتیم و شیرخواه

گفت الخلق عیان للاله

آن که از آسمان باران دهد

هم تواند کوز رحمت نان دهد

مولانا نمی‌خواهد که مخاطبان را در یک جریان کور و کبود جبر نگاه دارد و بذر بدبینی نسبت به جهان آفرینش و مدیریت عالی آن را در ذهن آنان بگنجانند، بلکه می‌خواهد بگوید که توکل از جمله مقامات عالی کسانی که به خدا تقرب جستند به شمار می‌آید که البته کاری بزرگ و مشکل است، زیرا حقیقتاً هر کس بخواهد به توحید محض دست یابد همه اسباب و علل را باید که در راه خدا از خود منقطع کند و از همه اسباب و علل قطع امید و تنها امید به لطف حق داشته باشد و او را مسبب الاسباب بداند و دیگر هیچ.

چنان‌چه در دعای شعبانیه می‌خوانیم که: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک»، پروردگارا به من نهایت بریدن از همه چیز به‌سوی خودت عنایت کن که آدمی گرفتار اسباب و علل نگردد، زیرا اگر متوجه نشود که این اسباب و علل خود به‌وجود آورنده‌ای دارد چیزی از معانی بلند را درک نخواهد کرد.

سنّتی بنهاد و اسباب و طرق

طالبان را زیر این ازرق تتق (۱۳)

بیشتر احوال بر سنت رود

گاه قدرت خارق سنت شود

(دفتر پنجم)

می‌خواهد بگوید که خداوند را در سنت‌هایش محدود نکنیم هر چند که پیوسته سنت‌های غیر قابل تغییر او در جهان جاریست.

سنت و عادت نهادی با مزه

باز کرده خرق عادت معجزه

بی سبب گر عزه به ما موصول نیست

قدرت از عزل سبب معزول نیست

ای گرفتار سبب بیرون مهر

لیک عزل آن مسبب ظن مبر

هر چه خواهد آن مسبب (۱۴) آورد

قدرت مطلق سبب‌ها بر دَرَد

لیک اغلب بر سبب راند نفاذ (۱۵)

تا بداند طالبی جستن مراد

چون سبب نبود چه ره جوید مرید

پس سبب در راه می‌آید پدید

(دقت پنجم)

اما آنچه اهمیت فوق‌العاده دارد و مولانا می‌خواهد که توجه مخاطبان خاص را بدان معطوف کند که مرتبط با داستان نخچیران است این دو بیت است که در دفتر پنجم آمده است و با اندکی تأمل می‌توان مقصود مولانا را از آن فهمید:

دیده‌ای باید سبب سوراخ کن

تا حجب را بر درد از بیخ و بن

تا مسبب بیند اندر لا مکان

هرزه داند جهد و اکساب و دکان

(دقت پنجم)

و باز هم بدین معنی نیست که هر چه اسباب و علل است از دیده بیندازد و آن را نادیده بگیرد و جبری محض شود و مولانا باز خود وارد بحث می‌شود:

گفت شیر: آری، ولی رب العباد

نردبانی پیش پای ما نهاد

پایه پایه رفت باید سوی بام

هست جبری بودن اینجا، طمع خام

پای داری چون کنی خود را تو لنگ؟

دست داری، چون کنی پنهان تو چنگ؟

خواجه چو بیللی به دست بنده داد

بی زبان معلوم شد او را مراد

دست همچون بیل، اشارت‌های اوست

آخر اندیشی، عبارت‌های اوست

چون اشارت‌هاش را بر جان نهی

در وفای آن اشارت، جان دهی

بس اشارت‌های اسرار ت دهد

بار بردارد ز تو کارت دهد

جبریان را عقیده بر این است که اراده انسانی کلاً در رفتار و اعمال او تأثیر ندارد و تمام اعمال آدمی را به اراده خداوند تصور می‌کنند، اما پاسخ مولانا در پاسخ جبریان از زبان شیر روشن می‌شود که برای رسیدن به جایگاه دانایی و معرفت باید تلاش کرد و درجات آن را پله پله طی نمود و اگر کسی تأمل کند می‌داند که قدرتی که خداوند به بندگانش عنایت کرده است از جمله

علل است و اسباب، پس اگر فرد این قدرت را از خود سلب کرد و اسباب را بدان بی‌توجه بود جبری شده است و این مسلم است که خود فرد از کار و عمل باز ایستاده و این ربطی به اراده خداوند ندارد، زیرا که وقتی قدرت داری و عمل نمی‌کنی و خود را به مقامات عالی معرفت نمی‌رسانی، یعنی این که اعضای خودت را به کار نینداخته‌ای و از اسباب و علل بهره نگرفته‌ای و این خود یعنی تجاهل و مسلم جبریان بن‌بست‌های زیادی می‌بینند و عناد می‌ورزند. خداوند عالم هنگامی که وسایط و وسایل را در ید قدرت آدمی قرار داده، مشخص است که مقصودش چه بوده است. دست همچون بیل اشارات خداوند است و مأل‌اندیشی و عاقبت‌نگری درون انسان همچون پیام خداوند و آن‌گاه که آدمی این همه را به کار می‌اندازد و بر خدا توکل کند و به خدمت مردمان پردازد، هم معنی توحید را درک می‌کند و هم توکل را می‌فهمد و هم خدمت به بشریت می‌کند، زیرا که به کار انداختن نیروگاه عظیمی که خداوند در وجود آدمیان قرار داده، هر گاه در جهت خدمت به مردمان باشد موجب خشنودی خداوند خواهد شد و هم آدمی را از اندیشه‌های جبری‌گرایانه دور خواهد کرد.

حاملی محمول گرداند تو را

قابلی مقبول گرداند تو را

قابل امر وی، قابل (۱۶) شوی

وصل جویی، بعد از آن واصل شوی

سعی شکر نعمتش قدرت بود

جبر تو انکار آن نعمت بود

شکر قدرت قدرتت افزون کند

جبر، نعمت از کفت بیرون کند

در بعضی از گفتار پیشوایان دین آمده است که شکر را سه پایه است: پایه نخست شناخت نعمت است که از چیزی که آدمی برخوردار است بداند که نعمت است از اعضا و جوارح و پیرامون انسان از ابر، باد، مه، خورشید، کوه، درخت و هر چه که می‌بیند و می‌داند از هوا، تنفس، ماکولات، مشروبات، زیبایی‌ها، فکر، اندیشه، درک، فهم، انرژی، قدرت‌ها و کلاً هر چه در جهان طبیعت و برخورداری‌ها و پایه دوم شناخت منعم، یعنی کسی که این همه نعمت را فراهم کرده و به‌وجود آورده است و پایه سوم که بسیار مشکل است و در این پایه است که روشن می‌شود چه کسانی شکر گزارند و چه کسانی کافر نعمت و آن عبارت است از کاربرد نعمت در مسیری که منعم خواسته است و این که آدمیان نعمات الهی را چگونه به کار می‌برند و نابود می‌کنند و آنچه مورد نظر منعم است به انجام نمی‌رسد.

جبر تو خفتن بود، در ره مخسب

تا نینیی آن در و در گه، مخسب

هان مخسب ای جبری بی‌اعتبار

جز به زیر آن درخت میوه دار

تا که شاخ افشان کند هر لحظه باد

بر سر خفته بریزد نقل و زاد

جبر، خفتن در میان رهزنان

مرغ بی‌هنگام کی یابد امان؟

ور اشارت‌هاش را بینی زنی (۱۷)

مرد پنداری و چون بینی، زنی

این قدر عقلی که داری، گم شود

سر، که عقل از وی ببرد دم شود

ز آن که بی شکر بود شوم و شمار (۱۸)

می برد بی شکر را در قعر نار

گر توکل می کنی، در کار کن

کشت کن، پس تکیه بر جبار کن

بی توجهی به نعمت ها و برخورداری ها و این همه را آن چنان مولانا بیان می کند که جای هیچ گونه تردیدی نمی ماند که جبریان جز بهانه گیری چیزی برای مطرح کردن ندارند، اما نخچیران با عتاب به شیر فریاد می زنند که آن کسانی که این همه حرص و آرزو را به کار بردند و این همه اسباب، پس چرا از زمانه بی نصیب شدند، یعنی این که جهد و تلاش بی ثمر است و باز آنچه نخچیران توضیح می دهند شنیدنی است:

صدهزاران قرن ز آغاز جهان

همچو اژدها، گشاده صد دهان

مکرها کردند آن دانا گروه

که زین بر کنده شد ز آن مکر، کوه

کرد وصف مکرهاشان ذوالجلال

لتزول منه اقلال الجبال

جز که آن قسمت که رفت اندر ازل

روی نمود از شکار و از عمل

جمله افتادند از تدبیر و کار

ماند کار و حکم های کردگار

کسب، جز نامی مدار ای نامدار

جهد جز وهمی میندار ای عیار (۱۹)

بیشتر آدمیان نه از چیزهایی که برخوردارند می فهمند که نعمت است و نه منعم را می شناسند و نه نعمت را در راهی که نعمت دهنده داده است به کار می برند.

مولوی برای روشننگری مطلب، شواهد بسیار می آورد. خرگوش در مقام ناصحی مشفق داد سخن می دهد و در گفت و گوی با نخچیران روش های بهتر زیستن و نوع پرهیز از شر اشعار را یاد آور می شود. ضمن این که در سخنانی که بین نخچیران رد و بدل می شود، اشکالات کج اندیشان در زمان مولانا هم آورده می شود منتها از زبان حیواناتی مثل روباه، آهو، خرگوش و شغال که هر کدام چیزی می گویند و پیشنهادی می دهند، اما نتیجه و ماحصل داستان را می توان در جهاد با نفس و کشتن کرم شهوت که تبدیل به اژدها نگردد و شکستن خود و منیت هایی که موجب سقوط انسان در مهلکه های دوزخی است، یافت:

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست

کو به دریاها نگردد کم و کاست

چون که جزو دوزخست این نفس ما

طبع کل دارد همیشه جزوها

مولانا با هشدارهای زنده کننده، آدمیان را متوجه می کند که مبارزه با نفس خیلی هم کار کوچکی نیست و بنابراین در داستان زیبای نخچیران می گوید:

سهل شیری دان که صفاها بشکند

شیر آن است آن که خود را بشکند

شکستن خود و رهیدن از کبر و نخوت و باد دماغ کار شیران بیشه حق

است و بس:

پس دهان دل ببند و مهر کن

پر کنش از باد کبر من لدن

قصه نخچیران مولوی بسیار آموزنده و سازنده است و بیانگر این معنی است:

کشتن این کار عقل و هوش نیست

شیر باطن سخره خرگوش نیست

شیر داستان بسیار ضعیف است که سخره خرگوشی شده است، اما شیر باطن همان دشمن باطنی آدمی است که دشمن درونی اوست، زیرا که به گفته مولانا: «تو با دشمن نفس هم خانه ای.» استفاده دیگر رمزی و نمادین دیگری که می شود از شیر نخچیران نمود این است که شیر، مظهر سلطنت، قدرت و خودکامگی و یا کلاً غلبه همه جانبه بر مردم و داشتن سلطه و به فساد کشیدن زیردستان و سلطه پذیران دارد.

هین به ملک نوبتی شادی مکن

ای تو بسته نوبت، آزادی مکن

زاویه دیگری از نفسانیات انسان در زمان رسیدن به قدرت، مکتب و سلطنت است که از این همه مهمتر است و در نظر بزرگانی چون مولانا برتر از این همه قدرت و سلطنت چیز دیگری است:

برتر از نوبت ملوک باقی اند

دور دائم روحها با ساقی اند

که استواری و تأییدات الهی در زیستگاه جاویدان که آرزوی هر خردمند فرزانه است و هر کسی که چیزی از حکمت را دریافته باشد مد نظر است.

اما افسوس و صد افسوس، گویا که باوجود این همه هشدار و بیدارباش، گروهی می پندارند که دقیانوس بی مرگ است و این ظاهربینی و سطحی نگری است که همیشه گریبان گروهی را می گیرد. در داستان نخچیران و از زبان جانوران، مولانا سخنان حکیمانه خود را که مستند به آیات، روایات و احادیث نبوی است بیان و روشن می کند که خرگوش پس از گذشت ماجراهایی، سرانجام بر شیر ستمگر و ناامن کننده محیط پیروز می شود، اما این را با توکل بر خدا، جد و جهد و تأییدات خدا می داند، خرگوشی به نخچیران می گوید:

گفت تأیید خدا بود ای مهان

ورنه خرگوشی که باشد در جهان

شیر را خرگوش در زندان نشاند

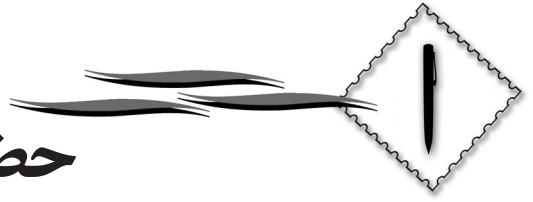
ننگ شیری کو ز خرگوشی بماند

در چنان ننگی و آن گه این عجب

فخر دین (۲۰) خواهد که گویندش لقب

#### پی نوشت ها:

- ۱- حصه: بهره و نصیب ۲- خصب: خوشی ۳- منقص: ناخوش ۴- مقاسات: زحمت ۵- بستند: گرفت ۶- کش مکنش: غم و اندوه ۷- وظیفه: روزمره از طعام و رزق ۸- گیا: گیاه، در اینجا به معنی چمنزار است. ۹- شوریدان: پریشانی ۱۰- علت: بیماری ۱۱- عنای: رنج و مشقت ۱۲- کور و کبود: رنج و آفت و مشقت ۱۳- تنق: آسمان ۱۴- مسبب: سبب ساز ۱۵- نفاذ: مصدر ثلاثی مجرد به معنی سرآمدن و تمام شدن است. ۱۶- قابل: گوینده ۱۷- بیثی زتی: بی اعتنائی کردن ۱۸- شتار: ننگ و عار و به معنی شوم نیز می آید. ۱۹- عیار: به ضرورت شعری بدون تشدید خوانده می شود؛ به معنی جوانمرد ۲۰- مشخصاً مولانا تعریض به فخرالدین رازی دارد که نزد سلطان محمد خوارزمشاه از پسر مولانا بدگویی می کرد که این امر موجب دوری از وطن بهاء ولد پسر مولانا شد، اما بهاء ولد محمد خوارزمشاه و هم فخر رازی را اندرز می دهد که یکی مظهر قدرت مداری است و دیگری مظهر شریعت مداری.



مقاله

# حضور افتخار آمیز؟! خروج غرور آمیز!؟

## گزارشی از کانون فیلم - تاریخ

### فتانه یعقوبی

در دره الهه (In The Valley Of Elah)

شناسنامه فیلم: کارگردان و فیلمنامه‌نویس: پل

هاگیس «براساس مقاله مرگ و ننگ، نوشته مارک بل»

بازیگران: تامی لی جونز، سوزان ساراندون و چارلیز

ترون (محمول ۲۰۰۷ ایالات متحده)

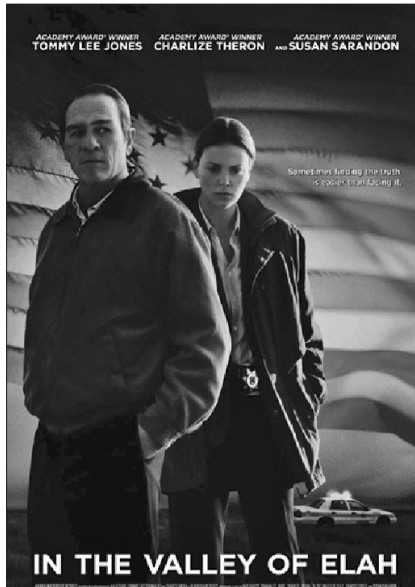


«جنگ و صلح»، قتل، کشتار، قحطی، اسارت، بی‌خانمانی، گریز و... تمامی این واژه‌ها همواره مترادف بوده‌اند با جنگ و ستیز و صلح؟! آنچه که در دره الهه به تصویر کشیده می‌شود، این حقیقت انکارناپذیر است که صلح پس از جنگ نیز از سیاهی آن پیامد دهشتناک در امان نیست. این فیلم اثری جنایی، درامی - پلیسی است که به مصیبت‌های جنگ، فروپاشی اخلاقیات، سرگشتگی‌های جنون آمیز و به بن‌بست رسیدن باورهای یک مرد با اصالت و معتقد می‌پردازد. مردی که در مقام یک نظامی متعهد و اخلاق‌گرا، پدر و همسری وفادار و یک مسیحی مؤمن به‌ناگاه در جریان حادثه‌ای تکان‌دهنده، هر آنچه را که عمری به آن باور و اعتقاد راسخ داشت، از دست می‌دهد.

این مرد (با نقش آفرینی درخشان تامی لی جونز) پدر سربازی است که پس از اتمام دوره انجام وظیفه‌اش در عراق به وطن بازمی‌گردد، ولی برخلاف انتظار با خانواده‌اش تماس نمی‌گیرد و ناپدید می‌شود. از ارتش، با پدر این سرباز که خود نظامی کار کشته و بازنشسته‌ای است تماس گرفته می‌شود، پدر خود وارد عمل شده و به ستاد فرماندهی فرزندش در «نیومکزیکو» سفر می‌کند تا رد پای از پسرش بیابد. به زودی او با پیگیری‌های شخصی خود متوجه می‌شود که فرزندش ناپدید نشده، بلکه به طرز بسیار فجیعی به قتل رسیده است. مهاجم یا مهاجمان ۴۰ ضربه چاقو به او زده، سپس بدنش را تکه‌تکه کرده‌اند و در نهایت با مایعی آتش‌زا او را سوزانده‌اند. قتل هولناکی که حکایت از

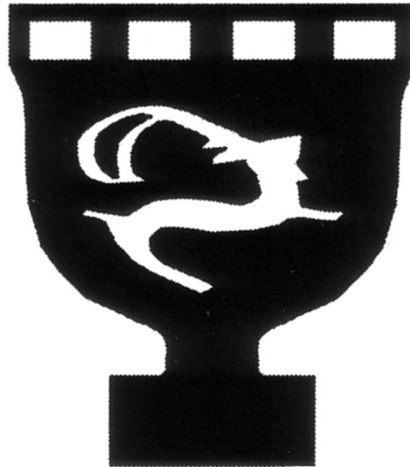
نفرتی جنون آمیز دارد. پدر داغدار با همکاری پلیس محلی (با بازی زیبای چارلیز ترون) به پیگیری این پرونده می‌پردازد. در این میان التهابات روحی و احساسی مادر سرباز (با حضور تأثیرگذار سوزان ساراندون) نیز به تصویر کشیده می‌شود. مادری که در سال‌ها پیش پسر اولش را در مانوری هوایی از دست داده است و اکنون نیز باید قتل فجیع تنها فرزندش را دردمندانه بپذیرد. اوج این داستان زمانی به وقوع می‌پیوندد که این حقیقت آشکار می‌شود. قتل‌های مربوط به سربازان امریکایی ریشه در وقایعی دارد که در عراق رخ داده است. جنایاتی که این سربازان مرتکب شده‌اند، حقایقی دهشتناک که دولت نمی‌خواهد هیچ کس از آنها بوی برد. این پدرومادر مصیبت‌زده و سرخورده، نمونه‌ای از هزاران خانواده امریکایی هستند که ناباورانه با این حقیقت زشت روبه‌رو می‌شوند که فرزندان عزیز سر به زیر و سازگار آنها، در جبهه‌های جنگ در مقام سرباز، تبدیل به حیوانات درنده‌خو، پلید و شیطان صفتی می‌شوند که از انجام هیچ جنایت هولناکی ابایی ندارند. فیلم به صراحت و بی‌هیچ ملاحظه‌ای آشکارا به التهابات پس از جنگ و ناهنجاری‌های روحی و روانی باقی‌مانده از جنگ در هنگام بازگشت به خانه می‌پردازد. براساس آمار پنتاگون تاکنون یک و نیم میلیون نفر در عراق به خدمت نظام پرداخته‌اند. چهار هزار نفرشان جان خود را از دست داده‌اند. هنوز یکصدوشصت هزار سرباز امریکایی در خاک عراق پایگاه دارند و یک ششم این افراد از انواع ضربه‌های روحی و روانی گوناگون رنج می‌برند.

کارگردان مطرح و متبحر این اثر «پل هاگیس» در چارچوب یک اثر جنایی به مطرح کردن پیامدهای دردناک جنگ پرداخته است و در این راه بسیار موفق عمل کرده است. هرچند نقدهای گوناگون و کاملاً متفاوتی در



اردیبهشت و خرداد ۸۷  
شماره ۱۳۴

رابطه با این اثر وجود دارد، ولی بیشتر نظرها مثبت بوده و فیلم به توفیقی قابل قبول دست یافته است. آنچه در پردازش داستان فیلم چشمگیر و کاملاً حرفه‌ای است، حرکت حساب شده قصه از فرم معمایی جنایی به معمایی اخلاقی است. پل هاگیس که خود فیلمنامه‌نویس این فیلم نیز است قوانین یک ژانر (گونه) را که همواره ثابت است استادانه شکسته و اثری تأثیرگذار خلق کرده است. او نمونه کاملی از یک سینماگر حرفه‌ای است. کارگردانی که عموماً خود فیلمنامه‌نویس آثارش است، سینما را به شکل آکادمیک و کاملاً اصولی آموخته و با تکیه بر این دانش و آگاهی، گهگاه خلاقانه و متهورانه به تغییر اصول و قواعد پرداخته و بدعت‌گذار نمونه‌ای جدید و تأثیرگذار می‌شود. این فیلمساز پیش از «در دره اله» فیلم موفق و برنده اسکار بسیار درخشانی با نام «تصادف» در کارنامه خود دارد. در واقع توفیق «تصادف» این اجازه را به پل هاگیس داد تا به پروژه در دره اله، جامه عمل بپوشاند. آنچه جالب توجه است این حقیقت می‌باشد که این فیلمساز تنها دو هفته را صرف نوشتن فیلمنامه تصادف کرد، در حالی که زمانی دو ساله صرف نوشتن فیلمنامه «در دره اله» شد، اثری که قرار بود پیش از تصادف ساخته شود، ولی به دلیل مضمون جنجالی‌اش بیشتر کمپانی‌ها از ساختش سر باز زدند، تا آن که پس از توفیق تصادف و جایزه اسکار به دست آمده، پل هاگیس به خواسته خود که همان ساخت این فیلم بود رسید. همچنین مساعدت‌های دوستانه سینماگر بزرگ «کلینت ایستوود» سبب جلب رضایت کمپانی برادران وارنر برای تولید این فیلم شد. کلینت ایستوود که خود یکی از اسطوره‌های قدرتمند هالیوود است بارها با پل هاگیس همکاری موفقیت‌آمیز داشته است. هاگیس فیلمنامه‌نویس فیلم‌های «پرچم پدران ما» و «نامه‌هایی از ایوو جیما» است که همگی به جنگ و مسائل پیرامون آن می‌پردازند. همکاری دیگر این دو فیلمساز حرفه‌ای مربوط به فیلم برنده اسکار و بسیار زیبای «عزیز میلیون دلاری» بوده است. کلینت ایستوود کارگردان و بازیگر این اثر و پل هاگیس فیلمنامه‌نویس آن هر یک در جایگاه خود کاملاً حرفه‌ای عمل کرده‌اند. هاگیس زمانی یکساله را صرف نوشتن فیلمنامه کرد و پروژه بعدی که در آینده درگیر آن خواهد شد، قسمت ۲۲ جیمزباند خواهد بود؛ فیلمی کاملاً متفاوت با آثار پیشین او. این فیلمساز آمریکایی شخصیتی خاص و انقلابی، با موضع‌گیری‌های



## کانون فیلم تاریخ

**قتل، کشتار، قحطی، اسارت، بی‌خانمانی، گریز و... تمامی این واژه‌ها همواره مترادف بوده‌اند با جنگ و ستیز و صلح؟! آنچه که در دره اله به تصویر کشیده می‌شود، این حقیقت انکارناپذیر است که صلح پس از جنگ نیز از سیاهی آن و پیامد دهشتبارش در امان نیست**

**پل هاگیس بارها با صراحت تمام در گفت‌وگوهایش از جورج بوش و افکار عمومی آمریکاییان مغرور، جاه‌طلب و قدرت‌پرست انتقاد کرده است. عموم مردمی که همواره از زیر سؤال بردن قدرت هراسان هستند و اگر این قدرت به آنها بگوید که باید از جنگ حمایت کنید، چشم و گوش بسته و کاملاً سرسپرده پیروی می‌کنند و مشتاقانه و با تبلیغات پر زرق و برق، فرزندان خود را به خدمت زیر پرچم می‌فرستند. با این تصور که در مقام آقا و سرور دنیا آزادی و صلح را به دیگر افراد بشر در نقاط دیگر دنیا هدیه خواهند کرد. از خوب‌ها حمایت و با بدها به مبارزه می‌پردازند و صدها شعار دیگر از این دست. حال آن که پس از گذشت اندک زمانی قادر به تمیز دادن خوب از بد نبوده و از آن درناک‌تر حتی نمی‌دانند که دشمن و دوست چه کسی است. این مردم اکنون به این باور رسیده‌اند که حتی رقبای سیاسی بوش در حزب دیگر «دموکرات‌ها» نیز به نوعی دست‌هایشان به این جنگ آلوده است. دموکرات‌ها در همان ابتدا از طریق «قانون اختیارات جنگی» به حمله نظامی آمریکا به عراق رأی مثبت دادند. قانونی که رئیس‌جمهور را ملزم می‌کند که پیش از به راه انداختن جنگ، موافقت‌کننده را کسب کند و سپس وارد عمل شود.**

سیاسی رک و راست است که همواره لقب چپ افراطی را با خود یدک کشیده؛ عنوانی که بارها حتی در زندگی خصوصی برای او مشکل‌آفرین بوده، ولی پل هاگیس خود را تنها یک وطن‌پرست ساده تلقی می‌کند، وطن‌پرستی که با سیاست‌های جنگ‌طلبانه حکومت کاملاً مخالف است. هنرمندی حساس که دوست ندارد کسی در هر مقام و جبهه‌ای، عقیده و فکرش را به او تحمیل کند، حتی اگر آن فرد رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده باشد. پل هاگیس بارها با صراحت تمام در گفت‌وگوهایش از جورج بوش و افکار عمومی آمریکاییان مغرور، جاه‌طلب و قدرت‌پرست انتقاد کرده است. عموم مردمی که همواره از زیر سؤال بردن قدرت هراسان هستند و اگر این قدرت به آنها بگوید که باید از جنگ حمایت کنید، چشم و گوش بسته و کاملاً سرسپرده پیروی می‌کنند و مشتاقانه و با تبلیغات پر زرق و برق، فرزندان خود را به خدمت زیر پرچم می‌فرستند. با این تصور که در مقام آقا و سرور دنیا آزادی و صلح را به دیگر افراد بشر در نقاط دیگر دنیا هدیه خواهند کرد. از خوب‌ها حمایت و با بدها به مبارزه می‌پردازند و صدها شعار دیگر از این دست. حال آن که پس از گذشت اندک زمانی قادر به تمیز دادن خوب از بد نبوده و از آن درناک‌تر حتی نمی‌دانند که دشمن و دوست چه کسی است. این مردم اکنون به این باور رسیده‌اند که حتی رقبای سیاسی بوش در حزب دیگر «دموکرات‌ها» نیز به نوعی دست‌هایشان به این جنگ آلوده است. دموکرات‌ها در همان ابتدا از طریق «قانون اختیارات جنگی» به حمله نظامی آمریکا به عراق رأی مثبت دادند. قانونی که رئیس‌جمهور را ملزم می‌کند که پیش از به راه انداختن جنگ، موافقت‌کننده را کسب کند و سپس وارد عمل شود.

دموکرات‌ها ادعا کرده‌اند که به محض به قدرت رسیدن، نیروهای آمریکایی را از عراق بیرون بکشند؛ البته با غرور و افتخار. حال باید پرسید، آیا آمریکایی‌ها حضوری افتخارآمیز در عراق داشته‌اند که در پی آن خروجی غرورآمیز را برنامه‌ریزی کنند؟! به یاد آورید که این ادعای یک رئیس‌جمهور دیگر آمریکا نیز بوده است؛ در رابطه با جنگ ویتنام!... حال آن که در این زمان آنچه بر عراق خواهد گذشت به مراتب اسفبارتر از ویتنام خواهد بود، زیرا به محض خروج نیروهای آمریکایی، عراق دو دستی تقدیم به تروریست‌ها و گروه‌های جدایی‌طلب ریز و درشت می‌شود. آمریکایی‌ها و سیاستمداران طراز

اول این کشور بارها جنگ عراق را با ویتنام مقایسه و اعلام کرده‌اند که اشتباهات گذشته را این بار مرتکب نخواهند شد؛ از جمله کنترل شدید حضور خبرنگاران در عراق. حال آن که این سیاستمداران از قدرت اینترنت و اخبار مستند که با سرعت زیاد از این راه پخش می‌شود، غافلند. فیلم «در دره اله» خود برگرفته از خبری مستند و تکان‌دهنده است که روی اینترنت پخش شده است. هالیوود همواره تشنه این گونه اخبار است و تمایل زیادی به ساخت فیلم‌هایی با مضمون جنگ دارد، ولی مردم تا به امروز علاقه چندانی به دیدن آنها از خود نشان نداده‌اند؛ هر چند فیلم «در دره اله» یک استثنا به شمار می‌رود. این فیلم در نخستین روز نمایش خود در چهار سپتامبر ۲۰۰۷ در جشنواره «دوویل» با استقبال بی‌نظیر تماشاچیان روبه‌رو شد. پس از نمایش فیلم، مردم مشتاقانه برخاسته و به مدت ده دقیقه برای فیلم دست زدند که افتخاری بود برای پل هاگیس در مقام کارگردان و نویسنده فیلمنامه و دیگر دست‌اندر کاران فیلم از جمله بازیگران سرشناس که در این نمایش حضور داشتند. یکی از نقاط قوت کاملاً بارز این اثر، حضور و هنرنمایی ستارگانی است که هر کدام در گذشته برنده جایزه اسکار بوده‌اند. در صدر آنان، «تامی لی جونز» در نقش پدر سرباز امریکایی، مانند همیشه به زیبایی می‌درخشد. این بازیگر یکی از شمایل‌های معتبر و ارزشمند هالیوود به شمار می‌رود. به نقل از پل هاگیس در خطوط چهره تامی لی جونز می‌توان تمامی تاریخ آمریکا را یافت... و دیدگان این بازیگر به معنای واقعی کلمه منحصر به فرد است. ذکاوت و هوشیاری خلل‌ناپذیری در عمق نگاه او دیده می‌شود. این بازیگر در هر نقشی، مثبت و منفی، قهرمان یا ضد قهرمان، حرف اول را می‌زند. اختصاص دادن نقطه طلایی، دوربین و صحنه به خود یکی از اهداف همیشگی هر بازیگری است. به عقیده من، تامی لی جونز از آن دسته هنرمندانی است که خود تنها با حضورش در یک صحنه به آن نقطه طلایی معنا و زندگی می‌بخشد. در واقع اوست که نقطه طلایی را مشخص می‌کند. در این فیلم تامی لی جونز به زیبایی هر چه تمام‌تر، فروپاشی و اضمحلال روحی و احساسی و تخریب غرور فردی و ملی یک مرد اصول‌گرا را به تصویر کشیده است. مردی که در هر قدم ارزش‌های زندگی‌اش بی‌رحمانه زیر سؤال می‌رود، نماینده‌ای از خیل عظیم امریکاییان که هر روز با احساسات متناقض خود در رابطه با این جنگ درگیرند.

ستاره دیگری که در این اثر به زیبایی هنرنمایی می‌کند سوزان ساراندون، در نقش



**هالیوود همواره در تاریخچه خود، دموکرات بوده و هرگز به جبهه جمهور یخواه‌ها نپیوسته است، در واقع مشکل، افکار عمومی است، هالیوود باید محصولاتش را به مردمی ارائه دهد و بفروشد که همواره تحت تأثیر و حمایت‌گر دولت برگزیده هستند و نباید هیچ‌گاه باعث دلخوری و ناراحتی آنان شود**

**ناشایست‌ترین مسئله در آمریکا این است که «ضد وطن» تلقی شوی و اگر وطن‌پرستی این‌گونه شناسانده شود که باید بجنگی، پس باید از جنگ حمایت کنی، ولی همچنان افرادی از جمله هنرمندانی چون پل هاگیس هستند که قدرتمندانه برخلاف این جریان آب شنا کرده و می‌گویند: «من وطن‌پرست هستم، زمینم، زادگاهم را دوست دارم و به همین خاطر است که مخالف سیاست‌های کنونی دولت و از جمله جنگ و ستیز هستم...»**

مادر سرباز است. این بانوی مطرح سینمای آمریکا به همراه همسرش «تیم رایینز» بازیگر و کارگردان مستقل، از سیاسی‌ترین هالیوودنشینان به شمار می‌روند. این زوج در هر حرکت ضدجنگ و صلح‌طلبانه‌ای همواره پرچمدار و پیشرو بوده‌اند. سوزان ساراندون در کارنامه هنری خود آثار بسیار متفاوت و گوناگونی دارد، ولی آنچه در تمامی این آثار ثابت است نگاه گویای این ستاره می‌باشد. در یک نظرسنجی سینمایی اعلام شده که سوزان ساراندون یکی از غمگین‌ترین دیدگان دنیا را دارد که البته در عمق آن شور و هیجان یک اصلاح‌طلب خستگی‌ناپذیر نهفته است. انتخاب چنین بازیگری با دیدگاه‌های خاص سیاسی برای این فیلم، صددرصد با قصد و نیت آگاهانه‌ای صورت گرفته است. در نهایت در کنار این دو ستاره باتجربه و پیشکسوت، ستاره جوان «چارلیز ترون» به هنرنمایی بی‌نقصی می‌پردازد. این بازیگر که اصالتاً اهل آفریقای جنوبی است، پس از حرفه مانکنی، روی به سینما آورد. با چنین پیشینه‌ای در ابتدای ورود به عرصه هنر هفتم، تنها با تکیه بر جذابیت‌های ظاهری به نقش آفرینی پرداخت، ولی به تدریج استعداد درخشان و انکارناپذیر بازیگری او کشف شد و با درایت کارگزار و مدیر برنامه‌هایش در انتخاب نقش‌های سینمایی بسیار هوشیارانه عمل کرد و به جایگاه جدی و ارزشمندی در هالیوود دست یافت. او اکنون با یک کارنامه خوب هنری و یک اسکار نقش اول، از ستارگان طراز اول هالیوود به شمار می‌رود؛ ستاره‌ای که در نقش پلیس، همراه و همقدم پدر سرباز امریکایی به زیبایی نقش آفرینی می‌کند. این کاراکتر کاملاً متفاوت با کلیشه‌های رایج و ثابت پلیس‌های زن هالیوودی ساخته و پرداخته شده و برجسته‌های انسانی او بسیار تأکید شده است. این زن به موازات حرفه پلیسی به‌عنوان مادری مطلقه که سرپرست یک پسر نوجوان است، دارای مشکلات و مسائل گوناگونی می‌باشد و به همین جهت در مقام یک مادر دلسوز و مسئول به راحتی می‌تواند با پدر و مادر داغدار و رنج‌کشیده داستان، احساس همذات‌پنداری و همدردی کند. آنچه که در رابطه با زندگی واقعی این بازیگر قابل ذکر است، کودکی پر از التهاب و ناخوشایند اوست که به گفته خودش بسیار در نقش آفرینی‌هایش تأثیرگذار بوده است. چارلیز ترون در کودکی شاهد به قتل رسیدن پدر دائم‌الخمر، بی‌رحم و مهاجمش به دست مادرش بوده که برای حفظ جان خود و فرزندش مجبور به ارتکاب این عمل شده است. این بازیگر معتقد است این خاطره دردناک همواره سبب شده که



او بتواند به راحتی با درد و ناراحتی‌های روحی و روانی دیگران احساس نزدیکی کند.

پل هاگیس با درایت و هوشیاری، این تیم ایده‌آل بازیگری را ماهرانه دست‌چین کرده و فیلمی با بازی‌های باورپذیر، حرفه‌ای و تأثیرگذار خلق کرده است. اثری که با وجود در اختیار داشتن پیام‌های گوناگون ضد جنگ، انسانی و اخلاقی، از شعارزدگی به دور مانده و تماشاچی را به راحتی با خود همراه و همفکر می‌سازد. هر چند شاید این همسو

شدن، لحظه‌ای و آنی باشد، ولی در هر حال تلنگری است بر افکار و وجدان امریکایی‌هایی که همواره تحت تأثیر اخبار و تبلیغات سفارشی قدرت مرکزی بوده‌اند. به یاد داشته باشیم که هالیوود همواره در تاریخچه خود، دموکرات بوده و هرگز به جبهه جمهوریخواه‌ها نپیوسته است، در واقع مشکل، افکار عمومی است، هالیوود باید محصولاتی را به مردمی ارائه دهد و بفروشد که همواره تحت تأثیر و حمایت‌گر دولت برگزیده هستند و نباید هیچ‌گاه باعث دلخوری

«برای وطن پرست بودن نیازی به جار و جنجال، شعار، جدل و شور و هیجان‌های جریان‌ساز نیست، در آرامش نیز می‌توان به دور از هرگونه تعصب و تبعیض به اصل و ریشه پای‌بند و وفادار ماند. زیباترین نوع وطن‌پرستی آن است که با آزادی به حس وطن‌پرستی دیگران نیز احترام بگذاریم.»



و ناراحتی آنان شود. ناشایست‌ترین مسئله در امریکا این است که «ضد وطن» تلقی شوی و اگر وطن‌پرستی این‌گونه شناسانده شود که باید بجنگی، پس باید از جنگ حمایت کنی، ولی همچنان افرادی از جمله هنرمندانی چون پل هاگیس هستند که قدرتمندانه برخلاف این جریان آب شنا کرده و می‌گویند: «من وطن پرست هستم، زمینم، زادگاهم را دوست دارم و به همین خاطر است که مخالف سیاست‌های کنونی دولت و از جمله جنگ و ستیز هستم...» جالب است این جمله فیلمساز امریکایی تا چه حد آشنا، ملموس و قابل درک است؛ «برای وطن پرست بودن نیازی به جار و جنجال، شعار، جدل و شور و هیجان‌های جریان‌ساز نیست، در آرامش نیز می‌توان به دور از هرگونه تعصب و تبعیض به اصل و ریشه پای‌بند و وفادار ماند. زیباترین نوع وطن‌پرستی آن است که با آزادی به حس وطن‌پرستی دیگران نیز احترام بگذاریم.»

\* در دره اله یا در دره خدا: نام داستانی است که

مضمونش شجاعت و مقاومت است.

## اگر خواهان اشتراک نشریه چشم‌اندازان هستید:

- لطفا برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.
- حق اشتراک یک ساله داخل کشور ۹۰۰۰۰ ریال و خارج از کشور اروپا ۲۷۰۰۰۰ ریال و آمریکا ۳۰۰۰۰۰ ریال می‌باشد.
- حق اشتراک را به حساب ۱۰۱۲۹۵ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف الله میثمی و یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف الله میثمی واریز نمایید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق فاکس ارسال فرمائید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امنی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- از مشترکینی که از توانایی مالی برخوردارند خواهشمندیم ما را از همت عالی خود محروم نفرمایند.

۰۲۱ - ۶۶۹۳۶۵۷۵



تهران - صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵



### فرم درخواست اشتراک

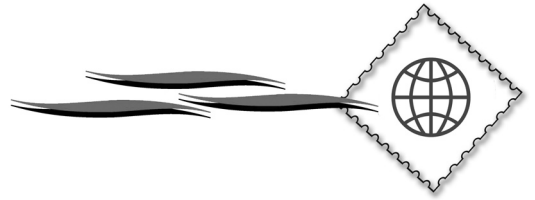
نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن:

کدپستی:

«فید کدیستی الزامی است.»



# ایران در آینه مطبوعات جهان

تلخیص و روح‌یابی: فخری سادات میرفتاحی



پیامی متفاوت از تنگه هرمز

۱- پس از اعلام واشنگتن مبنی بر اقدام پنج فروند قایق ایرانی به «تحریک» و «تهدید» سه فروند کشتی آمریکایی نزدیک تنگه هرمز در خلیج فارس و پاسخ ایران مبنی بر این که یک رویارویی عادی بوده است، تحلیل‌گر «النهار» معتقد است این رویارویی مفاهیم راهبردی عمیق تنگه هرمز را گسترش می‌دهد و در عین حال پیام‌های متعددی را به طرف‌های مختلف ابلاغ می‌کند.

۲- این «حادثه دریایی» دولت بوش را بر تنش‌فزایی با ایران و ابلاغ یک پیام اساسی به کشورهای منطقه با این مضمون که در آینده معامله‌ای با تهران علیه پرونده‌های دیگر در منطقه صورت نخواهد گرفت مصمم‌تر می‌سازد.

۳- این پیام با دیگر پیام‌ها به دلیل سرشت حساس تنگه هرمز و اهمیت بین‌المللی فوق‌العاده آن به اعتبار این که نفت آن را به اقتصاد جهانی انتقال می‌دهد متفاوت است و برای نخستین بار پیام تنش‌فزایی از مهمترین گلوگاه جهان ارسال می‌شود.

منبع: النهار (لبنان)، ۱۶ ژانویه ۲۰۰۸ (۲۶ دی ۱۳۸۶)

نویسنده: مصطفی اللباد

\*\*\*



جامعه اطلاعاتی آمریکا و مداخله در سیاست

۱- انتشار گزارش سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا درباره وضعیت برنامه اتمی

## ایران و آمریکا



### جهان آینده، جهان همزیستی مسالمت‌آمیز حتی با تروریست‌ها

«ریچارد هاس»، رئیس‌شورای روابط خارجی آمریکا در گفت‌وگو با مجله «فارین افرز» مشکلات و چالش‌های پیش روی رئیس‌جمهور آینده آمریکا را مورد بررسی قرار داده و ایده خاورمیانه بزرگ را یکی از مسائل مهم آمریکا و جهان برشمرد. هاس با مقایسه خاورمیانه قدیم و جدید به بررسی چالش‌های موجود پرداخته است: ۱- چالش اول تحول در وضعیت عراق، ایران و اسرائیل است. ایران به خاطر نفت قدرتمندتر، عراق ضعیف و اسرائیل هنوز درگیر جنگ با اعراب است.

۲- چالش دوم، مهار پویایی اقتصاد آسیاست، زیرا باعث ایجاد نیروهایی خواهد شد که سیاستمداران قادر به کنترل آن نیستند.

۳- چالش سوم، وضعیت داخلی آمریکا، یعنی مسئله ارتش و انرژی است. ارتش آمریکا به شدت تحت فشار است و باید تعداد بسیاری از آنان به خانه بازگردند.

به عقیده وی برای رفع مشکلات موجود مهمترین چیزی که باید مدنظر قرار داد کاهش تقاضا برای نفت است: الف- این کار از طریق بهینه‌سازی مصرف خودروها و ب- استفاده از انرژی جایگزین به دست می‌آید. آمریکا باید با برنامه‌ریزی، هر سال دو نیروگاه اتمی را به بهره‌برداری برساند.

به نظر وی بعید است که چین یا هر کشور دیگری جای آمریکا را بگیرد. جهان آینده جهان همزیستی مسالمت‌آمیز کشورها، شرکت‌ها، سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و گروه‌های تروریستی با هم خواهد بود.

مشکلات جهان عرب ربطی به خیزش اسلام ندارد، بلکه موضوع، خیزش تروریسم و افزایش آن است. تروریسم بسیار زودتر از قیمت نفت افزایش می‌یابد و خیزش اقتصاد اسلامی تنها یک پدیده است.

منبع: سایت تانناک (ایران)، ۴ بهمن ۱۳۸۶



هم پیمانان ایران است که ایران، سوریه، حزب الله و جنبش حماس را شامل می شود. امریکا سعی دارد این محور را با هر وسیله ای از دور خارج سازد. امریکا قصد دارد با محاصره اقتصادی و نظامی ایران این مهم را به اجرا بگذارد و محاصره غزه یکی از حلقه های این تلاش است. [تونلی بلر به تازگی اعلام کرد که سیاست انزواسازی غزه بی فایده بوده است.]

محور دوم اردوگاه میانه روهاست که باید دموکراسی را در آن تقویت و مشکلات داخلی آن مطابق دیدگاه امریکا حل و فصل شود.

محور سوم، کشورهای خلیج فارس است که باید در مقابل تندروی ایران تجهیز شوند. هدف از ایجاد این محورها از بین بردن کانون های مقاومت مخالف با اسرائیل و غارت کشورهای نفت خیز و ایجاد موجودیت های عربی پاره پاره و تهدید شده با جنگ های طایفه ای و نژادی است. بازنده اصلی سیاست های امریکا کشورهای عربی به طور اعم و کشورهای خلیج فارس به طور اخص است.

منبع: القدس العربی (اتکستان)، ۲۲ ژانویه ۲۰۰۸ (۲ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: رأفت العیص

\*\*\*

#### پاسخ محدود به قایق های تندرو؟!

عملیات تهدید کننده قایق های کوچک و تندروی ایران، مشکل بزرگی برای نیروهای دریایی امریکاست و در صورت ادامه این عملیات، امریکا باید پاسخی محدود با حمله به جزیره های ابو موسی و فارسی [تنب بزرگ و کوچک] به این کار بدهد.

منبع: نیویورک تایمز (امریکا)، ۲۰ ژانویه ۲۰۰۸ (۳۰ دی ۱۳۸۶)

نویسنده: دیوید کریست

\*\*\*

#### بازدارندگی و جنگ

بروس لیدل، مشاور سابق ریاست جمهوری پس از انجام سفر خاورمیانه ای بوش و دیدار خود از اسرائیل اعلام کرد به این باور رسیده که پس از پایان گرفتن همه راه های بازدارنده، جنگ به امری حتمی تبدیل شده است.

منبع: الخلیج (امارات متحده عربی)، ۲۸ ژانویه ۲۰۰۸ (۸ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: محمد السعید ادریس

\*\*\*

#### نگرش راهبردی تازه به ایران

۱- آنچه امریکا بدان نیاز دارد همانا سیاستی معقول و پایدار در برابر ایران است که بتواند منافع امنیتی و اقتصادی اش را برآورده سازد، مایه جلب حمایت بین المللی شود و در برابر شرایط متغیر و ناپایدار خاورمیانه ایستادگی کند. در حالی که سیاست های جاری دولت بوش به تقویت جمهوری اسلامی انجامیده است.

ایران، حماقتی راهبردی در مقیاسی منحصر به فرد بود که پیامد آن در جریان سفر بوش به خاورمیانه و واکنش های هراس زده و متزلزل این کشورها روشن و به عنوان مدارکی دال بر اثبات این مدعاست.

۲- همان طور که پنج سال پیش اطلاعات امنیتی در حوزه سیاسی مورد تقلب قرار گرفت تاجنگی در عراق صحنه پردازی شود، این بار نیز سازمان امنیت از اطلاعات خود استفاده کرد تا خود در سیاست مداخله کند آن هم با نتایجی به مراتب تردید آمیز تر.

۳- پس از انتشار این گزارش، تعادل قدرت میان ایران از یک سو و ایالات متحده امریکا، اسرائیل و کشورهای عربی بویژه سنی نشین خلیج فارس از سوی دیگر دچار جابه جایی شد. از این جابه جایی تنها مذاکرات صلح میان فلسطین و اسرائیل خدشه دار نشد.

۴- در گزارش برای مضمونی کاملاً سیاسی، تفسیری یک جانبه ارائه شد و از شرح بحث های داخلی در امریکا درباره حمله به ایران جلوگیری کرد. این نتیجه گرچه شایسته بود اما از راه های دیگری جز رها کردن ابزار فشار سیاسی بر ایران هم امکان پذیر بود.

منبع: زود دوپچه ساتونگ (آلمان)، ۱۴ ژانویه ۲۰۰۸ (۲۴ دی ۱۳۸۶)

نویسنده: اشتفان کملیوس

\*\*\*

#### جنگ، در پی تحریم بی اثر

نویسنده مقاله با بررسی چالش های پیش روی نظام سیاسی در ایران و تلاش غرب برای تغییر سیاست های نظام ایران می نویسد: ۱- نظام هایی که فاقد سازو کارهای محلی برای تغییر سیاست هایشان باشند سرنوشتشان توسط نیرویی خارجی رقم زده می شود.

۲- از این رو مسئله حقیقی در ارتباط با اعمال تحریم های تازه علیه ایران، این نیست که تحریم ها مؤثر واقع می شوند یا خیر؟ زیرا قطعاً مؤثر واقع خواهند شد، بلکه مسئله این است که آیا تأثیر تحریم ها، حکومت کنونی ایران را به تسلیم در برابر شورای امنیت متقاعد خواهد کرد یا خیر؟

۳- هر چقدر تحریم های سازمان ملل بدون تأثیر یا نتایج مطلوب باشد به همان میزان گزینه جنگ تقویت خواهد شد.

منبع: الشرق الاوسط (اتکستان)، ۲۵ ژانویه ۲۰۰۸ (۵ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: امیر طاهری

\*\*\*

#### جنگ علیه ثبات داخلی ایران

۱- این احتمال وجود دارد که اقلیت های داخل ایران از تنش میان این کشور و ایالات متحده برای تشدید تحریکات خود بهره برداری نمایند. ۲- احتمال می رود واشنگتن از این اقلیت ها برای تحت فشار گذاشتن رهبران ایران در صورت وقوع هر گونه برخوردی، خواه در عراق یا لبنان یا غزه پشتیبانی نماید. بنابراین هر گونه حمله امریکایی علیه ایران به دلیل مسائل متعدد، مانند برنامه هسته ای یا دخالت در عراق و افغانستان متضمن حمله علیه ثبات داخلی ایران خواهد بود.

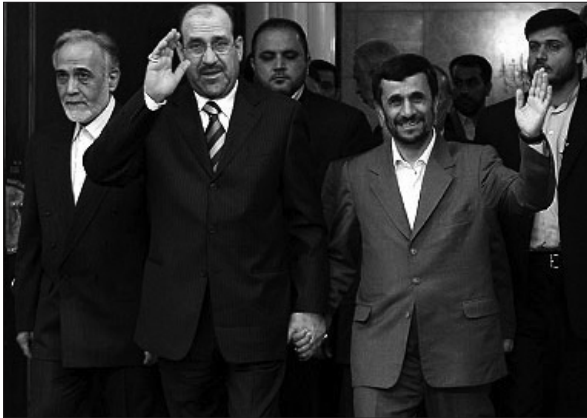
منبع: الشرق الاوسط (اتکستان)، ۲۴ ژانویه ۲۰۰۸ (۴ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: هدی الحسینی

\*\*\*

#### خط مشی امریکا در منطقه، انزوا و سرکوب در خاورمیانه

سیاست کنونی امریکا، خط مشی انزوا و سرکوب در منطقه است تا نتوان به راحتی این انزوا را در هم شکست: محور اول، محور مخالفان دموکراسی یا



### مالکی: توازن منافع ایران و امریکا

- ۱- دیدار ریاست جمهوری ایران از بغداد اهانت به تمامی اعراب است. طالبانی و نوری المالکی به جای این که به یک آشتی ملی مبادرت ورزند، ترجیح دادند زیر پای رئیس جمهور ایران قالی قرمز پهن کنند.
- ۲- این دیدار برای امریکایی ها مفید است، زیرا از آنجا که آنها ناگزیر از گفت و گوی علنی با ایران نیستند، دولت عراق می تواند نقش «نامهران» را بین دو کشور ایفا کند.
- ۳- دولت عراق در زمان دیدار آقای احمدی نژاد نشان داد که صاحب حکومت و اقتدار است و این وضعیت، مناسب امریکایی هاست، زیرا اگر عراق قوی شود می تواند برای ایجاد توازن قوا با ایران باز گردد و این وضعیت، مناسب ایران است، زیرا هر چقدر بر سلطه شیعیان هوادار ایران در دولت افزوده شود، خطر بغداد برای تهران ضعیف و ضعیف تر می شود. مهم این است که دولت عراق به ریاست مالکی توازن لازم را بین منافع امریکا و منافع ایران ایجاد کند.

منبع: الشرق الاوسط (انگلستان)، ۶ مارس ۲۰۰۸ (۱۶ اسفند ۱۳۸۶)

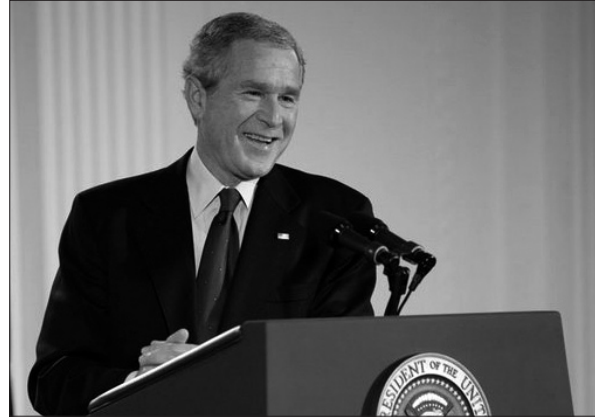
نویسنده: هدی الحسینی

\*\*\*



### تحریم ها بدون راهبرد

- ۱- تحریم ها آلات و ابزار سیاست هستند و جای راهبرد را نمی گیرند. متأسفانه امریکا در این عصر از داشتن یک راهبرد مناسب بی نصیب است.
- ۲- دورنمای تحریم های جدید ممکن است موجب تغییر موضع گیری ایران در برابر آژانس بین المللی انرژی هسته ای شود و همکاری ایران با آژانس را در واکنش به تحریم ها که از دیدگاه تهران غیر منصفانه است کاهش دهد مگر این که احساس



### ۲- راهبرد مهار ایران از طریق وزنه های متقابل سنی مذهب منطقه مانند عربستان

- نیز راهبردی غیر کارساز و آزموده شده است.
- ۳- سیاست جدید در برابر ایران می تواند بر این فرض استوار باشد که هر کشوری که پشت یک مسئله باشد می تواند راه حل آن نیز باشد، بنابراین بدون مشارکت ایران هیچ جنبه ای از وضعیت دشوار عراق را نمی توان حل و فصل کرد.
  - ۴- یادآوری قرار داشتن گزینه نظامی روی میز، تنها دست اسلام گرایان و ملی گرایان را تقویت می کند. برای این کار باید رژیم ایران را دور زد و این یعنی تلاش برای انجام مذاکرات سطح بالا که امریکا تاکنون از آن اجتناب کرده است.
  - ۵- مشارکت دادن ایران، بهبود روابط ایران و امریکا یا ایجاد منطقه ای با ثبات را تضمین نمی کند، اما عدم مشارکت آن نیز به همین معنی است.
  - ۶- هر چقدر امریکا دیرتر به فکر تجدیدنظر در سیاست هایش در برابر ایران بیفتد بحران بعدی به یک مقابله تمام عیار تبدیل می شود.

منبع: تایم (امریکا)، ۲۸ ژانویه ۲۰۰۸ (۸ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: سامانتا پاور

\*\*\*

### خشودی تهران به جای رویارویی از سوی اعراب

- ۱- بوش در سفر خود به منطقه خاورمیانه و دیدار با رژیم های سنی عرب نتوانست حمایت آنها را برای برخورد با ایران جلب کند. کشورهای بزرگ سنی خلیج فارس هنوز به ایران به عنوان یک تهدید مهم نگاه می کنند، اما به جای رویارویی، طرفدار مذاکره با ایران هستند.
- ۲- سعودی ها و دیگر رژیم های عرب بیشترین نگرانی را در مورد بقای خود دارند و مسلماً متحد سرسخت امریکا باقی خواهند ماند. در عین حال سعی می کنند با خشونت کردن تهران باعث کاهش ضرر خود شوند.

منبع: شورای روابط خارجی (امریکا)، ۲۸ ژانویه ۲۰۰۸ (۸ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: ادوارد مورد

\*\*\*

### فراهم کردن بستر زور علیه ایران

- قطعه نامه ضعیفی که از سوی شورای امنیت انتشار یافت، تحت این بند خطرناک است که بستر را برای استفاده از زور علیه ایران فراهم می سازد.

منبع: الشرق الاوسط (انگلستان)، ۶ مارس ۲۰۰۸ (۱۶ اسفند ۱۳۸۶)

نویسنده: عبدالرحمن الرواشد

کند آژانس اتمی بازی را بدون تقلب ادامه داده است.

۳- مسلم است که هر چه بحران ایران عمیق تر شود، مسائل و مشکلات خود آژانس نیز ریشه دارتر و ماندگارتر خواهد شد و آژانس اتمی یا باید نفاق را کنار بگذارد یا به کاریکاتوری که بر اثر اعمال نفوذ ملایم امریکا و هم پیمانانش از خود به یادگار گذاشته است تن دهد.

منبع: آسیا تایمز (هنگ کنگ)، ۵ مارس ۲۰۰۸ (۱۵ اسفند ۱۳۸۶)

نویسنده: کاوه ل. افراسیابی

\*\*\*

#### مذاکره بدون شرط بر محور حقوق بشر

۱- به دشواری می توان پذیرفت تحریم ها، ولو تحریم های جدید، ایران را به زانو در آورد. تحریم ها از جنبه سیاسی نیز زبانی به رژیم ایران وادار نخواهند کرد، بلکه باعث می شوند که تصاویر خصمانه قدیمی از نو زنده و توده ها در جهت اهداف آنها بسیج شوند.

۲- دامن زدن به بحران اتمی از طریق تهدید به تحریم و یا جنگ کار نادرستی است، بیشتر باید از راه مذاکره مستقیم و بدون قید و شرط عملکرد و ایران را در زمینه حقوق بشر تحت فشار قرار داد.

منبع: تاکس ساینوتک (آلمان)، ۴ مارس ۲۰۰۸ (۱۴ اسفند ۱۳۸۶)

نویسنده: بهمن نیرومند

\*\*\*

#### وجهه امریکا در همکاری با تهران

ایران، وجهه امریکا در منطقه را در عراق به گروگان گرفت و موفق شد حمله احتمالی به مرزهایش از سوی عراق را متوقف سازد. بنابراین وضعیت ارتش امریکا در عراق و وجهه امریکا در منطقه به همکاری با تهران بستگی دارد.

منبع: ینی شفق (تورکیه)، ۴ مارس ۲۰۰۸ (۱۴ اسفند ۱۳۸۶)

نویسنده: آکیف آمره

\*\*\*



#### ایران، متعهد دولت امریکا

۱- حکومت ایران در منطقه خاورمیانه و ورای آن، یک نیروی بی ثبات کننده به شمار می آید. اگر ایران همچنان به راه خود ادامه دهد، احتمالاً به فعالیت های گسترش هسته ای در منطقه دامن خواهد زد، که به نوبه خود می تواند از یک سو موجبات سقوط خود و از سوی دیگر تضعیف پیمان منع گسترش تسلیحات هسته ای (NPT) را فراهم آورد.

۲- ما از ایران می خواهیم در مذاکرات سازنده بر سر آینده برنامه هسته ای اش شرکت کند. ما می خواهیم ایران از شر کای کامل جامعه بین المللی باشد. اگر ایران به تعهدات

بین المللی خود عمل کند، دوستی بهتر از ایالات متحده نخواهد داشت.

منبع: وال استریت ژورنال، ۴ مارس ۲۰۰۸ (۱۴ اسفند ۱۳۸۶)

نویسنده: زلمای خلیل زاد

\*\*\*



#### افزایش فشار، ایجاد جذابیت

۱- آمیزه ای از تهدید و نظارت های شدت یافته بین المللی بر ایران به این معناست که ایران رفتارش را تغییر دهد. در این میان ایجاد جذابیت هم ضروری می نماید.

۲- ایران در نقطه مقابل تهدیدها و فشارها دشوارترین بخش برنامه هسته ای، یعنی غنی سازی اورانیوم را به پیش برده است و قراردادهای چین و روسیه با ایران احتمالاً موجب خواهد شد قطعنامه سوم سازمان ملل ضعیف باشد. بنابراین تهاجم به ایران در حال حاضر تقریباً ناممکن است.

۳- از چهار طریق باید بر تجزیه و تحلیل بدهکاری - بستنکاری ایران پایان داد. افزایش فشار با صدور قطعنامه سوم سازمان ملل، ادامه تحریم های مالی امریکا علیه بانک ها و شرکت های ایرانی، کاستن از میزان ضمانت های اعتباری سه کشور آلمان، فرانسه و انگلستان از شرکت های صادر کننده به ایران.

نوع: زود دویچه ساینوتک (آلمان)، ۸ فوریه ۲۰۰۸ (۱۹ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: روبرت بت، آین هوم

\*\*\*



#### مذاکره با ایران بدون پیش شرط

۱- وضعیت مشکل دیپلماسی با ایران پس از تصوب دو قطعنامه شامل تحریم های سازمان ملل و گزارش نای مشکل تر شده است.

۲- تصوب قطعنامه سخت سوم که قرار بود با همکاری چین و روسیه اگر چه

## ایران هسته‌ای



### ارزیابی برنامه هسته‌ای ایران

۱- در حال حاضر جریان هسته‌ای که بیشتر نوعی افراط‌گری است تا رعایت مصالح ملی، ایران را به یک رویارویی خطرناک با سازمان ملل سوق می‌دهد، زیرا برنامه هسته‌ای حتی اگر برای اهداف مسالمت‌آمیز باشد، ایران را بیشتر به دیگرن متکی خواهد کرد و اگر به عنوان بهانه‌ای برای جنگ به کار رود، امنیت کشور را مخدوش کند.

۲- قطعنامه اخیر شورای امنیت حداقل دو محدودیت برای استقلال ایران ایجاد می‌کند؛ موضوع توقف ناوگان‌های امریکایی یا هم‌پیمان آنها، یا بازرسی کشتی‌های عبوری از طریق خلیج فارس محدودیتی برای استقلال ایران است و این مسئله در مورد هواپیماهای عازم یا متعلق به ایران در هر نقطه از جهان صادق است. از سویی می‌توان تمام تجارت بین‌المللی را تحت سیطره بین‌المللی قرار داد؛ آن گونه که در عراق در زمان صدام اتفاق افتاد.

۳- برخلاف ادعای داشتن انرژی هسته‌ای جهت تأمین استقلال ایران، این برنامه موجب می‌شود تا ایران به شکلی بی‌سابقه به جهان خارج تکیه کند. اول این که ایران فاقد امکان ساخت نیروگاه‌های تولید انرژی برقی و آبی است و تنها راه دستیابی به این امکان، همکاری با یک یا چند کشور صنعتی است و این همان چیزی است که پنج کشور عضو دائمی شورای امنیت به ایران پیشنهاد کرده‌اند. شکل دیگر، اتکا به وابستگی ایران به اورانیوم غنی‌شده روسیه برای نیروگاه بوشهر است و هر زمان روسیه اراده کند می‌تواند برنامه ایران را متوقف کند.

۴- شکل سوم اتکا به ذخایر ایران طرف کمتر از یک دهه سوخت، دو یا سه طرح هسته‌ای را تأمین می‌کند، ناتوانی در پردازش سوخت به کار رفته در طرح‌های انرژی هسته‌ای، رهایی از سوخت مورد استفاده یکی از بزرگترین چالش‌های کشورهایی است که از این نوع انرژی استفاده می‌کنند.

۵- نیروگاه هسته‌ای برق پس از دو یا سه دهه نیازمند ترمیم هستند که ترمیم آن پر هزینه‌تر از احداث یک واحد جدید است. ایران مواد خام تولید این انرژی یا مهارت فناوری برای طراحی و راه‌اندازی آن را بدون حمایت خارج ندارد.

منبع: الشرق الاوسط (انگلستان)، ۷ مارس ۲۰۰۸ (۱۷ اسفند ۱۳۸۶)

نویسنده: امیر طاهری



### ایران و منطقه

#### نشست سران عرب و حضور احمدی‌نژاد

۱- در بین کشورهای عرب کسانی هستند که خواهان نزدیکی با ریاست‌جمهوری ایران و دعوت از او برای شرکت در نشست‌های منطقه‌ای و

از روی اکراه تحقیق پذیرد، گزارش نای موجب شد تا موضع چین و روسیه ملایم‌تر شود. بنابراین آنچه قرار است بر سر آن به توافق برسند یک پیش‌نویس ضعیف‌تر است که منظور از آن تنها جلوگیری از فروپاشی اتحاد متزلزل آنهاست تا ترسانیدن ایران.

۳- بوش یک برگ برنده در اختیار دارد. پیشنهاد یک معامله گسترده برای پرداختن به طیف وسیعی از اختلافات بین آمریکا و ایران، از آینده عراق گرفته تا روند صلح خاورمیانه. تاکنون رهبران ایران پیشنهاد آمریکا برای مذاکره هر وقت، هر کجا و درباره همه چیز را به دلیل پیش شرط توقف غنی‌سازی رد کرده‌اند. اکنون بهترین راه برای تحت فشار قرار دادن حاکمان ایران، حذف این الحاقیه است.

منبع: اکونومیست (انگلستان)، ۲ فوریه ۲۰۰۸ (۱۳ بهمن ۱۳۸۶)

\*\*\*

### سیاست ارتباط به جای تقابل

کوبین کاسگریف، معاون دریاسالار امریکایی و فرمانده عملیات امریکایی در منطقه می‌گوید با وجود رخدادهایی که در این میان در مقابل ایران صورت گرفته است، در حال حاضر افزایش محسوسی در تنش‌ها نمی‌بیند. او می‌گوید هدف اعلام شده، دولتش در مقابل دولت آقای احمدی‌نژاد این است که وارد تقابل نشود و در صدد براندازی آن نیز بر نیاید. باید تلاش شود که سیاست تقابل به سیاست ارتباط تبدیل شود.

منبع: نوی سورسایتوتک (آلمان)، ۵ فوریه ۲۰۰۸ (۱۶ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: پورگ کورزنو

\*\*\*

### صلح مسلح یا «جنگ سرد تازه و بازدارندگی مصیبت‌بار»

۱- خطر حملات زود هنگام آمریکا برای مختل ساختن برنامه هسته‌ای ایران فروکش کرده و جای خود را به احتمال روزافزون شروع یک جنگ سرد تازه داده است که مصیبت آن، این بار خاورمیانه را در کام خود فرو خواهد برد.

۲- مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی در واشنگتن پیش‌بینی می‌کند که یک جنگ هسته‌ای تمام عیار میان ایران و اسرائیل بیش از ۲۸ میلیون نفر تلفات به بار خواهد آورد که چهار برابر کل جمعیت اسرائیل است. اگر سوریه به ایران بپیوندد تعداد تلفات به ۴۷ میلیون نفر خواهد رسید. پژوهشگران معتقدند هراس دوجانبه متقابل ممکن است از وقوع جنگ میان کشورهای رقیب در خاورمیانه جلوگیری کند، همان گونه که چنین هراسی در دوران جنگ سرد از وقوع جنگی تمام‌عیار جلوگیری کرد.

منبع: میدل ایست (انگلستان)، فوریه ۲۰۰۸ (اسفند ۱۳۸۶)

نویسنده: توماس لند

\*\*\*

### گزارش نای، چوبی لای چرخ دیپلماسی و جنگ

بروس ریدل، مقام بلند پایه پیشین سیا و مقام کنونی امنیت کشور آمریکا در مرکز «سابان» وابسته به انستیتی بروکینگز معتقد است گزارش نای، چوب لای چرخ فرایند عمده دیپلماسی در رابطه با ایران قرار داد. گزارش یاد شده از هر نظر، زیر پای دست‌اندرکاران این دیپلماسی را به‌طور ناگهانی خالی کرد. اکنون دولت آمریکا، نه می‌تواند وارد جنگ شود و نه حتی می‌تواند فشارهای بیشتری علیه ایران اعمال کند.

منبع: واشنگتن پست (امریکا)، ۴ مارس ۲۰۰۸ (۱۴ اسفند ۱۳۸۶)

نویسنده: رایین رایت و کالم لینچ

□



#### ارتباط و مذاکره مستقیم با ایران و سوریه

دولت بعدی آمریکا چه به رهبری دموکرات‌ها و چه جمهوری خواهان، بنا به نفع شخصی خود، سیاستی متشکل از برقراری ارتباط و مذاکره مستقیم با ایران و سوریه را در پیش خواهد گرفت تا به سازش در منطقه‌ای جدید دست یابد. همزمان نیز تعهدپذیری‌اش در عراق را به شیوه چشمگیری کاهش داده یا به پایان می‌رساند. بنابراین چارچوب اعمال قدرت راهبردی در منطقه به واسطه تعویض دولت در آمریکا به هیچ وجه تغییر نخواهد یافت.

منبع: دی‌سایت (آلمان)، ۱۸ فوریه ۲۰۰۸ (۲۹ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: یوشکا فیشر



#### آمریکا، ایران و منطقه



#### تجارت، امنیت و دموکراسی راه غرب در منطقه

۱- سفر سار کوزی و بوش، رؤسای جمهوری فرانسه و آمریکا به کشورهای حاشیه خلیج فارس با سه هدف تجارت، امنیت و دموکراسی صورت گرفت. از نگاه تحلیلگر «دی‌سایت» این سفر حامل دو رویکرد و به عبارتی دو درس عبرت است. اگر طرح‌های سار کوزی به جریان افتد، در آینده در حاشیه خلیج فارس راکتورهای اتمی فرانسوی انرژی تولید می‌کنند. اگر بوش به سخنان خود مبنی بر تأمین امنیت منطقه عمل کند، اسرائیلی‌ها و اعراب خلیج فارس اجازه خواهند یافت، سلاح‌های پیشرفته آمریکایی را تارزش ۵۰ میلیارد دلار خریداری کنند.

۲- به نظر می‌رسد غرب از یاد برده است که چگونه ثبات، دموکراسی و شیوه مناسب برای حکومت را می‌توان به جهان صادر کرد اما فروش کالا و اسلحه،

عربی هستند. مشکل ما با ایران نیست، بلکه مشکل ما این است که به دولت ایران در خود تهران مشروعیت می‌بخشیم و میانه‌روهای ایران را تضعیف می‌کنیم و به آقای احمدی‌نژاد و حامیان او فرصت مداخله در مسائلمان را می‌دهیم و به حامیان آقای احمدی‌نژاد در برابر جامعه بین‌المللی مشروعیت می‌بخشیم تا نشان دهند بر تمامی مسائل منطقه اشراف دارند.

منبع: الشرق الاوسط (انگلستان)، ۴ مارس ۲۰۰۸ (۱۴ اسفند ۱۳۸۶)

نویسنده: طارق الحمید

\*\*\*

#### دوستی با ایران، عاقلانه‌ترین راه

۱- دیپلمات‌های ایرانی چشم‌انداز دیپلماسی در خاورمیانه را از نو و به نفع خود شکل می‌دهند. امتیازدهی دیپلماتیک آنان در کشورهای عربی به سوی نزدیکترین متحدان آمریکا جهت گیری شده است. امکان دارد در منطقه هم‌پیمانی‌های جدیدی شکل گیرد که به زیان امریکا است. تغییر فکر منطقه‌ای به هواداری از ایران به سرعت و غافلگیرانه است.

۲- موفقیت‌های ایران در دیپلماسی منطقه‌ای تصادفی نیست. عاقلانه‌ترین راه، تلاش برای برقراری مناسبات دوستانه با جمهوری اسلامی است.

منبع: اسپیکل (آلمان)، ۱۷ فوریه ۲۰۰۸ (۲۸ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: پیر هویمان

\*\*\*



#### پذیرش نفوذ فزاینده ایران در بغداد

سفر ریاست جمهوری ایران به عراق پس از اشغال این کشور توسط آمریکا نشانگر اشاعه روابط و مناسبات تهران با بغداد است و به نوعی این واقعیت را نشان می‌دهد که حکومت بوش مجبور به قبول نفوذ فزاینده ایران در منطقه شده است. روابط تهران و بغداد دارای زمینه‌های انعطاف پذیر و شکننده تاریخی است.

منبع: زمان (تورکیه)، ۱۸ فوریه ۲۰۰۸ (۲۹ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: محممت بیلماز

\*\*\*



### راهبرد پرو نرفت از جنگ: توسعه سیاسی و اقتصادی خلیج فارس

نویسنده این مطلب با اشاره به اهمیت منطقه جغرافیایی و شیوه تأثیر آن بر تحلیل درگیری‌ها و رقابت‌ها میان کشورهای پرداخته و دو منطق را حاکم بر آن می‌داند؛ ۱- فروغلتیدن در منطق درگیری. ۲- رقابت‌های بی‌انتهای جنگ و گریز. نویسنده معتقد است جغرافیای ایران و کشورهای خلیج فارس نیز با این دو منطق قابل بررسی بوده و جای هیچ‌گونه گریزی نیست. ۱- ادامه منطق ترس و نگرانی و شاید درگیری‌های آینده و دخالت نیروهای بزرگ در جنگ‌هایی که ویرانی کامل به دنبال داشته باشد. ۲- کوتاه کردن راه و عبرت از تاریخ و جلوگیری از هرگونه جنگ و فروپاشی، از این رو:

- ۱- در خلیج فارس اکنون یک نهضت اقتصادی، سرمایه‌گذاری، فناوری، عمرانی پیشروی‌ای به وجود آمده که باید از آن محافظت شود و بهترین راه ایجاد ثبات و دورساختن شیخ جنگ است. در این زمینه، ایران همسایه‌ای است که سیاست‌ها و عقاید حکامش در حال تغییر است و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس باید یک برنامه تهاجمی مبتنی بر اصول واقع‌گرایانه را در پیش گیرند.
- ۲- به سود کشورهای حاشیه خلیج نیست که جنگ جدیدی ایجاد شود، از این رو باید به شدت با آن مخالفت کرده و اجازه ندهند خاکشان مورد بهره‌برداری هیچ طرفی واقع شود.
- ۳- ایجاد یک برنامه دیپلماسی پیشگیرانه بین‌المللی با شرکت قدرت‌های اروپایی و همچنین چین و روسیه برای جلوگیری از وقوع هرگونه جنگی.
- ۴- ایجاد یک پیش‌نویس نظام امنیتی منطقه‌ای که شامل کشورهای حاشیه خلیج فارس، ایران، عراق و احتمالاً مصر شود.
- ۵- ایجاد باب گفت‌وگو با ایران و تبدیل آن به یک پتر امنیتی، حل مسائل مورد اختلاف مانند جزایر سه‌گانه از راه دیوان داور و قانون بین‌المللی [!] به طوری که مانع تدوین پیش‌نویس نظام امنیتی منطقه‌ای نشود.
- ۶- ایجاد سازوکار منطقه‌ای با همکاری خلیج فارس، ایران، سوریه و اردن جهت هماهنگی مواضع در برابر کشور عراق و همکاری جهت پایان دادن به اشغال این کشور.
- ۷- تقویت ارتباط فرهنگی و تبلیغاتی با نخبگان و طبقات ایران جهت بسیج افکار عمومی به منظور رسیدن به همکاری منطقه‌ای، حتی اگر امریکا با امتیازدهی به ایران همراه شود.
- ۸- تقویت تبادلات اقتصادی و سرمایه‌گذاری جهت ایجاد زیرساخت‌های عمیق برای تأمین منافع مشترک طرف‌های ذی‌ربط.

کاری است که به خوبی از عهده آن بر می‌آید.

۳- به نظر این تحلیلگر، سخنان پرشر و شور بوش در منطقه حاوی آن است که ایالات متحده سرانجام بدون پیش‌شرط‌های بزرگ با ایران مذاکره خواهد کرد. ایران اجازه نمی‌دهد در جهانی با بازیگران بسیار، متزوی شود، اعراب نیز نمی‌خواهند سیاست خارجی خود را براساس ائتلافی با امریکا علیه ایران تنظیم کنند. آنها ترجیح می‌دهند از راه مذاکره ایران را مهار و آرام سازند.

منبع: دی‌سایت (آلمان)، ۱۵ ژانویه ۲۰۰۸ (۲۵ دی ۱۳۸۶)

نویسنده: میسائل تومان

\*\*\*



### راه‌حل همه‌جانبه برای همه

۱- وقوع صلح در خاورمیانه ممکن نیست، اگر موفقیتی در برطرف کردن جنبه انزوا حاصل نشود، دست کم بخش‌های اعظم حماس و کشورهای حامی آن مانند سوریه و ایران مهار نشوند ابتکار صلح امریکا در این زمینه شکست خورده است. ۲- در خاورمیانه با توجه به بی‌ثباتی منطقه به دلیل جنگ امریکا در عراق و پیامدهای شوم آن، اسرائیل و فلسطین، لبنان و سوریه، عراق، ایران - سوریه، عربستان سعودی، کشورهای خلیج فارس - ایران، برای تک‌تک این بحران‌ها باید در دولت بعدی امریکا به همراه اروپاییان و دیگر اعضای ثابت شورای امنیت یک سازش منطقه‌ای کلی جست‌وجو شود که در آن منافع مشروع همه کشورها و ملت‌ها لحاظ شود.

۳- ابتکار عمل منطقه‌ای بدون شک باید در برگیرنده موضوع به رسمیت شناخته شدن حق حیات اسرائیل در مقام دولت یهود، استقلال لبنان، تمامیت ارضی سوریه، یکپارچگی ارضی عراق، منافع امنیتی مشروع ایران و ثبات در خلیج فارس و شبه‌جزیره عربی باشد. این نظام امنیتی منطقه‌ای باید برای ملل فاقد کشور مانند فلسطینیان نیز راه‌حلی در بر داشته باشد و برای کردها نیز پاسخی یافت شود.

۴- گزینه دیگر، جنگ همه‌علیه همه است. چشم‌انداز انقلابی در این منطقه از لحاظ راهبردی بی‌نهایت مهم است. امریکا هرگز قادر به انجام این کار به تنهایی نخواهد بود.

منبع: دی‌سایت (آلمان)، ۲۸ ژانویه ۲۰۰۸ (۸ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: یوشکا فیشر

\*\*\*



۹- کشورهای حاشیه خلیج فارس نباید در رخدادها حالت تماشاگر داشته باشند و برخلاف میلشان در تنگنایی قرار گیرند که مایل به ورود به آن نبوده‌اند.

منبع: الدستور (اردن)، ۲۳ ژانویه ۲۰۰۸ (۳ بهمن ۱۳۸۶)  
نویسنده: خالد الحروب

## ایران، امریکا و عراق



### امریکا، روبروی سه جبهه در عراق

۱- پیش نویس قطعنامه سوم علیه ایران در راستای پایان دادن به ادعاهای مربوط به برنامه هسته‌ای ایران، گشاینده راه پیشرفت چشمگیری خواهد بود.

۲- به اعتقاد فرماندهی نیروهای نظامی امریکا در عراق، سه جنگ به موازات هم در این کشور جریان دارد: جنگ اول علیه القاعده و گروه‌های سنی است که در دفاع از این گروه فعالیت دارند و این جنگ با موفقیت ادامه دارد. جنگ دوم علیه سنی‌های محلی که بسیاری از آنان همکاری خود با نیروهای امریکایی را شروع کرده‌اند. جنگ سوم در ارتباط با افراطیون شیعه است که در این رابطه اوضاع وخیم است و امریکا مرگ بیشتر نیروهای خود را متوجه این جریان می‌داند.

۳- به همین دلیل بوش معتقد است کاهش شمار نیروهای امریکایی در عراق می‌تواند تمامی دستاوردهای پیشین را از بین برده و انگیزه‌ای برای ادامه فعالیت این جریان و تشویق ایران شود.

منبع: نژاوسیمیا یاگازتا (روسه)، ۴ فوریه ۲۰۰۸ (۱۵ بهمن ۱۳۸۶)  
نویسنده: ایلیا کانوف

\*\*\*

### دلایل ادامه مذاکرات محرمانه در عراق

۱- دیدار ریاست جمهوری ایران از عراق به دنبال مذاکرات ایران و امریکا و توافق محرمانه میان دو طرف صورت گرفته است. انجام گرفتن عملیات خشونت‌بار در عراق از سوی دو طرف پدیده ثانوی به‌شمار می‌آید.

۲- خط قرمز امریکا در تضمین عدم سقوط عراق تحت نفوذ ایران نمایان می‌شود و خط قرمز ایران در عدم تحول عراق به یک موجودیت مخالف که سلطه نظامی، طایفه‌ای سنی زیر پرچم امریکا باشد. این دو نکته ممکن است به جنگ جدیدی میان دو کشور بینجامد.

۳- تمایل امریکا در عراق ایجاد یک دولت زیر نفوذ خود و نه ایران است و ایران نیز خواهان خروج امریکا از عراق بدون هرگونه تفاهمی است. اگر هر طرف بتواند تمایل خود را به سرانجام برساند قادر خواهد بود مسئله عراق را به سود خود تمام کند.

۴- از آنجا که هیچ کدام از طرف‌ها نتوانستند خواسته‌های خود را محقق سازند، ترجیح خواهند داد که بر سر خطوط قرمز یکدیگر به توافق رسیده و پای میز مذاکره بنشینند.

۵- به نظر نویسندگان راه‌حل میانه آن است که قدرت در عراق به شیوه‌ای بازسازی شود که تهدیدی برای ایران نباشد و در عین حال ایران معادلات منطقه‌ای را بر هم نزند. در واقع هر دو طرف به خطوط قرمز پای‌بند باشند، زیرا هر دو طرف درخواست‌هایی از هم دارند که از موضوع عراق فراتر می‌رود.

۶- به نظر می‌رسد که پذیرش درخواست دو طرف دشوار باشد. بنابراین ممکن است این امکان ایجاد شود که امریکا چشم خود را بر روی امضای قرارداد هسته‌ای ایران با دیگر کشورها فرو بندد و ایران نیز بدون توقف برنامه هسته‌ای، خود را مهار کند.

منبع: الاهرام (مصر)، ۲۰ فوریه ۲۰۰۸ (۱ اسفند ۱۳۸۶)  
نویسنده: مصطفی البباد

## اسرائیل و ایران



### جنگ منطقه‌ای بعید است

۱- اسرائیل به جنگ منطقه‌ای نمی‌اندیشد، زیرا دغدغه اصلی اش ایران است و نمی‌خواهد وارد فعالیتی شود که آن را از تمرکز بر هدف ایرانی دور سازد. اگر جنگ منطقه‌ای رخ دهد و ایران به تلاش برای دستیابی به جنگ‌افزار هسته‌ای ادامه دهد نتیجه برای اسرائیل مصیبت‌بار خواهد بود.

۲- سوریه، مصر و اردن نیز خواهان جنگ نیستند. لحظه‌ای که تهران به سلاح هسته‌ای دست یابد، تمامی قواعد بازی تغییر خواهد کرد.

منبع: الشرق الاوسط (اتگلستان)، ۲۱ فوریه ۲۰۰۸ (۲ اسفند ۱۳۸۶)  
نویسنده: هدی الحسینی

## ایران، امریکا و اسرائیل

### مهارسازی تا قدرت‌نمایی

۱- اسرائیل خواهان مهارسازی ایران توسط امریکا، نه قدرت‌نمایی در برابر آن است، اما جهان عرب به ایجاد پل‌هایی با ایران و نه تحریم آن کشور نیاز دارد.

۲- بسیاری از کارشناسان و تحلیلگران معتقدند در آینده سه امپراتور جدید چین، روسیه و کشورهای حاشیه خلیج فارس به دلیل مازاد درآمدها و ذخایر قدرتمند می‌شوند؛ ذخایر ارزی دولت چین ۱۴۰۰ میلیارد دلار، روسیه ۱۵۰۰ میلیارد دلار و کشورهای حاشیه خلیج فارس به ۳۴۰۰ میلیارد دلار بالغ می‌گردد.

۳- کشورهای یادشده روابط دوستانه‌ای با اسرائیل ندارند، اما روابط دوستانه و اقتصادی آنان با ایران بر نگرانی اسرائیل می‌افزاید.

منبع: الرأی (اردن)، ۵ فوریه ۲۰۰۸ (۱۶ بهمن ۱۳۸۶)  
نویسنده: دکتر صالح لافی المعاطه

## روسیه و ایران



### ایران؛ راه خروج روسیه از محاصره

روسیه با اشغال عراق و افغانستان و جداسدن جمهوری‌های مشرف بر دریای بالتیک از اتحاد شوروی سابق و پیمان ورشو و الحاق این کشورها به اتحادیه اروپا خطوط مواصلاتی در قلب آسیا، افغانستان، ایران، دریای عرب، آسیای میانه، عراق، سوریه و شرق دریای مدیترانه و مهمترین گذرگاه‌های راهبردی زمینی به سمت آب‌های گرم را از دست داده است و در آستانه حلقه یک محاصره راهبردی قرار خواهد گرفت.

گذرگاه از راه ایران به سمت خلیج فارس و دریای عرب یکی دیگر از خطوط مواصلاتی راهبردی و نه آخرین خطوط به سمت دریای عرب و اقیانوس هند است و روسیه را برای بازنگه داشتن آن ملزم می‌کند. از این رو نیازمند دوستی و ارتباط با کشور بی طرفی همچون ایران است.

از سویی ایران به لحاظ جغرافیایی - جمعیتی، گستردگی میدان مانور، ظرفیت معادن و دیگر ثروت‌های طبیعی، واقع شدن در کنار دریای خزر، اشرف سواحل این کشور به دریای عرب و خلیج فارس قدرت کنترل تنگه هرمز و قدرت آن بر کنترل صدور نفت و تأثیرش به عنوان یک کشور بزرگ منطقه، هم پیمانی مطلوب برای روسیه است و حکم یک سپر دفاعی برای روسیه در برابر کشمکش‌های مسلحانه جهانی را دارد.

روسیه گرچه به لزوم ماندگاری ایران بی طرف و دفاع از آن اعتقاد داشته باشد، اما قطعاً به ایرانی قدرتمند و هسته‌ای اعتقاد ندارد و ترجیح می‌دهد آن را شکننده نگاه دارد.

منبع: الرأی (اردن)، ۷ فوریه ۲۰۰۸ (۱۸ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: احمد الفرخان ابوهریم

## ایران و ترکیه

### توسعه صحنه نفوذ

۱- سفر ریاست جمهوری ایران به عراق نشان داد که ایران، خواهان نقش برجسته و مؤثر در سیاست‌های مرتبط با عراق در منطقه است و باید پذیرفت این سفر در شرایطی که عراق تحت اشغال نیروهای امریکایی است یک موفقیت سیاسی به شمار می‌رود.

۲- ایران با وجود رفتارهای خارج از سیستم، بازی سیاسی را خوب اجرا می‌کند و در منطقه نفوذش را افزایش می‌دهد. اما ترکیه در حالی که داخل سیستم است حتی نمی‌تواند بازی سیاسی را شروع کند، ولی ایران به توسعه صحنه نفوذ می‌پردازد.

منبع: استار (ترکیه) ۴ مارس ۲۰۰۸ (۱۴ اسفند ۱۳۸۶)

نویسنده: محمد آلتان

## ریاض، مسکو و تهران



### عربستان، پاد در جای ایران

۱- عربستان سعودی در ازای محدودشدن همکاری روسیه - ایران، وعده می‌دهد که اقدام به خرید کلان سلاح از فدراسیون روسیه طی پنج سال آینده کند و حجم کالای آن را تا ۵۰ میلیارد دلار برساند.

۲- عربستان برای نجات خاورمیانه در برابر تهدید ایران، طرح جامعی را تدارک دیده که طی آن مسکو و ریاض نقش کلیدی را ایفا می‌کنند. عربستان معترف است که زیان‌های وارده ناشی از حمایت این طرح برای مسکو به لحاظ مالی و اخلاقی بسیار عظیم است و عربستان در ازای تقدیم هدایای به راستی سلطنتی آن را تقبل خواهد کرد.

۳- ریاض خواهان تصرف جایگاه کنونی ایران در مقام یار روسیه در عرصه نظامی و فنی است. برنامه عربستان سعودی مبنی بر تأسیس مجموعه سیستم دفاع ضد هوایی برای صنایع دفاعی روسیه از انعقاد قراردادهای کلان خبر می‌دهد.

۴- ریاض آماده است به عنوان پادشاه از ضدیت خود در ارتباط با پیوستن روسیه به سازمان تجارت جهانی دست بردارد.

منبع: کامرست (روسیه)، ۱۵ فوریه ۲۰۰۸ (۲۶ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: الکساندر گریسکوا

## ایران و اعراب



### پیام حاکم دبی

۱- ایران امروز، بر حسب داده‌های موجود، برخی برگ‌های مهم و شاید برگ‌های بسیار خطرناک در منطقه عربی را در دست دارد که عدم استفاده صحیح از آن فجایعی ایجاد خواهد کرد که تبعات آن ایران را نیز در امان نخواهد گذاشت.

۲- آنچه در منطقه رخ می‌دهد ایجاب می‌کند که ایران به خاطر امنیت و ثبات

منطقه دست در دست همسایگان عرب خود بگذارد.

۳- دیدار حاکم دبی از تهران چند پیام مستقیم به ایران داشت؛ شفاف‌ترین آن این که امارات برای نشست رو در رو با ایران درباره مشکلات معوقه بویژه سه جزیره آمادگی کامل دارد. اگر ایران بخواهد به روابط تاریخی خود با امارات در حال و آینده ادامه دهد باید برخورد عقلانی با داده‌های عصر حاضر داشته باشد و با دغدغه‌های منطقه و آنچه که کشورها و ملت‌های آن را نگران می‌کند به شکل جدی برخورد نماید.

منبع: الاتحاد (امارات متحده عربی)، ۲۰ فوریه ۲۰۰۸ (۱ اسفند ۱۳۸۶)  
نویسنده: محمد الحمادی

## حماس و مصر



### انتفاضه سوم، انفجار انسانی علیه محاصره

۱- برخی رسانه‌ها نتوانستند شکستن مرز بین مصر و غزه را درست تعبیر کنند و میان اشتباه و جنایت، تفاوت قائل شوند و برخی حتی آن را یک تجاوز و اشغال سینا توسط صهیونیست‌ها تشبیه کردند و برخی حتی خواستار بسیج عمومی و تهدید امنیت و حاکمیت کشورشان دانستند.

۲- همه دلایل و شواهد منطقی حاکی از آن است که عبور از مرز، یک انفجار طبیعی از سوی مردمی بود که محاصره آنها را از پای در آورده بود. من آن را انتفاضه سوم قلمداد می‌کنم. انتفاضه علیه محاصره و هیچ عاقلی آن را انتفاضه علیه مصر تلقی نمی‌کند.

۳- احمد ابوالغیظ، وزیر امور خارجه مصر آن را یک انفجار انسانی و مسئول آن را اسرائیل اعلام کرد.

۴- گرچه انتقاداتی متوجه حماس در قدرت است، اما موضع مقاومت گرانه حماس را بدون هیچ گونه پرده‌پوشی و با وجود هزینه‌های زیاد باید مورد حمایت قرار داد.

۵- خطرناک‌ترین کار در هم کوبیدن وجه مقاومت گرانه حماس است. اکنون کسانی که علیه اخوان المسلمین برنامه‌ریزی کرده‌اند فرصت یافته‌اند تا افکار عمومی را علیه حماس که ریشه‌های اخوانی دارد تحریک کنند. کسانی هم که به تشکیلات خودگردان در رام‌الله پیوسته‌اند به دنبال تصفیه حساب با حماس هستند.

۶- اردوگاه طرفداران اسرائیل و سیاست آمریکا ماجرای رفع رافع را فرصتی استثنایی برای ضربه پایانی بر همه گروه‌های مقاومت و سازشکاری در صحنه فلسطین یافته‌اند.

۷- ما به شصتین سال شکست رسیده‌ایم و هنوز برخی نمی‌دانند دشمن

واقعی کیست؟

۸- حماس در نقشه فلسطین سه وجه دارد: از نظر جنبش اسلامی ریشه‌های اخوانی دارد. از نظر قدرت به واسطه رأی مردم برگزیده شده است و حماس بزرگترین نیروی مقاومت است که با اشغالگران به چالشگری پرداخته و مخالف سازشکاری است. از آنجا که یک قدرت منتخب است باید مشروعیتش مورد توجه و مورد نقد قرار گیرد و نه این که نابود یا ویران شود. [الاهرام مصر، ۳۱

فوریه ۲۰۰۸ (۲۴ بهمن ۱۳۸۶) نویسنده: فهمی هویدی]

۹- آنچه در غزه روی داد گذشتن از دیوار نبود، بلکه یک دگرگونی

راهبردی بود که سیاست اسرائیل را آشکار کرد.

منبع: اخبار الخلیج (بحرین)، ۵ فوریه ۲۰۰۸ (۱۶ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: فهمی هویدی

## فلسطین

### آویزان، رهگذریم

۱- در جریان درگیری‌های میان نیروهای خودگردان و حماس و آنچه در غزه و در مرز مصر صورت پذیرفت، جریان فلسطین کوچک شمرده شده و حتی به مرحله تجزیه نیز رسید و اکنون آزادی و بازگشت دیگر هدف نیست حتی شعار «بازمی‌گردیم، بازمی‌گردیم» از بین رفته است. ما اکنون فراروی شعار دیگری با عنوان «آویزان و رهگذریم» قرار گرفته‌ایم ما با سرعت بسیار زیاد بیش از حد تصور در حال عقب‌گرد هستیم.

۲- در شرایط کنونی برای حل مشکل غزه یک راه‌حل در پیش روست و آن امضای تفاهم‌نامه‌ای میان مصر و دولت حماس است مبنی بر این که؛ الف - چگونگی حل این فاجعه انسانی در غزه از راه گشودن دروازه برای ورود کالاها و نیازهای حیاتی مختلف. ب - بیماران و کسانی که حالت ویژه دارند اجازه خروج بیابند و سوم خروج بیماران و یا دارندگان حالت‌های ویژه باید تحت نظارت نیروهای امنیتی مصر و پلیس غزه صورت گیرد.

منبع: الاهرام (مصر)، ۲۹ ژانویه ۲۰۰۸ (۹ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: فهمی هویدی

\*\*\*

### مدیریت بحران یا ناامنی کنترل شده

کارشناسان این نشریه در جمع‌بندی سفر بوش به منطقه خاورمیانه معتقدند در آینده نزدیک نباید در انتظار پیدایش پیشرفت عینی در راستای بهبود اوضاع کل منطقه باشیم. در رابطه با مسائل فلسطین، امریکا با موضع اسرائیل مبنی بر ضرورت برخورد سنجیده موافقت کرده است و آن اداره معقول مناقشات و به عبارتی تثبیت آن است نه تلاش بی‌ثمر برای برقراری صلح جهانی.

منبع: نژاویسیما یاگازتا (روسیه)، ۲۱ ژانویه ۲۰۰۸ (۱۱ بهمن ۱۳۸۶)

نویسنده: ایلیا کانوف

\*\*\*



فرانسه در خلیج فارس؛ تبعیت یا رقابت با آمریکا

۱- ایجاد پایگاه نظامی فرانسوی در خلیج فارس نشانه جدیدی از پیروی سارکوزی، ریاست جمهوری فرانسه از راهبرد آمریکا در خاورمیانه تلقی می‌شود.  
 ۲- از سویی این اقدام فرانسه نشانه‌ای از خواسته برخی امیرنشین‌ها به رهایی از سلطه آمریکا با تنوع بخشیدن به طرف‌ها یا پدرخوانده‌های خود می‌باشد.

۳- گشایش پایگاه نظامی فرانسوی در ابوظبی این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا فرانسه سیاست خود را که یک قدرت ایجادکننده تعادل دیپلماتیک در این منطقه است تغییر داده و خواستار حضور خود در این منطقه به‌عنوان یک قدرت نظامی است؟  
 منبع: لوموند دیپلماتیک (فرانسه)، ژانویه ۲۰۰۸ (دی ۱۳۸۶)  
 نویسنده: فیلیپ لماری

\*\*\*

#### تبعیت یا رقابت با آمریکا

۱- ایجاد پایگاه نظامی فرانسوی در ابوظبی موقعیت فرانسه را به سطح بالاتری در این منطقه ارتقا می‌دهد. هر چند این کشور نتواند به‌عنوان قدرت برتر منطقه، جایگزین آمریکا شود.

۳- انگیزه‌های فرانسه از این اقدام هنوز روشن نیست. الف - آیا این پایگاه به منظور تهدید ایران تشکیل می‌شود ب - به‌منظور رقابت با آمریکا ج - یا جهت ادامه حمایت و پشتیبانی فرانسه به کشورهای عربی حوزه خلیج فارس.

منبع: آسیا تایمز (هنگ کنگ)، ۲۳ ژانویه ۲۰۰۸ (۳ بهمن ۱۳۸۶)  
 نویسنده: ام کی، بهادرا کومار

### آثار انتشارات امید فردا در بیست و یکمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

- |   |  |   |
|---|--|---|
| ۱ - عسای موسی یا نقدی بر نقدها  | ۱ - بزرگان چه گفته‌اند؟  | ۱ - عسای موسی یا نقدی بر نقدها  |
| ۲ - شهید جاوید (چاپ جدید)   | ۲ - تاریخچه انقلابات جهان  | ۲ - شهید جاوید (چاپ جدید)   |
| ۳ - قضاوت زن در فقه اسلامی (همراه چند مقاله دیگر)   | جلد اول: (فرانسه - عثمانی)   | ۳ - قضاوت زن در فقه اسلامی (همراه چند مقاله دیگر)   |
| ۴ - جمال انسانیت یا تفسیر سوره یوسف و ۳ اثر دیگر نویسنده  | جلد دوم: (هندوستان - پاکستان)  | ۴ - جمال انسانیت یا تفسیر سوره یوسف و ۳ اثر دیگر نویسنده  |
| نویسنده: آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی   | جلد سوم: (آمریکا - کوبا)   | نویسنده: آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی   |
| ۱ - رساله توضیح المسائل نوین (حاوی فتاوی‌ای بحث‌برانگیز)  | نویسنده: حبیب‌الله شاملویی   | ۱ - رساله توضیح المسائل نوین (حاوی فتاوی‌ای بحث‌برانگیز)  |
| ۲ - نگرشی جدید بر حقوق بانوان در اسلام  | ۱ - وزیرکشی از بزرگمهر تا به امروز (جلد اول: از بزرگمهر تا ناجاربه)  | ۲ - نگرشی جدید بر حقوق بانوان در اسلام  |
| ۳ - نقدی بر دین‌پژوهی فلسفه معاصر (نقدی بر افکار سروش و مجتهد شبستری)                           | ۲ - قتل‌های سیاسی و تاریخی ۳۰ قرن ایران (دوره دوم - جلد اول)         | ۳ - نقدی بر دین‌پژوهی فلسفه معاصر (نقدی بر افکار سروش و مجتهد شبستری)                           |
| ۴ - مفت خواران از دیدگاه کتاب و سنت و ۴ اثر دیگر نویسنده  | ۳ - معمای اشغال سفارت آمریکا در ایران                                | ۴ - مفت خواران از دیدگاه کتاب و سنت و ۴ اثر دیگر نویسنده  |
| نویسنده: آیت‌الله... دکتر صادقی تهرانی  | ۴ - زندگی سیاسی ابراهیم حکیمی  | نویسنده: آیت‌الله... دکتر صادقی تهرانی  |
| ۱ - افشای واتیکان (پول، جنایت، مافیا) نویسنده: پل ویلیامز                                       | نویسنده: جعفر مهدی‌نیا   | ۱ - افشای واتیکان (پول، جنایت، مافیا) نویسنده: پل ویلیامز                                       |
| ۲ - پشت پرده جنگ خلیج فارس (درباره حمله آمریکا به عراق) نویسنده: جان پیلگر مترجم: ایوب باقرزاده | آسیب‌شناسی دینی نویسنده: محمد فولادی                                 | ۲ - پشت پرده جنگ خلیج فارس (درباره حمله آمریکا به عراق) نویسنده: جان پیلگر مترجم: ایوب باقرزاده |
|   | رازهای ماندگار عرفانی بر مبنای قرآن نویسنده: نجف شهبازنژاد           |   |
|   | نگرشی بر رفتارها و کژرفتاری‌های کودکان نویسنده: دکتر محمدرضا معین‌فر |   |

نشانی دفتر انتشارات: میدان انقلاب - ابتدای خیابان آزادی - ابتدای خیابان جمالزاده جنوبی - کوچه دانشور - پلاک ۳۲ - واحد ۵  
 تلفن: ۶۶۹۱۳۵۶۸ - ۶۶۹۴۹۵۷۵  
 نشانی فروشگاه: خیابان انقلاب روبروی خیابان لاله‌زار - پلاک ۵۶۳ - تلفن: ۸۸۸۲۷۸۱۹ - ۸۸۳۲۰۷۴۶



# در سوگ دوست

انور خامه‌ای

از ملک ادب حلم‌گزاران همه رفتند

در نیمه اول سال ۱۳۸۶ چند تن از کسانی را از دست دادیم که به گفته رودکی گرچه از شمار چشم یعنی جسمانی یک تن بودند، اما از شمار نظر یعنی دانش و ارزش اجتماعی، فقدان آنها از هزار تن بیشتر بوده است؛ کسانی مانند دکتر علینقی حکمی، دکتر پرویز ورجاوند، دکتر محمود بهزاد، عمران صلاحی و بیش از ده تن دیگر که در این چند ماه گذشته در گذشتند. بزرگمردانی بودند که در هر قرن کمتر از شمار انگلستان دست از ایشان پدید می‌آیند، اما آثار ایشان قرن‌ها، بلکه تا دنیا دنیاست، باقی می‌ماند و راهنمای انسان‌های آزاده و هوشمند خواهد بود.



می‌گفت خود ایشان پاسخ خواهند داد؛ بدین سان توطئه دشمنان دکتر مصدق ناکام ماند.

خدمت دیگری که زنده‌یاد بزرگمهر با پذیرفتن این وکالت کرد این بود که در تمام مدت دادرسی، یگانه کسی بود که می‌توانست با دکتر مصدق ملاقات و صحبت کند. از این رو نقش رابط را میان او و کسانی که می‌خواستند به او یاری دهند انجام می‌داد. آنان را در نقشه‌هایی که دشمنان مصدق می‌کشیدند آگاه می‌کرد و اسناد و مدارکی که مصدق برای دفاع از خود لازم داشت محرمانه به وی می‌رساند. علاوه بر این فرصتی یافت که در زندان با مصدق گفت‌وگو کند و مطالب محرمانه مهمی را یادداشت و سپس به

صورت کتاب منتشر کند. زنده‌یاد بزرگمهر افزون بر اینها در سخت‌ترین دوره مبارزه ملت ایران برای ملی کردن صنعت نفت، یعنی در هنگام کوشش برای خلع ید از شرکت نفت انگلیس و بیرون انداختن کارشناسان انگلیسی، شغل مهم و خطرناک فرمانداری نظامی آبادان را - که بر عهده داشت - در نهایت مهارت و شجاعت انجام داد. این کار کوچکی نبود، چون باید با دشمنان سهمگین و بی‌امانی دست و پنجه نرم کند. از یک سو عمال شرکت نفت و دولت انگلیس که در تمام ادارات، پست‌های مهمی داشتند و به دستور اربابشان از هیچ‌گونه خرابکاری خودداری نمی‌کردند و از سوی دیگر حزب توده که مخالف ملی کردن نفت و حکومت مصدق بود، با تمام توان به اخلال، آشوب و کارشکنی می‌پرداخت. به راستی خدمت بزرگمهر در این زمینه برای ملت ایران بسیار ارزنده و حیاتی و شایان ستایش بسیار است و هرگز فراموش نخواهد شد.

کارهای فرهنگی زنده‌یاد بزرگمهر نیز کمتر از خدمات نظامی و اجتماعی او نیست. وی مدافعات دکتر مصدق را به صورت کلی و دقیق در چند جلد تهیه، تدوین و منتشر کرده است که به حقیقت دادخواست راستین ملت ایران

علیه استعمارگران انگلیسی، امریکایی و روسی است. افزون بر این کتاب‌های زیر نیز نتیجه همت اوست:

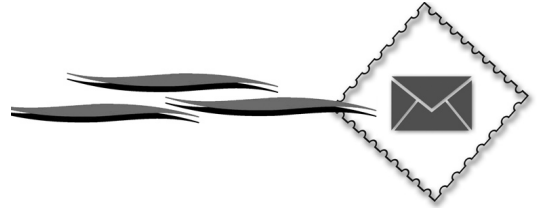
- ۱- خاطرات جلیل بزرگمهر از دکتر مصدق
  - ۲- مصاحبه با دکتر مصدق در زندان قصر
- زنده‌یاد بزرگمهر بسیار خوش برخورد، خوش صحبت، بذله‌گو و مهربان بود. یادش همواره گرامی باد.

یکی از این بزرگمردان، زنده‌یاد سرهنگ جلیل بزرگمهر بود. ایشان برخلاف بعضی از افسران ارتش دوران پهلوی که دانش چندانی نداشتند افزون بر حرفه نظامی خود، از دانش و ادب فراوانی برخوردار بود و نمونه آن کتاب‌های متعددی است که به یادگار گذاشته است. زنده‌یاد بزرگمهر از علم حقوق آگاه و بر قوانین کشور و بهره‌برداری از آنها در دفاع از متهمان دادگاه ارتش مسلط بود. به همین مناسبت پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، شاه مخلوع و دستیارانش که می‌خواستند از دکتر محمد مصدق انتقام بگیرند و او را در انظار مردم بدنام کنند، بزرگمهر را به وکالت تسخیری او برگزیدند، به این گمان که از دفاع دکتر مصدق و سخنرانی او در دادگاه جلوگیری کنند و هرگاه مصدق خواست سخنی بگوید به این بهانه که تو وکیل تسخیری داری مانع وی شوند. زنده‌یاد بزرگمهر نمی‌خواست زیر این بار برود و این وکالت را بپذیرد، اما پس از مشورت با دکتر مصدق به این نتیجه رسیدند که اگر او چنین کند آنها کس دیگری را خواهند یافت و نقشه خود را عملی خواهند کرد. پس بهتر آن است که این وکالت را بپذیرد، ولی در دادگاه هیچ سخنی نگوید و دفاع را به خود مصدق واگذارد.



بدین سان هنگامی که دادگاه آغاز به کار کرد و زنده‌یاد بزرگمهر را به وکالت مصدق معرفی کردند، دکتر مصدق برخاست و رو به وی کرد و گفت: «پدر سوخته باشی اگر یک کلمه از من دفاع کنی.» بزرگمهر با استناد به همین دشنامی که شنیده بود یک کلام سخن نگفت و هرگاه نوبت دفاع به او می‌رسید،

اردیبهشت و خرداد ۸۷  
شماره ۱۴۹



# چشم انداز خوانندگان

## پرسش‌هایی پیرامون یک مقاله

مقاله "درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه" نوشته استاد فضل‌الله صلواتی (نشریه شماره ۴۸) بسیار قابل استفاده بود؛ هم به لحاظ آگاهی از تاریخ اسلام و هم از منظر عبرت‌آموزی برای جامعه امروز. در عین حال به نظر می‌رسد برخی ابهامات موجود در مقاله، تأمل و شفافیت بیشتری را طلب می‌کند:

۱- آقای دکتر با قاطعیت می‌گویند که "ایمان در دل "زیاد" رسوخ نیافته بود." مگر انسان‌های با ایمان در معرض انحرافات بزرگ قرار نمی‌گیرند؟ مگر تجربه مثبت کاری "زیاد" در حکومت امام علی که استاد به آن اشاره می‌کنند می‌توانست از جانب یک انسان بی‌ایمان و با روش "منافقانه" میسر باشد؟

۲- چرا آن گاه که از حضور زیاد در نظام سیاسی علی (ع) یاد می‌شود ویژگی‌های مثبت وی پررنگ می‌شود و آن گاه که بحث نظام سیاسی بنی‌امیه مطرح می‌شود زیاد سر تا پا باطل است؟

۳- چرا آن گاه که زیاد در نظام سیاسی امام علی (ع) حاکم است "روسپی زاده بودن" او رنگ می‌بازد و زمانی که به نظام سیاسی معاویه متمایل می‌شود روسپی‌زاده‌ای بیش نیست و دائم مادر بدکاره او پررنگ می‌گردد؟

۴- اگر سرنوشت نهایی هر روسپی‌زاده همین سرنوشت زیاد است، چرا امام علی (ع) تا آن حد به وی اعتماد می‌کند و در آن جایگاه از حاکمیت قرارش می‌دهد؟ آیا عواقب چنین کاری به ضرر اسلام، مسلمین و نظام سیاسی علی (ع) نبود؟

۵- واژه "ارادت دروغین" زیاد (پیش از انحراف و آغاز کار با معاویه) نسبت به امام حسن (ع) چه جایگاهی دارد؟ مگر در نظام‌ها و جوامع موجود و بخصوص در جامعه خود ما کم بوده و هستند افرادی که زمانی با همه وجود و امکانات و از جان و دل و نه از سر نفاق و دروغ برای هدف مثبتی کار کرده‌اند و با گذشت زمان نه تنها از آن فاصله گرفته‌اند که به دشمنی برگشت‌ناپذیر با جریان و هدف اولیه تبدیل شده‌اند؟

۶- با وجود پرسش‌های بالا، به نظر می‌رسد حلقه مفقوده‌ای در تحلیل و تبیین استاد صلواتی از این مقطع از تاریخ اسلام وجود داشته باشد که در صورت یافتن و پرداختن به آن بتوان درس‌گیری و عبرت‌آموزی از تاریخ را کاربردی‌تر کرد و به این پرسش پاسخ دقیق‌تر و شفاف‌تری داد که چگونه انسان‌ها چنین پروسه و روندی را طی می‌کنند؟

اما نکته‌ای دیگر؛ استفاده از شاخ و برگ در صفحه آرایی این مقاله مفهوم نبود، اگر شاخه زیتون است که اصلاً با محتوای مقاله همخوانی ندارد!

ط. سالاری - کلیایگان

## چشم‌انداز ایران: از دکتر فضل‌الله صلواتی تقاضا می‌کنیم که به

پرسش‌های این دوست عزیز پاسخ دهند.

\*\*\*

## در حاشیه مقاله «درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه» (زیادبن ابیه)

بخش دوم مقاله «درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه» از شخصیت گرانقدر و بزرگوار آقای دکتر صلواتی در نشریه شماره ۴۸ دارای مطالب بسیار ارزشمندی بود و در این باره نکاتی را بیان می‌کنم؛ این مقاله ضمن مقدمه‌ای در خصوص دهاء معروف عرب آن زمان به زیادبن ابیه می‌پردازد. شخصیت زیاد را از قول چهار نفر از شخصیت‌هایی که اولی امام‌المؤمنین و سه نفر دیگر از دهاء غیرمتعهد که در زیر به آن می‌پردازیم، بیان می‌کند.

حضرت علی (ع) در نامه‌ای خطاب به زیاد چنین می‌نویسد: «سوگند نیالوده به شائبه دروغ که اگر گزارشی به من رسید که تو در اموال مردم خیانت کرده باشی، بدون هر گونه تفاوتی بین کم و زیاد در آن صورت باید در انتظار کیفری سخت از سوی من باشی، چنان که کم ارج شوی، گران بار گردی و از متن جامعه و مدیریت آن بیرون افتی والسلام.»

با توجه به متن مقاله می‌بینیم که حضرت علی (ع) به بهترین وجهی ویژگی اصلی و پایدار زیاد را تشخیص می‌دهد و تلاش دارد با تکیه بر آن، او را از افتادن در گرداب خیانت به اموال مردم و... باز دارد و آن ویژگی، ماندن در مدیریت جامعه است. در مقاله می‌خوانیم زیاد در دوران عمر بن خطاب از سوی خلیفه به همراه گروهی به یمن می‌رود (حضور در متن مدیریت جامعه). در زمان عثمان، کاتب مغیره و سپس کاتب ابوموسی اشعری می‌شود که هر دو حاکم کوفه بودند (حضور در متن مدیریت جامعه). در زمان حضرت علی (ع) در جمل حضور می‌یابد و سپس به معاونت ابن عباس می‌رسد و بعد حاکمیت فارس و کرمان را به دست می‌آورد (حضور در متن مدیریت جامعه) و در نهایت در زمان معاویه تا مرگ که حاکم فارس، کرمان، اهواز، کوفه و بصره می‌شود و به گفته خودش آنها را تنها با دست چپ می‌چرخاند و خواستار آن است که با حاکمیت بر حجاز دست راستش هم به کار افتد و آن را به دست می‌آورد. جالب است در هر یک از دوران یادشده روش متناسب با صاحب قدرت را پیش می‌گیرد و به نرمش باز به قدرت می‌خزد. این ویژگی مهم زیاد است که از او یک «آل» با رهبری (زیاد بن ابیه) و یک ایدئولوژی (خزش به قدرت با هر ویژگی) و سازماندهی ادامه‌دار آن (به رهبری عبیدالله) که از نظر پرورش و پیدایش از همین حزب است. یعنی او ابن‌مرجانه است و مانند خود زیاد استلحافی است. جالب این است که این شخص در زمان خلافت عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، علی

بن ابیطالب و معاویه بن ابی سفیان در مدیریت جامعه باقی می ماند و هر روز جای پای خود را محکم تر می کند که ما می توانیم با پاکسازی این ویژگی از درون خود از آل زیاد تبری بجویم و گرنه با آل زیاد سنخیت پیدا می کنیم و عمدتاً لعن آل زیاد برای همین است. همچنین در نامه های حضرت علی (ع) می بینیم که ایشان مرتبه های بسیار پایین را به یک حاکم طراز اول خود توصیه می کند (به شکل آزمایشی که چه می شود اگر روزی صدقه بدهی یا نان خالی بخوری)، این در حالی است که حکام و شخصیت های بی نظیری مانند ابن عباس و مالک اشتر را به کار می گمارد. اما نظر معاویه؛ ضمن آن که معاویه زیاد را برده می نامد - و البته این با زندگی وی همخوانی دارد - چه، ابیه پدر خوانده و شوهر مادرش و در بعضی روایت ها پدرش برده بوده و مادرش سمیه کنیزی بوده است و سواد داشتن زیاد هم به همین دلیل است که اعراب جاهلی نوشتن را به بردگان واگذار می کردند. معاویه در چند نوبت درباره زیاد اظهار نظر می کند و او را بی اصل و نسب می نامد و با معیار جاهلی تحقیر می کند و از سوی دیگر توطئه ابوسفیان و عضوگیری او را ادامه می دهد. همچنین در شرحی که از زیاد، برای مغیره می دهد آشکارا ترس خود را از زیاد بیان می کند. در دادن حکومت حجاز به زیاد، «نه» نمی گوید و تقریباً از تمام قرائن چنین برمی آید که معاویه همیشه نوعی ترس و واهمه از زیاد داشته، به طوری که آن قدر خیرچین در اطراف او می گمارد که از پرداخت دویست دینار رشوه (پیشکش) ابوالعریان از بنی امیه هم آگاه می شود و این شدت زیر نظر داشتن زیاد را می رساند. او برتری دانش زیاد را نسبت به خود به طور ضمنی می پذیرد و حتی وقتی خواستار تحقیر او در اواخر عمر می شود، او را در مقابل امام حسن (ع) قرار داده و تحقیر می کند که هم از مقایسه خود با او پرهیز کند و هم عقده زیاد را نسبت به امام حسن (ع) تشدید کند و هم عقده چندساله تحقیر شدن خود را توسط زیاد خالی کند.

من فکر می کنم یکی از دلایلی که باعث می شود زیاد بتواند ولایات مهم بصره و کوفه را اداره کند، به وجود آوردن سازماندهی تقسیم هدایا و سهام بیت المال با عنوان «عرفه ها» است. (شرح ابن مخنف، ص ۴۶) که در آنها افراد را تقسیم بندی کرده توسط سردهسته ای به نام «عرفه ها» اداره می شوند. به نظر می رسد که احتمالاً زیاد این نوع سازماندهی اداری را از سازماندهی کلاترها در فارس و کرمان اقتباس کرده باشد. ولی همین عرفیه ها و عرفه ها هستند که در زمان قیام امام حسین (ع) بلافاصله توسط عبدالله ابن زیاد تبدیل به سازماندهی اطلاعاتی نظامی می شود و دور حضرت مسلم را کاملاً خالی می کنند.

یک پرسش در طول این تحقیق باقی مانده و آن این که پس از شهادت حضرت علی (ع) و ضعیف شدن حکومت مرکزی، چرا زیاد اعلام استقلال و خودمختاری نکرد؟ در حالی که طبق گفته دکتر صلواتی، چیزی از معاویه کم نداشت. احتمالاً او با توجه به اختلاف سنی با معاویه (۱۵ سال) به بعد از معاویه نظر داشت و با جاه طلبی که از او سراغ داریم هنگام طرح ولایتعهدی یزید ناراحت شد؛ چرا که هم از نظر نسبت خود با معاویه یا انتساب او به فرزندی ابوسفیان راه را برای او هموار کرده بود هم از نظر دانش و تیزهوشی و هم از نظر تجربه سیاسی از بردگی تا حکومت بر بیش از نصف جهان اسلام (کرمان، فارس، اهواز، بصره، کوفه و حجاز) که حتی محدوده ولایت او از خود معاویه هم که فقط در شامات حکومت می کرد و حتی مصر را به عمروعاص واگذار کرده بود، بیشتر و وسیع تر بود. از این رو مرگ او پیش از معاویه با اختلاف

سنی ۱۵ سال (جوان تر بودن) مشکوک است. با اندکی دقت به عملکرد معاویه که هم از سوی بنی امیه خوی ترور را داشت و وارث تروریسم قریش و بنی امیه بود و هم از پس مانده های سازمان های اطلاعاتی روم در شام تغذیه می شد، کشتن زیاد توسط معاویه دور از ذهن نیست، در حالی که متن مقاله و نیز اقوال مشهور کنایه از مردن وی در اثر نفرین حضرت امام حسن (ع) ناشی از زخم دست راست می دانند. در صورتی که اولاً مرگ زیاد در سال ۵۵ هجری است. (پنج سال پس از شهادت امام حسن (ع)) (منتهی الامال شیخ عباس قمی، ص ۲۷۱) و این در روایتی که در دعای امام حسن (ع) آمده که طلب بلائی زودرس را خواهان می شود خدشه وارد می کند. دوم این که، پس از مردن زیاد دو اتفاق می افتد؛ یکی این که امپراتوری زیاد - که در آن هنگام چون اژدهایی روی آن چنبره زده بود - گویا به دست معاویه فتح می شود و در واقع معاویه تا پیش از مردن زیاد، تسلط کامل بر جهان اسلام نداشت. برای نمونه پس از مرگ زیاد ولید بن عتب بن ابوسفیان را حاکم مدینه می کند. عمر بن سعد، حاکم مکه و نعمان بن بشیر حاکم کوفه شده و عبیدالله بن زیاد تنها حکومت بصره را از معاویه دریافت می دارد. دیگر ولایات مانند طائف، اهواز، فارس و کرمان هم حاکمان جدید می یابند. دوم این که با مردن زیاد جناح کبوتر بنی امیه حاکم می شود تا هر چه بیشتر بر کراحت چهره معاویه و آل ابی سفیان حجاب شوند و تنها کسی که از جناح بازها در حکومت باقی می ماند، عبیدالله بن زیاد است. ضمن آن که در پاسخ به پرسش هایی که مطرح شد مبنی بر این که چرا زیاد با وجود آن که چیزی از معاویه کم نداشت، اعلام استقلال و خودمختاری فکر کرد که البته باید به عامل خود کم بینی او به لحاظ اصل و نسب (هر چند معیار جاهلی است و زیاد هم از معیارهای جاهلی دور نبود) هم توجه کرد. به هر حال جناح بازهای بنی امیه تا مردن معاویه همچنان جناح حاکم نبودند و پس از روی کار آمدن یزید و قیام امام حسین (ع) و این زیاد دوباره روی کار آمدند. واقعه کربلا که مشهورتر از آن است که درباره آن اکنون چیزی بنویسم و درگیری این زیاد هم در مکه، ویرانی مکه و قتل عبدالله بن زبیر پایان یافت. ضمن آن که معاویه با مسموم کردن امام حسن (ع) با زهر، حتی سعد بن ابی وقاص یکی از اعضای باقی مانده شورای عمر را هم مسموم کرد و همان گونه که عبیدالله را عضوگیری کرد، عمر بن سعد را هم عضوگیری کرد و این جناح بازها روی کار بودند و تا حکومت مروان فتنه آفریدند.

و اما یکی از پرسش های مهم این است که چرا زیاد تا این حد با یاران و کادرهای حضرت علی (ع) کینه ورزانه برخورد می کرد؟<sup>(۱)</sup> در حالی که زیاد اصلاً آدم احمقی نبود که بدون دلیل این کار را انجام دهد. دلایلی برای این کینه ورزی عمیق زیاد می توان ذکر کرد؛ نخست آن که خود معاویه هم با حضرت علی (ع) مخالف بود، ولی شدت مخالفت زیاد، بیشتر از آن بود که برای خوشامد معاویه باشد، بلکه انگیزه شخصی هم در آن شدت کینه ورزی نقش داشت. دلایل شخصی زیاد را باید در رفتار و گفتار حضرت علی (ع) نسبت به زیاد جست و جو کرد. حضرت علی (ع) با رفتار خود با زیاد و طرح نصایح و نامه نگاری ها، حجت را هم بر زیاد و هم بر همگان تمام کرد که رفتن زیاد به سمت معاویه کاملاً خصلتی و از روی دنیا طلبی، اسراف کاری، جمع آوری مال، خشونت طلبی و دیکتاتوری زیاد بوده است و این برای کسی که مایل است در دید مردم مشروعیت داشته باشد و صحبت کردن روی منبر و در معرض نمایش گذاشتن خود

را بسیار امر مطلوبی می‌داند، گران تمام می‌شود. (به تحلیل مغیره از شخصیت زیاد توجه کنید که «زیاد دوست دارد روی منبر برود و برای مردم صحبت کند»، در حالی که ما شنیدیم عیبالله بن عباس که فرمانده سپاه امام حسن(ع) بود و در مدائن خود را در ازای دریافت پول، تسلیم معاویه کرد و سپاه امام حسن را بی‌فرمانده گذاشت و باعث تارومار شدن آنها شد؛ کاری بسیار بدتر از کار زیاد. این همه کینه از عیبالله بن عباس سراغ نداریم، ولی زیاد با رفتار حضرت علی(ع) و توضیحات کادرهای آن جناب، در حالی که می‌کوشید خود را در پس جامه امارت پنهان کند؛ مانند کسی بود که عریان در صحنه جامعه راه می‌رود؛ بویژه آن که کادرهای حضرت علی(ع)، مانند خود امام حسن(ع) هرگز زیر بار آن نرفتند و این برای کسی که بر بیش از نصف جهان اسلام حکومت می‌کرد خیلی گران بود. برآیند حرکت‌های حضرت علی(ع) و حضرت امام حسن(ع) و کادرهایی چون حجر بن عدی و یارانش صعصعه بن صوهان، میثم تمار، حبیب بن مظاهر، رشید هجرى و بسیاری دیگر. ضمن آن که زیاد برای آینده خلافت خود (اگر بپذیریم که زیاد به خلافت خود پس از معاویه با توجه به قرآن موجود خیلی جدی فکر می‌کرد.) این کادرها را مانعی جدی می‌دید. خلافتی که جامه آن را پس از معاویه برای خود دوخته می‌دید.<sup>(۱)</sup> از این رو سعی در برطرف کردن موانع خلافت در زمان حکومت معاویه و تا حد امکان به دست معاویه از جمله همان‌گونه که ذکر شد تحریک معاویه بر کشتن حجر بن عدی که حتی عایشه که سرمدمداری جنگ جمل را داشت، نسبت به آن اعتراض داشت و دیگر مانعی که زیاد برای خود می‌دید، پیمان‌نامه صلح امام حسن(ع) بود که در ضبط اموال سعید بن سرح باوجود متن معاهده صلح عمل کرد. منفعتی که زیاد از این برهم زدن پیمان‌نامه می‌برد، به قهر آمیز کردن تضاد معاویه و امام حسن و شهادت ایشان بود، درحالی که معاویه از راه ترور و مسموم کردن این کار را انجام داد. ظاهراً درگیری با امام حسن(ع) و کشتن ایشان و اصحابشان برای زیاد و جناح باز بنی‌امیه موفقیت داشت؛ درحالی که برای معاویه دردسری جدید و قوی‌تر شدن زیاد را به‌عنوان یک مزاحم و رقیب جدی برای خودش و یزید به همراه می‌آورد و شاید از همین روست که معاویه پس از دیدن نامه او با امام حسن(ع) به شدت برخورد می‌کند و او را به فرزندی سمیه بودن سرزنش می‌نماید.

از دیگر انگیزه‌های زیاد برای کینه بیش از حد از یاران و کادرهای حضرت علی(ع) تضاد صلاحیت بود. در نامه‌ای که حضرت علی(ع) به زیاد می‌نویسد، از وی می‌خواهد طبق سنت رسول‌الله دست کم یک روز در میان به موهایش روغن بزند. درحالی که به کمیل، دعای کمیل را که دریایی از معرفت بود، آموزش می‌دهد. در نامه‌ای دیگر از زیاد می‌خواهد که شکم چرانی نکند و به شکل سؤالی و توصیه‌ای از وی می‌پرسد: «چه می‌شد اگر یک روز نان خالی می‌خوردی که این روش صالحان است.» اما به افرادی مانند میثم تمار و حبیب بن مظاهر متدولوژی‌ای را آموزش می‌دهد که به شناخت نسبی کامل از جهان می‌رسند. برای نمونه حبیب شهادت میثم را به دست زیاد و پاره شدن شکم او و بر دار شدنش را بر دروازه شهر پیش‌بینی می‌کند و میثم نیز شهادت حبیب را به همراه یاران ابی‌عبدالله و گردن زدن او در کوفه را پیش‌بینی می‌کند. مهمترین بخش که رشید هجرى با گرفتن ۲۰۰ دینار اضافی از بنی‌امیه برای گرداندن سر حبیب را نیز پیش‌بینی می‌نماید.

در برخورد با عیبالله بن زیاد آن‌چنان به یقین می‌رسد که نوع شهادت خود را که بریدن دست و پا و زبان است بیان می‌کند (منتهی الامال). ببینید تا چه اندازه تضاد صلاحیت وجود دارد، چه کسانی خانه‌نشین شدند و چه کسانی به قدرت رسیدند و این تضاد صلاحیت کینه زیاد را در رابطه با این افراد بیشتر و بیشتر می‌کند و بودن این افراد در میان مردم، برای زیاد غیرقابل تحمل بود بخصوص پس از شهادت علی(ع) و سقوط زیاد به دره ذنات و پستی بنی‌امیه و معاویه و بالاتر از رفتن مرتبه کادرها در استمرار دفاع ائمه و مقاومت در برابر انواع محرومیت‌ها.

## احمد ییگدلی - قم

### پی‌نوشت‌ها:

۱- جالب است که باوجود نمایش معاویه و حکومت وسیع زیاد، در اثر دهاء و نیهوشی حضرت علی(ع) و امام حسن(ع) و کادرهایشان، زیاد حتی توانست هویت زیاد بن ابی‌سفیان را برای خود تثبیت کند و این برای او بسیار گران بود.

۲- نکته بسیار مهم در این مقطع اثری و پشتکاری است که حضرت علی(ع) برای عضوگیری فرد کم‌ارزشی (به لحاظ مرتبه) چون زیاد می‌گذارد و این درواقع رقابت نفر به نفر حزب علوی و حزب اموی در سطح جامعه است؛ که نقش امام و جوهر او را در تمام جریان‌ها باید جست‌وجو کرد.

\*\*\*

### نقدی بر "سیاست؛ علم اولویت‌بندی"

آنچه در سرمقاله نشریه ۴۷ به عنوان ساده‌اندیشی استراتژی کردها در گذشته مطرح شده و با مثال‌هایی مانند سرکوب کردها پس از تشکیل حزب دموکرات کردستان در جریان جنگ جهانی دوم توسط رضاخان و یا سرکوب کردهای عراق پس از کودتای حزب بعث توسط صدام حسین و یا توافق ایران و عراق و سرکوب کردها پس از آن توسط صدام در زمان محمدرضا شاه و ... نشان داده که ممکن است با توجه به شرایط جدید کردستان عراق در منطقه، دگر بار، آن عوامل همان‌گونه عمل نکنند و زمینه سرکوب کردها را فراهم نکنند و شاید بتوان گفت این بیشتر بروز ناخودآگاهتان به دلیل علاقه‌ای است که به همبستگی ایران دارید. البته همان‌طوری که در سرمقاله اشاره شده و من هم قبول دارم، گفت و گوی آقای عثمان اوجالان با زبانی بیشتر نظامی‌گونه که بر پیش‌فرض‌های اشتباهی استوار است، بیان شده، یعنی ترکیه، ایران، عراق و سوریه در اینکه کشور کردستان شکل نگیرد اختلافی ندارند و اتفاقاً یکی از موضوعات همکاری و نزدیکی این چهار کشور را تشکیل می‌دهد.

دیدگاه آقای اوجالان به دلیل کم کاری همه کشورهای منطقه در حوزه های آموزشی و سرمایه‌گذاری در کردستان، زمینه‌ای در جامعه نیمه فئودالی کردستان که هنوز اسطوره‌ها و قهرمانان، زمینه و شانس ظهور و پیدایش فراوانی دارند، پیدا می‌کند و شاید بتوان گفت عیب از ماست که کردها را به عنوان هم‌نوع و هم‌وطن فراموش کرده‌ایم و این فراموشی سبب شده برای نمونه آقای اوجالان بتواند بر خلاف نظام خلقت و طبیعت با زبانی نظامی‌گونه و ضدی ظهور کند.

در بینش توحیدی هر نیرویی بیشتر تلاش کند و به خدا نزدیکتر شده باشد، امکان اینکه دیگران با او به وحدت برسند بیشتر است. برای نمونه اگر ایران تلاش کند تا دموکراسی بیشتری داشته باشد و با توجه به اینکه کردها اصولاً خودشان را ایرانی می‌دانند و فرهنگ نوروز در مناطق کردنشین نفوذ



عمیقی دارد، موضوع کردستان می تواند یکی از فرصت های طلایی برای سیاست خارجی و داخلی ایران باشد و این مستلزم ایجاد پل های مودت و دوستی و اعتماد متقابل است. ولی اگر کردهای عراقی رشدی مستقل را تجربه کنند و سرعت این رشد نسبت به کردهای ایرانی، ترک، سوری و بقیه عراق سریع تر باشد، با توجه به ناخود آگاه تاریخی کردها و با توجه به اینکه رشد و توسعه آنچنان تغییرات نامحسوس، آرام، عمیق و قدرتمندی را رقم می زند که تحت شرایط ذهنی و عینی مناسب می تواند کشور جدید کردستان را خلق کند و ممکن است روند رشد و توسعه کردستان آنگونه شکل بگیرد. یا در حالت سومی شاید اسطوره ها و قهرمانان همچنان میدان دار کردستان باقی بمانند. در هر صورت به نظرم مهم است در این جهان رقابتی حق بگویم و به آن اعتقاد داشته باشیم، یعنی آنچه را حق خودمان می دانیم حق دیگران بدانیم تا حرف هایمان نتواند ما را زندانی کند، به عبارتی خدا در لحظه لحظه زندگی ما حضور داشته باشد؛ با توجه به اینکه آینده راز سر به مهر است و بشر جایز الخطا نمی تواند آن را بدون خطا پیش بینی کند، پس بهتر است در چارچوب توحید، آینده را تصویر کنیم تا عمل متأثر از توحید، جامعه را بالا ببرد.

### عرب پور - تهران

\*\*\*

#### پیشنادهایی برای چند گفت و گو

از نشریه چشم انداز ایران و زحمات دست اندر کاران نشریه تشکر می کنم. پس از توقیف نشریات راه مجاهد، پیام هاجر و ایران فردا، امید ما به نشریه چشم انداز ایران است. نشریه گذشته از تحلیل های راهبردی، برای من جنبه کاملاً آموزشی دارد. در صورت امکان در نشریه به پرسش های زیر پاسخ دهید. پیشاپیش از اینکه خودم گفت و گو کنندگان را انتخاب کردم، پوزش می طلبم، می دانم نشریه بهترین ها را برای گفت و گو انتخاب می کند:

- با توجه به تصویب قطعنامه سوم شورای امنیت سازمان ملل و تشدید تحریم ها، سرانجام جریان هسته ای ایران به کجا می انجامد؟ آیا وضعیت کشور ما شبیه کره شمالی (کشور هسته ای، اما فقیر) می شود؟ (گفت و گو با مهندس عزت الله سبحانی)

- نظر خود را در مورد دلایل شرکت نکردن مردم در انتخابات اخیر بفرمایید؟ (گفت و گو با دکتر پرویز پیران)

- چرا ابتدا با تأسیس بانک های خصوصی و مؤسسات مالی مخالف بودند، سپس اجازه تأسیس دادند؟ (گفت و گو با دکتر فریبرز رئیس دانا و کمال اطهری)

- در شماره های پیشین نشریه، گفت و گوی مهندس میثمی با دکتر کریم رستگار را سه بار مطالعه کردم. در این گفت و گو آیت الله مطهری به دکتر رستگار می گوید شما اسلام توانایی دارید؛ پرسش این است که چگونه اسلام خود را توانا کنیم؟ (گفت و گو با مهندس لطف الله میثمی)

- لطفاً در مورد روش حکومت جمهوری خلق چین مطلب بنویسید. چگونه آن دولت کمونیستی توانسته برای بیش از یک میلیارد جمعیت، غذا، مسکن، بهداشت، تحصیلات و رفاه نسبی ایجاد کند؟ (گفت و گو با دکتر ابراهیم یزدی)

- به نظر می رسد پس از انقلاب، مرجعیت تشیع تضعیف شده است؛ دلایل این ضعف چیست؟ (گفت و گو با آیت الله منتظری)

- در صورت امکان شرح حال مختصری از مقاله نویسان نشریه را در ابتدای مقاله بنویسید، برای نمونه خانم فائزه حسینی مطالب خوبی می نویسند، اما نمی دانیم رشته تحصیلی ایشان چیست، چه شغلی دارند و کجا کار می کنند که اطلاعات زیادی دارند، یا آقای محمدرضا کربلایی و ...

### علی حقیگو - رشت

**چشم انداز ایران:** از صاحب نظرانی که این دوست عزیز نام بردند درخواست می کنیم که به پرسش های راهبردی ایشان پاسخ دهند. اما درباره شرح حال مقاله نویسان نشریه؛ حتماً شرح حالی از افراد را می نویسیم.

\*\*\*

#### دریافتهایی از یک مقاله

هرگز فکر نمی کردم روزی برسد که مقاله ای همچون "جزیره ایستر و سرنوشت شوم آن" را در نشریه چشم انداز ایران (شماره ۴۷) بخوانم، زیرا آن را به روال دیگری یافته بودم. جا دارد در نشریه ای با این تعداد صفحه، این گونه تحقیقات و یا هر گونه تحقیقی که راهبرد علمی داشته باشد نیز به چاپ برسد؛ زمانی که میدان دید وسیع باشد، فرصت های بیشتر و موضوعات متعددی برای دید نزدیک و به عبارتی اختصاصی به وجود می آید. این مقاله به آموختن اگر بتوان مساعی گروه ها و اجتماعات بشری را در جهتی واحد و کارشناسی شده هدایت کرد، به راستی از فاجعه هایی که در نتیجه تضاد و برخورد این مساعی با یکدیگر به وجود می آید، می توان جلوگیری کرد و بشریت را از مهلکه نجات داد و همچنین فهمیدیم که وقتی خداوند از آفرینش عالم آخرت و ... می گوید در ایمان به آن درنگ نکنیم. خداوند فرموده که عرض بهشت هم عرض آسمان ها و زمین است، پس بی شک روزی از همه عالم بهره مند خواهیم شد، بنابراین اینک هیچ دلیلی وجود ندارد که بخواهیم جلوی "الشمس کورت" و "النجوم الکدرت" و ... را بگیریم. خدای متعال در احوال مردمان، پیش از فرا رسیدن قیامت همان را در قرآن فرموده که بر اهالی جزیره ایستر رفته است. می فرماید پیش از قیامت همه قریه ها را نابود می کنیم و بازماندگان با عذاب و سختی به زندگی ادامه می دهند. شاید این سخن برای کسانی که به آخرت و زندگی پس از مرگ ایمان نیاورده اند، بسیار ناگوار باشد و آن را نپذیرند، اما بر ایمان مؤمنان می افزاید و در وقوع آن تردید نمی کنند. در اشاره مقاله آمده بود که پس از اتمام ذخایر نفت زمین، بشریت بی آنکه بمب اتمی را علیه خود به کار برده باشد، به همان حال و روز ساکنان جزیره ایستر و به عبارت دقیق تر حال و روز پیشگویی فرموده خدای متعال خواهد افتاد و این دورتر از چند نسل آینده نخواهد بود، زیرا متأسفانه بشریت ارزش پتروشیمی نفت را هزار بار بر ارزش انرژی آن دارای اولویت و اهمیت نمی داند و هنوز در خیال آن است روزی که نفت تمام شود، جایگزین انرژی آن مهیا خواهد بود! خدا کند تکنولوژی بهره برداری بیش از هشتاد هزار ماده پتروشیمی (جامد، سیال و گاز) از نیروگاه های اتمی یا خورشیدی یا آبی و یا برقی نیز تا آن زمان به دست آید!

### ارسلان هاشم زاده - مشهد

\*\*\*

#### از تصاویر بیشتر استفاده کنید

در نشریه شماره ۴۷ در گفت و گو با حجت الاسلام سعیدیان فر تصویر

محمدرضا سعادت را چاپ کرده‌اید، چنانچه امکان دارد درباره هر کس که صحبت می‌شود تصویرش را چاپ کنید. در ضمن آیا می‌توانید چند صفحه از نشریه را به آثار شهید حنیف‌نژاد از جمله "راه انبیا راه بشر" و "شناخت" اختصاص دهید تا مشتاقان از آن بهره گیرند. یکی از سروده‌های شهید شریف واقفی را به شما و خوانندگان نشریه تقدیم می‌کنم:

نز دست عدو، ناله من از سر درد است

اندیشه هر آن کس کند از مرگ، نه مرد است

جانبازی عشاق نه چون بازی نرد است

مردیت اگر هست، کنون وقت نبرد است

### مرادی - مازندران

**چشم‌انداز ایران:** دوست عزیز! شما می‌توانید برای دریافت اطلاعات

بیشتر درباره شهید حنیف‌نژاد؛ "سه هم‌پیمان عشق" را در سایت نشریه (www.meisami.com) مطالعه کنید.

\*\*\*

### تقدیر از مقاله‌ها و گفت و گوهای نشریه شماره ۴۷

گفت و گوهای نشریه را در خصوص فهم فقهای شورای نگهبان در شماره ۴۷، بسیار روشنگر و گویاتر از حقیقت دیدم. الحق و الانصاف که در بیان مسائل و ارائه نقطه نظرات ریز و در عین حال مهم و قابل بحث استادان بزرگی چون آقایان موسوی تبریزی، کروی، انصاری‌راد و ... را کاملاً پر وضوح و قابل لمس یافتیم. به سهم خود از نشریه که با قلمی شیوا و نگاهی عمیق به مشکلات کنونی، مانند اصل نظارت استصوابی شورای نگهبان و فهم فقها در عالم سیاست و رسانه‌ای نظر انداخته سیاست‌سازان امید دارم شما که از معدود پشتوانه‌های مطبوعات اندیشه‌ورز ایران هستید و در نوشتن و آگاه کردن مردم، روشنگرانه و آینده‌نگر رفتار می‌نمایید، این بحث را که سابقه آن از مجلس چهارم شروع شده، با صلابت ادامه دهید.

همچنین در بخش معرفی کتاب که درباره زندگینامه دکتر بقایی بود، مسائل جدیدی روشن شده و گفت و گو با آقای سعیدیان‌فر درباره ۳۰ خرداد ۶۰ قابل تقدیر است.

### محمدنیا - تهران

\*\*\*

### رویه نشریه خوب است

ثبات قدم و عدم انحراف از ایده آل‌ها و حفظ تعادل در مشی و اجازه بروز عقاید مختلف، عنصری اساسی است که جامعه ما از آن غافل مانده و بخشی از مشکلات ناشی از آن می‌باشد. نشریه پربار چشم‌انداز ایران از جمله آثار پدیده صداقت و اصالت در افکار است. گرچه ممکن است با همه نظرات شما در نشریه موافق نباشم، اما زمانی که مشاهده می‌کنم همه عقاید چپ و راست را در کنار هم می‌گذارید تا خواننده، خود عناصر حقیقت را لمس و برداشت نماید و به عبارتی تبعیت از کلام خداوند: "فبشر عبادی الذین يستمعون القول فیتبعون احسنه" می‌نمایید، شرف شورا نگیزی برایم ایجاد می‌شود. از شما درخواست می‌کنم که از همین رویه عدول ننمایید، زیرا نیاز جامعه است. در دو شماره اخیر مقاله‌ای با نام "بورژوازی مستغلات" به چاپ رسید که تقبل زحمت تهیه آن را در بخش اول آقای کمال اطهاری و بخش دوم آن را آقایان کمال اطهاری و فردین یزدانی به عهده گرفته بودند که بی‌نهایت از آن لذت بردم و جا دارد از آنها قدردانی و سپاسگزاری نمایم.

در کارت تبریکی که برای سال نو به نشریه فرستاده‌ام به مناسبت فرا رسیدن بهار بخشی از شعر معروف زنده‌یاد شاملو را که برای "وارطان" سروده بود می‌آورم:

بهار، خنده زد و ارغوان شکفت

در خانه، زیر پنجره، گل داد یاس پیر

دست از گمان بدار!

با مرگ نحس پنجه می‌فکن!

بودن به از نبود شدن خاصه در بهار ...

### سید محمد بحرینیان - تهران

\*\*\*

### بهره‌گیری از کلمات ساده

از اینکه در جهت آشنا کردن نسل جوان با واقعیت‌ها گام برمی‌دارید سپاسگزارم و برایتان آرزوی توفیق دارم. اما نکاتی درباره نشریه: ۱- از اینکه حجم بعضی مقاله‌ها کم شده بسیار ممنونم، این مسئله باعث می‌شود که خواننده کمتر خسته شده و متن را با دقت و حوصله بیشتر مطالعه کند. ۲- در گفت و گوها و مقاله‌ها از کلماتی استفاده می‌شود که اشخاصی مثل من (نوجوانان و جوانان) مفهوم آن کلمات را نمی‌دانیم و قادر به مطالعه و فهمیدن مفهوم آن نیستیم، برای نمونه در شماره ۴۷ در صفحه ۳۸ از واژه "بورژوازی مستغلات" استفاده شده که مفهوم عنوان را نمی‌دانستم چه برسد به خواندن مقاله. ۳- در صورت امکان اشخاصی را که پیش و پس از انقلاب به ملت ایران خدمت کرده و گمنام هستند را معرفی کنید. ۴- لطفاً طرح روی جلد جذاب‌تر و زیباتر شود. ۵- با اشخاصی که مخالف نظرات شما هستند در صورت امکان گفت و گو کنید. ۶- گنجاندن مطالب علمی در نشریه فراموش نشود.

### س. رستمی - اصفهان

\*\*\*

### توقیفی در کار نبود

شماره ۴۲ نشریه را به روال معهود خریداری نمودم، از آن پس چشم‌انداز ایران به محاق افتاد، تصورم این بود که خدای ناکرده به دست توقیف سپرده شده است. چندی قبل از بد حادثه و ناخواسته پایم به تهران باز شد و چشمم به چشم‌انداز ایران شماره ۴۷ افتاد، از فروشنده پی‌جو شدم و کاشف به عمل آمد که توقیفی در کار نبوده است. بی‌بهره نباشید.

### ع. قدسی - کرمانشاه

\*\*\*

### وقایع سال ۶۰ دیگر تعریف ندارد!

بعد از مدت‌ها نشریه "چشم‌انداز ایران" را مطالعه نمودم. مطالب آن نسبتاً سنگین بود؛ برخلاف نشریه "راه مجاهد" بعضی از گفت و گوها را در نشریه - که البته مربوط به سال‌های ۸۳ و ۸۴ بود - خواندم، که می‌توان گفت تاریخ مصرف آن گذشته بود چرا که افکار عمومی حافظه ضعیفی دارند و وقایع سال ۶۰ دیگر تعریف ندارد. اکنون باید گفت چه می‌کنیم و به کجا می‌رویم؛ پس بهتر است به حال و آینده ایران فکر کنیم.

### از اعضای انجمن مذهبی بشارت - مشهد

\*\*\*

## نشریه رادست به دست می گردانم

به نام دوست که هر چه هست از اوست. من چند سالی است که از مشتریان آن نشریه وزین و از تبلیغ کنندگان آن هستم. تمامی شماره های نشریه را خریداری کرده ام و به دوستان به صورت امانی می دهم و نشریه رادست به دست می گردانم. موفق باشید.

## ع. قمری - نویسرکان

\*\*\*

## درددل شاعری جوان و روشندل

یک سال پیش نامه ای به نشریه نوشتم مبنی بر ضعف شدید بینایی و برخی مشکلات دیگر در تهیه نشریه، که با مساعدت شما، از آن پس نشریه در اختیارم قرار گرفت، سپاسگزارم.

سال هاست که در گوشه انزوا به سرودن شعر می پردازم و به علت اینکه من شهرستانی فاقد پول و پارتی هستم قادر به چاپ اشعار نمی باشم، در صورت پیدا شدن سرمایه گذار دفتر شعرم را در اختیارش قرار می دهم.

## سید احمد میر توانا - مشهد

**چشم انداز ایران:** یکی از اشعار این دوست عزیز و خوش قریحه در صفحه "چشم انداز ادبیات متعهد" در همین شماره به چاپ رسیده است.

\*\*\*

## تحمل نقد پذیری؛ سرآغاز تحول و تحرک در سال جدید

امید آنکه با گرایش به تحمل نقد پذیری و سعه صدر تمامی طیف ها در راستای اتحاد ملی؛ بر اساس آزاداندیشی، رعایت حقوق و کرامت انسانی برای عموم ملت ایران، حفاظت از استقلال، آزادی و تمامیت ارضی میهن اسلامی، سرآغاز تحول و تحرک در سال جدید باشد.

## علی خلیلیان قمی - تهران

\*\*\*

## آیا ساواک از قوای نامرئی استفاده می کرد؟

در آستانه نوروز امیدوارم لطف خدا شامل این کهن دیار ما بگردد و مردم با آرامش و همدلی به سرنوشت آن اندیشه نمایند. از شما پرسشی دارم؛ کتابی درباره سازمان های جاسوسی می خواندم، به یاد آمد که سازمان امنیتی چین از (mss) از قوای نامرئی (روحی) استفاده می کرد، آیا ساواک هم از این شیوه استفاده می کرد؟

## اسماعیلی - اصفهان

\*\*\*

## بحرین چگونه از ایران جدا شد؟

پرفسور سیدحسن امین مقاله ای با عنوان "بحرین چگونه از ایران جدا شد؟ درس هایی برای امروز و فردا" برای نشریه ارسال کردند، ضمن تشکر از ایشان، بخشی از آن در زیر می آید. چنانچه خوانندگان محترم نشریه مایل بودند مقاله را به طور کامل مطالعه کنند به سایت نشریه مراجعه نمایند:

"... طرفداران واگذاری بحرین (امثال امیرعباس هویدا، اسدالله علم، عباس مسعودی، علینقی عالی خانی، اردشیر زاهدی و دیگران)، عمده ترین دلیل پذیرش انتزاع بحرین از ایران را عدم مشروعیت توسل به نیروی نظامی برای حل مشکلات بین المللی و لزوم مراجعه به شورای امنیت سازمان ملل متحد برای حل و فصل اختلافات مرزی و دعاوی متناقض

مالکیت و حاکمیت وانمود کردند، در حالی که در عمل در این ادعا صادق نبودند چنانکه: نخست؛ رژیم پهلوی در داخل کشور و برای حل منازعات سیاسی با اپوزیسیون داخلی، اصول گفتمان و مذاکره دور میز را رعایت نمی کرد، برای نمونه مصادر امور، چند روز پیش از فروردین ۶ بهمن ۱۳۴۱ در مسئله "انقلاب شاه و ملت"، بسیاری از سران احزاب ملی و چند روحانی (از جمله آیت الله طالقانی) و عده ای از دانشجویان را بازداشت کردند. دوم؛ رژیم پهلوی در سطح منطقه ای هم نه تنها برای تصرف جزیره ابوموسی از تحرکات نظامی خودداری نکردند، بلکه برای سرکوبی شورشیان ظفار به خواهش سلطان عمان به آن کشور لشکر کشی کردند، در حالی که اگر این ادعا درست بود که ایران می بایست در قضیه بحرین به سازمان ملل متوسل شود که مبادا نیروهای مسلح ایرانی بدون مجوز از سازمان ملل به بحرین نزدیک شوند، چگونه قابل توجیه بود که همان رژیم، بدون هیچ مجوز بین المللی به سرزمین های بیگانه (سلطان نشین عمان و مسقط) لشکر بفرستد؟!

... محمدرضا شاه زیر نفوذ و القای انگلیسی ها، نخست در گفت و گو با روزنامه گاردین چاپ لندن در شهریور ۱۳۴۵ (اگوست ۱۹۶۶) آنچه در دل داشت بر زبان آورد که "بحرین با توجه به این که ذخایر مروارید در سواحل آن به پایان رسیده است، از نظر ایران اهمیتی ندارد. ...!"

... تاریخ نشان داد که نظام شاهنشاهی اگر چه توانست امنیت خلیج فارس و تنگه هرمز را حفظ کند و شورشیان ظفار در سلطان نشین عمان را نیز سرکوب کند، اما فعالان سیاسی و دگراندیشان داخلی (اعم از چپ گرا، مذهبی و ملی) در شرایط اختناق داخلی از ایفای چنین نقشی توسط ایران در منطقه، که مستلزم تحکیم رژیم وابسته به امریکا می شد، راضی نبودند و به همین دلیل هم، همه نیروهای مخالف داخلی در انقلاب ۱۳۵۷ با هم متحد شدند و در نتیجه رهبران انقلاب مکرر اعلام کردند که دولت انقلابی ایران نمی خواهد به نمایندگی امریکا نقش "زاندانم منطقه" را بازی کند.

... رژیم شاهنشاهی تمام زور گویی اش برای شهروندان ایرانی بی دفاعش در داخل بود که با زور تمام به ایشان فشار می آورد که باید عضو حزب رستاخیز باشند و گر نه گذرنامه شان را بگیرند و از ایران بروند، اما همین رژیم پهلوی پهلوان در مذاکره با امریکا و انگلیس از خود استقلالی نشان نمی داد...."

\*\*\*

## اعتیاد، جبهه دوم فکری استعمار

اعتیاد بیش از ۳۵ تا ۴۰ هزار دانش آموز معتاد در جرایدی همچون کیهان، مردم سالاری، همشهری و ... خبری بس دردآور بود. این آمار هر روز و هر سال رو به افزایش است. گرفتار شدن نوجوانان - این نیروی عظیم که می تواند در آینده برای اداره کشور مفید باشد - به موادی مانند هروین، کراک، حشیش، شیشه و ... برایشان عواقب ناگواری دارد و مغز و فکر آنها را مختل کرده و از کار خواهد انداخت. تا جایی که این امر به اعتراض وزیر آموزش و پرورش انجامید. آموزش و پرورش نیاز به تبلیغ گسترده و وسیعی در این زمینه دارد و با اطلاع رسانی به خانواده ها می تواند تا حدودی در جهت پیشگیری افزایش جرایم و اعتیاد نقش عمده ای داشته باشد. اعتیاد، جبهه دوم فکری استعمار است که

مستقیماً قلب و مغز نوآموختگان را نشانه رفته است و این به معنای مبارزه با فرهنگ و آداب و رسوم یک قوم و مملکت است.

### ع. مرتضوی - قم

\*\*\*

#### حقوق کودکان؟!

اخبار تکان دهنده‌ای که از کودکان منتشر می‌شود و آنچه بر آن نام کودک آزاری نهاده‌اند، چیزی نیست جز شکنجه جسمی و روحی روزمره میلیون‌ها کودکی که جزئی از مایملک سرپرست خانواده به شمار می‌آیند. بر این موارد باید سوء استفاده جنسی از کودکان توسط باندهای سازمان یافته را نیز افزود. در بسیاری از کشورها قوانینی تصویب شده که در مورد جنایات جنسی علیه کودکان، محدودیت مرزهای ملی را از جلوی راه پیگرد قانونی برمی‌دارد و چنین جنایاتی در هر جا روی دهد، در برخی از کشورها قابل تعقیب است.

نقض روزمره حقوق کودکان در نظام آموزشی و فقدان هر گونه حمایت از کودکان در برابر بدرفتاری در خانه، استثمار از نیروی کار کودکان و بسیاری از نمونه‌های دیگر از تبعات قوانینی است که نیاز به دگرگونی اساسی دارد. کارگران خردسال در کوره‌پزخانه‌ها، کارگاه‌های قالی‌بافی، کارگاه‌های کوچک صنفی و کارهای دشواری از قبیل باربری کار می‌کنند. برای کودکان کار قانونی وجود ندارد، زیرا اساس کار آنها مبتنی بر احتیاج است و کارفرمایان از این نیروی ذخیره پایان‌ناپذیر، بیشترین سود را می‌برند. آنها را به کار می‌گیرند، نیروی کار آنها را ناچیز می‌خرند و تا آخرین درجه ممکن جان و توان آنها را فرسوده می‌کنند.

دسترنج کارگران خردسال، بیشترین سود را نصیب کارفرما می‌کند، زیرا برای کودکان مزایایی وجود ندارد. آنها مطلقاً بیمه نیستند و نمی‌توانند باشند، چراکه کار آنان رسمیتی ندارد. تنبیه جسمانی نیز در مورد آنان به طور گسترده اعمال می‌شود و از نظر توهین و بدرفتاری، جای توضیح باقی نمی‌ماند. ساعات کار با هیچ چارچوبی محدود نمی‌شود. محیط کار آنان بهداشتی نیست. بسیاری از این نونهالان بار مخارج بیش از پنج نفر را بر عهده دارند، اما دستمزد آنان در برابر کار مساوی با بزرگسالان، دست کم پنج برابر کمتر است.

جنایاتی که علیه کودکان روی می‌دهد از نظام اقتصادی سرمایه‌داری جهانی سرچشمه می‌گیرد که دامن همه کشورهای جهان سومی را گرفته است و کار و گدایی کودکان خیابانی، فروش کودکان به بیماران جنسی و فرسودن روح و جسم کودکان در کارگاه‌های تاریک را به ارمغان آورده است. فرهنگ عقب‌مانده حاکم بر بخشی از جوامع نیز روزگار را بر میلیون‌ها کودک دشوار می‌کند. مقابله با این فرهنگ ضد کودک، کاری درازمدت است که نیازمند همیاری و همفکری همه کسانی است که فجاج نام برده، قلبشان را می‌آزارد.

#### سید محمد صدر الغروی - کرج

\*\*\*

#### تناقضات زندگی مؤمنانه

دوست پزشکی دارم که به لحاظ فلسفه زندگی معتقد به اخلاقیات کانت است، یعنی تکلیف‌گراست. بدین معنا که هر گاه از لحاظ نظری به ایده و باوری رسید باید آن را در زندگی عملی، سرمشق و راهنما قرار

دهد. البته ایشان با ذکر نمونه‌هایی نشان داد که با وجود رضایت خاطر و آرامش درونی که به دنبال عمل به اعتقاداتش به دست آورده است، ولی از حیث پیشرفت در زندگی مادی، عقب‌مانده است:

۱- ایشان می‌گویند که تازه از دانشکده پزشکی با معدل الف فارغ‌التحصیل شده و با خود عهد کرده بودم که کاملاً بر اساس دانش پزشکی طبابت کنم. در روز اول طبابت، در درمانگاه، بیماران را ویزیت می‌کردم که خانمی همراه کودک دوساله‌اش وارد شد و گفت که کودکش اسهال دارد. بعد از معاینه، به ایشان گفتم که اسهال کودک و یروسی است و در چند روز آینده خود به خود بهبود می‌یابد. چند دستور بهداشتی و تعدادی پودر ORS به ایشان دادم. مادر کودک درخواست شربت ضد اسهال نمود. من هم مقاومت کرده و نسخه نکردم. ایشان با ناراضی‌ای از اتاق خارج شد و درست چند ساعت بعد با دو شربت اسهال مراجعه و گفت من بچه‌ام را برای این شربت‌ها نزد شما آورده بودم نه برای چند پودر. شاید این اولین تناقضی بود که در زندگی شغلی با آن روبرو می‌شدم، زیرا از یک سو به علم خود معتقد بودم و از سویی با یک درخواست نامعقول غیرعلمی روبرو بودم. باورم نمی‌شد و واقعاً نمی‌دانستم چه باید بکنم تا اتفاق بعدی.

۲- چند روز بعد، یکی از همکاران قصد مسافرت داشت و از من تقاضا کرد چند روزی بعد از ظهرها در مطب ایشان مشغول باشم. روز اول که وارد مطب شدم، حدود یک ساعت از طبابت من نگذشته بود که آقای وارد شد و با لحنی محترمانه گفت، آقای دکتر! این چه نسخه‌هایی است که شما می‌نویسید؟ گفتم شما؟ گفت که من نسخه پیچ داروخانه مجاور شما هستم. می‌خواستم به شما بگویم اگر می‌خواهید اینجا طبابت کنید، مردم اینجا فقط آمپول و سرم می‌خواهند و اگر شما کپسول، شربت و قرص بنویسید، نسخه را تحویل نمی‌گیرند. حاج و واج مانده بودم که چه بگویم و چه بکنم؛ یعنی چه؟ مگر مریض تصمیم می‌گیرد که چه دارویی باید برایش نوشت؟ راستش آن بعد از ظهر را به هر جان‌کندی بود به شب رساندم و برای اینکه به کسی آسیبی نرسانم و اعتقادتم را نیز زیر پا نگذاشته باشم، برای همه بیماران آمپول‌های تقویتی تجویز کرده و از فردا هم به آنجا نرفتم.

۳- حالا تصمیم گرفتم که مطب شخصی تأسیس و اصول علمی را در درمان بیماران رعایت کنم. هر بیماری که مراجعه می‌کرد تا حد ممکن معاینه و راهنمایی می‌کردم و مطابق نیاز دارو تجویز می‌کردم، ولی می‌دیدم متأسفانه برخی همکاران من در مطب‌های مجاور بدون توجه، انواع و اقسام داروها را تجویز می‌کردند تا بیمار را راضی نگه دارند، اما من که سعی می‌کردم فقط با تجویز دو یا سه قلم دارو بیماران را بهبودی دهم، نمی‌توانستم موافقت آنان را جلب کنم، زیرا هنوز معتقد بوده و هستم که بسیاری از بیماری‌ها، درمان قطعی ندارد و به قول دکتر محمد قریب: "اگر پزشکان اجازه بدهند، بیماران سریع‌تر بهبودی می‌یابند." حالا من مانده بودم و پزشک شدن عامه مردم و قصور برخی همکاران محترم.

۴- در این وانفسای سردرگمی، به یک انتخاب دیگر دست زدم و به عنوان پزشک بهداشت، وارد شبکه بهداشت و درمان شهرستان

شدم با انگیزه اینکه دیگر طبابت نکنم، ولی ترس و نگرانی مسئولان اداره از جانشینی احتمالی با من به دلیل مدرک تحصیلی پایین تر، عدم همکاری آنها را به دنبال داشت. حالا شما غیبت، چاپلوسی و زیرآب زنی های مرسوم برخی اداره ها را اضافه کنید تا نتیجه بگیرید چرا بیش از هشت ماه نتوانستم در آنجا دوام بیاورم.

۵- در چنین اوضاع و احوالی برای همسر من که تازه فارغ التحصیل شده بود دنبال کاری می گشتم و با وجود میل باطنی از مدیر کل یکی از ادارات که از دوستان سابقم بود، کمک خواستم و ایشان با تقاضای من موافقت کرد و قرار شد که من مدارک را برده و تحویل ایشان دهم. باز دغدغه ها به سراغم آمد که آیا درست است من قانون را دور بزنم و بدون شرکت همسر من در یک آزمون استخدامی، ایشان را از طریق پارتی بازی استخدام کنم؟ با اینکه همه شرایط اشتغال ایشان فراهم بود به این کار راضی نشدم و اکنون دوازده سال است که با وجود شرکت در آزمون های استخدامی مختلف به هیچ کاری مشغول نشده ام، زیرا به نظر می رسد که بیشتر آزمون ها صوری است و افراد با سفارش به کار گمارده می شوند.

۶- حال شما یک مدیر متعهد و مسئول را در یک اداره در نظر بگیرید، به نظر شما اگر سفارش نپذیرد چه می شود؟ باور کنید از فردا صبح خدمتگزار اداره اتاق وی را درست تمیز نمی کند چه رسد به نپذیرفتن سفارش از مقامات مافوق و شاید نهایت تأکید وی بر اعمال قانون، واگذاری سمت اش به دیگری باشد و این یعنی تقوای گریز. شما برای این مدیر متعهد چه پیشنهادی دارید؟

۷- شما از فردا صبح تصمیم بگیرید مطابق با مقررات راهنمایی و رانندگی عمل کنید. بر سر چهارراهی قرار می گیرید که چراغ قرمز ندارد و مسیر شما اصلی است. من به شما قول می دهم اگر چند ساعت منتظر بمانید یک نفر هم به شما اجازه عبور نخواهد داد. آیا آن وقت شما مثل دیگران نظم ترافیکی را برای رسیدن به حقتان به هم نمی زنید؟ آیا راه دیگری هم سراغ دارید؟

۸- اگر شما پیمانکار باشید و برای برنده شدن در پروژه ای شرکت کنید، ولی دیگران با دور زدن ضوابط و مقررات، برنده پروژه شوند، تکلیف شما به عنوان پیمانکار چیست؟ آیا شما هم به خود حق می دهید که برای گذران زندگی خود مانند دیگران عمل کنید؟ اگر این کار را نکنید تکلیفتان چیست؟ نگوئید با تغییر ساختارها و قانون مند شدن جامعه همه این مسائل انشاء الله حل می شود، چرا که من می پرسم شاید تا قانون مند شدن جامعه ده ها سال طول بکشد، تکلیف ما در این سال ها چیست؟ مگر تغییر پارادایم ها و ساختارها جز با تغییر رفتار خود مردم صورت می گیرد؟ مگر مصلحین اجتماعی جز دعوت مردم به تغییر رفتارها رسالت دیگری بر عهده دارند؟

۹- در زمینه مسائل اقتصادی، قرآن به صراحت و باخواری را اعلان جنگ علنی با خدا می داند و هر چند درباره اینکه سیستم اقتصادی بانکداری ما ربوی است یا خیر، بحث دیگری است، ولی من می خواهم پرسم اگر شما برای راه اندازی یک کارگاه تولیدی مجبور شوید از این سیستم بانکی وام بگیرید آیا به راحتی یا شما همکاری می شود؟ و آیا شما را مجبور نمی کنند گاهی بر خلاف میل خودتان و بر خلاف

قانون برای رسیدن به هدف خود اقدامی بکنید؟ آیا وارد شدن شما به این رذیلت اخلاقی، نفس کار شما را خدشه دار نمی کند؟ آیا شما باید به این رذیلت ها تن بدهید یا لقای کار را به عطایش ببخشید و آن وقت ما به قول دکتر شریعتی: مانند مسلمانان هند و شیعیان عراق نخواهیم شد که: "نه اینکه مثل مسلمان های پاکستان در هند که همه پست های اقتصادی و آموزشی را به هند و انگلیسی و زرتشتی واگذار کرده و به این صورت در آمد که اقتصاد هند دست آنها افتاد و مسلمان ها بعد از دو- سه نسل هیچ شدند." (مجموعه آثار ۱۰) اکثریت مردم عراق شیعه هستند، اما شیعه دوروبر قبر امام می چرخد تا چهار نفر زائر بیاید که جیششان را بزنند. خاک قبر، مهر نماز، تسبیح و ... بفروشد، چه فلاکتی!" (مجموعه آثار ۱۰) مرحوم شریعتی در جایی دیگر درمان این عقب ماندگی را توضیح می دهد: "گفتم که در نظام غلط اقتصادی، آنها که لیاقت اقتصادی دارند (من که نیستم) باید با همین سیستم اقتصادی هر چه بیشتر وارد شوند و به جای یک دکان، دو دکان و به جای دکان، کارخانه باز کنند و به جای این که سرمایه را در کاسی بگذارند، در کار تولیدی و اقتصادی و تکنولوژی به کار اندازند و در مسیر حرکت مادی جامعه، قوی ترین پست ها و پایگاه ها را به دست آورند." (مجموعه آثار ۱۰)

البته من هم با شریعتی موافقم که مسلمانان و بویژه شیعیان باید غنی و ثروتمند شوند تا از این فلاکتی که به آن گرفتار شده اند رها شوند، ولی سخن من بر سر مکانیزم وارد شدن و سالم ماندن در اقتصادی است که بسیاری از ارزش های اخلاقی و انسانی را زیر پا گذاشته است. چه کسی است که در این نظام بازار انواع رذیلت ها، حقه ها و دوز و کلک ها را منکر شود و آن وقت ما که می خواهیم وارد این سیستم شویم، چگونه باید ایمان خود را حفظ کنیم، آیا چنین کاری عملی است؟

به هر حال در ظاهر چاره ای نیست، یا برای سرمایه دار شدن باید ارزش های نظام سرمایه داری را پذیرفت (که به آنها اعتقادی نداریم) و ثروتمند شد و یا اینکه باید در گوشه بیابان با چهار بز و گوسفند، چادری برپا و زندگی کنیم تا در میان استشارگران پاک بمانیم، یا راه سوم این است که وارد شویم و به قول دوستی درصدی رانت خواری کنیم، درصدی هم دروغ بگوئیم و درصدی هم رشوه بدهیم! واقعاً چند درصد؟ یک درصد؟ دو درصد؟ یا ... چند درصد؟ به واقع بعضی ها آیه "لا یکلف الله نفساً الا وسعها" را اینگونه معنا می کنند.

کی یرکگارد، فیلسوف و متکلم دانمارکی (۱۸۵۵-۱۸۱۳) می گوید هر انسانی در هر حال در یکی از این سه مرحله زندگی می کند: ۱- مرحله لذت طلبانه ۲- مرحله اخلاقی ۳- مرحله عاشقانه زیستن. در این نوشته از مرحله اول و سوم سخنی نخواهد رفت، زیرا مفهوم سخن من در مورد کسی که کنش و واکنش های او برای کسب هر چه بیشتر لذت است، نیست. از کسی هم که زیست عاشقانه و ایتار گرانه دارد سخنی نمی گوئیم که این شاید مرتبه اولیا و خواص باشد. آنجا که حضرت ابراهیم (ع) فرزندش را به امر الهی قربانی نمود یا همچون کار عاشقانه امام حسین (ع). منظور من در این مبحث، مرحله دوم است. هر چند در بیان این موضوع، هدف اصلی بررسی معنای اخلاق نیست.

نمی‌خواهم از فلسفه اخلاق و این که مفاهیم اخلاقی‌ای مانند خوب و بد چیست، سخنی بگویم. از واژگونی ارزش‌ها و اینکه ارزش‌های اخلاقی را ساخته و پرداخته ضعفا بنامم، آن چنان که نیچه می‌گفت، چیزی نمی‌گویم. از نزاع میان معتزله و اشاعره بر سر حسن و قبح اعمال سخنی نیست. هدف من در این نوشته، تناقض عملی در زندگی مردم عادی با تکیه بر همین ارزش‌های اخلاقی ساده است که همه ما به طور عرفی از آن سخن می‌گوییم و فهم می‌کنیم. من از اخلاقی سخن می‌گویم که می‌گوید با هر کس آن چنان رفتار کن که خوش دارید با شما چنان رفتار کنند و هدفم بیان تجربی آن حال و وضعی است که هر خواننده در تناقض ذهنی با ارزش‌های عملی در زندگی‌اش گرفتار آن می‌شود و اگر شما دروغ نگوید، ولی دیگران به شما دروغ بگویند، اگر شما صادق باشید و دیگران با شما ریا کنند، اگر شما قناعت ورزید، ولی دیگران به حقشان راضی نباشند، اگر شما وفای به عهد بنمایید و دیگران عمل نمایند و شما را دچار مشکل کنند، اگر تارشوه ندهید کارتان راه نیفتد، اگر تملق‌گویی و چاپلوسی نکنید و نتوانید در سمت‌ها و مقامات به حقتان برسید؛ تکلیفتان چیست؟ اگر نخواهید روباه مکار، موش سکه‌پرست و گرگ دزنده نباشید؛ تکلیفتان چیست؟

به قول آلبس کامو: اگر چه ساخت جهان طبیعت به گونه‌ای است که موافق نیازهای حیوانات است، بنابراین، حیوانات به نیازها و خواسته‌های خود می‌رسند، اما انسان تنها موجودی است که مشی طبیعت در جهت خلاف خواسته‌های او است. گویی جهان طبیعت طوری ساخته شده که انسان نمی‌تواند هم خودخواه باشد و هم دیگرخواه. ما هم خودمان را دوست داریم و هم از رنج هموعان رنجور می‌شویم. اینجاست که مجبوریم دست به انتخاب بزنیم و این انتخاب، انتخابی دردناکی است. اما به قول دکتر ملکیان: آیا جهان طوری ساخته شده است که به نیکوکاران کمک می‌کند یا طوری که به بدکاران کمک می‌کند؟! خدا در قرآن می‌فرماید: "کَلَّا نَمَد هُوَلَا وَ هُوَلَا ... " ما به هر دو فرقه از دنیا طلبان و آخرت طلبان به لطف خود مدد خواهیم داد که از لطف و عطای پروردگار تو هیچ کس محروم نخواهد بود. (اسرا: ۲۰) در متون دینی ما، انسان به یک حالت دوگانه‌ای برخورد می‌کند، برای نمونه از سویی وقتی گفته می‌شود: "من جاء بالحسنه فله عشر امثالها"، به نظر می‌آید که ساختار و کارکرد جهان، مساعد نیکوکاران است که برای یک کار نیک پاداشی ده برابر آن می‌گیرند. اما از سوی دیگر، می‌بینید تمام کسانی که نیکوکارانه زندگی می‌کنند، زندگی تلخی دارند، برای نمونه حضرت علی(ع) برای پاک زیستن فشار بیشتری تحمل می‌کردند تا معاویه برای بد زندگی کردن. پاک زندگی کردن مثل اینکه برخلاف مسیر شنا کردن است و انسان در آن آزار بیشتری می‌بیند. این مسئله هنوز خاتمه نیافته است و بحثی است که سزاوار بررسی بیشتری است. به نظر می‌رسد اگر جهان دنیا و آخرت را یکپارچه حساب کنیم، چنین جهانی کمک‌کننده به نیکوکاران است، ولی اگر فقط

بحث، ناظر به جهان طبیعت باشد، نیکوکاران همیشه در سختی زیسته‌اند. (تاریخ فلسفه غرب، جزوه چهارم، صفحه ۱۳۹) آیا می‌شود "الدنيا سجن المومن و انا خلقنا الانسان في كيد" را در اینجابه کاربرد؟

### ارزش‌های اخلاقی در جهان جدید

آدمیان دریافته‌اند که از گذشته تا کنون جامعه‌ای که در آن مدارا، فروتنی، راستگویی، راست کرداری باشد، قابل تحمل‌تر و پایدارتر از جامعه‌ای است که در آن انواع رذایلی مثل دروغ‌گویی، مردم آزاری، بهتان، غیبت و... باشد. هر چند بعضی از ارزش‌ها، استثنایذیر باشند مثل دروغ مصلحت‌آمیز. اما نباید تردید کرد که اخلاق جهان جدید، اخلاقی دیگر است و با اخلاق مبتنی بر زهد صوفیانه و دنیاگریز ناسازگار است. هنوز بسیاری از مومنان که در دنیای جدید دنبال پول و ثروت می‌روند، در درون، خود را مذمت کرده و در خلوت خود را محکوم می‌کنند. هنوز بسیاری را بر آن است که فقیر صابر بر غنی شاکر برتری دارد و نماز و روزه فقیر را لذتی است که توانگر هرگز به آن نمی‌رسد و هنوز باورشان نمی‌آید، همچنان که غنا را آفاتی عظیم است، شاید آفات فقر از آن فزون تر باشد.

هنوز هم برای بسیاری رذیله‌هاست تا در پی کسب معاش و کسب قدرت چانه‌زنی کنند، در صورتی که در جهان جدید این از بدیهی‌ترین راه‌های کسب ثروت و قدرت سیاسی است. به قول دکتر سروش در کتاب "اخلاق خدایان": خودنمایان و نامجویانند که مدرسه و کتابخانه را رونق می‌دهند و دانش خود را به رخ دیگران می‌کشند تا بخواهند نام خود را بر کتاب و مقالات گذارند و دنیا دوستانند که دنیا را آباد می‌کنند، نه دنیا گریزان؛ که شاید همه اینها برای مومنان سنت دوران شئون اخلاقی باشد.

واقعاً در دنیای جدید که روزانه هزاران معامله اینترنتی صورت می‌گیرد که طرفین همدیگر را ندیده و حتی نمی‌شناسند، چه جای مطرح کردن بحث ربا برای پیرزنی بیوه است که بعد از مرگ شوهرش با پنج - شش میلیونی که در بانک سپرده گذاشته و از سود آن گذران زندگی می‌کند....

نتیجه اینکه؛ آیا در جهان جدید می‌توان از کنار گذاشتن ارزش‌های اخلاقی "میرا" و بازسازی ارزش‌های "مانا" در شاکله‌ای جدید و به نفع جهان مدرن سخن گفت؟ یا باید همچنان از ارزش‌های سنتی، در برابر ارزش‌های سکولاردفاع کرد. واقعیت این است که تکلیف فاعلان اخلاق سنتی، در چنین راه‌های دشواری معلوم نیست. به هر حال برای گشودن گره‌ای و زدودن مانعی و نمودن راهی نیازمند راهتمایی دوستان هستم.

### دکتر غلامعلی صفاریان - تهران

**چشم‌انداز ایران:** نامه این دوست عزیز دربرگیرنده مشکلات و پرسش‌هایی است که از واقعیت‌های ملموس زندگی در روزگار حاضر سرچشمه گرفته و ذهن ایشان و شاید بسیاری دیگر را به خود مشغول کرده است، از این رو وظیفه خود می‌دانیم که درد دل‌ها و دغدغه ذهنی ایشان را منتشر نمایم؛ باشد که خوانندگان عزیز برخورد فعالی باین نوشته داشته باشند.

# آریستوکراسی (Aristocracy)

## معصومه قشقایی

هستند و مصالح کشور و مردم را در نظر می‌گیرند، آریستوکراسی خواهد بود و در نهایت حکومتی را که خیر و صلاح همگان را در نظر بگیرد و به دست اکثریت اداره شود را جمهوری می‌نامد. او به حکومت اشرافی، آریستوکراسی می‌گوید و معتقد است زمانی که این مدل حکومت، فاسد شود به الیگارشی می‌انجامد؛ به بیان دیگر الیگارشی، شکل فاسد آریستوکراسی است و همچنین از نظر ارسطو «گزینش براساس ثروت، الیگارشی است و گزینش بر اساس فضیلت، آریستوکراسی است.» در فلسفه سیاسی یونان



آریستوکراسی به معنای حکومت کسانی است که به کمال انسانی از همه نزدیکترند.

از این گونه نظام سیاسی می‌توان به حکومت در ایران پیش از اسلام - که شاهان، حکومت را در خاندان خود موروثی می‌کردند - و همچنین حکومت‌های اروپای قرون وسطی اشاره کرد. در چین باستان بویژه در فلسفه کنفوسیوس نیز توجه خاصی به این نوع حکومت شده است. امروزه یا این نوع حکومت بسیار کم دیده می‌شود و یا حکومت آریستوکراسی جای خود را به حکومت الیگارشی داده‌است.

### منابع:

- آشوری. داریوش، دانشنامه سیاسی، انتشارات مروارید، چاپ چهارم (۱۳۷۶)
- بازارگاد. بهاء‌الدین، مکتب‌های سیاسی، انتشارات اقبال.
- سایت آفتاب.
- فاستر. مایکل ب، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، جلد اول، انتشارات امیر کبیر.
- طاهری. ابوالقاسم، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب، نشر قومس.

آریستوکراسی (Aristo) به معنای اشراف‌زاده و نجیب‌زاده و کراسی (Cracy) به معنای روش حکومت است. آریستوکراسی از ریشه یونانی "Aristos Kratia" به معنای بهترین حکومت (مهانسالاری) و یا حکومت اشرافی و نژادسالاری است. در این مدل حکومتی، قدرت در دست گروهی معدود از یک طبقه خاص و سرآمدان است و ممکن است این مقام را براساس قدرت اقتصادی (تمول و ثروت) یا قدرت نظامی یا موقعیت اجتماعی یا روحانی و یا براساس وراثت و شرف خونی به دست

آورده باشد، اما بیشتر به حکومت اشراف گفته می‌شود. در عرف نیز اعضای هیئت حاکمه اشرافی یا هواخواه حکومت اشرافی را آریستوکرات می‌نامند، چرا که قدرت و حکومت به طور مطلق در دست طبقه‌ای ممتاز و خاص جامعه است و طبقات دیگر در آن راه ندارند؛ برای نمونه می‌توان از لردها در فرانسه و یا کینگ‌ها در انگلیس نام برد.

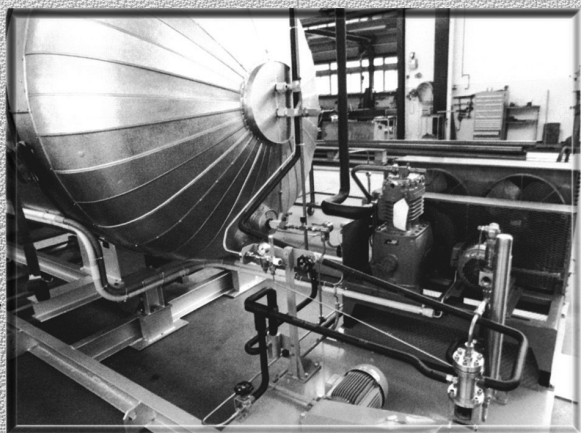
در فلسفه سیاسی یونان نیز ارسطو و افلاطون این مدل حکومتی را در طبقه‌بندی حکومتی خود گنجانده‌اند؛ به طوری که ارسطو، آریستوکراسی را حکومتی می‌داند که در دست گروه ویژه‌ای از مردم باشد و صلاح عمومی نیز توسط این گروه در نظر گرفته و اعمال می‌شود. از نظر او در حکومت آریستوکراسی، افتخارات و مناصب جلیل کشور بر مبنای لیاقت و فضیلت اشخاص نصیب آنها می‌شود و در این شرایط کسی که در وضعیت پایین تری قرار گرفته، نمی‌تواند به کسب معرفت و استفاده عملی از آن بپردازد. در نگاه ارسطو، حکومتی که صلاح عموم را در نظر داشته باشد اگر به دست یک نفر اعمال شود، سلطنتی یا پادشاهی است و چنانچه به دست گروهی از مردم اعمال شود که از بهترین مردم

**DARMAN GAZ  
PRODUCTION CO.**

# درمان گاز

شرکت تولیدی (سهامی خاص)

# د د



پارس گل: ۸۸۴۷۳۳۰

تولیدکننده:

- ۱- گاز بیهوشی ( $N_2O$ ) نیتروس اکساید
- ۲- گاز تسکین درد (ENTONOX)
- مخلوط ۵۰% اکسیژن و ۵۰% گاز بیهوشی



موارد استفاده گاز تسکین درد (ENTONOX):

- ۱- زایمان های طبیعی و بدون درد
- ۲- ارتوپدی بدون درد و بدون هوشبری
- ۳- پانسمانهای سوختگی در بیمارستانهای سوانح سوختگی
- ۴- آمبولانسهای اورژانس برای جلوگیری از درد مصدومین تا زمان رسیدن به اتاق عمل و غیره

*Produce:*

*$N_2O$  GAS & ENTONOX in pain control (50% $O_2$  + 50% $N_2O$ )*

84E. Karimkhan Zand Ave.  
First floor Zip code: 15848  
P.O.Box 14155-4736 Tehran - Iran  
Tel: (021)88829818 Fax: (021)88309347

دفتر مرکزی: تهران، کریمخان زند، جنب خردمند جنوبی  
شماره ۸۴، طبقه اول صندوق پستی: ۱۴۱۵۵-۴۷۳۶  
کد پستی: ۱۵۸۴۸ تلفن: ۸۸۸۲۹۸۱۸ فکس: ۸۸۲۰۹۳۴۷  
E-mail: INFO@DARMANGAZ.COM

WWW.DARMANGAZ.COM